تاریخ عصر غیبت

نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم عج

(ویرایش دوم)

مؤلفان
پورسید آقایی - جباری - عاشوری - حکیم

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ عصر غیبت

نویسنده:

مسعود پورسید آقایی

ناشر چاپی:

آینده روشن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ عصر غیبت

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ عصر غیبت: نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف/ پورسیدآقایی... و [دیگران].

مشخصات نشر: قم: آینده روشن، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۳۷۵ ص

شابک: ۵۳۰۰۰ ریال: ۴-۲۹-۵۰۷۳-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: نویسندگان پورسیدآقایی، جباری، عاشوری، حکیم.

یادداشت: چاپ قبلی: موسسه فرهنگی انتشاراتی حضور: ۱۳۷۹.

یادداشت: کتابنامه: ص [۳۶۷] - ۳۵۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف.

موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف.

موضوع: مهدویت -- انتظار

موضوع: شیعه -- تاریخ

موضوع: نواب اربعه

شناسه افزوده: پورسیدآقایی، مسعود، ۱۳۳۸-

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۲ ت /۴/ BP۲۲۴

رده بندی دیویی: ۴۶۲ / ۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۹۲۵۷۳

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ عصر غیبت

نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

(ویرایش جدید)

پورسیدآقایی، جباری، عاشوری، حکیم

ص: ۳

تاریخ عصر غیبت

(نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف)

نویسندگان:سیدمسعود پورسیدآقایی، محمدرضا جباری، حسن عاشوری، سیدمنذر حکیم

ناشر:مؤسسه آینده روشن

طرح جلد:مصطفی برجی

صفحه آرا:علی قنبری

ویراستار:سیدرضا سجادی نژاد

چاپ:گل ها

نوبت چاپ:دوم، ۱۳۹۰

شمارگان:۳۰۰۰ نسخه

بها:۶۸۰۰۰ ریال

شابک:۱۴-۲۹-۵۰۷۳-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش:قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۳، پلاک ۵، مؤسسه آینده روشن

تلفن:۷۸۴۰۹۰۲ - ۰۲۵۱

ص: ۴

فهرست

ص: ۵

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۲

ص: ۱۴

ص: ١٨

پیش گفتار

با شهادت امام عسکری علیه السلام (۲۶۰ قمری) دوره غیبت فرا رسید. آن هنگام، طرح اساسی مذهب درانداخته شده بود؛ احادیث به شکل «اصول اربع مأه» و «جوامع» گردآوری شده بودند. معیار شناسایی احادیث و تهذیب آنها به دست آمده بود. عالمان سرشناس و توانایی نیز برای دفاع از کیان اعتقادی و فقهی شیعه تربیت شده بودند تا در برابر فرقه ها و گروه های مختلف به ویژه اهل سنت، گره از حوادث بگشایند. حضور «حجت» نیز به بلوغی نیاز داشت که تا آن هنگام حاصل نشده بود؛ پس غیبت به طور طبیعی آغاز شد و تا هنگام فراهم نیامدن زمینه های رهبری امام، عصر غیبت ادامه خواهد داشت.

حفظ اسلام و رهبری مسلمانان دو وظیفه امام است. هر چند بنیاد مذهب و اصول کلی آن درافکنده شده بود و امامان شیعه علیهم السلام تا زمان امام عسکری علیه السلام از آن پاسداری کرده بودند. رهبری مسلمانان به آمادگی بیشتر و زمینه ای گسترده و یاورانی مناسب نیاز دارد. از این رو، هرگاه که این زمینه ها فراهم شود، «غیبت» به «ظهور» می انجامد وگرنه غیبت به گونه طبیعی ادامه می یابد.

رویداد غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف که بدون تردید از مهم ترین حوادث تاریخ تشیع به شمار می رود، از دو دیدگاه اعتقادی و تاریخی می توان بررسی کرد. این کتاب، می کوشد تا از منظر تاریخی «غیبت صغرا» و «غیبت کبرا» را بررسی کند.

ص: ۱۹

نکاتی که درباره غیبت صغرا (۲۶۰- ۳۲۹ قمری) برخواهیم رسید، از این شمار است: بررسی منابع و شناخت وضعیت سیاسی - اجتماعی و فکری عصر امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در آستانه غیبت، و آشنایی با زمینه های تاریخی و تمهیدات ائمه علیهم السلام، به ویژه عسکریین علیهما السلام برای ورود شیعه به این عصر، بررسی سازمان مخفی وکالت و تکوین و فرآیند تکاملی آن و نقش آن در زمان غیبت صغرای امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و سپس کیفیت آغاز غیبت، دلایل آن، شرح حال «نوّاب اربعه»، وظایف و نقش آنان در این عصر.

نکاتی که درباره غیبت کبرا (۳۲۹ قمری) برخواهیم رسید، از این شمار است: تاریخ شیعه، نهضت ها و دولت های آن به هم راه حرکت های علمی و مبارزه های علما و دوره های مرجعیت فقها و مدارس آنان و در نهایت، بررسی آثار و سیرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف .(۱)

سیدمسعود پورسیدآقایی

ص: ۲۰

۱- این نوشته، کاری گروهی است که در ابتدا به سفارش مرکز جهانی علوم اسلامی (جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم العالمیه) برای تدریس «تاریخ عصر غیبت» و تحت اشراف این جانب در مدتی کوتاه به سرانجام رسید و طی سال های ۷۶ و ۷۷ در آن مرکز، تدریس شد. از آن پس، خلاصه آن نوشتار «درس نامه تاریخ عصر غیبت» نام گرفت و پس از گذشت چند سال، متن کامل کتاب با اصلاحات و اضافاتی برای استفاده عموم به گونه کمک درسی منتشر شد. گفتنی است که این جانب برای نگارش و تدوین فصل های یک تا چهار و نیز فصل نهم، حجه الاسلام والمسلمین دکتر رضا جباری، برای سامان دار بودن فصل های پنجم و ششم و گفتار های هفتم و هشتم از فصل هفتم، و حجج اسلام حسن عاشوری و سیدمنذر حکیم به ترتیب برای فصل های هفتم و هشتم کوشیده اند.

فصل اول: معرفی و بررسی منابع تاریخی عصر غیبت

اشاره

بررسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف از دو دیدگاه «اعتقادی» و «تاریخی» امکان می پذیرد.

بسیاری از دانشمندان نیمه اول قرن چهارم هجری (دهم میلادی) به بعد، غیبت آن حضرت را تنها از دیدگاه «اعتقادی» بررسی کرده اند،(1) در حالی که بدون تردید این روی داد جنبه «تاریخی» نیز دارد. به ظاهر، ارتباط نزدیک غیبت با امامت، باعث جای گرفتن این موضوع در مباحث کلامی شیعه و نادیده انگاشتن تدریجی جنبه های تاریخی آن شده است.

شناخت منابع

برای بررسی تاریخ امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف و عصر غیبت، از کتاب هایی که در موضوع «غیبت» نوشته شده و نیز برخی از کتاب های «رجالی» و «تاریخی»، می توان بهره برد. در ذیل به بررسی اجمالی هر سه خواهیم پرداخت:

۱- دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۰.

الف) کتاب های ویژهٔ غیبت

تألیف کتاب هایی که به موضوع غیبت پرداخته اند، در سه دوره تاریخی پیش آمده است:

یکم: آن چه در طول زندگی یازده امام علیهم السلام تا هنگام شهادت امام عسکری علیه السلام (۲۶۰قمری/ ۸۷۴ میلادی) نوشته شده؛

دوم: آن چه در فاصله غیبت صغرا و غیبت کبرا (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری/ ۸۷۴ - ۹۴۱ میلادی)؛

سوم: آن چه از آغاز غیبت کبرا (بعد از ۳۲۹ قمری) تاکنون نوشته شده است.

۱. کتاب هایی با موضوع غیبت که قبل از سال های (۲۶۰قمری/ ۸۷۴ میلادی) نوشته شده اند:

اصحاب و شاگردان ائمه علیهم السلام در طول زندگی یازده امام، در حدود چهارصد کتاب نوشته اند که به «اصول چهارصدگانه» (الاصول الاربع مئه)(۱) مشهورند. این اصول و نوشته ها در قرون بعدی (چهارم و پنجم)، اساس جوامع روایی شیعه را تشکیل می دادند. برخی از این آثار و نوشته ها، با نقل احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام به غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پرداخته اند. برای نمونه می توان از کتاب های امامیه، به دو کتاب الملاحم و القائم نوشته علی بن مهزیار(۲) (وکیل امام نهم و دهم) و المشیخه نگارش حسن بن محبوب(۳) (متوفای۲۲۴ قمری/ ۸۳۸ میلادی) و

۱- نک: آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۶۷؛ جعفر سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۴۷۷؛ هاشم معروف حسنی، المبادی العامه للفقه الجعفری، ص ۷۲- ۷۶.

۲- علی بن مهزیار اهوازی، دستیار نزدیک امام نهم علیه السلام بود. امام جواد علیه السلام او را به نمایندگی خود در اهواز منصوب کرد و در دوران امامت امام دهم علیه السلام هم چنان این وظیفه را عهده دار بود. در دو کتاب او: الملاحم و القائم، غیبت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و قیام او با شمشیر مورد بحث قرار می گیرد. (نک: نجاشی، رجال، ص۱۴۵؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۵۲). از این رو، بین سال های (۲۶۰ قمری/ ۸۷۴ میلادی) و (۳۲۹ قمری/ ۹۴۱ میلادی) دو پسرش: ابراهیم و محمد، وکلای امام دوازدهم در اهواز شدند. ثقه الاسلام کلینی و شیخ صدوق به استناد نوشته آنها اطلاعات مهمی را درباره روش های ارتباطی مورد استفاده در فعالیت های مخفی امامیه به دست می دهند. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۲)

۳- حسن بن محبوب سراد، در این اثر خود درباره غیبت، چندین حکایت را که اغلب به امامان علیهم السلام منسوب است، ثبت می کند. این اثر از بین رفته، ولی نقل قول هایی از آن در مآخذ موجود امامیه در دست است. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۳)

الغیبه (اثبات الرجعه) اثر فضل بن شاذان(۱) (متوفای ۲۶۰ قمری/۸۷۴ میلادی) اشاره نمود.(۲)

۲. کتاب هایی با موضوع غیبت که در سال های «غیبت صغرا» (۲۶۰– ۳۲۹قمری/ ۸۷۴ – ۹۴۱میلادی) نگارش یافته اند:

آثار و نوشته های این دوره بیشتر بر مبنای آثار قبل از سال ۲۶۰ قمری/ ۸۷۴ میلادی نگارش یافته اند. نویسندگان این آثار، از فقها یا مبلغانی بوده اند که در فعالیت های مخفی «نهاد وکالت» با رهبری امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، شرکت داشتند. از این رو، اطلاعات مهمی را ثبت کرده اند که نمی توان آنها را در کتب تاریخی که در آن ایام گردآوری شده، یافت. برای نمونه می توان کتاب های الغیبه نوشته ابراهیم بن اسحاق نهاوندی؛(۳) الغیبه و الحیره از عبدالله بن جعفر

۱– فضل بن شاذان نیشابوری، از علمای معروف امامیه که امام یازدهم وی را بسیار احترام و تکریم می فرمود. فضل بن شاذان کتاب الغیبه را گردآوری نموده است. (رجال نجاشی، ص ۳۰۶) ولی به نظر می رسد بیشتر مطالب آن، از نوشته حسن بن محبوب نقل شده باشد. (نک: لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۶۷) از آن جا که فضل دو ماه قبل از رحلت امام عسکری علیه السلام در سال (۲۶۰ قمری/ ۸۷۴ میلادی) درگذشته است، اهمیت اثر او در احادیثی که نقل می کند و امام دوازدهم را قائم می داند، نهفته شده است. بسیاری از نویسندگان بعدی، هم چون شیخ طوسی در کتاب الغیبه بر کتاب فضل تکیه کرده اند. بهاءالدین تیلی (۷۹۰ قمری / ۱۳۸۸ میلادی) نیز اثری تحت عنوان الغیبه با تلخیص اثر فضل گردآوری کرده است. (نک: الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۰۱). به رغم آن که اثر فضل از بین رفته است، لکن به نظر می رسد آثاری، مانند کفایهٔ المهدی فی معرفه المهدی، نوشته میرلوحی متوفای قرن (۱۲ قمری/ ۱۸ میلادی) و کشف الاستار از میرزا حسین نوری (۱۳۲۰ قمری/ ۱۹۰۲ میلادی) رونویسی این اثر باشند. (نک: الذریعه، ج۱۸، ص۱۰۲ و منتخب الاثر، ص ۴۶۷). (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۳).

۲– برای اطلاع بیشتر از کتاب هایی که توسط واقفیه و زیدیه، درباره مسئله غیبت نوشته شده و به کارگیری و نقل آنها از علمای امامیه، مانند حسن صفار (۲۹۲ قمری/ ۹۰۴ میلادی)، کلینی (۳۲۹ قمری/ ۹۴۱ میلادی)، نعمانی (۳۶۰ قمری/ ۹۷۰ میلادی)، صدوق (۳۸۰ قمری/ ۹۹۱ میلادی)، و شیخ طوسی (۴۶۰ قمری/ ۱۰۶۷ میلادی) نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۱–۲۲.

۳– ابراهیم بن اسحاق نهاوندی (۲۸۶ قمری/ ۸۹۹ میلادی) در سال (۲۶۲ قمری/ ۸۷۶ میلادی)، مدعی نیابت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف در بغداد شد. (نک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰). وی کتابی درباره غیبت نوشت که دیدگاه غُلات را منعکس می کند. پس از آن نعمانی (۳۶۰ قمری/ ۹۷۰ میلادی) اطلاعات نهاوندی را در کتاب معروف خود الغیبهٔ به صورت گسترده ای درآورد. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۴).

حمیری،(1) متوفای بعد از (۲۹۳ قمری/ ۹۰۵ میلادی) و الامامه و التبصره من الحیره اثر ابن بابویه (متوفای۳۲۹ قمری/ ۹۴۰ میلادی) را نام برد.

ثقه الاسلام کلینی (متوفای ۳۲۹ قمری/ ۹۴۰ میلادی) نیز، بخش عمده ای از کتاب الکافی را تحت عنوان «الحجه» به مسئله غیبت اختصاص داده است. او این مطالعه را با تکیه بر اطلاعات مهمی در وضعیت کلی امامت، بین سال های ۲۶۰- ۳۲۹ قمری/ ۸۷۴ - ۹۴۰ میلادی)، با تاکید خاص بر نقش سفرای امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در این دوران انجام می دهد. ثقه الاسلام کلینی احادیثی را منسوب به امامان درباره غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف ثبت می کند. او این اطلاعات را از نویسندگان قدیمی واقفیه و امامیه؛ هم چون حسن بن محبوب (متوفای۲۲۴ قمری/ ۸۳۸ میلادی)، عبدالله بن یعقوب عصفری (متوفای۲۵۰ قمری/ ۸۶۴ میلادی) و حسن بن سماعه (متوفای ۲۶۳قمری / ۸۷۷ میلادی) روایت می کند. گذشته از اینها وکلای امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف مأخذ اصلی اطلاعات او در زمینه فعالیت های مخفی امامیه بوده اند.(2)

۳. کتاب هایی که درباره غیبت، بعد از سال (۳۲۹ قمری/ ۹۴۱ میلادی) نوشته شده اند:

روی داد «غیبت کبرا» در سال (۳۲۹ قمری/ ۹۴۱ میلادی) سرفصل جدیدی را در تاریخ امامیه پایه گذارد.

غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف از یک سو به دلیل طولانی شدن و از سوی دیگر به دلیل پاسخ گویی به شبهات جدید، آثار و نوشته های دیگری را می طلبید. از این رو، فقها و علمای شیعه به این مهم پرداختند و آثاری گران سنگ از خود به یادگار گذاشتند؛ آثار این دوره را می توان اساس عقاید بعدی امامیه در موضوع غیبت دانست. پنج اثر این دوره عبارتند از: الغیبه اثر نُعمانی(3) (۳۶۰ قمری / ۹۷۰ میلادی)، کمال الدین و تمام

۱- اهمیت اثر او در این نکته نهفته شده که وی یکی از دست یاران نزدیک امام دهم و امام یازدهم علیهما السلام بود، و پس از آن کارگزار نواب اول و دوم امام دوازدهم علیه السلام شد. متأسفانه این اثر و نیز کتاب الامامهٔ و التبصرهٔ من الحیرهٔ ابن بابویه (۳۲۹ قمری/ ۹۴۰ میلادی) از بین رفته اند، در عین حال، صدوق (۳۸۲ قمری/ ۹۹۱ میلادی) فرزند وی، و شیخ طوسی (۴۶۰ قمری/ ۱۰۶۷ میلادی) از این آثار بهره وافی برده اند. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۴).

۲- (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۴).

۳- محمد بن ابراهیم بن جعفر، معروف به نعمانی، از اهالی شهر نعمانیه، یکی از روستا های واسط بود. وی به بغداد هجرت کرد و در آن جا حدیث را تحت سرپرستی ثقه الاسلام کلینی (۳۲۹ قمری/ ۹۴۰ میلادی) و ابن عقده (۳۳۳ قمری/ ۹۴۴ میلادی) آموخت. او سپس به سوریه رفت و در حدود سال (۳۶۰ قمری/ ۹۷۰ میلادی) در آن جا درگذشت. چون پس از رحلت امام یازدهم، حضرت عسکری علیه السلام در سال (۲۶۰ قمری / ۸۷۴ میلادی) در میان شیعه هاله ای از حیرت و شگفتی مشهود بود، نعمانی کتاب الغیبهٔ را نوشت. وی کوشید تا ضرورت غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را

با روایت احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام که غیبت آن بزرگوار را پیش بینی کرده اند، اثبات کند. او بیشتر اطلاعات خود را از نویسندگان قدیمی که در این باره کتاب نوشته اند، بدون در نظر گرفتن دیدگاه های عقیدتی و آیینی ایشان کسب نموده است. در میان این نویسندگان قدیمی، حسن بن محبوب، امامی (۲۲۴ قمری/ ۸۳۸ میلادی)، فضل بن شاذان، امامی (۲۶۰ قمری/ ۸۷۳ میلادی)، حسن بن سماعه، واقفی (۲۶۳ قمری/ ۸۷۷ میلادی)، ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، غالی (۲۸۶قمری / ۸۹۹ میلادی)، کلینی، امامی (۳۲۹ قمری/ ۹۴۰ میلادی)، ابن عقده، فقیه مشهور زیدی (۳۳۳ قمری/ ۹۴۴ میلادی)، و مسعودی، امامی (۳۴۵ قمری/ ۹۵۶ میلادی) دیده می شوند. (نک: الغیبۀ، ص ۸۲ - ۸۶ و ۱۰۰؛ معجم رجال الحدیث، ج۷، ص۴۷). نعمانی پس از مسعودی (۳۴۵ قمری / ۹۵۶ میلادی) نخستین کسی بود که تفسیر احادیث منسوب به ائمه علیهم السلام را از کلینی گردآوری کرد. احادیث یادشده بر این مهم دلالت دارد که قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، دو غیبت را درپی خواهد داشت؛ نخستین غیبت او کوتاه و غیبت بعدی او طولانی است. نعمانی این نکته را بیان می دارد که نخستین غیبت، دوران چهار نایب امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است، که از سال (۲۶۰ قمری / ۸۷۴ میلادی) آغاز و تا سال (۳۲۹ قمری/ ۹۴۱- ۹۴۰ میلادی) ادامه دارد، و غیبت دوم پس از رحلت چهارمین سفیر در سال (۳۲۹ قمری/ ۹۴۱ میلادی) آغاز می شود. (نک: نعمانی، الغیبۀ، ص۱۷۳). تفسیر او اساس آثار بعدی امامیه در این موضوع قرار گرفت. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۵).

النعمه از صدوق(۱) (۳۸۱ قمری/ ۹۹۱ میلادی)، الفصول العشره فی الغیبه و الارشاد اثر

۱- محمد بن علی بن بابویه، معروف به شیخ صدوق (۳۸۱قمری / ۹۹۱ میلادی)، کتابی در مسئله غیبت با عنوان کمال الدین و تمام النعمهٔ نوشت. محتوای کتاب ارزش مند بوده، زیرا بر مآخذ اصلی شیعه (الاصول الاربع مئه) که قبل از سال (۲۶۰ قمری / ۸۷۴ میلادی) گردآوری شده تکیه دارد (نک: کمال الدین، ص ۱۹). از این رو، درمی یابیم که وی اغلب، خواننده را به نویسندگانی چون حسن بن محبوب، فضل بن شاذان، حسن بن سماعه، صفار، حمیری و ابن بابویه پدر خود که رابطه نزدیکی با سومین و چهارمین سفیر امام دوازدهم داشت ارجاع می دهد. شیخ صدوق به خاطر آن که پدرش از فقهای عالی قدر و وکیل امام در قم بود، توانست اطلاعات موثقی را درباره ارتباطات پنهانی بین وکلا و امام به وسیله چهار سفیر ارائه دهد. در عین حال، مطالعه سلسله روات (اسناد) بعضی از روایات او درباره تولد امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف این نکته را می رساند که شیخ صدوق اطلاعات خود را از غلاتی، چون محمد بن بحر دریافت داشته است. لذا، باید در به کارگیری این روایات دقت کافی را مبذول داشت. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۶ و ۲۷). شیخ صدوق انگیزهٔ خود را از نوشتن این کتاب چنین اعلام می دارد: «آن چه مرا واداشت که به نگارش این کتاب بپردازم، این بود که در هنگام بازگشت از زیارت امام رضا علیه السلام وقتی به نیشابور رسیدم، دیدم شیعیان آن جا درباره قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف مسئله دار شده اند. سعی کردم، آنان را با بیان روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام رسیده، به راه درست رهنمون گردانم. در این ایام، یکی از بزرگان مشایخ دانش و تقوا، از اهالی قم، به نام نجم الدین ابوسعید محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی رحمه الله در بازگشت از سفر بخارا، بر ما وارد شد. روزی درباره آراء و باورهای برخی از فلاسفه و علمای منطق بخارا گفت: از آنان درباره حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف سخنانی شنیدم که مرا درباره غیبت طولانی حضرت، دچار حیرت و تردید کرد، من مطالبی در اثبات وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای از بین بردن تردید او بیان کردم و روایاتی چند درباره غیبت، بر او خواندم، حیرت او برطرف شد و دلش آرام گرفت، از من خواست، کتابی درباره غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بنویسم، پذیرفتم و به او وعده دادم که ان شاءالله وقتی به وطن خود (ری) برگشتم، آن را عملی خواهم ساخت، تا این که شبی در خواب دیدم خانه کعبه را طواف می کنم و به حجرالاسود رسیدم و آن را استلام کردم، ناگاه دیدم، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، کنار درِ کعبه ایستاده است؛ سلام کردم، حضرت جواب دادند. فرمود: «چرا کتابی درباره «غیبت» نمی نویسی، تا ناراحتی ات برطرف شود؟ عرض کردم: «یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کتاب ها درباره غیبت شما نوشته ام.» حضرت فرمود: «نه، آن موضوعات را نمی گویم، کتابی درباره غیبت من بنویس و غیبت های پیامبران را در آن نقل کن.» سپس از نظرم غایب شد. من با اضطراب از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر به گریه و زاری پرداختم، چون صبح شد، به منظور انجام امر ولیّ الله و حجت خدا، آغاز به نوشتن این کتاب کردم.» (نک: کمال الدین، مقدمه). این کتاب دائره المعارف روایی است با دسته بندی و تبویبی مناسب درباره موضوعات مربوط به امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف .

شیخ مفید[(۱)] (۴۱۳ قمری/ ۱۰۲۲ میلادی) و الغیبه تألیف شیخ طوسی[(۲)] (۴۶۰ قمری/

۱- محمـد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید (۴۱۳ قمری / ۱۰۲۲ میلادی) او مرجع تقلید شیعیان امامیه بود. در همان زمان بود که تعمق در مباحث کلامی غیبت آغاز شـد. از این رو، وی پنـج مقاله را در دفاع از غیبت امام دوازدهم نوشت و اثر جداگانه ای را تحت عنوان الفصول العشرهٔ فی الغیبهٔ گردآوری کرد. این اثر اطلاعات ارزش مندی را درباره شرایط تاریخی که بر زنـدگی پنهانی امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف قبل از سال (۲۶۰ قمری / ۸۷۴ میلادی) احاطه یافته بود به دست می دهد. شیخ مفیـد نیز تصویری مشابه نوبختی و سعد قمی را از پانزده دیـدگاه مختلفی که در میان امامیه پس از درگذشت امام عسکری علیه السلام (۲۶۰ قمری/ ۸۷۴ میلادی) رسوخ نموده بود، ارائه می کنـد. او شواهـدی درباره از بین رفتن پانزده گروه، تا سال (۳۷۳ قمری/ ۹۸۳ میلادی) می آورد، بـه جز شیعیان دوازده امامی کـه معتقدنـد رهبرشان امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و در پرده غیبت به سر می برد. شیخ مفیـد در کتاب الارشاد، روش کلینی و نعمانی را در نقل حـدیث دنبال می کنـد. وی قبل از هرچیز وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را اثبات می نمایـد و سپس طولانی بودن عمر آن حضرت را که از طول عمر اشخاص معمولی فراتر رفته را توجیه می کنـد. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۶).

۲- عالم معروف شیعه، محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ قمری/ ۱۰۶۷ میلادی) مسئله غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را در آثار خـود مطرح نمـوده، ولی مهم ترین آنهـا کتاب الغیبه است که در آن، هم بـا استفاده از احـادیث و هم با استدلال عقلی ثابت می کند که امام دوازدهم مهدی قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است که باید در پردهٔ غیبت به سر برد. او ادعای دیگر گروه های شیعه که، علی بن ابی طالب علیه السلام، (شهادت ۴۱ قمری/ ۶۶۱ میلادی) یا ابن حنفیه (۸۴ قمری/ ۷۰۳ میلادی) یا امام صادق علیه السلام (شـهادت ۱۴۸ قمری/ ۷۶۵ میلادی) یا محمد بن اسماعیل و یا امام موسـی کاظم علیه السلام (شهادت ۱۸۳ قمری/ ۷۹۹ میلادی) را قائم می دانستند، رد می کنـد. شیخ طوسی، اطلاعات تاریخی موثقی را درباره فعالیت های مخفی چهار نماینده امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف به نقل از کتاب مفقودشده اخبار الوکلاء الاربعهٔ، نوشته احمد بن نوح بصری به دست می دهد. اثر شیخ طوسی مأخذ اصلی نویسندگان بعدی امامیه درباره غیبت امام دوازدهم، به ویژه مجلسی (۱۱۱۱ قمری/ ۱۶۹۹ میلادی) در بحار الانوار شد. (نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۷).

۱۰۶۷ میلادی).(۱)

ب) کتاب های رجالی

کتاب هـای رجالی، به لحاظ این که زنـدگی نـامه علمی راویان، گردآورنـدگان احادیث و گرایش های اعتقادی و سیاسـی هریـک از آنان را برای تعیین میزان وثاقت بیان می دارد، از منابع اصـلی برای تحقیق در تاریـخ سیاسـی امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشـریف به شـمار می رود؛ زیرا خواننـده را قادر می سازد تا روابط بین امامان، پیروان و وکلای آنها به ویژه رابطه امام با وکلا و وکلا با علمای امامیه را، در عصر غیبت صغرا کشف کند.

علمـای امامیه چهار کتاب رجال را درباره محـدوده بحث حاضـر در قرون (چهار و پنـج قمری/ ده و یازده میلادی) گردآوری کرده انـد که عبـارت انـد از: معرفه النـاقلین عن الائـمه الصادقین تألیف کشّی،(۲) الفهرست و الرجـال اثر شـیخ طوسـی،(۳) و فهرست اسماء

ص: ۲۷

۱- شایـان ذکر است که پس از مفیـد، دو شاگرد برجسته او سـید مرتضـی علم الهـدی (۴۳۶ قمری/ ۱۰۴۴ میلادی) و محمد کراجکی (۴۴۹ قمری/ ۱۰۵۷ میلادی)، دو کتـاب به نـام هـای مسـئله وجیزهٔ فی الغیبـهٔ و البرهـان علی صـحه طول عمر الامـام صاحب الزمان نوشته اند. اما از آن جا که این دو کتاب به مسئله طول عمر امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف به روش اسـتدلالی پرداخته انـد، و فاقـد هرگونه اطلاعات تاریخی درباره امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشـریف در سال های بین (۲۶۰- ۳۲۹ قمری / ۸۷۴ - ۹۴۱ میلادی) هسـتند؛ از بیان آنها خودداری شده است. (نک: تاریخ سیاسـی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۶- ۲۷).

۲- محمـد بن عمر کشـی، از اهالی کَشّ در نزدیکی سـمرقند است. وی در همان جا تحت تعلیم و تربیت عالم امامیه محمد بن مسـعود سـمرقندی قرار گرفت و سراسـر زنـدگی خود را در آن شـهر سپری نمود. بنـا به گفته شـیخ طوسـی، او در سـال (۳۶۸ قمری/ ۹۷۸ میلادی) درگذشت. (نجاشی، رجال، ص ۲۸۸؛ شیخ طوسی، الرجال، ص ۴۴۰). کشی اطلاعات خود را از ۵۳ نفر راوی نقـل کرده، ولی مأخـذ اصـلی او علی بن محمـد بن قتیبه نیشـابوری است. (نک: نجاشـی، رجال، ص ۱۹۷). او معاصـر با غیبت صـغرا بوده و رابطه نزدیکی با وکلای امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشـریف در خراسان داشت. ابن قتیبه اطلاعات مهمی را درباره سـیر تکاملی نهاد مخفی وکالت پس از امام صادق علیه السـلام (شـهادت ۱۴۸ قمری/ ۷۶۵ میلادی) فراهم می آورد و فلسـفه قیـام گروه های واقفیه را پس از امام هفتم علیه السـلام در سال (۱۸۳ قمری/ ۷۹۹ میلادی) یادآور می شود. اثر کشـی مأخذ مهمی برای علمای بعدی امامیه؛ مانند شـیخ طوسـی (۴۶۰ قمری/ ۱۰۶۷ میلادی) شـد. شـیخ آن را خلاصه کرد و اختیار معرفهٔ الرجال نامید. (تاریخ سیاسـی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۸، و نیز نک: جعفر سـبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۵۲).

۳- آثار شـیخ طوسـی موسوم به الفهرست و الرجال دو کتاب از چهار کتاب اصـلی امامیه در رجال است. وی اسناد مختلفی را که موثق هسـتند، یادآور شـده و خواننده را قادر می سازد تا روابط بین علمای امامیه و وکلای آن حضـرت را در غیبت صـغرا

کشف کند. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۹).

مصنفی الشیعه اثر نجاشی.(۱)

ج) کتاب های تاریخی

مقصود از کتاب های تاریخی، منابع تاریخ عمومی است که به برخی از نویسندگان و آثار آنان در این زمینه اشاره می گردد.

۱. طبری (متوفای ۳۱۰ قمری / ۹۲۲ میلادی) در دوران غیبت صغرا می زیست. اثر او تاریخ الرسل و الملوک که به تاریخ طبری شهرت دارد، عاری از هرگونه اطلاعات درباره فعالیت های وکلای امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است (که همین می تواند مشعر به پنهانی بودن فعالیت های آنان باشد)؛ در عین حال فعالیت های مبارزه ای دیگر گروه های شیعه، مانند اسماعیلیه را تا تشکیل حکومت آنان در سال (۲۹۶ قمری/ ۹۰۸ میلادی) مطرح می کند. وی هم چنین کاربرد حدیث نبوی را درباره مهدی قائم به وسیله این گروه ها و تلاش آنان را برای دست یابی به قدرت در طول زمان غیبت صغرا پی گیری می نماید.

۲. مسعودی (متوفای ۳۴۶ قمری/ ۹۵۷ میلادی) در دوره غیبت کبرا می زیست و اطلاعات مهمی را درباره رفتار خشونت آمیز عباسیان نسبت به امامان و پیروان آنها و تأثیر این سیاست را بر وقوع غیبت بیان می نماید. این نکات را می توان از کتاب های او، موسوم به مروج الذهب، التنبیه و الاشراف و اثبات الوصیه (منسوب به او) به دست آورد.

۳. ابن اثیر (متوفای ۶۳۰ قمری/ ۱۲۳۲ میلادی) در اثر خود الکامل فی التاریخ گزارش مفیدی درباره شکاف و اختلاف های میان وکلای امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف و نقش «غلات» را در ایجاد اختلاف ها، به ویژه «شلمغانی» برمی شمارد.

۱- چهارمین اثر رجالی امامیه فهرست اسماء مصنفی الشیعه است که آن را احمد بن علی نجاشی (۴۵۰ قمری/ ۱۰۵۸ میلادی) از اهالی کوفه به رشته تحریر درآورده است. او تعالیم شیعه را در آن جا فرا گرفت و آن گاه رهسپار بغداد شد. در آن جا با سید مرتضی (۴۳۶ قمری/ ۱۰۴۴ میلادی) از علمای رهبری کننده امامیه هم راه گردید. اقامت وی در این دو شهر موجب شد تا با ۴۵ تن از علمای امامیه که مدارک دوران غیبت صغرا را در اختیار داشتند تماس برقرار سازد. این مأخذ مراتب مختلف در نهاد امامت را روشن می سازد و اطلاعات مفیدی را در آثاری که درباره غیبت، قبل و بعد از سال (۲۶۰ قمری/ ۸۷۴ میلادی) فراهم آمده، بیان می کند. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۹).

گذشته از منابع و مآخذ دست اول، در دوران معاصر و دهه های اخیر نیز کتاب های تحقیقی و درخور ستایشی درباره غیبت و تاریخ آن و زندگی سیاسی امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف نوشته شده که می تواند نقش به سزایی در روشن نمودن تاریخ سیاسی آن حضرت و سازمان مخفی وکلا و پرده برداشتن از حقایق تاریخی آن عصر، داشته باشد. در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود:

منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام، آیه الله صافی گلپایگانی؛

تاریخ الغیبه الصغری و تاریخ الغیبه الکبری، سیدمحمد صدر؛

تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف،(۱) دکتر جاسم حسین؛

حیاه الامام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، باقر شریف القرشی.

در نوشته حاضر، بسیاری از آثار تاریخی، کتب حدیث و... به خصوص درباره عصر غیبت کبرا و وضعیت فکری و سیاسی - اجتماعی مسلمانان در آستانه غیبت صغرا به کار رفته که در ذیل هر بحث به آنها اشاره شده است.

چکیده

غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را می توان از دو دیدگاه اعتقادی و تاریخی بررسی کرد. برای بررسی زمینه های تاریخی این روی داد و نقش «نهاد وکالت» در ایام غیبت، در آغاز باید منابع و مآخذ بحث را شناسایی و بررسی نماییم. این منابع سه گروه هستند:

۱. کتاب های ویژه غیبت؛

۲. کتاب های رجالی؛

۳. کتاب های تاریخی.

نوشته های دکتر جاسم حسین و سیدمحمد صدر از کتاب های مناسب جدید در این زمینه هستند.

۱- این کتاب را آقای دکتر سید محمدتقی آیت اللّهی به فارسی ترجمه نموده و می توان گفت: یکی از بهترین کتاب ها در موضوع خود است. ما نیز در نوشتن این فصل از آن استفاده بردیم.

فصل دوم: نگاهی کوتاه به زندگانی امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

پیش از پرداختن تفصیلی به تاریخ امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف مناسب است نگاهی کوتاه به زندگانی آن حضرت از هنگام تولد و حوادث پس از ولادت، تا مراحل مختلف حیات آن امام داشته باشیم.

الف) میلاد

دوازدهمین امام شیعیان، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، در سپیده دم(۱) جمعه، نیمه شعبان،(۲) سال ۲۵۵ قمری(۳) (۸۶۹ میلادی) در سامرا چشم به جهان گشود. سال های ۲۵۴،(۴) ۲۵۶،(۵) ۲۵۷(۶) و ۲۵۸(۷) قمری را سال تولد آن حضرت دانسته اند،(۸) ممکن است که علت این اختلاف ها پنهان نگاه داشتن تولد آن حضرت باشد.(۹)

ص: ۳۱

۱- شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۴۲۷ - ۴۲۸.

۲- بیشتر مأخذهای شیعه در تعیین این روز اتفاق نظر دارند.

۳- شیخ مفید، الارشاد، ج۲، ص۳۳۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴؛ شیخ طوسی، الغیبهٔ، ص۲۳۸؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ج۲، ص ۴۳۰؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۴؛ باقر شریف القرشی، حیاهٔ الامام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۹؛ تاریخ ابن خلّکان (وفیات الاعیان)، ج۴، ص۱۷۶؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۷۸؛ ینابیع الموده، ج۳، ص۱۷۱؛ دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۹۳.

۴- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶ (به نقل از: کمال الدین، ج۲، ص۴۷۴).

۵- کمال الدین، ج۲، ص ۴۳۲؛ اثبات الوصیه، ص ۲۳۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۵۱۴؛ حیاهٔ الامام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۹؛ دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۲۱. (یادآور می شویم که پس از سال ۲۵۵ قمری این سال از بقیه سال های دیگری که بیان شده مشهورتر است.)

۶- نک: تاریخ اهل البیت، ص ۸۸، پاورقی.

۷- کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۳۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۳.

۸- برای بررسی این اقوال و اندازه اعتبار هریک، نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۱۵- ۱۲۲. شایان ذکر است که در میان برخی از فرقه های اشعری کسانی بوده که تولد امام را هشت ماه پس از رحلت امام عسکری علیه السلام دانسته اند. این سخن نه تنها با روایات بسیاری تعارض دارد که با عقیده شیعه نیز مبنی بر خالی نماندن زمین از حجت، موافق نیست. (المقالات و الفرق، ص ۱۱۴، فرقه سیزدهم).

۹- امام رضا علیه السلام می فرماید: «... حتی یبعث الله لهذا الامر غلاماً منّا، خفی الولاده والمنشا، غیر خفی فی نسبه.» (الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱)

اصل ولادت مهدی جزء مسلّمات تاریخ است که به جز ائمه، عالمان، مورّخان و محدّثان شیعه و اهل سنت بدین امر تصریح کرده اند. در برخی کتاب های پژوهشی بیش از ۶۵ تن، از این عالمان و نام کتاب های آنان آمده است.(۱)

ب) نام

نام آن حضرت، محمّد همان نام جدش، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است.(۲) تمامی مورّخان و محدّثان معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود این نام را بر او نهاده بود(۳)این هم نامی بی دلیل نیست، بلکه گویای این حقیقت است، هم چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با طلوع خود، جهانیان را از گم راهی و جهل نجات داد، دوازدهمین فرزندش نیز با ظهور خود بشر را از تاریکی و ضلال می رهاند.(۴)

ج) القاب

القاب مشهور آن حضرت عبارتند از: مهدی، قائم، منتظر، حجت، خلف صالح، بقیه الله، منصور، صاحب الامر، ولیّ عصر و صاحب الزمان که معروف ترین آنها مهدی است.(۵) هریک از این القاب وجه یا وجوهی دارد، برای مثال آن حضرت را مهدی می گویند از آن جهت که به حق هدایت شده است.(۶) و قائم می گویند، چون قیام به حق می کند و منتظرش گویند، چون مؤمنان منتظر قدوم اویند و حجت نامند از آن رو که حجت و گواه خدا بر خلق به شمار می آید.(۷) در نگین انگشتر حضرت نیز همین

۱- نک: محمدرضا حکیمی، خورشید مغرب، ص ۱۸-۲۰.

۲- نک: صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۱۸۲- ۱۸۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲، ۵، ۱۵ و ۳۸.

۳- باقر شریف القرشی، حیاة الامام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۷. (به نقل از: عقد الدرر)

۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴.

۵- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۴؛ حیاة الامام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۸- ۴۳.

۶- مهدی اسم مفعول از (هدی) به معنی هدایت شده است. در روایتی آمده است «انما سمی المهدی لانه یهدی لامر خفی» (الغیبه نعمانی، ص۲۴۳؛ بحارالانوار، ج۵۱، ص۲۹) البته کسی که از هر جهت هدایت شده باشد، هادی همه جانبه نیز خواهد بود.

۷- نک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۱، و ۲۸- ۳۱؛ حیاة الامام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۷- ۲۸.

لقب نقش شده که کفعمی عبارت انگشتری حضرت را این گونه بیان می کند: «أنا حجةُ اللّهِ و خاصّتُه.»(۱)

د) مادر

روایات گوناگونی درباره مادر آن حضرت، وارد شده؛ مسعودی آن بانوی بزرگوار را کنیزی به نام نرجس می داند(۲)شهید اوّل نام او را مریم، دختر زید علویه بیان می کند.(۳) شیخ طوسی در روایتی نام او را ریحانه خوانده، اما بلافاصله اضافه می کند که به او نرجس، صیقل (صقیل) و سوسن نیز می گفتند.(۴) شیخ مفید اسم آن بزرگوار را نرجس می داند(۵) که در روایت حکمیه، عمه امام عسکریu نیز تنها همین نام بیان شده است.(۶) برخی از محققان نام اصلی او را همان نرجس می دانند و برآنند که دیگر اسامی، به جز صقیل(۷) را بانوی او و حکمیه، دختر امام جواد علیه السلام به وی داده است. مردم آن زمان، برای خوش آمدگویی کنیزان را به اسامی گوناگون می خواندند و نرجس، ریحانه و سوسن همه اسامی گل ها هستند.(۸) صدوق روایتی را بیان می نماید که این احتمال را تقویت می کند؛ او به سند خود از غیاث، روایت می کند که جانشین امام

۱- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۴ به نقل از مصباح کفعمی که به رغم جست وجوی فراوان متأسفانه در این کتاب و دیگر منابع یافت نشد.

۲- اثبات الوصیه، ص ۲۴۸.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۸. (به نقل از: الدروس، ج۲، ص۱۶) یادآور می شویم که شهید، این قول را به صورت «قیل» آورده است.

۴- شیخ طوسی، الغیبهٔ، ص۳۹۳ و نیز، نک: کمال الدین، ص ۴۳۱.

۵- الارشاد، ج۲، ص۳۳۹.

۶- کمال الدین، ج ۲، ص۴۲۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲ (به نقل از: کمال الدین).

۷- صقیل، به معنای زدوده و صیقلی است. به گفته سیدمحمد صدر، خانوادهٔ امام علیه السلام وقتی دیدند آثار حمل در این کنیز مشاهده نمی شود علاوه بر اسم گل های نرجس، سوسن و ریحانه، نام تازه ای برای وی انتخاب کردند که صقیل بود. (تاریخ الغیبه الصغری، ص ۲۴۳)؛ در روایتی دیگر علت این نام را نورانیت و درخشش آن بانو به دلیل حمل فرزندی نورانی می داند؛ (قیل لسبب الحمل صقیل)، (کمال الدین، ص ۴۳۲)، مرحوم مجلسی در توضیح آن می نویسد: «انما سمیّ صیقلاً او صقیلاًـ لما اعتراه من النور والجلاءـ بسبب الحمل المنوّر. یقال: صقل السیف و غیره ای جلّاه فهو صقیل و لایبعد ان یکون تصحیف الجمال.» (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵)

۸- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۱۴.

حسن عسکری علیه السلام در روز جمعه به دنیا آمد؛ مادر آن حضرت ریحانه بود که نرجس، صیقل و سوسن نیز نامیده شد. چون در وقت حاملگی درخشش و نورانیت خاصی داشت، صیقل نیز خوانده می شد.(۱)

سیدمحمد صدر نیز درباره تعدد نام های آن حضرت تحلیلی جامع و مناسب را بیان می کند.(۲)

اقوال مختلفی نیز درباره ملیت مادر امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده است، شیخ صدوق مطابق روایتی او را ملیکه، دختر یشوع پسر قیصر روم و مادرش را از نسل شمعون یکی از حواریین مسیح می داند که به اسارت نیروهای اسلام در آمد و به صورت کنیز در معرض فروش قرار گرفت. فرستاده امام هادی علیه السلام او را از بازار برده فروشان بغداد خرید و به نزد امام هادی علیه السلام در سامرا فرستاد.(۳)

کلینی نیز مادر قائم را کنیزی از نوبه استان شمالی سودان می داند.(۴)

نعمانی و صدوق در احادیث دیگری مادر قائم را کنیزی سیاه معرفی می کنند.(۵) شیخ طوسی(۶) در روایتی که بعضی از محققان نیز همان را ترجیح می دهند،(۷) آن بانو را کنیزی می داند که در خانه بعضی از خواهران امام دهم (حکیمه)، بزرگ می شد، و چون امام علیه السلام سیمای او را می بیند پیش بینی می کند که از وی فرزندی با عنایت خاص الهی به دنیا می آید.(۸)

یادآور می شویم که آن بانوی بزرگوار در عظمت و برتری به آن جا می رسد که مادر امام زمان می شود و حکیمه، عمه امام عسکری علیه السلام (که خود از بزرگ بانوان

۱- کمال الدین، ص ۴۳۲.

۲- نک: تاریخ الغیبة الصغری، ص ۲۴۲.

۳- کمال الدین، ج۲، ص۴۲۲. (درباره نقد و بررسی این روایت، نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۱۴ - ۱۱۵)

۴- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۱۵)

۵- نعمانی، الغیبة، ص۱۶۱ و ۱۲۰؛ کمال الدین، ص ۳۲۹. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف،)

۶- نعمانی، الغیبة، ص ۲۴۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۲.

۷- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۱۵.

۸- الارشاد، ص ۳۹۰. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۱۵)؛ نک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲ (به نقل از: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶)؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۲۴۴.

خانـدان امامت است) او را بانوی خود و خانواده خویش می خوانـد و خود را خدمت گزار او می داند.(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (۲)، امیرالمؤمنین علیه السلام (۳) و صادقین علیهم السلام (۴) نیز او را از بهترین کنیزان و سـرور و سیده آنان می خواندند.

در پایان، روایتی درباره ولادت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف از زبان حکیمه، عمه امام عسکری علیه السلام بیان می کنیم که گزارشـی به نسـبت دقیق از تولـد امام عجل الله تعالی فرجه الشـریف است. این روایت در زمان مسـعودی (متوفای ۳۴۵ قمری) موثق شمرده می شد.(۵) شیخ صدوق آن را از قول حکیمه، دختر امام جواد علیه السلام این گونه بیان می کند:

ابومحمـد حسن بن علی علیه السـلام بـا پیکی مرا به نزد خود خوانـد و گفت: «ای عمه، امشب افطار را در نزد ما بگـذران؛ زیرا پانزدهم شـعبان است، امشب خـدای متعال حجت خود را در زمین ظاهر خواهد کرد»، از او پرسـیدم: «مادرش کیست؟» فرمود: نرجس، گفتم: «جانم فدایت! ولی آثار حاملگی در او وجود ندارد»، فرمود: آنچه گفتم، همان خواهد شد». بنابراین، وارد شدم و سـلام کردم، نرجس پیش آمد تا کفش هایم را از پا در آورد و به من گفت: «بانوی من! حال شما چطور است؟» بدو گفتم: «تو بـانوی من و بـانوی خانـدان منی»، ولی او از سـخن من امتناع ورزیـد و پاسـخ داد: «ای عمّه! چه می فرماییـد؟»، بـدو گفتم: «دخترم! امشب خداوند متعال پسری به تو عطا می فرماید که مولای این جهان و آن جهان خواهد بود»، او خجالت زده و سرخ شد، پس از آن که نماز مغرب به جای آوردم، افطار کردم و به خواب رفتم، نیمه شب از خواب برخاسـتم تا نماز عشاء به جای آورم، نمـاز خوانـدم در حـالی که نرجس در خواب بود، بـدون آن که اثری از وضع حمـل در او دیـده شود. آنگـاه نشسـتم و تعقیبات نماز را خوانـدم، پس از آن به رختخواب رفتم و دوباره بیـدار شـدم، ولی او هنوز در خواب بود. آنگاه برخاست، نماز نافله را به جای آورد و دوباره دراز کشید.

۱- «انت سیّدتی و سیده اهلی» (کمال الدین، ص ۴۲۴) «بل اخدمک علی بصری» (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۷)

۲- الارشاد، ج۲، ص ۲۷۵- ۲۷۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ اعلام الوری، ص ۳۳۰؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶ (بآبی ابن خیره الاماء)؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۲؛ شیخ طوسی، الغیبهٔ، ص ۴۷۰ و ۴۷۸.

۴- کمـال الـدین، ج۳، ص۳۷۱؛ شـیخ طوسـی، الغیبهٔ، ص۴۷۰ (به نقـل از: حیـاه الامـام محمـد المهـدی عجـل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۴۰)

۵- نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۱۹.

حکیمه، ادامه می دهد: «از اطاق خارج شدم تا طلوع فجر را ببینم و نخستین مرحله طلوع را دریابم، ولی او هنوز خوابیده بود. از این رو، از انتظار امام عسکری علیه السلام (در این باره) مردد شدم، درست در همان لحظه، امام از جای خود صدا زد، ای عمه! عجله نکن، امر نزدیک است! من نشستم و سوره های حم سجده (سوره ۴۰) و یس (سوره ۳۶) را تلاوت کردم، در همان لحظه او (نرجس) با هوشیاری از خواب برخاست، من به سوی او روان شدم و گفتم: «خود را جمع کن و آرامش قلبی را به دست آر.» در عین حال در آن لحظه احساس خواب کرده و چرت بر من غالب شد؛ پس از آن، با صدای مولایم از خواب برخاستم و چون پوشش را از او بلند کردم، حضرتش را دیدم به حال سجده بر زمین افتاده بود، او را بر دامان گرفتم و متوجه شدم پاک و تمیز است.

ابو محمد، مرا صدا زد و گفت: «ای عمه! پسرم را برایم بیاور» و چنین کردم...، پس از آن امام عسکری علیه السلام زبان بر کامش گذاشت و با آرامی دستش را به چشم ها، گوش ها و آرنج هایش کشید؛ سپس گفت: «ای پسرم! سخن بگو»، کودک لب به سخن گشود و پاسخ داد: «شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست، او یکتا است و شریک و انبازی ندارد، شهادت می دهم، محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خدا است؛ سپس بر امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد، و بر امامان به ترتیب، تا در نام پدرش توقف کرد، آنگاه از ادامه سخن باز ایستاد.»

ابومحمد گفت: «ای عمه! او را نزد مادرش ببر، تا وی را سلام گوید و سپس او را به من بازگردان»، چنین کردم و او را بازگردانده و در همان جا گذاشتم، امام عسکری علیه السلام به من فرمود: «ای عمه! هفت روز دیگر برای دیدار او بیایید»، روز بعد آمدم تا به ابومحمد، سلام گویم، پرده را بالا ـ زدم تا مولایم را ببینم، ولی او را ندیدم. از این رو، از امام پرسیدم: «جانم به فدایت! برای مولای من چه اتفاقی افتاده؟»، حضرتش پاسخ فرمود: «ای عمه! او را به همان کس که مادر موسی فرزندش را بدو سپرد، سپردیم.»

حکیمه می گوید: روز هفتم آمدم و به او سلام گفتم و نشستم. ابومحمد فرمود: «پسرم را نزد من بیاور»، او را قنداق کرده در قطعه ای پارچه آوردم و امام آن چه را که در روز نخست به هنگام تولد انجام داده بود تکرار کرد و کودک، آن چه را که از قبل گفته بود، گفت، آن گاه این آیه قرآن را تلاوت کرد:

«بسم الله الرحمن الرحیم، و ما اراده کردیم بر مستضعفان زمین، منت نهاده و آنان را پیشوایان خلق و وارثین قرار دهیم و در زمین به آنها قدرت و تمکین ببخشیم و به

فرعون، هامان و لشکریانشان آن چه را که از آن اندیشناک و ترسان بودند، نشان دهیم.»(۱) و (۲)

ه) ولادت پنهانی

حاکمـان بنی عباس در دوران امامت عسـکریین علیهما السـلام نگرانی عمیقی داشـتند، زیرا در اخبار و احادیث بسـیاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم و ائمه علیهم السلام بشارت تولد فرزندی از امام حسن عسکری علیه السلام را داده بودند که اساس حکومت های باطل را برهم می زنـد، تاج و تخت ها را واژگون می کنـد و عـدل و داد را در دنیا می گسترانـد.(۳) از این رو، آن دو بزرگوار، به ویژه امام حسن عسکری علیه السلام سخت تحت نظر بودند و دستگاه خلافت برای جلوگیری از تولد چنین فرزندی می کوشید.(۴)

به همین علت، دوران حمل و تولـد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف از مردم پنهان بود. به گفته امام رضا علیه السـلام ولادت پنهانی از ویژگی های آن حضـرت است: «خفی الولاده و المنشأ». در احادیث بسـیاری نیز آمـده است که مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مشابهت هایی به حضرت ابراهیم و موسی علیهما السلام دارد.(۵)

پس از ولادت نیز، جز اصـحاب و یاران خاص امام عسکری علیه السلام آن هم به صورت پراکنده کسی فرزندش مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نمی دید که درباره دوره اختفای زندگی حضرت به تعدادی از این افراد اشاره می کنیم.

ص: ۳۷

۱- سوره قصص، آیه ۵ و۶.

۲- کمال الدین، ص ۴۲۴- ۴۲۶.

۳- نک: منتخب الاثر، فصل دوم، باب ۲۵ و ۳۴.

۴- امـام حسن عسـکری علیه السـلام در ضـمن روایتی، یکی از علـل مخـالفت و موضع گیری بنی امیه و بنی عباس با اهل بیت علیهم السـلام را وجود همین اخبار متواتر می دانـد. «ابومحمد بن شاذان، عن ابی عبداللّه بن الحسـین بن سـعد الکاتب، عن ابی محمد علیه السلام قال: قد وضع بنو امیه و بنو العباس سیوفهم علینا لعلّیتن احدهما... و ثانیهما انهم قد وقفوا من الاخبار المتواتره علی ان زوال ملـک الجبـابره والظلمه علی یـد القـائم منّا و کانوا لایشـکّون انهم من الجبابره والظلمه، فسـعوا فی قتل آل الرسول صلی الله علیه و آله و سـلم و ابـاده نسـله طمعـا منهم من الوصول الی فی تولـد القـائم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف او قتله...» (منتخب الاـثر، ص ۲۹۱) مـا از تلاش حکومت عباسـی برای یافتن فرزنـد امام عسـکری علیه السـلام در فصل های آینـده بیشتر گفت وگو خواهیم کرد.

۵- منتخب الاثر، ص ۲۸۶ (پاورقی).

و) شمایل و خصوصیات

محدثان و مورخان، براساس روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام شمایل و اوصاف حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در کتاب های خویش آورده اند که به برخی از آنها اشاره می شود:

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چهره اش جوان و گندم گون، ابروانش هلالی و کشیده، چشمانش سیاه و درشت، شانه اش پهن، دندان هایش برّاق و گشاده، بینی اش کشیده و زیبا، پیشانی اش بلند و تابنده، استخوان بندی اش استوار، دستان و انگشتانش درشت، گونه هایش کم گوشت و اندکی متمایل به زردی (که از شب زنده داری عارض شده) بر گونه راستش خالی مشکین، عضلاتش پیچیده و محکم، موی سرش بر لاله گوشش ریخته،(۱) اندامش متناسب و زیبا، هیئتش خوش منظر و رباینده و در میان شانه اش اثری است چون اثر نبوت.(۲)

آن حضرت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از اولاد بانوی گرامی اسلام؛ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، نهمین پیشوا از نسل امام حسین علیه السلام، خاتم اوصیا، منجی نهایی و قائد جهانی است. وی دو غیبت دارد که یکی کوتاه مدت و دیگری بلند مدت است. او جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد و...۳

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با این مشخصات و ویژگی هاست و ده ها نشانه و علامت دیگر که پیش از ظهور، مقارن ظهور و پس از ظهور تحقق می یابد. مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امام معیّن و منصوص است که دیگر هرچه بگویند و هرکس را پیش اندازند، یاوه و قبولِ آن حماقت است.

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اکنون غایب است. او خلیفه حق، ولیّ مطلق، خاتم اولیا، وصیّ اوصیا، منجی نهایی، قائد جهانی، انقلابی اکبر و مصلح اعظم است. چون در آید، به کعبه

ص: ۳۸

۱- در برخی از روایات چنین آمده: «یسیل شعره علی منکبیه؛ موی سرش بر دوش هایش ریخته.» (منتخب الاثر، ص ۱۸۵؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۶)

۲- و ۳. منتخب الاثر، باب ۴ تا ۲۵؛ برای آگاهی بیشتر از شمایل و خصوصیات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، نک: منتخب الاثر، باب ۴ تا ۲۵؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۴؛ نعمانی، الغیبهٔ، باب ۱۳، ص ۲۱۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۶۴ - ۴۷۰.

تکیه کند، و پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در دست گیرد، دین خدا را زنده سازد و احکام خدا را در سراسر گیتی جاری کند. او با شمشیر (قدرت) درآید و زمین پر شده از جور و بیداد را پر از مهربانی و داد گرداند.(۱)

او اهل قیام و جهاد،(۲) عبادت و تهجد،(۳) خشوع و خضوع،(۴) زهد و ساده زیستی،(۵) صبر و بردباری،(۶) عدالت و احسان،(۷) و... است. او سرآمد همگان در علم و دانش(۸) و سراپا عدل، برکت و پاکی است.(۹)

در فصل پایانی به سیرت و شیوه تربیتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیشتر خواهیم پرداخت.

ز) دوره های زندگی حضرت

اشاره

دوره های زندگی حضرت به سه دوره «اختفا»، «غیبت صغرا» و «غیبت کبرا» تقسیم می گردد. عصر ظهور و بعد از ظهور نیز می تواند از دوره های زندگی امام عجل الله تعالی فرجه الشریف محسوب شود که در بحث های کلامی به آن پرداخته می شود.

۱. دوره اختفا

این دوره از هنگام تولد حضرت (۲۵۵ قمری) تا رحلت امام عسکری علیه السلام (۲۶۰ قمری) است. حضرت در مدت این پنج سال در دوران پدر بزرگوار خود زندگی می کرد.

۱- محمدرضا حکیمی، خورشید مغرب، ص ۲۹.

۲- «الجحجاح المجاهد» (شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ص ۴۱۰، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق)، «القائم المؤمل» (شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ص ۵۸۱)

۳- «بابی من لیله یرعی النجوم ساجداً و راکعاً» (مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۲۲)

۴- «خاشع للّه کخشوع النسر لجناحه» (عقد الدرر، ص ۱۵۸)؛ «یکون من اللّه علی حذو لا یغتر بقرابه.» (الملاحم والفتن، ص ۲۶۵)

۵- «ما لباسه الاّ الغلیظ و ما طعامه الاّ الجشب.» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴)

۶- «علیه صبر ایوب.» (کمال الدین، ص ۳۱۰)

۷- «العدل المنتظر.» (شیخ طوسی، التهذیب، ج۳، ص ۱۱۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش)

۸- «اوسعکم کهفاً و اکثرکم علماً.» (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۵)؛ «ان العلم بکتاب اللّه و سنه نبیه لینبت فی قلب مهدینا کما ینبت الزرع علی احسن نباته.» (کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۳)

۹- «اذ بعث اللّه رجلًا من اطایب عترتی و ابرار ذریتی، عدلاً مبارکاً زکیاً.» (الملاحم والفتن، ص ۱۰۸)

امام عسـکری علیه السـلام دو وظیفه اساسی و حساس را در آن دوره عهده دار بود؛ یکی حفظ فرزند از گزند خلفای عباسی و دیگر اثبـات وجـود او و اعلاـم امـامتش به عنـوان امـام دوازدهم که آن حضـرت از عهـده هر دو به بهـترین شـکل برآمـد؛ هم فرزنـدش را حفـظ کرد و هم در فرصت هـای منـاسب به یـاران و دوسـتان خـود او را معرفی نمود، امـا به دلیـل اختنـاق شـدید عباسـیان، تنها تعـداد انـدکی از یاران صـدیق امام عسـکری علیه السـلام؛ ماننـد ابوهاشم جعفری، احمـد بن اسـحاق، حکیمه و خدیجه، عمه های امام یازدهم علیه السلام از ولادت آن حضرت آگاه بودند.(۱)

معاویه بن حکیم و محمـد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری نقل می کنند: چهل تن از شـیعیان نزد امام عسـکری علیه السـلام گرد آمدیم، آن حضـرت فرزندش را به ما نشان داد و فرمود: «این امام شما پس از من و جانشین من است، از او پیروی کنیـد و از گرد او پراکنـده نگردیـد کـه هلاـک می شویـد و دینتـان تبـاه می گردد، ایـن را هـم بدانیـد کـه پس از امروز او را نخواهید دید.»(۲)

با بررسـی مدارک تاریخی، امام عسـکری علیه السـلام برای حفظ جان فرزندش نخست او را در سامرا و سـپس در مدینه پنهان نمود. امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف در مدینه تحت سرپرستی مادربزرگ پدری خود زندگی می کرد.(۳) بنا به نقـل صـدوق، امام عسـکری علیه السـلام چهل روز پس از تولـدِ فرزنـدش، او را به مکان نامعلومی فرسـتاد و آن گاه وی را به مادرش بازگرداند.(۴)

بنا به روایت مسـعودی، امام عسکری علیه السلام در سال (۲۵۹ قمری) از حدیث، مادر خود درخواست کرد تا به حج مشـرف شود، از آن پس حـدیث و نواده اش بـا محافـاظت احمـد بن مطهر، یـار صـمیمی و نزدیـک امـام عسـکری علیه السـلام به مکه رفتند.(۵) به نظر می رسد آنان پس از برگزاری مناسک حج، مدینه را محل اختفای امام

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۲۳.

۲- کمال الدین، ص ۴۳۵؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۲۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵؛ برای اطلاـع بیشتر از همه کسانی که در این دوره به خدمت حضرت بار یافتند، نک: منتخب الاثر، ص ۳۵۵- ۳۵۸.

۳- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۲۴.

۴- کمال الدین، ص ۴۲۹.

۵- اثبات الوصیه، ص ۲۴۷ و ۲۵۳.

دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار داده باشند.(۱) برخی از روایات نیز می توانـد مؤیـد همین نکته باشـد؛ چنان که زمانی ابوهاشم جعفری از امام عسکری علیه السلام پرسید: «پس از وفات شما، سراغ جانشینتان را در کجا باید گرفت؟»

امام پاسخ داد: «در مدینه».(۲)

بـه گفته برخی از محققـان، بیشـترین احتمـال این است که امـام دوازدهم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف، بخش عمـده دوران کودکی خود را در مدینه گذرانده باشد؛ زیرا امام عسکری علیه السلام خطر اقامت فرزندش را در عراق تشخیص داده بود.(۳)

در بحث های آینده به تلاش عباسیان برای دست گیری فرزند امام عسکری علیه السلام بیشتر می پردازیم.

۲. غیبت صغرا

با شهادت امام عسکری علیه السلام در سال (۲۶۰ قمری) مرحله غیبت کوتاه مدت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف آغاز شد و تا سال (۳۲۹ قمری)، یعنی هفتاد(۴) سال به طول انجامید. این غیبت را به دلیل محدود بودن زمان، غیبت صغرا می گویند. این دوره نقش بسیار مهمی در آمادگی شیعه برای پذیرش غیبت کبرا داشت.

امام در طول غیبت صـغرا از نظرها پنهان بود، اما کسانی با آن حضـرت در تماس بودند و سِـمَت «نواب خاص» امام را داشتند؛ نواب مشکلات و مسائل شیعیان را به

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۲۴.
۲- الکـافی، ج ۱، ص ۳۲۸. یـادآور می شویم بنابر اعتقاد بسـیاری از محققان مقصود از مـدینه، همان مـدینه طیبه است. (نک: علامه مجلسـی، مرآه العقول، ج ۴، ص ۲)، علاـوه بر آن روایاتی نیز از امام جواد علیه السـلام مؤیـد این مطلب است. «... فقال الی المدینه، فقلت ایّ المدن؟ فقال مدینتنا هذه و هل مدینه غیرها.» (نعمانی، الغیبه، ص ۱۸۵)
۳- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۲۴- ۱۲۵.
۴- شـیخ مفید در الارشاد، ج۲، ص ۳۴۰، آغاز غیبت صـغرا را از هنگام ولادت حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف می داند. او می گوید: «غیبت صغرا، از زمان ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تا پایان دوره سفارت (نیابت خاصه)، و هنگام درگـذشتِ آخرین سـفیر از سـفیرانی که واسـطه ارتباط شـیعه با امام بوده اند، می باشد.»؛ با این حساب دوره غیبت صغرا، ۷۵ سال می شود. آن چه شـیخ مفید را بر این عقیده واداشـته به ظاهر این نکته است که حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آن پنـج سال ابتـدای تولـد، حضور و معاشـرت چندانی نداشـته و از نظر کلی غایب محسوب می شده است.

آن حضرت می رساندند و پاسخ را دریافت می کردند. گاهی گروهی از مردم با نایبان خاص به دیدار امام می رسیدند.(۱) این نایبان چهار نفر بودند که به «نواب اربعه» مشهورند.

اینان که همگی از علما و بزرگان شیعه بودند به ترتیب عبارتند از:

۱. ابوعمرو، عثمان بن سعید عَمری از (۲۶۰ قمری) تا هنگام وفات که به ظاهر قبل از سال (۲۶۷ قمری) بوده است.(۲) برخی وفات او را در سال (۲۶۵ قمری) بیان کرده اند؛(۳)

۲. ابوجعفر، محمدبن عثمان عَمری (از هنگام وفات سفیر اول تا ۳۰۵ قمری)؛

۳. ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی (۳۰۵ قمری - ۳۲۶ قمری)؛

۴. ابوالحسن، علی بن محمد سَمَری (۳۲۶ قمری - ۳۲۹ قمری).

در «فصل ششم» درباره زندگی، تلاش ها و فعالیت های هر یک از این چهار بزرگوار و نقش آنان در سازمان مخفی وکالت و ایجاد آمادگی در شیعیان برای پذیرش «غیبت کبرا» به تفصیل خواهیم پرداخت.

۳. غیبت کبرا

سومین مرحله از زندگی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را، دوران درازمدت «غیبت کبرا» تشکیل می دهد. این دوره پس از سپری شدن «غیبت صغرا» آغاز شده و تاکنون ادامه یافته و به امر خداوند تا هنگام حصول «اقتضای تام»، یعنی تا زمان فراهم شدن زمینه پذیرش رهبری و حکومت جهانی آن حضرت از نظر جمعیت و امکانات ادامه خواهد یافت.

این مرحله میدان بزرگ ترین آزمایش انسان ها و غربال مؤمنان و سنجش ایمان و عمل قرار گرفته، در این مدت طولانی «حجت» خدا در پشت پرده غیبت، خورشیدگونه از پس ابرها، نورافشانی می کند.(۴)

۱- شیخ صدوق در کمال الدین (ص ۴۳۴- ۴۷۹) تعدادی از این افراد را نام می برد.

۲- نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۵۶.

۳- هاشم معروف حسنی. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۵۵)

۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۳.

نیابت نیز همانند «غیبت»، به دو مرحله و گونه تقسیم می شود، یعنی دو مرحله دارد و به دو گونه «نیابت خاصّه» در «غیبت صغرا» و «نیابت عامّه» در «غیبت کبرا» است.

امام در «نیابت خاصّه»، اشخاص معینی را به اسم و رسم نایب خود قرار داد و هر کدام را با نایب پیش از خود به مردم شناساند.

امام در «نیابت عامّه»، ضابطه کلی و معینی را مشخص نموده که هر فردی آن ضابطه را از همه جهت و در همه ابعاد دارا باشد، به نیابت از امام، ولیّ جامعه در امر دین و دنیا خواهد بود.

این مقام و این نیابت را خود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به عالمان واجد شرایط تفویض نموده اند.

شیخ صدوق، شیخ طوسی و شیخ طبرسی از اسحاق بن عمار نقل کرده اند که گفت: مولای ما حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف (درباره وظیفه شیعیان در زمان غیبت) فرموده است:

و أمّا الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا فإنّهم حجّتی علیکم و أنا حجّه الله علیهم(۱)؛

در حوادث و رخ دادهایی که واقع می شود به روایت کنندگان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجت من برشمایند و من حجت خدا بر آنانم.

طبرسی هم چنین از امام عسکری علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در ضمن حدیثی می فرماید:

و أمّا من کان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً لهواه، مطیعاً لأمر مولاه فللعوام أن یقلّدوه؛(۲)

هریک از فقها که مراقب نفسش و نگهبان دینش و مخالف هوا و هوسش و مطیع فرمان مولایش (ائمه علیهم السلام) باشد بر مردم، لازم است که از او تقلید کنند.

۱- الغیبه طوسی، ص۲۹۲؛ کمال الدین، ج۲، ص۴۸۵؛ طبرسی، الاحتجاج، ج۲، ص۴۶۹.
۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

بنابراین، امور مسلمانان در زمان غیبت کبرا برعهده ولی فقیه است که باید با نظر او انجام و جریان یابد. منصب فتوا، قضاوت و حکم برای فقیهان از پیش، توسط امامان معصوم علیهم السلام جعل شده بود، ولی رسمیت مرجعیت و زعامت فقهای اسلام از این تاریخ پدید آمد و تا ظهور آن حضرت ادامه خواهد داشت و پس از ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز دولت ایام(۱)، پیوسته از آنِ اولیای خدا خواهد بود.(۲)

چکیده

به گفته همه مورخان و محدثان شیعه و سنی، امام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دوازدهمین امام شیعه و آخرین وصی پیامبر، در پگاه جمعه، نیمه شعبان سال (۲۵۵ قمری) یا (۲۵۶ قمری) در سامرا چشم به جهان گشود، پدرش امام حسن عسکری علیه السلام و مادرش نرجس از پارساترین و بزرگ ترین زنان روزگار خود بود.

مشهورترین لقب او مهدی است. بر نگین انگشتری اش، این عبارت نقش بسته است: «أنا حجه الله و خاصّته».

او شمایل و ویژگی هایی دارد که وی را از مدعیان دروغین متمایز می کند. زندگانی آن حضرت چندین دوره دارد:

۱. اختفا، به مدت پنج سال، از آغاز تولد تا هنگام شهادت امام حسن عسکری علیه السلام . در این مدت، تولد آن حضرت از دشمنان مخفی بود و تنها تعدادی از خواص، نزدیکان و شیعیان آن حضرت به خدمتش رسیدند.

۲. غیبت صغرا، به مدت هفتاد سال از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام تا سال (۳۲۹ قمری)، هنگام رحلت آخرین نایب از نایبان چهارگانه.

در این دوره، شیعیان مشکلات و مسائل خود را از طریق چهار نایب به آن حضرت می رساندند. اینها که از علما، پرهیزکاران و بزرگان شیعه هستند عبارتند از:

عثمان بن سعید (از ۲۶۰ قمری، تا هنگام وفات)؛

۱- اشاره است به آیه «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ...» «ما دولت روزگار را، هرچندگاه، به دست کسانی می دهیم تا مقام اهل ایمان به امتحان معلوم گردد.» (آل عمران، آیه ۱۴۰)

۲- «لَأُداولنَّ الأيّام أوليائی الی يوم القيامه» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۲؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۶)

محمد بن عثمان (از وفات نایب اول، تا ۳۰۵ قمری)؛

حسین بن روح نوبختی (۳۰۵ قمری، تا ۳۲۶ قمری)؛

علی بن محمد سمری (۳۲۶ قمری، تا ۳۲۹ قمری).

۳. غیبت کبرا، از ابتدای سال (۳۲۹ قمری) تاکنون و تا فراهم شدن مقدمات رهبری آن حضرت ادامه خواهد یافت. در این دوره امام عجل الله تعالی فرجه الشریف برای نایب خود ضابطه عامی قرار داده و هر فردی که آن ضابطه، از هر جهت و در همه ابعاد بر او صدق کند، نایب او شناخته می شود و به نیابت از وی، ولیّ جامعه در امر دین و دنیا خواهد بود. این مقام را خود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و دیگر ائمه علیهم السلام به چنین کسی که عالم و واجد شرایط است تفویض نموده اند.

ص: ۴۵

فصل سوم: وضعیت سیاسی، اجتماعی و فکری عصر عباسیان در آستانه غیبت صغرا

اشاره

بررسی وضعیت سیاسی - اجتماعی و فکری این عصر در آستانه غیبت امام، برای شناخت هرچه بهتر تاریخ سیاسی عصر غیبت صغرا ضروری است و از این رهگذر می توان به تحلیلی صحیح و جامع درباره این عصر، علل و زمینه های غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف و در نهایت عمق موضع گیری های امام، دست یافت.

خلافت عباسیان بیش از پنج قرن (۱۳۲- ۶۵۶ قمری / ۷۹۴- ۱۲۵۸ میلادی) به طول انجامید؛ یعنی از سال خلافت ابوالعباس سفّاح تا زوال آن به دست تاتارها در بغداد.

مورخان، تاریخ خلافت عباسیان را به چهار دوره تقسیم کرده اند:(۱)

عصر عباسیان اول(۲) یا دوره نفوذ فارسان (۱۳۲- ۲۳۲ قمری / ۷۴۹ - ۸۴۷ میلادی)؛

ص: ۴۷

۱- دکتر ابراهیم ایّوب، التاریخ العباسی، ص ۲۶-۲۷. برخی دیگر، عصر عباسیان را به دو دورهٔ عباسیان اول و عباسیان دوم تقسیم می کنند و عصر دوم را شامل سه دوره نفوذ ترک ها، آل بویه و سلجوقیان می دانند. (نک: دکتر نادیه حسنی صقر، مطلع العصر العباسیّ الثانی، ص ۴۶- ۴۷).

۲- خلفای این عصر عبارتند از: ۱. سفّاح (۱۳۲ - ۱۳۶ قمری / ۷۴۹- ۷۵۳ میلادی)؛ ۲. منصور (۱۳۶ - ۱۵۸ قمری / ۷۵۳ - ۷۷۵ میلادی)؛ ۳. مهدی (۱۵۸- ۱۶۹ قمری / ۷۷۵ - ۷۸۵ میلادی)؛ ۴. هادی (۱۶۹ - ۱۷۰ قمری / ۷۸۵ - ۷۸۶ میلادی)؛ ۵. رشید (۱۷۰ - ۱۹۳ قمری / ۷۸۶ - ۸۰۹ میلادی)؛ ۶. امین (۱۹۳ - ۱۹۸ قمری / ۸۰۹ - ۸۱۳ میلادی)؛ ۷. مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ قمری / ۸۱۳ - ۸۳۳ میلادی)؛ ۸. معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷ قمری/ ۸۳۳ - ۸۴۲ میلادی)؛ ۹. واثق (۲۲۷ - ۲۳۲ قمری / ۸۴۲ - ۸۴۷ میلادی). نک: دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۲۰؛ التاریخ العباسی، ص ۱۰۰.

عصر عباسیان دوم(۱) یا دوره نفوذ ترکان (۲۳۲- ۳۳۴ قمری / ۸۴۷ - ۹۶۵ میلادی)؛

عصر عباسیان سوم، یا دوره آل بویه از فارسان (۳۳۴- ۴۴۷ قمری/ ۹۴۵ - ۱۰۵۵ میلادی)؛

عصر عباسیان چهارم، یا دوره نفوذ ترکان سلجوقی (۴۴۷- ۶۵۶ قمری/ ۱۰۵۵- ۱۲۵۸ میلادی).

در این فصل عصر عباسیان دوم؛ یعنی از ابتدای خلافت متوکل (۲۳۲ قمری) - عصر نفوذ ترکان - و گاه کمی قبل از آن، ابتدای ورود ترکان به دستگاه خلافت در عصر خلافت معتصم (۲۱۸ قمری) و تغییر مرکز خلافت از بغداد به سامرا، تا شروع غیبت صغرا (۲۶۰ قمری) را بررسی خواهیم کرد.

ص: ۴۸

۱- خلفای این عصر عبارتند از: ۱. متوکل (۲۳۲ - ۲۴۷ قمری / ۸۴۷ - ۸۶۱ میلادی)؛ ۲. منتصر (۲۴۷ - ۲۴۸ قمری / ۸۶۱- ۸۶۲ میلادی)؛ ۳. مستعین (۲۴۸ - ۲۵۲ قمری/ ۸۶۲ - ۸۶۶ میلادی)؛ ۴. معتز (۲۵۲ - ۲۵۵ قمری / ۸۶۶ - ۸۶۹ میلادی)؛ ۵. مهتدی (۲۵۵ - ۲۵۶ قمری / ۸۶۹ - ۸۷۰ میلادی)؛ ۶. معتمد (۲۵۶ - ۲۷۹ قمری / ۸۷۰ - ۸۹۲ میلادی)؛ ۷. معتضد (۲۷۹ - ۲۸۹ قمری / ۸۹۲ - ۹۰۲ میلادی)؛ ۸. مکتفی (۲۸۹ - ۲۹۵ قمری / ۹۰۲ - ۹۰۸ میلادی)؛ ۹. مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰ قمری / ۹۰۸ - ۹۳۲ میلادی)؛ ۱۰. قاهر (۳۲۰ - ۳۲۲ قمری / ۹۳۲ - ۹۳۴ میلادی)؛ ۱۱. راضی (۳۲۲ - ۳۲۹ قمری / ۹۳۴- ۹۴۰ میلادی)؛ ۱۲. متقی (۳۲۹ - ۳۳۳ قمری / ۹۴۰ - ۹۴۴ میلادی). نک: تاریخ الاسلام، ص ۲؛ التاریخ العباسی، ص ۱۴۱.

این بررسی در واقع نگرشی به عصر مرکزیت سامرا از سالی که بیان شد تا کمی به آخر آن عصر است.(۱) این دوره مختصات و ویژگی هایی دارد که بعضی از آن با خصائص دوره های سابق خلافت (عصر عباسیان اول) مشترک، ولی از برخی جهات متمایز است. در تاریخ عسکریین علیهما السلام به بعضی از این ویژگی ها اشاره شده، ولی برای جمع بندی، رسیدن به دید کلی و دست یافتن به تحلیلی جامع و صحیح نسبت به عصر غیبت، مروری یک جا و خلاصه به وضعیت سیاسی - اجتماعی و فکری «عباسیان» در آستانه آن عصر ضروری است.

الف) وضعیت سیاسی

۱. انتقال مرکز خلافت از بغداد به سامرا

معتصم عباسی در سال (۲۲۰ قمری) پایتخت جدیدش را شهر سامرا(۲) یا «سُرّ من رأی» انتخاب نمود(۳) او با ساخت آن در سال (۲۲۱قمری/ ۸۳۷ میلادی)(۴) به این شهر آمد و آن را مرکز خلافت خود قرار داد.

معتصم به علت این که مادرش مارده از کنیزکان ترک بود، با کمک ترکان، روی کار آمد و از همه مهم تر عدم اطمینانش به سپاهیان،(۵) علاقه و گرایش بسیاری به ترکان پیدا کرد، به طوری که شروع به خرید و جلب غلامان ترک نمود تا آن جا که چهارهزار از آنان در بغداد جمع شدند. آنها به دستور خلیفه لباس های فاخر می پوشیدند و با ممتاز بودن از دیگر سپاهیان اجازه داشتند در خیابان های بغداد سواره حرکت کنند.(۶)

ص: ۴۹

۱- یعنی سال (۲۷۹ قمری)؛ همان سالی که مرکز خلافت از سامرا به بغداد منتقل شد. در این نوشتار تا کمی به آخر این عصر مانده؛ یعنی (۲۶۰ قمری) سال غیبت صغرای امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را بررسی خواهیم کرد.

۲- در علت نامیده شدن این شهر به سامرا اقوال متعددی است. (نک: تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۳۸۱ - ۳۸۲؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۳)

۳- تاریخ الخلفاء، ص ۳۳۵؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۵۴.

۴- الکامل، ج ۶، ص ۴۵۲؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۵۵؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۴.

۵- التاریخ العباسی، ص ۹۳؛ دکتر احمد مختار العبادی، فی التاریخ العباسی و الفاطمی، ص ۱۱۷؛ یوسف العش، تاریخ عصر الخلافه العباسیه، ص ۱۰۰.

۶- مروج الذهب، ج ۴، ص ۵۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۳۵- ۳۳۶. در نقلی دیگر تعداد آنها هفت هزار نفر آمده. (نک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۴). دکتر احمد مختار العبادی در فی التاریخ العباسی و الفاطمی، ص ۱۱۷، می نویسد: «بلغت عدتهم بضعهٔ عشر الفاً؛ حدود سیزده تا شانزده هزار نفر». هیجده هزار نفر هم نوشته شده. (نک: العصر العباسی الثانی، ص ۱۰، به نقل از: النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۲۳۳). یادآور می شویم که معتصم، اولین خلیفه ای نبود که به خرید و جلب ترکان پرداخت، بلکه قبل از او مأمون نیز همین سیاست را داشت. او پس از بازگشت به بغداد این سیاست را پیش گرفت، امّا به طور کم و محدود. (نک: تاریخ عصر الخلافه العباسیه، ص ۱۰۰، پاورقی؛ مطلع العصر العباسی الثانی، ص ۵۲).

این ترک ها مردم بغداد را آزار و اذیت می کردند؛ آنان در بازار و خیابان ها، زنان، کودکان، پیران و کوران را لگدکوب اسب های خود می نمودند و چه بسا بعضی از اوقات، مردم هجوم می آوردند و بعضی از ترک ها را می کشتند.(۱) مردم بغداد که دیگر به ستوه آمده بودند، نزد معتصم آمدند، و گفتند: اگر سپاه ترک را از ما دور نکنی، با تو خواهیم جنگید! معتصم با تعجب پرسید: چگونه می جنگید؟ گفتند: با تیرهای سحرگاهان! پرسید: مقصودتان چیست؟ جواب دادند: نفرینت می کنیم!(۲) یک بار پیرمردی در روز عید صریحاً در این باره به خلیفه اعتراض کرد.(۳)

ابن اثیر، علت اساسی بنای سامرا را عدم اعتماد معتصم به سپاهیان خود می داند و این وجه را ترجیح می دهد. او می نویسد:

در سال (۲۲۰ قمری) معتصم به محل سامرا رفت تا در آن جا شهری بسازد؛ علت این بود که معتصم گفته بود: من از این سپاهیان می ترسم. اگر یک بار بشورند تمام غلامان مرا خواهند کشت، من میل دارم در محلی باشم که مشرف بر آنها باشم و اگر امری واقع شد از راه صحرا و رود بتوانم به آنها برسم و مسلط شوم.(۴)

از این تاریخ به بعد، مرکز خلافت عباسی به مدت ۵۹ سال؛ یعنی تا سال ۲۷۹ قمری از بغداد به سامرا منتقل شد. سامرا در طول سال هایی که مرکز خلافت بود، رشد بسیاری کرد به طوری که به نقل تاریخ سامرا طول بنا در این شهر به بیش از

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۵۳؛ الکامل ج ۶، ص ۴۵۲. (یاقوت در معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۴)، از قول بعضی از ارباب سیر می نویسد: «ترک ها پس از آن که در بغداد رو به فزونی گذاشتند (هفت هزار نفر) به نوامیس مردم دست درازی نمودند و شروع به فساد کردند و همین باعث نارضایتی مردم شد.»

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۳۳۶.

۳- الکامل، ج ۶، ص ۴۵۲.

۴- الکامل، ج ۶، ص ۴۵۱.

هشت فرسخ می رسیده است،(۱) اما پس از انتقال خلافت عباسی از آن جا به بغداد و پس از پایان خلافت معتمد (۲۷۹ قمری) به سرعت به خرابه ای شبیه شد که تنها قبر دو امام هادی و عسکری علیهما السلام و مکان غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آن آباد باقی ماند.

یاقوت حموی (متوفای اوایل قرن هفتم قمری) خرابه های سامرا را این گونه وصف می کند:

به غیر سرداب حضرت مهدی و محلّه کَرخ سامرا که دورتر از آن است، تمامی نقاط آن شهر خرابه ای بیش نیست به گونه ای که بیننده از دیدن آن وحشت می کند، آن هم پس از آنکه در هیچ کجای روی زمین بهتر، زیباتر و بزرگ تر از آن وجود نداشت، «فسبحان من لایزول و لا یحول.»(۲)

سامرا در مدت (۲۲۰ تا ۲۷۹ قمری) هشت نفر از خلفای عباسی را پشت سر گذاشته است:

۱. معتصم (۲۱۸ – ۲۲۷ قمری)؛

۲. واثق (۲۲۷ – ۲۳۲ قمری)؛

۳. متوکل (۲۳۲ – ۲۴۷ قمری)؛

۴. منتصر (۲۴۷– ۲۴۸ قمری)؛

۵. مستعین (۲۴۸– ۲۵۲ قمری)؛

۶. معتز (۲۵۲– ۲۵۵ قمری)؛

۷. مهتدی (۲۵۵– ۲۵۶ قمری)؛

۸. معتمد (۲۵۶ – ۲۷۹ قمری).

معتضد در سال (۲۷۹ قمری) پس از معتمد، به خلافت نشست. در عصر او مرکز خلافت دوباره به بغداد منتقل شد و دیگر هرگز به سامرا باز نگشت.

۲. نفوذ و تسلّط ترکان

نفوذ و تسلط ترکان در همه شئون حکومت و کارهای کلیدی، به ویژه سپاه، از مهم ترین ویژگی این دوره است. از این رو، عصر عباسیان دوم را عصر

۱- تاریخ سامرا، ص ۵۶؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۶. (یادآور می شویم که این وسعت، اغراق آمیز به نظر می آید، اما به هر حال از رشد بسیار حکایت می کند)

۲- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۶؛ تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۳۸۲.

نفوذ ترکـان می داننـد. پیش تر انگیزه هـای گرایش به ترکان از دوره معتصم تا اوج آن، پس از کشـته شـدن متوکل به دسـت ترکـان، ذکر شـد. برخی از پژوهنـدگان، رهـایی از تسـلط و نفـوذ فـارس هـا را نیز از انگیزه هـای مهـم گرایش بـه ترکـان می دانند.(۱)

امتیـاز ترکـان در جنگ جویی و سـلحشوری بود، ولی در امور مملکت داری و سـیاست سررشـته ای نداشـتند.(۲) بی لیـاقتی و عیاشـی خلفـا به قـدرت و نفوذ هر چه بیشتر ترکـان انجامیـد، آنـان همه کارهـا را در قبضه خود گرفته بودنـد.(۳) بُغای شراپی کوچک و وصـیف بن باغر ترکی(۴) برگزیـده و زیرک ترین آنان به شـمار می رفتنـد، چنان که درباره نفوذ این دو، بر خلیفه گفته اند:

خلیفه فی قفصٍ

بین وصیفٍ و بغاء

یقول ما قالا له

کما تقول البَبَّغاء(۵)

خلیفه در قفسی میان وصیف و بغاء زندانی است، طوطی وار گفته های آنان را می گوید.

ابن طباطبا می گوید:

ص: ۵۲

۱- دکتر شوقی ضعیف، العصر العباسی الثانی، ص ۱۰.
۲- دکتر شوقی ضـعیف، العصـر العباسـی الثـانی، ص ۵ و ۱۰؛ تاریخ عصـر الخلافه العباسـیه، ص ۱۰۱. جاحـظ در رساله خود تصویر روشن و دقیقی از ویژگی های ترکان در آن عصـر نشان می دهد. او می گوید: «الترک أصـحاب عمد (خیام) و سـکّان فیافٍ و أرباب مواشٍ، و هم أعراب العجم... ممّن لم تشـغلهم الصـناعات والتجارات والطبّ والفلاحه والهنـدسه، و لا غَرسٌ و لا بنیـانٌ و لاـشقُ أنهـارٍ و لاـ جبـایه غلاـت. و لم یکن همّهم غیر الغزو و الغـاره و الصَـید و رکوب الخَیل و مقارعه الابطال و طلب الغنائم و تدویخ البلدان و کانت هممهم إلی ذلک مصـروفه و کانت لهذه المعانی و الاسباب مسخّره و مقصوره علیها و موصوله بها، احکموا ذلک الأمر بأسـره و أتوا علی آخره، و صار ذلک هو صـناعتهم و تجارتهم و لذّتهم و فخرهم و حدیثهم و سمرهم، فلّما کانوا کذلک صاروا فی الحرب کالیونانیین فی الحکمه و أهل الفعین فی الصناعات... و کآل ساسانَ فی الملک و الریاسه.» (به نقل از: العصر العباسی الثانی،ص ۱۰ و ۱۱)
۳- بغای بزرگ و پسـرش موسی بن بغا و برادر موسی، محمد بن بغا و کیغلغ و بایکیال و اسارتکین و نسیمای طویل و مارکوج و طبایغو و اذکوتکین و بغای شراپی کوچک و وصیف بن باغر ترکی از این شمارند.
۴- العبر، ج ۲، ص ۵. (به نقل از: محمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری)

۵- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۵؛ تاريخ الاسلام، ج ۳، ص ۹.

ترکان پس از کشتن متوکل کاملاً بر مملکت مسلط شدند و مدام بر قدرتشان افزوده می شد، به طوری که خلیفه در دست آنان هم چون اسیری بود که هرگاه اراده می کردند او را عزل و یا نصب کرده و یا می کشتند.(۱)

با نگاه به دو داستان زیر، نفوذ و قدرت ترکان در دستگاه خلافت را به خوبی می توان دریافت:

آورده اند روزی که معتز به خلافت نشست، گروهی از خواص خود را در مجلسی گرد آورد و سپس ستاره شناسان را خواست تا مدت خلافتش را تعیین کنند. آن گاه رندی از جا برخاست و گفت: من بیش از ستاره شناسان از مدت خلافت و عمر او آگاهم. از او پرسیدند: چه مدت عمر می کند و چه اندازه بر منصب خلافت می ماند؟ پاسخ داد: تا هر زمان که ترکان بخواهند. آنان که در مجلس بودند و این سخن شنیدند، همه خندیدند.(۲)

نیز آورده اند روزی گروهی از ترکان، به قصر معتز خلیفه عباسی وارد شدند، او را از پا گرفتند، کشان کشان به طرف در اتاق بردند، و با چوب، کتکش زدند، و پیراهنش را پاره پاره کردند و او را در حیاط قصر، زیر آفتاب نگاه داشتند. معتز از شدت گرما ناچار پا به پا می کرد. سپس دوباره او را زدند و به اتاقش کشاندند. آن گاه ترکان او را از خلافت برکنار کردند و گروهی را بر این برکناری گواه گرفتند. سپس برای قتل خلیفه برکنارشده، او را به دست کسی سپردند که شکنجه اش کند. او نیز سه روز خلیفه را گرسنه و تشنه نگاه داشت. بدین گونه، خلیفه نیمه جان را در سردابی انداختند و در سرداب را با خشت و گچ بستند و معتز به همان حال زنده به گور ماند تا بمرد.(۳)

ص: ۵۳

۱- «استولی الاتراک منذ قتل المتوکل علی المملکه، و استضعفوا الخلفاء، فکان الخلیفه فی یدهم کالاسیر، إن شاءوا أبقوه، وإن شاءوا خلعوه، وإن شاءوا قتلوه.» (الفخری فی الآداب السلطانیه، ص ۱۸۱)

۲- الفخری، ص ۲۴۳، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۹.

۳- الفخری، ص ۲۴۳؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۹ - ۱۰؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۹۵ - ۱۹۶. کیفیت کشته شدن معتز به گونه های دیگر نیز نقل شده است. (نک: تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۰ و مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۷۸). برای اطلاع بیشتر از تسلط و نفوذ ترکان، نک: تاریخ الاسلام، ج ۳، الباب الاول، عصر نفوذ الاتراک، ص ۱- ۲۵.

۳ و ۴. عزل و نصب های پی درپی و نفوذ زنان

عزل و نصب های پی درپی و بی دلیل دولت مردان و مسئولان، از نشانه های ضعف و تزلزل هر نظام سیاسی است. گذری به وزارت دولت عباسیان و سرگذشت وزیران و یا دیگر مسئولان و مقام های لشگری و کشوری، عزل و نصب های پی درپی آنان، رقابت و پرداخت رشوه های کلان در میان آنان برای دست یابی به این سمت ها، به خوبی تزلزل و ضعف دستگاه خلافت را نشان می دهد.(۱)

البته از نقش همسران و مادران خلفا در برخی از این عزل و نصب ها، و به طور کلی از نفوذ زنان خودکامه و هوسران خلفا بر آنان نباید غافل بود. هم چنان که نقش همسر متوکل (مادر معتز) در عزل مستعین و روی کار آوردن فرزندش معتز بر کسی پوشیده نیست.(۲) دکتر ابراهیم حسن در کتاب خود نمونه های متعددی از نفوذ زنان بر خلفاء و دخالت آنان در کارها و عزل و نصب ها ارائه می دهد.(۳)

۵. ستم گری وزیران و امیران

بیشتر وزیران و امیران عباسی، افرادی بی کفایت و ستم گر بوده اند و در تحقیر، ضرب و شتم، شکنجه و از بین بردن حقوق و چپاول اموال مردم، از هیچ کاری دریغ نکردند.

آورده اند که روزی، وزیر منتصر عباسی (۲۴۷ – ۲۴۸ قمری)، احمد بن الخصیب، سواره از خانه خارج شد و مردی به دادخواهی نزدش آمد. او هم چنان که بر مرکب نشسته بود، پایش را از رکاب درآورد و آن چنان بر سینه او کوفت که آن مرد در دم جان سپرد و این قصه، زبان زد همگان شد. یکی از شاعران آن عصر این ماجرا را این گونه به نظم درآورده است:

قل للخلیفه یا بن

عمّ محمّد

أشکل وزیرک أنّه رکال

۱- نک: مأثر الانافه فی معالم الخلافه، ج ۱، ص ۲۲۸- ۲۶۱؛ الفخری، ص ۲۳۷- ۲۵۷؛ الدوله العباسیه، ص ۲۴۳ – ۲۸۵؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۷- ۲۶۵؛ و ج ۳، ص ۲۵۵- ۲۶۷.

۲- دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۴۷.

۳- نک: دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۳۰- ۴۳۴ و ج ۳، ص ۴۴۶- ۴۵۱.

امنحه عن رکل الرجال و إن ترد

مالاً فعند وزیرک الاموال(۱)

به خلیفه بگوییـد: ای عموزاده پیـامبر! وزیرت را پـای بنـد؛ زیرا او چموش است. او را از لگـد زدن به مردم بـازدار و اگر مـالی بخواهی، نزد وزیرت است.

محمد بن عبدالملک الزیات، وزیر واثق (۲۲۷- ۲۳۲ قمری) نیز مردم را در تنوری پر از میخ شکنجه می داد. گویند که خود او هم در همان تنور شکنجه و کشته شد.(۲)

والیـان و دیگر کارگزاران دولت نیز در ظلم و اجحاف، دست کمی از وزیران نداشـتند، چنان که ظلمِ فراوان آنان، بسـیاری از شورش ها را برانگیخت، که در بحث بعـد به برخی از آنها خواهیم پرداخت. هم چنین در بررسـی وضـعیت اجتماعی این دوره بـه برخی از چپـاول هـا، اختلاـس هـا، رشـوه هـا، اسـراف هـا، زیـاده خـواهی هـا و درآمـدهای کلاـن وزیران و امیران و دیگر کارگزاران و دولت مردان اشاره خواهیم کرد.

۶. فتنه ها و آشوب های داخلی

اشاره

ضعف دسـتگاه خلافت به دلیل عیاشی و حیف و میل کردن بیت المال و تسلط ترکان از یک سو، و فشار و ظلم به توده مردم، از سوی دیگر، به آشوب ها و قیام هایی در این دوره انجامید؛ شورش ها و نهضت هایی که در واقع ضـعف و ظلم را نشان می دهد.

برخی از این حرکـت هـا فتنه و بـدون خاست گاه بودنـد که برخی از اشـرار آنها را رهبری می کردنـد، هم چون فتنه خوارج و شورش صـاحب زنـج. برخی دیگر نیز جنبش هـایی در برابر ظلم خلفـا و یـا فریاد اعتراض به چیرگی ترکان و دسـته دیگر قیام هایی اصـیل و با پشـتوانه بودنـد که به هواداری از رضای آل محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم به پا می شد؛ قیام های علویان هوادارانی دارای بینش های گوناگون و رهبرانی با انگیزه های

۱- محاضـرات فی تاریـخ الامم الاسـلامیه، ص ۲۷۰. (به نقل از: باقر شـریف قرشـی، زنـدگانی امام هادی علیه السـلام، ترجمه سیدحسن اسلامی، ص ۲۲۳)

۲- مروج الـذهب، ج ۴، ص ۸۸؛ الکامـل، ج ۷، ص ۳۷؛ تاریـخ طبری، ج۷، ص ۳۳۸ (به نقـل از: دکـتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسـلام، ج ۳، ص ۲۵۵). برای اطلاـع بیشتر از بی کفـایتی و ظلم و چپـاول وزرای عباسـی، نـک: الفخری؛ جهشـیاری، الوزراء و الکتـاب؛ قلقشـندی، مـأثر الانـافه فی معالـم الخلافه؛ دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریـخ الاسـلام، ج ۳، ص ۲۵۵- ۲۶۰؛

دکتر نادیه حسنی صقر، مطلع العصر العباسی الثانی، ص ۹۳- ۱۰۵.

متفاوت داشته است. با وجود این، تاریخ سرشار از سلحشوری و حق طلبی علویانی است که در این راه، رشادت ورزیده اند.

چندین فتنه و آشوب در این دوره به وقوع پیوست که شماری از آنها در پیش خواهد آمد:

یکم. آشوب های بغداد

گرچه بغداد در آن روزگار مرکز خلافت نبود، ولی شاهد فتنه ها و آشوب های بسیاری بود.

سپاهیان و شاکریه(۱) در بغداد، در سال (۲۴۹ قمری) سر به شورش برآوردند، مردم به آنان پیوستند و از این رو، فتنه ای در بغداد به پا شد.

شورشیان با فریاد و جنجال به زندان ها هجوم می بردند، و در زندان ها را می گشودند و زندانیان را آزاد می ساختند. آنان یکی از دو پل معروف بغداد را نابود کردند و دیگری را به آتش کشیدند. آنان همچنین خانه های دو تن از منشیان دولت را غارت کردند.

رویارویی با ترکان به دلیل کشتن متوکل و تسلط آنان بر امور، از علل این شورش بوده است؛ زیرا آنان خلفایی که مخالف خواسته هایشان بود را می کشتند و کسی را که خود می خواستند، به جای او می گماشتند، بدون این که در این مسئله، دین و یا خواست مسلمانان را در نظر گیرند.(۲)

بار دیگر، در سال ۲۵۲ قمری ارتش بغداد برای گرفتن حقوق خود شورش کرد؛ در مرتبه اول با گرفتن دوهزار دینار، غائله خوابید، اما چند روزی نگذشت که دوباره سر به شورش گذاشتند؛ پرچم ها برافراشتند و طبل ها بنواختند و آماده کارزار شدند و

۱- شاکریه نام ارتشی نوین بود که متوکل آن را بنا نهاد. وی بدین منظور افرادی ضد علوی را از مناطقی که به این بینش معروف بودند به ویژه سوریه، الجزیره، جبل، مجاز و عبنا استخدام کرد. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۸۲). دکتر فاروق عمر در کتاب العباسیون الاوائل، ج ۱، ص ۹۰ می نویسد: «اما الشاکریه فکانت فرقه أغلبها من الموالی و الغلمان و کانت کلمه «شاکریه» تعنی الخدم باللغه الفارسیه و ربّما کان أغلب هولاء الشاکریه من عجم خراسان.»

۲- الکامل، ج ۷، ص ۱۲۲.

یکی را به رهبری خود برگزیدند تا آن جا که خطیب بالای منبر را از خواندن خطبه به نام معتز باز می داشتند. شورشیان پل بغداد را به تصرف در آوردند و مغازه های پیرامون آن را غارت کردند و تعدادی را به آتش کشیدند. در این میان، مردم اداره شرطه (پلیس) را غارت کردند؛ دامنه این غائله رفته رفته گسترده تر می شد، سرانجام محمد بن طاهر بن عبدالله با خیانت دو تن از شورشیان، توانست آن را سرکوب کند.(۱)

دوم. آشوب های سامرا

گروهی از مردم ناشناس در سال ۲۴۹ قمری در سامرا سر به شورش برآوردند به زندان ها هجوم بردند، و درِ آنها را شکستند و زندانیان را آزاد ساختند. عده ای از موالی(۲) و غلامان به آنان حمله بردند، ولی مردم به کمک شورشیان شتافتند و آنان را پراکنده ساختند.(۳)

بار دیگر، مردم در سال ۲۵۱ قمری در سامرا شوریدند و بازار زرگران، جواهرفروشان و صرافان و دیگر جاها را غارت کردند. غارت شدگان نزد ابراهیم مؤید شکایت کردند. او نیز چون توانی نداشت و از عهده شورشیان نمی توانست بر آید، گفت: «خوب بود کالاها و پول های خود را به خانه می بردید و هیچ کاری در برابر غارت گران نمی کردید!».(۴)

سوم. فتنه خوارج

فعالیت های چشم گیر خوارج در این دوره، از سال ۲۵۲ قمری شروع شد؛ زمانی که مساور بن عبدالحمید بن مساور شادی بجلی موصلی، رهبر این اشرار قیام کرد.(۵)

۱- الکامل، ج ۷، ص ۱۶۹- ۱۷۱. برای آگاهی از دیگر آشوب های بغداد نک: الکامل، ج ۷، ص ۱۴۱؛ سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری.

۲- موالی به بردگانی می گفتند که از نقاط مختلف خریداری می شدند و بر اثر لیاقت خود ارتقا می یافتند و در مناصب لشکری و کشوری گماشته می شدند.

۳- الکامل، ج ۷، ص ۱۲۲.

۴- الکامل، ج ۷، ص ۱۴۹.

۵- الکامل، ج ۷، ص ۱۸۸.

مساور در سال ۲۵۴ قمری بر بیشتر اطراف موصل استیلا پیدا کرد و کارش بالا گرفت. فرمان دار خلیفه، در موصل با او به جنگ پرداخت، ولی شکست خورد. از این رو، مساور کارش بیشتر بالا گرفت و مردم از وی به هراس افتادند. او پس از آن، خانه امیر موصل را به آتش کشید و سپس در مسجد جامع شهر با مردم نماز جمعه اقامه کرد و برای آنان خطبه خواند.(۱)

ارتش خلیفه در سال ۲۵۵ قمری با او جنگید، ولی باز هم شکست خورد و مساور پیروز شد.(۲)

مساور آن قدر سیطره و قدرت یافت که بر بیشتر شهرهای عراق تسلط پیدا کرد، تا آن جا که نمی گذاشت برای خلیفه خراج و اموال بفرستند و بر حقوق و مواجب سپاهیان خلیفه تنگ می گرفت.(۳) وی سرانجام پس از درگیری(۴) و غارت(۵) در سال ۲۶۳ قمری درگذشت.(۶)

خوارج در این که بعد از او به چه کسی رجوع کنند، اختلاف کردند و در نتیجه به کشتار و جنگ با یک دیگر پرداختند، تا سرانجام به هارون بن عبدالله جبلی گرویدند، او نیز همین که تعداد طرفدارانش فزونی گرفت، موصل و اطراف آن را گرفت و مالیات را برای خود استیفا نمود.(۷)

چهارم. شورش «صاحب زنج» (زنگیان)

بی تردید، شورش و قیام صاحب زنج از خطرناک ترین و مؤثرترین حوادث دوره دوم خلافت سامرا و هنگام ضعف و از هم پاشیدن آن در زمان مهتدی و معتمد به شمار می رود.(۸) در این باره بسیاری معتقدند که شورش و قیام صاحب زنج برای

۱- الکامل، ج ۷، ص ۲۰۵.
۲- الکامل، ج ۷، ص ۲۱۵.
۳- الکامل، ج ۷، ص ۲۲۶.
۴- الکامل، ج ۷، ص ۲۲۶، ۲۴۰ و ۲۷۲.
۵- الکامل، ج ۷، ص ۲۴۹.
۶- الکامل، ج ۷، ص ۳۰۹.
۷- الکامل، ج ۷، ص ۳۰۹- ۳۱۰.
۸- سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۵۰.

کیان خلافت عباسی بیش از ترک ها خطرناک بوده است.(۱)

این شورش از بصره آغاز و تا دروازه های بغداد پیش رفت و بر قسمت بزرگی از عراق مسلط شد.(۲) در این شورش، همواره اساس خلافت عباسی در معرض تهدید و زوال بود.(۳)

ده ها هزار نفر در این فتنه کشته شدند و عرض و ناموس هزاران نفر از بین رفت و ده ها شهر به آتش کشیده شد.(۴)

صاحب زنج، رهبر این شورش در سال ۲۵۵ قمری در بصره قیام کرد. او علی بن محمد نام داشت و از بنی عبدالقیس به شمار می رفت. بعضی دیگر اسم اصلی او را بهبود و او را ایرانی و اهل قریه وَرزَنین از قُرای ری می دانند.(۵) او برای خودنمایی و گردآوری توده ها و تأیید قیام، به دروغ، خود را از علویان و نواد گان شهید جاودانه اسلام زید بن علی بن الحسین علیه السلام معرفی کرد. نسبت داشتن با این خاندان گرامی که سرآغاز حوادث سرنوشت سازی در عالم اسلام بود، تضمینی برای پیروزی قیام و رمزی از شورش و انقلاب بر ضد ستم و ظلم به شمار می رفت.

امام حسن عسکری علیه السلام ادعای علوی بودن او را نپذیرفته و درباره او فرمود:

صاحب الزنج لیس منّا أهل البیت؛(۶)

صاحب زنج از ما اهل بیت نیست.

۱- یوسف العش، تاریخ عصر الخلافه العباسیه، ص ۱۲۱.

۲- یوسف العش، تاریخ عصر الخلافه العباسیه، ص ۱۲۱.

۳- احمد علبی، ثوره الزنج و قائدها علی بن محمد، ص ۶۰. (به نقل از: دکتر احمد مختار العبادی، فی التاریخ العباسی و الفاطمی، ص ۱۲۵)

۴- گفته اند که سپاهیان صاحب الزنج تنها در هجوم به بصره، سی صد هزار نفر را کشتند و تعداد زیادی از زنان و کودکان را به اسارت گرفتند تا آن جا که هرکدام از سپاهیان، ده زن را به بردگی بردند. (یوسف العش، تاریخ عصر الخلافه العباسیه، ص ۱۲۷؛ دکتر شوقی ضعیف، العصر العباسی الثانی، ص ۳۰) نیز گفته اند که در طول این قیام، حدود یک و نیم میلیون نفر کشته و قربانی شدند. (العصر العباسی الثانی، ص ۳۳)

۵- العصر العباسی الثانی، ص ۲۷؛ تاریخ عصر الخلافه العباسیه، ص ۱۲۲.

۶- ابن شهرآشوب، مناقب، ج ۳، ص ۵۲۹؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۵۹. دکتر شوقی ضعیف، دلایل خوبی در عدم انتساب او به علویان ذکر می کند. (نک: العصر العباسی الثانی، ص ۲۸).

این شخص حدود پانزده سال (چهارده سال و چهار ماه) در میان مردم فساد انگیخت و سرانجام در سال ۲۷۰ قمری کشته شد. صاحب زنج در شورش خود علاوه بر ادعای انتسابش به علویان برای تحریک و تشویش بردگان و توجه آنان، خود را رهبر بردگان مملوک معرفی می کرد و ندای آزادی آنان را سر می داد؛ آنانی که زیر ظلم و ستم و شکنجه های اربابان و زیر فشارهای دولت، به بدبختی ها و خواری هایی افتاده بودند. از این رو نیز وی را صاحب زنج نامیدند، یعنی رهبر بردگان.

او علاوه بر شعار آزادی بردگان برای جلب توجه بیشتر آنان، تشکیل حکومت و حقِ داشتن اموال و کنیز و عبد را نیز در سرلوحه اهداف خود گنجانده بود.(۱) برخی از مورخان، سرچشمه عقاید او را تفکرات فرقه ازارقه از خوارج می دانند، و بر این نکته، شواهد خوبی می آورند.(۲)

او در آغاز بردگان بصره را به خود فرا خواند تا آنان را از قید بردگی و شکنجه نجات و خلاصی بخشد. از این رو، بسیاری گرد او آمدند، پس برای آنان خطبه خواند و وعده داد که آنان را آزاد و ثروت مند سازد و نزد آنان قسم یاد کرد که آنها را هرگز فریب ندهد.(۳)

بردگان گروه گروه در دسته های پنج تا پانصد نفری به او می پیوستند. او علاوه بر بردگان، کشاورزان، روستاییان و دیگر مخالفان عباسی را نیز به خود دعوت می کرد.(۴)

۱- تاریخ عصر الخلافه العباسیه، ص ۱۲۲ و ۱۲۳. برخلاف پندار برخی، در دعوت او هیچ نشانی از تفکر اشتراکی نیست؛ زیرا آزادی یک شعار عام است و ربطی به تفکر اشتراکی ندارد. اموال نیز بین آنان به صورت اشتراکی تقسیم نمی شد، بلکه هرکس مالک اموال خود بود. شگفت این که در این دعوت، بردگی مشروع بود و چه بسا یک زنجی ده یا بیشتر زن عرب را به بردگی خود درآورد! (نک: تاریخ عصر الخلافه العباسیه، ص ۱۲۳)

۲- نک: مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۸ - ۱۰۹؛ العصر العباسی الثانی، ص ۲۸ - ۲۹؛ تاریخ عصر الخلافه العباسیه، ص ۱۲۳. (درباره فرقه ازارقه از خوارج نک: دکتر احمد محمد احمد جلی، دراسه عن الفرق فی تاریخ المسلمین «الخوارج والشیعه»، ص ۶۶.

۳- یوسف العش، تاریخ عصر الخلافه العباسیه، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۴- یوسف العش، تاریخ عصر الخلافه العباسیه، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

صاحبان و اربابان بردگان در ابتدا در برابر هر برده پنج دینار را بر او پیش نهادند تا بردگانشان را بازگرداند. او پس از شنیدن درخواست آنان، به آن بردگان دستور داد تا به هر کدام از اربابان و یا نمایندگانشان پانصد تازیانه بزنند.

فتنه آغاز شده بود. بردگان نیرو و شور فراوانی یافتند، چنان که قصد اشغال بصره نمودند. مردم بصره در برابر یورش آنان تا سه روز مقاومت کردند و جنگیدند، ولی سرانجام با حیله و مکر، به رغم امانی که دریافته بودند، به جز عده کمی که فرار کرده بودند، همه را کشتند. آن گاه مسجد جامع شهر و بیشتر شهر را به آتش کشیدند. هرکس ثروتی داشت، نخست ثروتش را گرفتند و بعد او را کشتند و هرکس نداشت، همان دم او را به قتل رساندند. آنان درباره شهرهای آبادان، اهواز، آبله و ابی الخصیب، نیز همین گونه پیش رفتند.

فتنه و آشوب آنان به آبادان، اهواز، دشت میشان، واسط، رامهرمز و شهرها و مکان های بین راه این شهرها نیز کشیده شد.

حکومت وقت نیز چند نفر از سران ارتش خود، از جمله موسی بن بغا را به جنگ آنها فرستاد، ولی همه آنان شکست خوردند و کاری از پیش نبردند. تنها ابواحمد موفق طلحه بن متوکل در جنگ با او به پیروزی رسید. او به کمک فرزندش معتضد و لؤلؤ غلام احمد بن طولون که از ارباب خود جدا و به موفق پناهنده گردیده بود، توانست سپاه صاحب زنج را شکست دهد. این موفقیت اثر فراوانی در موقعیت و قدرت موفق گذاشت تا آن جا که برای برادرش معتمد از مقام خلافت، جز نامی نماند.

موفق تا هنگام مرگش (۲۷۸ قمری) بر همین قدرت باقی بود و پس از مرگش، سران ارتش با فرزندش ابوالعباس ولی عهد بیعت کردند و لقب المعتضدبالله به او دادند. ناگفته نماند که معتضد نیز این سیطره و قدرت را از جنگ هایی به دست آورده بود که با صاحب زنج داشت. او پس از انتقال خلافت به بغداد، اولین خلیفه آن جا شد.(۱)

۱- درباره قیام صاحب زنج و مدارک آن چه در این قسمت آورده شد نک: الکامل، ج ۷، ص ۲۰۵ - ۴۰۶ (وقایع سال های ۲۵۵ - ۲۷۰ قمری)؛ دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۰۹ - ۲۱۳؛ تاریخ الغیبه الصغری، ص ۷۱؛ محمدجواد طبسی، حیاه الامام العسکری، ص ۲۷۷- ۲۸۳؛ العصر العباسی الثانی، ص ۲۶- ۳۳؛ تاریخ عصر الخلافه العباسیه، ص ۱۲۱- ۱۳۰ (این کتاب به معرفی شخصیت صاحب زنج و علل و انگیزه های قیام و جنگ ها و شیوه های جنگی او و در نهایت به نتایج و آثار این جنگ ها می پردازد)؛ دکتر علی حسنی الخربوطلی، عشره ثورات فی الاسلام، ص ۱۷۲- ۱۹۰ (این کتاب بیشتر به علل این قیام می پردازد و تا شش علت برای آن برمی شمارد)؛ دکتر فاروق مر، الخلافه العباسیه فی عصر الفوضی العسکریه (۲۴۷- ۳۳۴ قمری ۸۶۱ - ۹۴۶ میلادی)، ص ۱۴۳ - ۱۶۱؛ دکتر حسین علی ممتحن، نهضت صاحب الزنج (یا قیام خونین بردگان سیاه در عراق).

پنجم. قیام های علویان

در این دوره علویان، قیام های فراوانی را با شعار و هواداری رضای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اطراف و اکناف کشور اسلامی به پا داشتند. در حقیقت، این قیام ها فریاد اعتراضی به ظلم و ستم خلفا به توده مردم و رهبران قیام بود.

متوکل به گونه رسمی انزجار و تنفر خویش از ذریه علی علیه السلام و علویان را یاد می کرد. آل ابی طالب در زمان او مصایبی متحمل شدند که در عهد هیچ یک از خلفای ستم گر پیشین ندیده بودند. او علویان را در محاصره اقتصادی قرار داد و به گونه رسمی هرگونه احسان و نیکی در حق آنان را منع کرد و متخلفان را به سختی کیفر می داد(۱) مردم نیز از ترس کیفرهای او از هر نوع کمک و یاری به آنان خودداری می کردند. فقر و تهی دستی علویان چنان فزونی یافته بود که گویند گروهی از زنان علوی، تنها یک پیراهن داشتند به ترتیب آن را به تن می کردند تا نماز بگزارند و سپس آن را به دیگری می دادند و خود عریان پشت دستگاه نخ ریسی می نشستند.(۲)

متوکل در همان زمان میلیون ها دینار خرج عیاشی های خود می کرد و اموال بی حسابی به رقاصه ها، دلقک ها و آوازه خوانان می داد.

ابوبکر خوارزمی نویسنده بزرگ آل بویه، متوفای (۳۸۳ یا ۳۹۳ قمری) در نامه ای که سخت گیری های عباسیان به علویان را شرح می دهد، درباره جنایت های متوکل می نویسد:

۱- مقاتل الطالبیین، ص۳۹۴.

۲- مقاتل الطالبیین، ص۳۹۴.

پیشوایی از پیشوایان هـدایت و سـیدی از سادات خانـدان نبوت از دنیا می رود، کسـی جنازه او را تشـییع نمی کند و قبر او گچ کاری نمی شود. اما چون دلقک و مسـخره ای و یا بازی گری از آل عباس می میرد، تمام عدول (عدول دارالقضاء) و قاضیان، در تشییع جنازه او حاضر می شوند و قائدان و والیان برای او مجلس عزاداری به پا می دارند!

دهریان و سوفسـطاییان از شـر ایشان (آل عباس) در اماننـد، لیکن آنها هرکس را شـیعه بداننـد، به قتل می رساننـد. هرکس نام پسرش را علی بگذارد، خونش را می ریزند.

... علویان را از یک وعـده خوراک منع می کنند، در حالی که خراج .... به مصـرف..... می رسد. متوکل عباسـی دوازده هزار کنیز داشت، اما سیدی از سادات اهل بیت فقط یک کنیز (خدمت کار) زنگی یا سندی دارا بود... . یک وعده خوراک و یک جرعه آب را از اولاد فاطمه علیها السـلام دریغ می دارند. قومی که خمس بر آنان حلال و صدقه حرام است و گرامی داشتن و دوستی نسبت به ایشان واجب است، از فقر، مُشرِف به هلاک هستند؛ یکی شمشیر خود را گرو می گذارد و دیگری جامه اش را می فروشـد. آنان گناهی ندارنـد جز این که جـدشان، نبی و پـدرشان، وصـی و مادرشان، فاطمه و مادر مادرشان، خدیجه و مـذهبشان ایمان به خـدا و راهنمایشان قرآن است. من چه بگویم درباره قومی که تربت و قبر امام حسـین علیه السـلام را شـخم زدند و در محل آن زراعت کردند و زائران قبرش را به شهرها تبعید نمودند.(۱)

متوکل به حاکم خود در مصـر دسـتور داده بود که هیچ گونه ملکی را به هیچ یک از علویان ندهند، آنان را از اسب سواری و حرکت از فسـطاط به شـهرهای دیگر بازدارنـد، برای داشـتن بیش از یـک برده به آنـان جواز ندهنـد و چنـان چه دعوایی میان علوی و غیر علوی صورت گرفت، قاضـی نخست به سـخن غیر علوی گوش فرا دهـد و پس از آن بـدون گفت و گو با علوی، آن را بپذیرد.(۲)

متوکـل، علویان را از زیارت قبر امام حسـین علیه السـلام و نزدیـک شـدن به کوفه باز داشت. او هم چنین شـیعیان را از رفتن به این مشاهد مشرف منع می کرد و دستور داده بود که

۱- رسائل خوارزمی، ص ۷۶- ۸۳ (به نقل از: آل بویه، ص ۴۵۳).

۲- آل بویه، ص ۴۱۵؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۸۴؛ مآثر الانافه فی معالم الخلافه، ج ۱، ص ۲۲۸.

مزار امام حسین علیه السلام را نابود کنند و اثری از آن نگذارند. از این رو، به دستور او آن جا را با گاوآهن شخم زدند و کشت کردند.(۱)

متوکل قبر امام حسین علیه السلام را به آب بست، اما آب به گرد قبر حلقه زد و آن جا را فرا نگرفت. لذا از آن پس آن جا را حائر نامیدند.(۲)

با وجود آن که هواداران و دوست داران علی علیه السلام و خاندان او را نابود کردند و مالشان را تاوان گرفتند،(۳) کینه و حسادت متوکل به امام علی علیه السلام چنان روزافزون بود که یکی از ندیمانش در نشستی با او متّکایی بر شکم خود زیر لباسش بست و سر تاسش را برهنه کرد و در برابر متوکل به رقص پرداخت و دیگران نیز هم صدا با او چنین می خواندند: «این مرد تاس شکم گُنده آمده تا خلیفه مسلمانان شود.» و مقصود آنان از این جمله، علی علیه السلام بود. متوکل نیز شراب می خورد و خنده مستانه سر می داد.(۴)

پس از متوکل، دیگر خلفای عباسی نیز علاوه بر ظلم های فراوان به علویان و شیعیان، تا خون امامان شیعه علیهم السلام را نریختند، آرام نگرفتند. دوران زندگانی امامان شیعه علیهم السلام در این دوره بسیار کوتاه بود و خیلی زود به دست خلفای عباسی به شهادت رسیدند. امام جواد علیه السلام ۲۵ سال، امام هادی علیه السلام ۴۱ سال و امام عسکری علیه السلام ۲۸ سال، بیشتر زندگی نکردند. خلفای عباسی از امامان شیعه علیهم السلام بیم فراوان داشتند و با وجود این که هیچ مدرکی از آنان درباره مشارکت شان در نهضت ها، قیام ها و فعالیت ها در دست نداشتند آنان را می کشتند.

ما در این مختصر به نقش ائمه علیهم السلام در برخی از این نهضت ها برای ایجاد تزلزل در پایه های خلافت عباسی و یا کاهش فشار و ظلم به علویان و دیگر توده های مردم و

۱- مقاتل الطالبیین، ص۳۹۴؛ مأثر الانافه فی معالم الخلافه، ج ۱، ص ۲۳۱؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۴۴؛ الکامل، ج ۷، ص ۵۵. (شیخ عباس قمی در تتمه المنتهی در تاریخ خلفا، ص ۳۲۷ می نویسد: «متوکل هفده مرتبه این قبر شریف را خراب کرد و باز به صورت اولی برگشت.»)
۲- باقر شریف قرشی، زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۴۵.
۳- مقاتل الطالبیین، ص۳۹۴.
۴- الکامل، ج ۷، ص ۵۵ - ۵۶؛ مأثر الانافه فی معالم الخلافه، ج ۱، ص۲۱۳-۲۳۰. ناگفته نماند که همین عمل او باعث اعتراض و قتل او به وسیله پسرش منتصر شد. (همان و نیز، نک: الفخری، ص ۲۱۵) «و لاریب انه کان شدید الانحراف عن هذه الطائفه - آل علی و اهل البیت علیهم السلام - و لذلک قتله ابنه غیره و حمیه».

نیز دستاوردها و ثمرات این قیام ها و دیگر مسائلی که مربوط به این نهضت ها و قیام هاست نمی پردازیم.(۱) و تنها به فهرستی از قیام ها و نام رهبران آن، از آغاز خلافت معتصم تا آخر خلافت معتمد که بیش از نیم قرن به طول انجامید، اکتفا می کنیم.

۱. قیام محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ کنیه او ابوجعفر و در نزد مردم، مشهور و ملقب به صوفی بود؛ زیرا همیشه جامه ای از پشم سفید می پوشید. او اهل علم، فقه، دین، زهد و اخلاقی پسندیده بود، در گفتار همیشه جانب عدل و توحید را می گرفت و هوادار فکر زیدیه جارودیه(۲) بود.

در ایام معتصم در طالقان قیام کرد و پس از پیش آمدی بین او و عبدالله بن طاهر(۳) در سال ۲۱۹ قمری، عبدالله بن طاهر او را گرفت و به نزد معتصم فرستاد. او مردم را به رضای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می کرد.(۴) عده ای از پیروان او معتقدند که او را با سم کشته اند. برخی از زیدیه نیز به امامت او معتقد شده اند. بسیاری از آنان، او را زنده می دانند و معتقدند که روزی خروج خواهد کرد و جهان را پر از عدل خواهد نمود، هم چنان که پر از جور شده و او مهدی این امت است.(۵)

۲. قیام محمد بن صالح بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ کنیه او ابوعبدالله و از جوان مردان، جنگ جویان، شجاعان و شاعران آل ابوطالب است. وی در محلی به نام سویقه (مکانی نزدیک مدینه که آل

۱- نک: سیدمحمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص۸۸.
۲- جارودیه پیروان ابوجارود زیاد بن منذر عبدی هستند. آنان بر این عقیده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بر امامت علی علیه السلام نص فرموده است به وصف و نه به اسم و نیز معتقدند که صحابه با بیعت نکردن خود با امام علی علیه السلام کافر شده اند. به اینان زیدیه می گویند؛ زیرا به امامت زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب معتقدند. (الفرق بین الفرق، ص ۲۲؛ والملل والنحل، ج ۱، ص ۱۵۸)
۳- عبدالله بن طاهر از طرف معتصم در خراسان، هم والی و هم سپهسالار بود. عراق، ری، طبرستان و کرمان در آن ایام نیز ضمیمه خراسان بود. خراج و مالیات آن ولایات در هنگام وفات او بیشتر از ۴۸ میلیون درهم بود. وی در سال ۲۳۰ قمری در ۴۸ سالگی درگذشت. (الکامل، ج ۷، ص ۱۳ و ۱۴).
۴- مقاتل الطالبیین، ص۳۸۴ - ۳۸۵؛ الکامل، ج ۶، ص ۴۴۲.
۵- مروج الذهب، ج ۴، ص ۵۲. (در این باره نک: مقاتل الطالبیین، ص۳۷۶ - ۳۸۵).

علی بن ابی طالب آن جا سکونت داشتند) بر متوکل خروج کرد. متوکل، ابوساج را با سپاهی بزرگ به جنگ او فرستاد. ابوساج او را شکست داد و سویقه را خراب و بسیاری از اهل آن جا را کشت و تعدادی را نیز اسیر کرد و محمد بن صالح را به سامرا فرستاد. وی در آن جا به دستور متوکل زندانی شد.(۱)

۳. قیام یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ کنیه او ابوالحسین است. او در سال ۲۵۰ قمری در ایام خلافت مستعین در کوفه قیام کرد و مردی زاهد، متقی، عابد، عالم،(۲) بسیار شجاع و جنگ جو و دارای بدنی محکم و قلبی قوی بود.(۳) او پیش از قیام، به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفت و زایران را از قصد خود آگاه کرد و آن گاه داخل کوفه شد و قیام خود را علنی نمود.(۴)

برخی از مورخان علت قیام او را تنگ دستی و مشقتی می دانند که متوکل و ترکان بر او روا داشتند.(۵) با وجود این، ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین خبری را از او نقل می کند که به روشنی نشان می دهد او فقط برای رضای خداوند سبحان، قیام کرد و هدفی دیگر نداشت.(۶) او در کوفه مردم را به رضای آل محمد دعوت کرده و بسیاری به او پیوستند که به او فراوان علاقه مند بودند. توده مردم بغداد او را «ولی» برگزیدند، در حالی که پیش تر مردم بغداد کس دیگری را به ولایت نپذیرفتند. هم چنین جمعی از سرشناسان کوفه که خردمند و با تدبیر بودند، با او بیعت کردند.

حسین بن اسماعیل با یحیی بن عمر جنگید و این مرد بزرگ علوی را کشت و سرش را به سامرا برای مستعین فرستاد. او هم پس از مدتی آن را به بغداد فرستاد، تا در آن جا نصب شود و مردم مشاهده کنند، اما از مردم ترسیدند و

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۸۶ (ذیل کلمه سویقه؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۹۶. (صاحب معجم البلدان معتقد است که وی در زندان متوکل بوده تا مرده است، ولی صاحب مقاتل الطالبیین می نویسد: «او دو سال قبل از مرگش از زندان متوکل آزاد شده است.»)

۲- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۸. (مسعودی سال ۲۴۸ قمری را سال قیام او ذکر کرده است.)

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۰.

۴- مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۰ - ۴۲۱.

۵- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۸؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۲۶.

۶- مقاتل الطالبیین، ص۴۳۶.

چنان نکردند.(۱)

مردم بر اثر عشق و علاقه به او، در مرگش ضجه زدند و بزرگ و کوچک برایش اشک ریختند و در مصیبت او اشعار فراوانی سرودند.(۲) ابوالفرج اصفهانی می گوید:

من نشنیده ام که برای احدی از علویان که در دولت عباسیان کشته شد، به اندازه ای که برای یحیی عزاداری شده باشد و یا بیش از آن اندازه که شعر در مصیبت او سروده شد، درباره دیگری سروده شده باشد.(۳)

۴. قیام حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او در سال ۲۵۰ قمری در طبرستان قیام کرد و آن جا را به تصرف خود درآورد. سپس به آمل و ری حمله برد و آنها را نیز به تصرف خود در آورد. پس از آن در سال ۲۵۷ قمری، از طبرستان به گرگان حمله برد و آن جا را بعد از جنگ ها و کشتارهای فراوان، تا هنگام مرگش در سال ۲۷۰ قمری در دست داشت. پس از او برادرش محمد بن زید جانشین او شد. او هم در سال ۲۷۷ قمری دیلم را گرفت. این دو برادر هر دو، مردم را به رضای آل محمد دعوت می کردند. حسن بن زید مردی فقیه، ادیب، بسیار بخشنده و کریم بود.(۴)

۵. قیام حسن بن علی حسنی معروف به اطروش؛ او پس از محمد بن زید و پس از او، فرزندش و سپس حسن بن قاسم بر طبرستان حکومت کردند. گفتنی است،

۱- الکامل، ج ۷، ص ۱۲۷- ۱۲۸.

۲- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۹.

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۴. معروف ترین این اشعار، قصیدهٔ علی بن عباس بن رومی است که طلیعه آن چنین است: «أمامک فانظر نهجیک تنهج طریقان شتی مستقیم و أعوج؛ جلوی خود را بنگر! و ببین که در چه راهی می روی؛ زیرا دو راه مختلف وجود دارد، راه راست و راه کج.» ابوالفرج اصفهانی، این قصیدهٔ طولانی و نیز برخی دیگر از اشعاری را که در رثای او گفته شده، در کتاب خود آورده است. (نک: مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۴ – ۴۳۴؛ و نیز مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۹- ۱۵۱؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۲۹- ۱۳۰)

۴- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۳؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۴۸ و ۴۰۷؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۷.

حسن بن قاسم به دست اسفار در طبرستان کشته شد. این سه تن به رضای آل محمد دعوت می کردند.(۱)

۶. قیام محمد بن جعفر بن حسن؛ او در سال ۲۵۰ قمری در ری قیام کرد و مردم را به حسن بن زید حاکم طبرستان دعوت نمود. وی در جنگ با اهل خراسان شکست خورد و اسیر شد. او را به نیشابور، نزد محمد بن عبدالله بن طاهر بردند. او هم، وی را به زندان انداخت و در زندان درگذشت.(۲)

۷. قیام احمد بن عیسی بن علی بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او هم راه با یکی دیگر از علویان به نام ادریس بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام پس از محمد بن جعفر که نامش گذشت، در روز عرفه، سال ۲۵۰ قمری پس از نماز عید در ری قیام کرد و مردم را به رضای آل محمد دعوت نمود. او با سپاه محمد بن طاهر جنگید و او را شکست داد و بر وی برتری یافت.(۳)

۸. قیام حسن بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او که به کرکی یا کوکبی مشهور بود، در سال ۲۵۰ قمری در قزوین و زنجان قیام کرد و کارگزاران حکومت را از آن جا راند.(۴) وی سپس در سال ۲۵۲ قمری هم راه با صاحب دیلم و عیسی بن احمد بن علوی به ری حمله کرد و بر آن جا نیز تسلط یافت. اهل ری به دومیلیون درهم با آنان مصالحه کردند که دست از آن جا بردارند و آنان نیز پذیرفتند(۵) و سرانجام در سال ۲۵۳ قمری موسی بن بُغا در قزوین با او جنگید و او را شکست داد. آن گاه کرکی به دیلم گریخت.(۶)

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۳.

۲- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۳؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۳۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۷.

۳- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۴؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۳۴؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۷.

۴- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۴؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۷؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۶۵. (الکامل اسم او را این گونه آورده است: «حسین بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل الارقط بن محمد بن علی بن حسین بن علی.» مسعودی به هردو صورت نقل کرده است.)

۵- الکامل، ج ۷، ص ۱۷۷.

۶- الکامل، ج ۷، ص ۱۸۴.

۹. قیام حسین بن محمد بن حمزه بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او در سال ۲۵۱ قمری در کوفه قیام کرد و حاکم خلیفه را از آن جا تبعید نمود. مستعین، مزاحم بن خاقان را برای سرکوبی او فرستاد. وی بر مردم کوفه غالب آمد و دستور داد آن شهر را آتش بزنند؛ هفت بازار در آن شهر سوخت.

مسعودی می گوید: چون هواداارانش او را تنها گذاشتند، وی مخفی شد.(۱)

۱۰. قیام محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او جانشین حسین بن محمد است که از او یاد شد. وی پس از حسین بن محمد در کوفه قیام کرد. محمد بن طاهر با فریب کاری وی را حاکم کوفه کرد. اما همین که بر او قدرت یافت، جانشین ابوالساج او را گرفت و به سامرا فرستاد و تا هنگام مرگ در زندان بود.(۲)

۱۱. قیام یک علوی که نام او معلوم نیست؛ او در سال ۲۵۱ قمری در محل نینوا از سرزمین عراق قیام کرد. هشام بن ابی دلف در ماه رمضان با او جنگید، گروهی از پیروان علوی را کشتند و خود او نیز به کوفه گریخت.(۳)

۱۲. قیام اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او در سال ۲۵۱ قمری در مکه قیام کرد. اسماعیل بن یوسف در همان سال مرد و برادرش محمد بن یوسف که بیست سال بزرگ تر از او بود، جانشین وی شد. مردم مکه به واسطه او به مشقت و سختی های زیادی افتادند. معتز، ابوالساج را به جنگ محمد بن یوسف فرستاد. جمعیت زیادی از سپاه محمد بن یوسف کشته شدند و خود او از مکه گریخت و به یمامه و بحرین رفت و بر آن جا تسلط یافت.(۴) در جنگی که میان اسماعیل بن یوسف و اهل مکه رُخ داد، برادر اسماعیل، حسن بن یوسف و نیز جعفر بن عیسی بن اسماعیل بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن

۱- الکامل، ج ۷، ص ۱۶۴- ۱۶۵؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۱.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۲.

۳- الکامل، ج ۷، ص ۱۶۵.

۴- الکامل، ج ۷، ص ۱۶۵ و ۱۷۷؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۷۶، ۱۷۷ و ۱۸۰. (مسعودی سال این قیام را ۲۵۲ قمری ذکر کرده است؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۳)

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام کشته شدند.(۱)

۱۳. قیام عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او پس از اسماعیل بن یوسف در مدینه قیام کرد.(۲)

۱۴. قیام علی بن عبدالله باطبی معروف به مرعشی؛ او در سال ۲۵۱ قمری در آمل قیام کرد و اسد بن جندان با او به جنگ پرداخت و او را شکست داد و داخل شهر آمل شد.(۳)

۱۵. قیام احمد بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن طباطبا؛ وی در سال ۲۵۵ قمری در محلی بین بَرقه و اسکندریه قیام کرد و ادعای خلافت نمود. احمد بن طولون امیر مصر برای سرکوبی او لشکر فرستاد. بین آن دو جنگی درگرفت و پیروان ابن طباطبا نابود شدند. او پس از پای داری و دلیری فراوان کشته شد. سر او را به مصر، نزد ابن طولون بردند.(۴) او هم سر را برای معتمد فرستاد.(۵)

۱۶. قیام علی بن زید و عیسی بن جعفر علوی؛ این دو هم راه با هم در سال ۲۵۵ قمری در کوفه قیام کردند. معتز لشکری بزرگ را به جنگ آنان فرستاد. آن دو به علت گریختن یارانشان، شکست خوردند.(۶)

۱۷. قیام علی بن زید بن حسین بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او دوباره به تنهایی در سال ۲۵۶ قمری در کوفه قیام کرد و آن جا را تصرف نمود و نایب خلیفه را از آن جا بیرون راند و آن گاه خود در آن جا ماندگار شد. معتمد خلیفه وقت، سپاهی گران به سوی او روانه کرد، اما آن سپاه شکست خورد. پس از آن، معتمد سپاهی دیگر به جنگ او فرستاد. سرانجام این سپاه پس از مدتی پی گیری، این علوی را یافتند و با او جنگیدند و او را شکست دادند. علوی

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۴ – ۴۳۵.

۲- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸۰.

۳- الکامل، ج ۷، ص ۱۶۳.

۴- الکامل، ج ۷، ص ۲۱۷.

۵- مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۶.

۶- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸۰؛ البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۱۶.

کشته شد و شماری از سپاه او نیز کشته و شماری دیگر اسیر شدند.(۱)

۱۸. قیام ابراهیم بن محمد بن یحیی بن عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام معروف به ابن صوفی؛ او در سال ۲۵۶ قمری در مصر قیام کرد و شهر اَسنا را اشغال و غارت نمود. فتنه او دیگر شهرها را در بر گرفت. سپس احمد بن طولون حاکم مصر لشکری به جنگ او فرستاد. اما ابن صوفی آن را شکست داد. ابن طولون لشکر دیگری به سوی او فرستاد و در آن درگیری ابن صوفی شکست خورد و عده زیادی از یارانش کشته شدند. وی گریخت و داخل بیشه ها و جنگل ها خود را پنهان نمود(۲) و در آن جا بود تا سال ۲۵۹ قمری که دوباره در مصر قیام کرد و مردم را به خود دعوت نمود. بسیاری به او پیوستند. ابن طولون این بار نیز سپاهی را به جنگ با او فرستاد و او را شکست داد. او به مکه گریخت، والی آن جا او را دست گیر کرد و به نزد ابن طولون فرستاد. ابن طولون هم او را در شهر گرداند، و سپس مدتی زندانی اش کرد و بعدها او را آزاد کرد. ابن صوفی پس از آزادی از زندان به مدینه رفت و تا هنگام مرگش در همان جا ماند.(۳)

۷. خودمختاری مناطق تحت نفوذ

اشاره

آن چه از وضعیت سیاسی عباسیان گذشت، مربوط به اوضاع داخلی آنان بود. در رابطه با وضعیت سیاسی آنان در کشورها و مناطق تحت نفوذ آنان نیز می توان به دو ویژگی اشاره کرد؛ یکی از آن دو، خودمختاری مناطق و کشورهای تحت نفوذ خلفای عباسی است، به طوری که بسیاری از عمال دولت وسیع اسلامی، مقید به ارتباط و وابستگی با پایتخت و حکومت مرکزی نبودند و چنان چه مایل بودند مطیع، وگرنه دم از استقلال می زدند و با دیگران به جنگ می پرداختند، و این موضوع بستگی به میزان خواست و علاقه آنها در کشورگشایی و توسعه شهرها داشت.(۴)

۱- الکامل، ج ۷، ص ۲۳۹ - ۲۴۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۸.

۲- الکامل، ج ۷، ص ۲۳۸- ۲۳۹.

۳- الکامل، ج ۷، ص ۲۶۳- ۲۶۴.

۴- سیّد محمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۴۸.

یکم. اندلس

بی شـک، وضع انـدلس از روشن ترین مصـداق هـای جریـان یادشـده است. خلافـت در انـدلس نه تنهـا در این دوره، زیر نظر عبـدالرحمان بن الحکم اموی (۲۰۶– ۲۳۸ قمری / ۸۵۲ – ۸۸۶ میلادی) ماننـد پیش و پس از آن هنگام مسـتقل بوده(۱) و تنها عبدالرحمان اول مشهور به الداخل حدود بیست ماه(۲) اسم خلیفه عباسی را در خطبه های خود می آورده، اما در همان هنگام هم استقلال فراگیر داشته و خلفای عباسی در آن جا نفوذ نداشته اند.(۳)

دوم. شمال افریقا (تونس و دیگر مناطق)

شمال افریقا تا انـدازه ای زیر فرمان امیران آل اغلب، خودمختار بوده است،(۴) چنان که نام خلیفه عباسـی به جز در خطبه ها و نقشـش به جز در سـکه ها، نمودی دیگر نداشـته است.(۵) اغالبه سـرانجام توسط ابوعبـدالله، جـد فاطمیان که حکومت «مهدی افریقایی» را در آن جا تأسیس کرد، از پای درآمد در سال ۲۹۶ قمری پایان یافت.(۶) حکومت سامرا یا بغداد در این درگیری ها هیچ گونه نقشی نداشته است.

سوم. ایران

فـارس و ماوراءالنهر، در زمان معتصم، همواره میـدان کارزار بود. بابک خرمی با افشـین و بغای بزرگ، نماینـدگان خلیفه، در زنجان، اردبیل و آذربایجان از سال ۲۲۱

۱– نک: دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسـلام، ج ۲، ص ۲۲۹– ۲۴۲؛ تاریـخ اندلس، ترجمه دکتر عبدالمحمد آیتی، ج ۱، ص ۲۷۲؛ الکامل، ج ۷، ص ۶۹ – ۷۰.

۲– مورخان در مقـدار این مـدت اختلاف دارند. برخی ها معتقدند که تا دورهٔ عبدالرحمان الناصـر به نام خلفای عباسـی خطبه خوانـده می شـد، امـا عبـدالرحمان الناصـر خود را خلیفه خوانـد و به نـام خود خطبه خوانـد و برخی دیگر که بیشتر مورخاننـد، معتقدنـد که «عبـدالرحمان داخـل» بیست مـاه به نـام خلیفـهٔ عباسـی و سـپس به تحریک برخی به نام خود خطبه خوانـد. (نک: ابراهیم یاسر خضیر الداوی، عبدالرحمان الداخل فی الاندلس و سیاسه الخارجیه و الداخلیه، ص ۱۵۶– ۱۵۷)

۳– ابراهیم یاسر خضیر الداوی، عبدالرحمان الداخل فی الاندلس و سیاسه الخارجیه و الداخلیه، ص ۱۵۶– ۱۵۷.

۴– دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۱۱– ۲۲۲.

۵– دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۲۲.

۶– دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۲۲.

تا ۲۲۳ قمری جنگیدند تا سرانجام معتصم، بابک را کشت و سرش را به خراسان فرستاد و بدنش را در سامرا به دار آویخت.(۱) در سال ۲۲۴ قمری مازیار در طبرستان بر معتصم شورید و با سپاه او جنگید.(۲) محمد بن بُعَیث در سال ۲۳۴ قمری که از زندان متوکل گریخته بود، در آذربایجان به مدت هشت ماه، جنگ ها و آشوب هایی به پا کرد. این جنگ ها ادامه یافت تا آن که بغای شرابی از طرف حکومت، او را سرکوب کرد و شهر را فتح نمود.(۳) بغا، ابن بعیث را به سامرا برد و او را در آن جا به زندان انداخت و وزنه ای سنگین به گردنش آویزان کرد و او بر همین حال بود تا مُرد.(۴) میان اسحاق بن اسماعیل و سپاه بغا در سال ۲۳۸ قمری در تفلیس، جنگی در گرفت که بغا شهر را به آتش کشید؛ چون شهر از چوب صنوبر ساخته شده بود، خیلی سریع سوخت و در نتیجه، حدود پنجاه هزار نفر تلف شدند و هرکس از آتش جان سالم به در برد، اسیر شد. سپاهیان بغا جنازه ها را بریده بریده کردند و حتی لباس مردگان را به یغما بردند.(۵)

میان عبدالعزیز بن ابی دلف با بیش از بیست هزار نفر از فقیران شورشی و ارتش خلیفه به فرمان دهی موسی بن بغا در سال ۲۵۳ قمری و در زمان معتز، جنگی در خارج همدان رُخ داد. عبدالعزیز در این نبرد شکست خورد و یارانش کشته شدند.(۶)

سپاهیان یعقوب از سال ۲۵۳ تا ۲۶۵ قمری که یعقوب لیث صفار درگذشت، کم و بیش به شهرهای فارس و عراق یورش می بردند.(۷)

یعقوب لیث مصلحت می دید که با خلفای عباسی اظهار دوستی کند، گرچه او در مقام و موقعیتی قرار داشت که خلفای عباسی، به جنگ با او توانا نبودند. از این رو، به ناچار از ترس فتنه و شورش او، با وی به مدارا رفتار می کردند و رضایتش را

۱- الکامل، ج ۶، ص ۴۷۸.

۲- الکامل، ج۷، ص ۲۹۵.

۳- الکامل، ج ۷، ص ۴۱- ۴۲.

۴- الکامل، ج ۷، ص ۴۷.

۵- الکامل، ج ۷، ص ۶۷.

۶- الکامل، ج ۷، ص ۱۷۸.

۷- نک: الکامل، ج ۷، ص ۱۸۴- ۳۲۶؛ دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷.

فراهم می نمودند.(۱)

یعقوب همواره در فکر استقلال و بیرون راندن ایران از سلطه عباسیان بود. او این خواست قلبی خود را آشکار نکرد، مگر در بستر مرگ که به فرستاده و قاصد خلیفه گفت: «به خلیفه بگو: فعلاً که من بیمار و ناتوانم، اگر مُردم، از دست تو راحت شده و تو هم از دست من آسوده می شوی و اگر خوب شدم، بین من و تو جز این شمشیر حاکمی نخواهد بود.»(۲) پس از مرگ یعقوب برادرش عمرو بن لیث بر جای او نشست، ولی او به خلیفه نامه نوشت و اطاعت او را گردن نهاد.(۳)

نصر بن احمد سامانی از سال ۲۶۱ قمری فراوان استقلال یافت و بر شهرهای ماوراءالنهر تا منطقه بخارا، سمرقند و خراسان حکومت کرد(۴) تا این که در سال ۲۷۹ قمری درگذشت و برادرش اسماعیل بن احمد جانشین او شد.(۵)

چهارم. مصر

احمد بن طولون، حاکم مصر، از ترکانی بود که بابکیال ترک در سال ۲۵۴ قمری در زمان معتز، او را به حکومت آن جا فرستاده بود.(۶)

احمد بن طولون در مصر استقلال یافت و کارش بالا گرفت. وی تا هنگام مرگ (۲۷۰ قمری)(۷) به رغم این که هیچ نیازی به ارتباط با خلیفه نداشت،(۸) با خلیفه سوریه اظهار دشمنی نمی کرد.

پنجم. سوریه

سوریه و شهرهای آن مانند حلب، حمص و دمشق نیز در این ایام، صحنه طمع دیگران و میدان کشت و کشتار بود.(۹)

۱- الکامل، ج۷، ص ۳۲۷.

۲- الکامل، ج ۷، ص ۳۲۵- ۳۲۶.

۳- الکامل، ج ۷، ص ۳۲۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۷.

۴- الکامل، ج۷، ص ۲۷۹.

۵- الکامل، ج ۷، ص ۴۵۶.

۶- الکامل، ج ۷، ص ۱۸۷.

۷- الکامل، ج ۷، ص ۴۰۸.

۸- الکامل، ج ۷، ص ۳۳۶ و ۳۷۱.

۹- نک: الکامل، حوادث سال های ۲۴۶، ۲۵۰ و ۲۷۷قمری.

ششم. موصل

گرفتاری و درگیری در موصل و شهرهای اطراف آن و میان کردهای آن منطقه کمتر از دیگر شهرهای اسلامی نبوده است. موصل در سال ۲۵۳ قمری معرکه قتل و غارت گردید و در سال ۲۶۰ قمری مورد تعرض و ناراحتی اذکوتکین ترک، عامل خلیفه قرار گرفت، او فسق و فجور را علنی کرد، اموال مردم را به زور از آنان گرفت و به آنان ظلم می کرد. از این رو، مردم قیام کردند و با وی به سختی جنگیدند. مردم سرانجام خانه اذکوتکین را غارت کردند و آن گاه او را از موصل بیرون راندند. قتل و غارت در موصل از آن رو که تا سال ها فرمان داران خلیفه را پذیرا نبود، رو به فزونی و گسترش می نمود.(۱)

۸. تغییر ماهیت و اهداف فتوحات

بی تردید، هدف از فتوحات در اسلام، رحمت و شفقت برای بلاد فتح شده و رهایی مردم، از زیر یوغ بردگی و بی دادگری و اجرای نظام صحیح اسلامی بوده است، نه کشتار و انتقام و رسیدن به غنایم. از این رو، همواره ارتش اسلامی پیش از جنگ، مردم را به اسلام دعوت می کرد و محاسن اسلام را بر آنان عرضه می داشت. جهاد در اسلام، اهداف و آداب ویژه ای دارد که در جای خود مضبوط است.(۲) با وجود این، اهداف و آداب جهاد در هیچ کدام از فتوحات این عصر به چشم نمی خورد.

به گفته ابن اثیر، عباس بن فضل بن یعقوب در سال ۲۳۷ قمری به قلعه ابن ثور حمله کرد و غنیمت ها و اسیرانی به دست آورد و آن گاه آنان را کشت و از آن جا عازم شهر قَصر یانَّه شد و آن جا را هم غارت کرد و سوزاند و ویران کرد. او در سال ۲۳۸ قمری هم راه با بسیاری به شهر قصر یانّه گام نهاد، غنیمت ها گرفت و ویرانی ها به بار آورد. وی از آن جا به شهرهای قطانیه، سرقوسه، نوطس و رخوس لشکر کشید و پس از به دست آوردن غنایم، آن سرزمین ها را نیز به آتش کشید. عباس بن فضل

۱- الکامل، ج ۷، ص ۲۶۹- ۲۷۱.

۲- نک: وسائل الشیعه، ج۱۵، ص ۱۰.

بن یعقوب، در سال ۲۴۲ قمری به قلعه های زیادی یورش برد و در سال ۲۴۳ قمری دوباره به شهر قصر یانّه حمله کرد. آن گاه مردم شهر برای رویارویی با او از شهر بیرون شتافتند و با او جنگیدند، ولی او آنان را شکست داد و بسیاری شان را کشت. سپس از آن جا عازم سرقوسه شد و آن جا را غارت کرد، آتش زد و ویران کرد. عباس بن فضل سپس قصرالحدید را محاصره کرد و بر رومیانی که در آن قصر بودند، سخت گرفت تا آن که آنان به پرداخت پانزده هزار دینار به او رضایت دادند، ولی او نپذیرفت و محاصره را ادامه داد تا ناچار شدند که قصر را نیز به او تسلیم کنند، به شرط آن که دویست نفر را آزاد کند. آن گاه وی پذیرفت و همه چیز را در قصر، تملک کرد و به جز دویست نفر از ساکنان، درِ قصر را فروخت و قصر را ویران کرد.(۱)

می بینیم که صحنه های فتوحات از اهداف و روش های فتوحات اصیل اسلامی چه قدر فاصله گرفته است. نه قبل از جنگ و نه بعد از آن، دعوتی به اسلام نبود، در حالی که وجوب این دعوت از واضعات شریعت اسلام به شمار می آید. آنان هم چنین اسیران را برخلاف موازین اسلامی می کشتند و یا درختان و شهرها را بی جهت به آتش می کشیدند. نمونه دیگری از به آتش کشیدن شهرها در جریان جنگ تفلیس قبلاً بیان شد.

ابن اثیر در نمونه دیگری نقل می کند که، منتصر خلیفه عباسی در سال ۲۴۸ قمری وصیف ترک را به جنگ رومیان فرستاد. این کار به اشاره و اصرار احمد بن خصیب وزیر منتصر صورت پذیرفت. علت این جنگ، کینه و اختلاف احمد بن خصیب و وصیف بود. از این رو، احمد، منتصر را تحریک کرد و واداشت تا وصیف را از ارتش جدا کند و به جنگ بفرستد. منتصر هم او را با دوازده هزار نفر به مرزبانی برای چهار سال گماشت و دستور داد که همین گونه با رومیان بجنگد تا فرمان بعدی.(۲)

باری، میزان و ملاک حرکت ها و جنگ های آن زمان نه فتح اسلامی که درگیری های سیاسی، بغض و کینه های شخصی بوده است.

۱- الکامل، ج ۷، ص ۶۱.

۲- الکامل، ج ۷، ص ۱۱۱- ۱۱۲؛ تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۷۴.

ب) وضعیت اجتماعی

اشاره

وضعیت اجتماعی، طبقات گوناگون هر جامعه را بیان می کند. دین، نژاد، منزلت اجتماعی، جای گاه، قدرت، توان گری و...، ارتباط آن طبقات با یک دیگر، آداب و رسوم آنان، جشن ها، قصه ها، خانه ها، اثاث، لباس، خوردنی ها، نوشیدنی ها و دیگر نمودهای جامعه، بیان کننده وضعیت اجتماعی به شمار می روند.(۱)

مهم ترین ویژگی اجتماعی این دوره، شکاف عمیق طبقاتی است. (۲) خلفای ناشایست عباسی در این دوران، جامعه را به دلیل خوش گذرانی ها، زن بارگی ها و دنیا پرستی های خود، به دو قشر و قطب بزرگ تقسیم کرده بودند: فقیر فقیر و غنی غنی؛ اکثریت محروم و اقلیت برخوردار.(۳) شکاف و فاصله طبقاتی بین خلفا و کارگزاران آنان با توده مردم در این دوران، به اوج رسیده بود.

برخی از علت های دوگانه سازی طبقات اجتماعی، در پی می آید:

۱. عیاشی

عیاشی، سیره مشترک همه خلفای عباسی بود.(۴) خوش گذرانی ها و بساط های عیاشی و بزم های شبانه خلفای عباسی، رسواتر از آن است که نمونه ای بطلبد؛

ص: ۷۷

۱- نک: تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۳۹۵.

۲- برای اطلاع کامل از وضعیت اجتماعی این دوره از حکومت خلفای عباسی نک: دکتر شوقی ضعیف، العصر العباسی الثانی، ص ۵۳- ۱۱۴؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۲۲ - ۴۶۲.

۳- دکتر شوقی ضیف، افزون بر این دو طبقه از طبقه میانه ای نیز نام می برد، (العصر العباسی الثانی، ص ۵۳ و ص ۶۲- ۶۴) اما خود او هم اعتراف دارد که جامعه به لحاظ اقتصادی، به دو طبقه فقیر و غنی تقسیم شده بود. (العصر العباسی الثانی، ص ۶۹) از این رو، با نگاه به شمار اندک طبقه میانه در آن دوران، تنها به دو قشر محروم و برخوردار آن زمانه می پردازیم.

۴- شاید تنها بتوان المهتدی بالله (۲۵۵ - ۲۵۶ قمری) را از این روش برکنار داشت. او می گفت: «در میان خلفای اموی تنها یک فرد پاک دامن (عمر بن عبدالعزیز) وجود داشته است. برای من بسیار شرم آور است که در میان ما کسی مانند او نباشد.» (سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۱) مسعودی، از قول او نقل می کند که همواره می گفت: «یا بنی هاشم! دعونی حتی أسلك مسلك عمر بن عبدالعزیز فأکون فیکم مثل عمر بن عبدالعزیز فی بنی امیّه.» (مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸۹)؛ دکتر شوقی ضیف، می گوید: «گویا همین سیرهٔ خوب او ترکان را می آزرده است. از این رو، او را خلع کردند و برادرش معتمد را روی کار آوردند.» (العصر العباسی الثانی، ص ۱۷)

زیرا کتاب های تاریخ و ادب(۱) سرشار از این گونه نمونه هاست(۲) خلفای عباسی بیشتر دوران زندگی ننگین خود را میان جام های شراب و آغوش کنیزکان زیبا به سر می بردند. بهترین هدیه برای آنان، شراب ناب بود و کنیزکان ماهرو.(۳) «تنوخی» قاضی بصره، وضع خلیفه عباسی زمان خود را چنین وصف کرده است:

نشأ بین طنبور و زق و مزمر

وفی حجر شاد أو علی صدر ضارب(۴)

(خلیفه) میان تار و طنبور و باده و عود و در دامن خواننده ای و یا بر روی سینه نوازنده ای به سر می برد.

بسیاری از شاعران، می گساری های خلفا را به شعر آورده اند.(۵) به نوشته مسعودی، متوکل غرق در کام جویی و شراب بود و چهارهزار کنیز در کاخ خود داشت که از همه آنان کام گرفته بود.(۶)

او چنان خیره سر بوده، زشت رفتار می نمود که امام هادی علیه السلام را نیمه شبی به بزم شبانه خود کشاند و در حالی که می گسارد، جامی به حضرتش تعارف کرد. آن گاه امام فرمود: «گوشت و خون من هرگز به شراب آلوده نشده است، از من بگذر.» متوکل از خواسته خود دست کشید، اما از امام به اصرار خواست که شعری برای او بخواند و امام به ناچار شعری خواند که متوکل و همه اهل مجلس را به گریه واداشت و بزم عیش را به سوگ نشاند.(۷)

ص: ۷۸

۱- نک: الآغانی، در شرح حال شعرای این دوره به خصوص ابونواس (۱۴۵- ۱۹۸ قمری)؛ العصر العباسی الثانی، ص ۴۴۳-۴۷۲؛ حنّا الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه دکتر عبدالمحمد آیتی، ص ۲۹۶- ۳۱۵؛ نیز ص ۳۲۷ در شرح حال حسین بن ضحاک (۱۶۲- ۲۵۰ قمری).

۲- نک: الکامل، ج ۶ - ۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۲ و ۳؛ تاریخ الخلفا.

۳- نک: باقر شریف رضی، تحلیلی از زندگی امام هادی علیه السلام، ترجمه محمدرضا عطایی، ص ۴۷۷ - ۴۷۸.

۴- باقر شریف رضی، تحلیلی از زندگی امام هادی علیه السلام، ترجمه محمدرضا عطایی، ص ۴۷۶.

۵- باقر شریف رضی، تحلیلی از زندگی امام هادی علیه السلام، ترجمه محمدرضا عطایی، ص ۴۷۷- ۴۷۸.

۶- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲۲؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۹- ۳۵۰.

۷- مروج الذهب، ج ۴، ص ۹۴؛ مرآه الجنان، ج ۲، ص ۱۵۹؛ مآثر الانافه فی معالم الخلافه، ج ۱، ص ۲۳۱؛ تاریخ ابن خلّکان، ج ۲، ص ۴۳۴.

۲. قصرها

خلفای عباسی و پیرو آنان، امیران، وزیران و دیگر دولت مردان به ساختن قصرهای زیبا و پر زرق و برق علاقه بسیاری داشتند.(۱) گستره قصرهای خلفا در این دوره، به شهری بزرگ و دارای باغ ها، بوستان ها، نهرها و ساختمان های متعدد می نمود.(۲) متوکل دارای کاخ های گوناگون بود، چنان که هر وقت ساخت قصری پایان می پذیرفت، به ساختن قصر دیگری می پرداخت. او نزدیک به بیست قصر داشت و آنها را بُرکوار، شاه، عروس، برکت، جوسق، مختار، جعفری، غریب، بدیع، صبیح، ملیح، شبداز، قصور، جامع، قلایه، برج، متوکلیه، بهو و لؤلؤه نامیده بود. ساخت این قصرها بیش از ۲۷۴ میلیون درهم هزینه دربر داشته است.(۳)

قصر برج از زیباترین قصرهای او و دارای تصاویر بزرگی از طلا و نقره بود که هزینه ساختن آن را، ۱/۷۰۰/۰۰۰ دینار برآورد کرده بودند.(۴) هزینه قصر دیگر او به نام بُرکوار از بهترین و بزرگ ترین قصرهای او نیز، به تنهایی از بیست میلیون درهم می گذشت.(۵) مورخان به تفصیل از این قصرها، و تزیینات و خرج های آنها یاد کرده اند.(۶)

۳. جشن ها

خلفای عباسی چه در عصر اول و چه در عصر دوم، بسیار می کوشیدند تا مجالس و جشن های پر زرق و برق برپا سازند.(۷) نمونه هایی از ول خرجی های آنان در هر دو عصر در زیر می آید:

۱- تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۰۷.

۲- تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۳۵؛ العصر العباسی الثانی، ص ۵۶.

۳- دکتر شوقی ضیف، العصر العباسی الثانی، ص ۵۵؛ شابشتی، الدیارات، ص ۱۵۹.

۴- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۴۹۱؛ الدیارات، ص ۱۶۰؛ العصر العباسی الثانی، ص ۵۵.

۵- علی اصغر فقیهی، آل بویه، ص ۴۱۵.

۶- تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۳۴- ۴۳۵؛ العصر العباسی الثانی، ص ۵۵ - ۵۶؛ تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، ص ۴۳۴ - ۴۵۴. (برای اطلاع از قصرهای وزرا و فرماندهان و برخی دولت مردان آن دوره نک: العصر العباسی الثانی، ص ۵۶- ۵۹)

۷- تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۵۶- ۴۵۷.

یکم. مهدی عباسی (۱۵۸ – ۱۶۹ قمری) در مراسم تزویج بانو زبیده برای پسرش هارون پنجاه میلیون درهم صرف کرد. زبیده شب زفاف، پیراهنی بی مانند و آراسته به دُرهای شاه وار بر تن کرده بود که خبرگان از ارج نهی و بهاگذاری برای آن فرو مانده بودند. همسر هشام بن عبدالملک نیز جامه بی آستین و سرتاسر زرباف و بی دوخت و دوزی بر تن داشته که جز دو بند، بقیه زرباف بوده است. آراستگی این پیراهن به زر و زیور چنان بوده که از راه رفتن باز می داشته است.(۱)

شابشتی در الدیارات نقل می کند که مهدی عباسی وقتی که ام جعفر، دختر برادرش را برای پسرش رشید تزویج کرد، چنان صندوق های جواهر، زر و زیورها، تاج ها، اکلیل ها، قبه های طلا و نقره و عطرهایی را فراهم آورده بود که بی مانند و یگانه می نمود. او به عبده زن هشام نیز پیراهنی بی آستین داده بود. همو می گوید: «در اسلام نظیر آن پیراهن و مانند دانه های قیمتی آن را کسی ندیده است. در پشت و سینه اش دو رشته از یاقوت سرخ بود و بقیه آن از دُرهای بزرگی بود که نظیر نداشت. گفته اند که قیمت گذاران به خاطر نفاست آن دُرّه، نتوانستند آن را قیمت گذاری کنند!»(۲)

نیز آورده اند که مهدی عباسی، دانه ای یاقوت سرخ و نفیس به سی هزار دینار خرید، و آن دانه را با چند کیسه اموال دیگر روی هم انباشت و آن گاه که پسرش هادی دست او را بوسید، همه آنها را به او بخشید.(۳)

دوم. متوکل در جشنی که به مناسبت ختنه پسرش عبدالله معتزّ بر پا کرد، تشریفات پر خرج و سرسام آوری به راه انداخت. مورخان گزارش آن جشن را به تفصیل نوشته اند، ولی ما به گوشه هایی از آن اشاره می کنیم:

به دستور او: فرشی به طول صد ذراع و عرض پنجاه ذراع در تالار قصر گستردند و در همان جا برای پذیرایی از میهمانان، چهار هزار صندلی طلایی و آراسته به جواهر فراهم آوردند.

۱- دکتر منجد صلاح الدین، بین الخلفاء و الخلعاء، ص ۲۵- ۲۶. (به نقل از: باقر شریف قرشی، تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، ترجمه محمدرضا عطایی، ج ۱، ص ۴۹۴)

۲- الدیارات، ص ۱۰۰. (به نقل از: باقر شریف قرشی، تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، ترجمه محمدرضا عطایی، ج ۱، ص ۴۹۴- ۴۹۵)

۳- الدیارات، ص ۱۰۰. (به نقل از: باقر شریف قرشی، تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، ترجمه محمدرضا عطایی، ج ۱، ص ۴۹۴- ۴۹۵)

به فرمان متوکل، بیست میلیون درهم که برای نثار آماده شده بود، بر سر زنان و خادمان و حاشیه نشینان نثار کردند و یک میلیون درهم که روی آنها عنوان «جشن و مراسم ختنه کنان» حک شده بود، بر سر آرایش گر و ختنه کننده و غلامان و پیش کاران مخصوص نثار گردید.

ختنه کننده معتّز در آن روز تا هنگام صرف غذا، هشتاد و چند هزار دینار، افزون بر اشیای زرین و انگشتری و جواهر به دست آورده بود.

هزینه مخارج این جشن را افزون بر ۸۶ میلیون درهم برآورد کردند.(۱)

دکتر شوقی ضیف پس از نقل این واقعه می نویسد:

به این ترتیب، میلیون ها دینار و درهم بی حساب صرف می شد و بدون هیچ نظارتی در میهمانی ها و جشن های کاخ، خرج می شد. این میهمانی ها داستان های هزار و یک شب را با تمام خیال پردازی ها و هرزگی ها و خوش گذرانی های موهومش، بدون هیچ کم و کاست به خاطر می آورد. آنان به جای آن که این میلیون ها درهم را در راه کمک به مردم و نیازمندی های ایشان و یا تجهیز سپاه در جنگ با ترکان و بیزانس ها صرف کنند، بیت المال را چنین احمقانه، بر باد می دادند، مردم در سختی و فقر به سر می بردند و عرق زحمت، مدام از سر و رویشان می ریخت و غم نومیدی و محرومیت را می خوردند تا متوکل و دیگران اموال ایشان را در راه های بیهوده صرف کنند و با آنها کاخ های عظیمی را بسازند و دینارها را میلیون میلیون حرام کنند و آن کاخ ها را به می خانه هایی بدل سازند که کاسه ها و جام های شراب در آن جا دور بزنند و کیسه های زر و سیم خرج نمایند.(۲)

مسعودی به حق می نویسد:

در هیچ برهه ای از زمان و تاریخ به مانند دوران خلافت متوکل ول خرجی نمی شد.(۳)

سوم. روزی متوکل در کاخ بُرکوار می گساری می کرد که از ندیمانش خواست مراسم گل ریزان یا همان «شادکلاه» فارس زبانان را برگزار کنند. آنان در پاسخ وی

۱- بین الخلفاء و الخلعاء، ص ۳۳- ۳۵؛ العصر العباسی الثانی، ص ۶۷- ۶۸.

۲- العصر العباسی الثانی، ص ۶۸.

۳- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲۲. (برای اطلاع بیشتر از این اسراف کاری ها و ریخت وپاش ها نک: العصر العباسی الثانی، ص ۶۷- ۷۹؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۵۶- ۴۵۹)

گفتند که شادکلاه بی گل ممکن نیست. چون آن زمان فصل گل نبوده، متوکل یکی از وزرایش به نام عبیدالله بن یحیی را خواست و به او گفت که درهم هایی به وزن دو گندم ضرب کنند.

پس از آن که به دستور متوکل پنجاه میلیون درهم را فراهم کردند، متوکل دستور داد که بخشی از آنها را قرمز، بخشی را زرد و بخشی دیگر را سیاه رنگ بزنند و بخشی دیگر را هم به رنگ خود گذارند. آن گاه که عبیدالله بنابر دستور عمل کرد، متوکل هفت صد خدمت کار و هوادارش را طلبید و به آنان دستور داد که هر کدام قبا و کلاه نوی، غیر رنگ قبا و کلاه دیگری تهیه کند و آنان نیز چنان کردند. سپس روزی بادوَزان را تعیین کرد و دستور داد خیمه ای چهل در برپا دارند. او یک روز صبحانه را در آن جا بود، در حالی که ندیمان و خدمت کارانش لباس های نو بر تن داشتند. متوکل دستور داد همه آن درهم ها را به مانند گل بر سر افراد بریزند. باد سکه ها و درهم های سبک را مانند گل برگ ها در فضا می چرخاند.(۱)

دکتر شوقی ضیف پس از نقل این مطلب می نویسد:

تمام اینها از آسوده خیالی و خوش گذرانی بیش از حد سرچشمه می گرفت؛ زیرا خلفای عباسی دیوانه وار هوس باز بوده، خوش می گذراندند و در کنار آنها طبقات مختلف مردم در نهایت فقر و تنگ دستی می زیستند.(۲)

۴. بزم ها

بزم های شبانه عباسیان و دل دادگی و بخشش های بی شمار آنان به رقاصان و آوازه خوانان و مطربان در حالت خلسه و مستی، شهره آفاق و یادآور داستان های هزار و یک شب است. این بزم ها سرشار از لهو و لعب بوده است.(۳) خلفا در قصرهایشان عیش و نوش و مجالس شراب به پا می داشتند(۴) و بیشتر اوقات را در

۱- الديارات، ص ۱۶۰. (به نقل از: العصر العباسی الثانی، ص ۶۸ - ۶۹)

۲- العصر العباسی الثانی، ص ۶۹.

۳- مروج الذهب، ج ۴، ص ۴. (به نقل از: العصر العباسی الثانی، ص ۷۷)

۴- العصر العباسی الثانی، ص ۹۲.

مستی و طرب می گذراندنـد.(۱) نه تنهـا قصـرهای خلفـا که قصـرهای وزیران و امیرانشان نیز پایگاه شـراب و رقص و غنا بوده است.(۲) که «الناس علی دین ملوکهم».

آورده اند که هادی عباسـی، همواره ابراهیم موصلی را به دربار دعوت می کرد و ساعت ها به آواز او گوش می داد. هادی از روی دل بسـتگی فراوان به ابراهیم، امـوال و ثروت زیـادی به او بخشـیده بود. یـک روز مبلغ دریـافتی او از خلیفه، به ۱۵۰ هزار دینار رسید.

روزی ابراهیم موصـلی چنـد آواز برای هـادی خوانـد و در او هیجـان بسـیاری انگیخت. هـادی او را تشویق کرد و بارها از وی خواست که بخوانـد. آن گـاه در پایـان بزم، به یکی از پیش کـاران خود دسـتور داد که دست ابراهیم را بگیرد و به خزانه بیت المال ببرد تا او هر قـدر می خواهـد، بردارد و حتی به او گفت که اگر ابراهیم خواست، بگذارد تمام بیت المال را ببرد. ابراهیم می گوید: «وارد خزانه بیت المال شدم و فقط پنجاه هزار دینار برداشتم.»(۳)

بنابر گفته پسر ابراهیم، اگر هادی بیشتر عمر می کرد، ابراهیم می توانست حتی دیوارهای خانه اش را از طلا و نقره بسازد.(۴)

متوکل نیز دست کمی از نیای خود نداشـته است. بنابر نقل طبری، وقتی متوکل، قصر «جعفری» خود را به پایان رساند، مطربان و دلقکان را فراخواند و پس از انجام کارشان به آنان دومیلیون درهم پرداخت.(۵)

۵. بخشش ها

خلفا، بیت المال مسـلمین، را تنها به رقاصان و آوازه خوانان بزم هایشان نمی بخشـیدند؛ مادران، همسـران و دیگر بستگان آنان نیز از این بخشش ها بهره مند بودند. متوکل به مادرش شجاع، سالی شش صدهزار دینار می داد. آورده اند که پنج

۱- العصر العباسی الثانی، ص ۹۲.

۲- العصر العباسی الثانی، ص ۹۲.؛ و نیز نک: تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۳۰.

۳- الأغانی، ج ۵، ص ۱۸۵.

۴- الأغانی، ج ۵، ص ۱۶۳.

۵- تاریخ طبری، ج۷، ص ۳۸۲. (به نقل از: العصر العباسی الثانی، ص ۶۹).

میلیون دینار پول نقـد، جواهراتی به ارزش یک میلیون دینار و زمین هایی که ارزش غلات سالانه آن چهارصـدهزار دینار بود، پس از مرگ این زن به جا ماند.(۱)

ام قبیحه(۲) همسـر متوکل و مادر معتز نیز از همین بخشـش های همسـر و پسـرش به ثروت های هنگفتی دست یافته بود، چنان که پس از کشـته شدن پسـرش معتز، آن هم به دلیل ناتوانی از فراهم آوردن پنجاه هزار دینار برای مخارج سپاه خود، در نزد او یک میلیون و پانصدهزار دینار پول نقد و سه جعبه جواهرات از زمرّد و یاقوت و دُرهای گران بها یافتند که مانندی نداشـت(۳) و قیمت آنها دومیلیون دینار بود.(۴)

خلفا، به شاعران درباری و یا مداحان و سـتایندگانی که حکومتشان را حق و آنان را از امامان علیهم السلام به پیامبر نزدیک تر نشان می دادند و با زبان گزنده شان بر علویان می تاختند، نیز فراوان می بخشیدند.

متوکـل به ابراهیم بن مـدبر برای قصـیده ای که در شـفای بیماری او سـروده بود، پنجاه هزار درهم صـله داد و نیز به وزیر خود دسـتور داد تا او را به کار پر سودی بگمارد.(۵) نیز به ابوالشـبل البرجمی برای قصـیده ای که در مدح او سروده بود، سی هزار درهم پاداش داد.(۶)

حسـین بن ضـحاک خلیع نیز برای سـرودن شـعری در وصف خدمت کاری که به او پیاله شـرابی به هم راه عنبر داده بود، هزار دینار در برابر هر بیت گرفت.(۷)

ابـوالعنبس برای شـعری که در هجـو بُحـتری شـاعر گفته بود، ده هزار درهـم گرفت و برای شـعری که در وصف خر متوکـل و عشق بازی آن گفته بود، جایزه دریافت و خوش حالی فراوان متوکل را سبب شد.(۸)

۱- النفقات و ادارتها فی الدوله العباسیه، ص ۱۶۴.
۲- متوکل وی را به دلیل زیبایی و جمالش، (از باب تشبیه معکوس) قبیحه نامید. چنان که به سیاه می گویند: کافور. (الکامل، ج ۷، ص ۲۰۰).
۳- الکامل، ج ۷، ص ۲۰۰؛ النفقات و ادارتها فی الدوله العباسیه، ص ۱۶۵؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۴۷.
۴- نساء الخلفا، ص ۱۰۶. (به نقل از: العصر العباسی الثانی، ص ۷۳)
۵- تحلیلی از زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۶۰.
۶- الاغانی، ج ۱۴، ص ۱۹۳. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۶۱)
۷- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲۳.
۸- مروج الذهب، ج ۴، ص ۹۱- ۹۳.

ابوالشمط، مروان بن ابی الجنوب برای قصیده ای در مدح او خلعت و دویست هزار دینار و اموال، صله گرفت.(۱) او بارها از متوکل صله های گران گرفته بود.(۲)

ابن اثیر، از ابوالشمط چنین نقل قول می کند:

من برای متوکل شعری خواندم که در آن هجا و ناسزای رافضه بود. او مرا امیر بحرین و یمامه کرد و چهار خلعت به من داد. منتصر هم به من یک خلعت داد. سپس متوکل دستور داد سه هزار دینار بر من نثار کنند و به منتصر و سعد ایتاخی امر کرد که دینارها را از زمین جمع کنند و به من بدهند. آنان نیز هر چه او دستور داد، انجام دادند.(۳) بعد از آن متوکل برای شعر دیگری، مانند آن چه گفته بودم، ده هزار درهم بر من نثار کرد.(۴)

۱- الأغانی. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۶۲)
۲- الأغانی. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۶۲)
۳- الکامل، ج ۷، ص ۱۰۱. (آن شعر چنین است:) ملک الخیلفه جعفرِ للدّین و الدنیا سلامه لکم تراث محمدِ و بعدلکم تنفی الظلامه یرجو التراث بنوالبنا تِ و مالهم فیها قلامه والصهر لیس بوارث والبنت لاترث الامامه ما للذین تنحلوا میراثکم إلّا الندامه أخذ الوراثه اهلها فعلام لومکم علامه لو کان حقکم لما قامت علی الناس قیامه لیس التراث لغیرکم لا و الله و لا کرامه اصبحت بین محبّکم والمبغضین لکم علامه؛ سلطنت خلیفه که جعفر باشد، برای دنیا و دین سلامت است. میراث محمد برای شماست، با عدالت شما ظلم از بین می رود. فرزندان دختر [بنی فاطمه] آرزوی میراث را می کنند و حال آن که به اندازهٔ سر ناخن از آن بهره ندارند. داماد، وارث نمی شود و دختر، وارث امامت نمی گردد. آنان که ادعای میراث شما را می کنند بهره ای جز پشیمانی ندارند. ارث را وارثین و اهل آن به دست آورده اند، پس برای چه ملامت می کنید. اگر این حق [خلافت] برای شما [بنی فاطمه] بود، نسبت به شما این همه شور و نشور نبود. این میراث برای غیر از شما [بنی العباس] نیست، نه به خدا قسم! دیگران گرامی و کریم نیستند. تو خود میان دوستان و بدخواهان، یک علامت هستی. ناگفته نماند که در همین دوره، شاعرانی نیز بودند که تن به این رذالت ها و حقارت ها نمی دادند؛ شاعرانی هم چون دِعبِل خزاعی شیعی (۱۴۸ - ۲۴۶ قمری) که از محبان اهل بیت علیه السلام بود. وی سرانجام در راه امامان و در زمان متوکل کشته شد. دعبل به کسی که عواقب ناگوار هجوهایش را برایش یادآورد، گفت: پنجاه سال است که دار خود را بر دوش می کشم و هنوز کسی را نیافته ام که مرا بر دار کند. ملوک بنی العباس فی الکتب سبعه و لم تأتنا عن ثامن لهم کتب کذلک اهل الکهف فی الکهف سبعه خیار إذا عدوا و ثامنهم کلب و ان لی لا علی کلبهم عنک رتبه لأنک ذو ذنب و لیس له ذنب؛ پادشاهان بنی عباس در نوشته ها، هفت تن هستند و هنوز از هشتمین آنها نامی در نوشته ها ندیده ام. اصحاب کهف نیز چنین بودند، هفت تن برگزیده و هشتمین سگشان بود. ولی من سگشان را بر تو برتری می دهم؛ زیرا تو گناه کاری و آن را گناهی نبود. (نک: حنّا الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه دکتر عبدالمحمد آیتی، ص۳۷۳)
۴- الکامل، ج ۷، ص ۱۰۱.

از بخشش های متوکل، تنها شاعران برخوردار نبودند، بلکه خنیاگران و دلقکان و مسخرگان نیز جوایز بزرگی دریافت می کردند.

برای نمونه، روزی متوکل دستور داد که عباده، مخنث دربار را در سرمای زمستان در یکی از آب گیرها بیندازند و آن گاه که در آستانه هلاکت بود، دستور داد او را درآورند و بپوشانند، سپس او را به نزد خود خواند و گفت: حالت چطور است؟

عباده گفت: از آخرت بر می گردم!

متوکل خندید و گفت: برادرم واثق را چگونه دیدی؟

عباده گفت: از جهنم گذر نکردم.

متوکل خندید و فرمان داد به او صله بدهند.(۱)

یکی دیگر از سرگرمی های متوکل این بود که ابوالعبر شاعر نادان و بذله گو را در منجنیقی می گذاشت و دستور می داد او را به هوا پرتاب کنند؛ همین که به بالا می رسید، می گفت: راه را باز کنید! منجنیق آمد. سپس در آب گیر می افتاد و مانند ماهیان با تور صید می شد.(۲) او از متوکل بیش از هر شاعری پول می گرفت.(۳) مسعودی می نویسد: «هرکس در زمینه های جدی و شوخی و غیره ابتکاری داشت و

۱- العقد الفرید، ج ۶، ص ۴۳۰. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۵۹)
۲- العصر العباسی الثانی، ص ۵۰۱.
۳- العصر العباسی الثانی، ص ۵۰۱.

پیش قدم بود، از خوان یغمای متوکل بهره مند می شد و اموال زیادی از آنِ خود می ساخت.»(۱)

۶. طعام ها

حرص و اسراف در فراهم آوردن انواع و اقسام خوراکی ها، نوشیدنی ها و شیرینی ها، و چیدن سفره های رنگین با ظروف طلا و نقره، از ویژگی های خلفای عباسی و هم چنین وزیران و امیران آنان بوده است.(۲)

مأمون روزانه شش هزار دینار خرج می کرد که بیشتر این مبلغ را در آشپزخانه به کار می بستند.(۳)

درباره هارون الرشید نیز آورده اند که در هر روز سی نوع طعام بر سر سفره اش می چیدند و ده هزار درهم خرج غذایش می شده است.(۴)

برخی از خلفای عباسی از شعرای خود می خواستند که درباره این سفره های رنگین شعر بسرایند.(۵)

دکتر ابراهیم حسن در کتاب تاریخ الاسلام و دکتر شوقی ضیف در العصر العباسی الثانی نمونه هایی شنیدنی از این اسراف و شکم بارگی را یادآور شده اند.(۶) دکتر زهراوی نیز در کتاب النفقات و ادارتها فی الدوله العباسیه مخارج گزاف روزانه غذا و آشپزخانه هر یک از خلفای عباسی را آورده و اسراف و ول خرجی آنان را برشمرده است.(۷)

افزون بر مخارج شکم بارگی خلفا و اسراف آنان در طعام، مخارج سنگین همسران خلفا و فرزندان آنها و مبلغ گزاف خرید و نگاه داری کنیزکان زیبا و لباس های فاخر

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۹.

۲- العصر العباس الثانی، ص ۷۴.

۳- الفخری، ص ۲۰۷. (به نقل از: تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۲۵)

۴- تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۲۴.

۵- تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۳۹.

۶- نک: تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۲۴- ۴۲۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۳۹- ۴۴۰؛ العصر العباسی الثانی، ص ۷۴- ۷۵.

۷- دکتر ضیف الله یحیی الزهرانی، النفقات و ادارتها فی الدوله العباسیه.

و... و از همه مهم تر ول خرجی ها و رشوه های فراوان که در هنگام رسیدن به خلافت برای بیعت با آنان می پرداختند، رقم های سنگین و سرسام آوری است که فشار آنها، تنها توده مردم مسلمان را می آزرده است؛(۱) مردمی که متوسط خرج ماهیانه خانوادگی آنان در همان دوره، بیش از ۲۵ درهم نبوده است، یعنی به طور متوسط از روزی یک درهم فرا نمی رفته است.(۲) در همین حال، مخارج شخصی متوکل در سال افزون بر ۵۰۰/۵۰۲/۷۶ درهم بوده است.(۳)

نه تنها خلفا که وزیران و امیران و دیگر کارگزاران دولت نیز در فساد و اسراف کاری شهره بوده اند؛ چراکه «الناس علی دین ملوکهم». برخی از این فسادها و اختلاس ها(۴) در پی می آید:

یکم. واثق در سال ۲۲۹ قمری عده ای از منشیان دولت را به زندان انداخت و از آنان اموال زیادی را مصادره نمود. از احمد بن اسرائیل هشتادهزار دینار، از سلیمان بن وهب (منشی ایتاخ) چهارصدهزار دینار، از حسن بن وهب چهارده هزار دینار، از ابراهیم بن ریاح و منشی هایش صدهزار دینار، از نجاح شصت هزار دینار و از ابوالوزیر ۱۴۰ هزار دینار گرفت.(۵)

دوم. متوکل چهل روز پس از خلافت، بر ابوالزیات وزیر خود و وزیر برادرش واثق غضب کرد و او را از وزارت عزل و همه اموال و دارایی هایش را مصادره نمود(۶) و به جای او، ابوالوزیر را به وزارت منصوب کرد. اما چیزی نگذشت که در همان سال (۲۳۳ قمری) بر او نیز خشم گرفت و اموال او و برادرش

۱- نک: همان، ص ۱۶۲- ۱۷۱. (در مورد لباس های فاخر، نک: العصر العباسی الثانی، ص ۷۲- ۷۳)

۲- مصارع العشاق، ص ۱۵۹. (به نقل از: العصر العباسی الثانی، ص ۶۲) گفتنی است که در آن زمان درهم ارزش فراوانی داشته است. با یک درهم می توانستند گوسفند، یا کوزهٔ عسلی و یا کوزه ای روغن بخرند و با یک دینار نیز می توانستند شتری بستانند. (باقر شریف قرشی، زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ترجمه سیدحسن اسلامی، ص ۱۸۲)

۳- النفقات و ادارتها فی الدوله العباسیه، ص ۱۵۰. (برای اطلاع از مخارج روزانهٔ هریک از خلفای عباسی نگاه کنید به همین کتاب، فصل سوم «نفقات دارالخلافه»)

۴- نک: العصر العباسی الثانی، ص ۲۰- ۲۲ و ۵۶.

۵- الکامل، ج ۷، ص ۱۰.

۶- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۴۸۵؛ الکامل، ج ۷، ص ۳۶؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۸؛ تجارب الامم، ج ۶، ص ۵۳۹.

و منشی اش را مصادره کرد(۱) و سرانجام به مبلغ دویست هزار دینار با او مصالحه کرد.(۲)

سوم. به نقل طبری، هنگامی که متوکل بر عمر بن فرج رُخَّجی، از منشیان بزرگ دولت، غضب کرد و اموالش را مصادره نمود، از خانه اش پنجاه بار شتر، فرش های گران بها به هم راه اموالی دیگر آوردند.(۳) قیمت اینها را تا ۱۲۰ هزار دینار نوشته اند. از برادر او نیز ۱۵۰ هزار دینار مصادره کردند.(۴)

بنابر عقیده دکتر شوقی ضیف، در خانه یکی از منشیان حکومت که این اندازه فرش های گران بها باشد، دیگر خدا می داند که در خانه وزرا و خلفا چه اندازه از این فرش ها بوده است.(۵)

چهارم. متوکل در سال ۲۳۷ قمری بر قاضی القضات خود احمد بن ابی دؤاد خشم گین شد و تمام املاک و اموال او را مصادره نمود و فرزندش ابوالولید و دیگر فرزندان او را نیز به زندان انداخت. ابوالولید ۱۲۰ هزار دینار و جواهراتی به ارزش ۲۰ هزار دینار(۶) به خلیفه داد و تعهد کرد شانزده میلیون درهم از فروش املاک خود بپردازد تا آزاد شد.(۷)

متوکل پس از برکناری احمد بن ابی دؤاد و مصادره اموالش، یحیی بن اکثم را قاضی القضات گمارد. اما جالب این که او را هم سه سال بعد، یعنی در سال ۲۴۰ قمری از کار برکنار کرد و مبلغ ۷۵ هزار دینار، و چهارهزار جریب زمین در بصره از وی غرامت گرفت.(۸)

۱- الکامل، ج ۷، ص ۳۹؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۹.

۲- طبری، ج ۷، ص۳۴۳.

۳- طبری، ج ۷، ص ۳۴۵.

۴- طبری، ج ۷، ص۳۴۳؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۲.

۵- العصر العباسی الثانی، ص ۷۲.

۶- به نقل مسعودی چهل هزار دینار. (مروج الذهب، ج ۴، ص ۹۶)

۷- الکامل، ج ۷، ص ۵۹.

۸- الکامل، ج ۷، ص ۷۴.

چگونه قاضی القضات این اندازه ثروت را در مدت سه سال اندوخته است؟ شاعر چه نیکو گفته است:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی

بر آورند غلامان او درخت از جای

دکتر شوقی ضیف در کتاب خود، ثروت های برخی از وزیران، امیران و منشیان خلفای عباسی و درآمدها، زمین ها، اختلاس ها و رشوه های آنان، به هم راه باغ ها، منزل های وسیع، وضعیت خانه، اثاث، کنیزان، خدمه، محافظان مسلح و خوراک و پوشاک آنان را گزارش می کند.(۱)

او در پایان می افزاید: این گونه اموال دولت اختلاس می شد و به غارت می رفت. دزدان و غارت گران کسانی نبودند جز وزیران و منشیان و امیران. آنان فراوان خوش می گذراندند، در حالی که توده مردم در فقر و سیه روزی و ناامیدی دست و پا می زدند؛ گویا هیچ حکومتی در کار نبود، بلکه حکومت خود در نهایت فساد به سر می برد.(۲)

به گفته او، دستگاه خلافت و کارمندان دولت در فساد و رشوه غرق بودند، چنان که بدون اغراق می توان گفت: بیشتر کارمندان دولت به ویژه مأموران مالیات و خراج، در اختلاس و رشوه غرق بوده اند.(۳) وزیران هم برای رسیدن به وزارت، رشوه های کلان می داده اند تا آن جا که بعضی ها برای دست یافتن به آن تا پانصد هزار دینار می پرداخته اند؛ چون می دانستند در اسرع وقت آن را جبران می کنند!(۴)

بسیاری از قیام ها و شورش های این دوره، به ویژه صاحب زنج و بعدها قرامطه، فریاد و واکنشی در برابر این همه ظلم و چپاول طبقه حاکم و فقر و بدبختی توده های پابرهنه بوده است.(۵)

جاحظ(۶) (۱۵۹- ۲۵۵ قمری) از مفاخر این عصر، بی چارگی و تهی دستی خود را

۱- العصر العباسی الثانی، ص ۲۰- ۲۳؛ الکامل، ج۷، ص۵۶ - ۵۹.

۲- العصر العباسی الثانی، ص ۲۳.

۳- العصر العباسی الثانی، ص ۲۱.

۴- العصر العباسی الثانی، ص ۲۳.

۵- نک: العصر العباسی الثانی، ص ۶۲؛ العصر العباسی الثانی، ص ۲۶.

۶- برای اطلاع بیشتر از شرح حال و اشعار او، نک: حنّا الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمّد آیتی، ص ۴۱۲ - ۴۳۰.

در اشعاری، چنین به تصویر می کشد:

أقام بدار الخفض راضٍ بحظه

و ذوالحرص یسری حیث لا أحد یدری...(۱)

دانشمند در خانه ای پست زندگی کند و از بهره خود خشنود است، لیکن آزمند هم چنان در وادی حرص پیش می رود و «رضای به قسمت» را کاری توهین آمیز می شمارد، در حالی که بدون رضایت، زهر در کام آدم است و جام تلخ تر از صبر زرد در دستش.

بی تابی کردم، اما پاسخی نگرفتم و اگر خردمند بودم به مال اندک قناعت می کردم. می پندارم ابلهان قوم، زندگی بهتری دارند و در خوشی و ناخوشی نیرومندترند. حوادث تلخ و شیرین بر آنان می گذرد، لیکن بی خبر از آنان کار خود را می کنند.

از نظر زمانه، آدم مجرّب و کار دیده با گوسفند صفتان بی شعور یک سان است. اگر پروردگارم نمی خواست مرا پای بند شرف و جویای قلّه های کرامت و افتخار قرار نمی داد.

من که مرگ را بر خفت ترجیح می دادم، ناچار شدم برای دریافت عطا و بخشش در برابر بعضی از آنان گردن کج کنم، همین که دیدم آنان برخورد خوب و چهره خندان را وسیله حفظ و نگه داری دارایی خود می کنند روی گرداندم و راه منزل پیش گرفتم. اینک دوباره هم پیمان درس و اندیشه هستم.

آن گاه که جاحظ چنین محتاج و فقیر می نموده، تکلیف دیگر دانش وران نیز روشن بوده است.(۲)

«ابوالعیناء» دیگر شاعری است که فقر عمومی آن دوره را به تصویر می کشد و تهی دستی خود را بیان می کند. او می گوید:

الحمدللّه لیس لی فرس

و لا علی باب منزلی حرس...(۳)

خدا را سپاس که نه مرا اسبی است و نه بر در خانه ام نگه بانی. غلامی نیز ندارم که اگر او را بخوانم مانند برق به سویم بشتابد، فرزندم غلام من است و همسرم

۱- دیوان جاحظ. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۷۰)

۲- زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۷۰.

۳- معجم الادباء، ج ۷، ص ۷۱. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۶۸)

کنیزکم که مالک و همسر او هستم. لذا از همگان نومیدم و نیاز به دیدن چهره های عبوس ندارم. نه خوش رو و نه بد اخمم، مرا بر در خانه خود نمی بیند.

حمداوی نیز از شاعران فقیر اما بلند طبع آن دوره به شمار می رود که زیر بار حکومت نرفته است و از فقر خود چنین پرده برداشته است:

تسامی الرجال

علی خیلهم

و رجلی من

بینهم حافیه

فان کنت حاملنا

ربنا

والا فارجل بنی

الزانیه(۱)

بزرگان هر یک بر اسبی سوارند و از آن میان این من هستم که پیاده می روم. پروردگارا! یا مرا نیز مرکبی عطا کن یا آن که زنازادگان را از مرکب هایشان فرود آر.

سعید بن وهب نیز از ادیبان آن دوره، از شدت فقر فریادش به آسمان بلند بوده و چنین گفته است:

من کان فی

الدنیا له شاره

فنحن من نظاره الدنیا...(۲)

هرکس در دنیا بهره ای از زیبایی و دارایی و کمال دارد، ولی ما از تماشاچیان دنیا هستیم. از دور با حسرت آن را نظاره می کنیم، گویی الفاظی بی معنا هستیم. دیگران از نردبان ترقی بالا می روند، اما روزگار ما، در میان پَستان و اراذل سپری می گردد.

بنابر ادعای ادیبان آن روزگار، پرداختن به دانش و فرهنگ نتیجه ای جز فقر و حرمان و تهی دستی نداشته است. عطوی می

گوید:

یا أیها الجامع

علماً جماً

إمض إلی الحرفه

قدماً قدماً(۳)

ای کسی که دانش بسیاری فراگرفته ای! شتابان به سوی حرفه ای روی آور. از ثروت محروم و فهمی به تو داده شده است. پس سوگند به روزی دهنده و قسمت کننده آن، که دانش، دشمن تو خواهد بود.

او در ادبیاتی حزن آور، وضعیت رقت بار خود را چنین ترسیم می کند:

۱- دیوان الحمداوی، ص ۸۸. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۶۹)

۲- الاغانی، ج ۲، ص ۳۳۷. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۶۹)

۳- شعر العطوی، ص ۸۷. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۶۹)

هجم البرد مسرعاً و یدی صفر و جسمی عار بغیر دثارٍ

فتسترت منه طیله

التشارین إلی تهتکت استاری...(۱)

سرما، شتابان هجوم آورد و من دستم تهی و تنم عریان بود. به سختی ماه های «تشرین»(۲) خودم را پوشاندم تا آن که پوشش هایم پاره پاره گشت. پیراهنم را آن قدر با نخ و سوزن وصله کردم تا آن که آنها را نیز از دست دادم و شپش های ریز و درشت در کناره های پیراهنم به راه افتادند و قطاری از آنها به دنبال قطاری دیگر و دسته ای پس از دسته ای راه سرم را پیش گرفتند. سرانجام، ماه «کانون» فرا رسید و سرمای سخت زمستان چهره ام را سیاه کرد و چیزی که از آن می ترسیدم به سرم آمد.

شاعر هم چنان در بیان تصویر درماندگی و فقر خود چنین می گوید:

لو تأملت صورتی و رجوعی

حین أسی إلی ربوع قفار...

اگر به چهره غم بارم آن هنگام که به بیابان های بی آب و علف پناهنده می شوم، نگریسته باشید، من در آن جا تنها هستم و اساساً ارزشی و امتیازی ندارد که دیگری به دیدارم آید یا مسکن گزیند. من حتی به قضای حاجت نیاز ندارم؛ زیرا لقمه ای نان نخورده ام و هنگامی که آدمی غذا نخورد، زحمت بنایی را ندارد و از قضای حاجت بی نیاز خواهد بود.

درویشی و تهی دستی این شاعر به جایی رسیده که چیزی نمی یابد تا بدن خود را بپوشاند و از سرما حفظ کند و جز پیراهن های پوسیده که قطارهای شپش در آنها در جولان هستند، پوششی ندارد. این ابیات نهایت درماندگی او را نشان می دهد. او به ویرانه ای دور دست پناه می برد و درددل می کند و به دلیل گرسنگی و نخوردن غذا به قضای حاجت نیز احتیاجی ندارد؛ زشت ترین نوع بیمارگی و فقر که آدمی به آن گرفتار می شود.(۳)

یعقوب بن یزید تمّار، از ادیبان آن دوره نیز در خانه ای متعلق به حکومت زندگی می کرد که هر دو ماه هفتاد درهم باید می پرداخت، لیکن به دلیل تنگ دستی امکان

۱- شعر العطوی، ص ۸۱. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۶۹)

۲- از ماه های رومی است.

۳- زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۶۸.

پرداخت اجاره نداشته است. وی احوال خود را چنین ملال انگیز به تصویر می کشد:

یا رب لا فرج مما اکابده

بسرّ من رأی علی عسری و

اقتاری...(۱)

پروردگارا! مرا گشایشی از مصایبی که بر اثر فقر و بی چیزی در سامرا می کشم نیست. قبل از مرگ آسایشی ندارم تا دل کم صبرم اندکی آرامش یابد.

هفتاد درهم - از آنها که صیرفی درست و خالص می داند - بِدِهی، مویم را سپید کرده است. اجاره گیرندگان قبل از رسیدن موعود آماده اند تا یکایک، دراهم را وصول کنند. همین که زمان پرداخت فرا می رسد، غم و اندوهم زیاد شده و اشک هایم مانند باران فرو می ریزند. هر روز می میرم و زنده می شوم و با پیدایش ماه نو، بدنم پاره پاره می گردد.

مغربیان سیاه چرده که گویی چهره های خود را با قیر و زِفت پوشانده اند، به سراغم می آیند و اگر لحظه ای درنگ کنم، درِ خانه ام را با پتک و تیشه می شکنند و اگر آشکار گردم، کمترین پی آمد آن، کندن در و زندانی شدن است. در صورتی که همسایه بر من ترحم نکند.

پس اگر با وامی مرا کمک کنند آنان پول خود را گرفته، می روند وگرنه فردا برهنه خواهم بود. از حراجی بپرسید که پیراهن هایم را در بازار به چند فروخته است.

اگر هنگام مرگم بگویند وصیت کن، به آنها خواهم گفت: شهادت می دهم که خدایم خالق و آفریننده است و احمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده خدا و فرستاده اوست و هفتاد درهم، بدهی اجاره خانه می دهم.

شاعر، تهی دستی خود را که در حقیقت وضعیت آن روزگار را تمام نما بازمی تابد، در ابیات یادشده به خوبی نشان می دهد. آن هنگام که دانش مندان و فرهنگیان جامعه چنین در چنگال فقر له می شدند و زحمت کشان جامعه آن گونه به وسیله قدرت مندان جامعه استثمار می گشتند، ثروت های جهان اسلام به سوی دربار سرازیر می شد تا خرج رقاصان و آوازه خوانان و دلقکان و مسخرگان و کنیزکان زیبا شود و بزم های شبانه پر از گناه و نکبت عباسیان را رونق دهد.(۲)

۱- سامرا فی ادب القرن الثالث الهجری، ص ۱۷۲. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۷۱)

۲- نک: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۷۲. (برای اطلاع بیشتر از اشعار دیگر شاعرانی که از فقر و سیه روزی خود که در حقیقت بیان گر وضعیت عمومی آن دوره است، نک: زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۱۹۷- ۲۰۷)

ج) وضعیت فکری

متوکل «وضعیت فکری» این دوره را از اعتزال(۱) (مذهب رسمی دولت) به مذهب اهل حدیث گرداند و به سرکوب معتزله و شیعیان، و حمایت از اهل حدیث پرداخت که بیشتر اهل سنت(۲) بودند.

اقوال متعددی درباره اعتزال و زمان پیدایش آن وجود دارد.(۳) برخی از محققان، اعتزال را پدیده اواخر قرن اول هجری و در دوره امویان و جدایی واصل بن عطا از استاد خود حسن بصری (۲۱- ۱۱۰ قمری) می دانند.(۴) به گفته آنان، اعتزال با پنج اصل در عراق پدید آمد و بالید.(۵)

این مکتب، بر عقل گرایی به گونه افراطی تأکید دارد، چنان که برخی آن را مانند عقل گرایی اروپا در عصر رُنسانس دانسته اند.(۶)

این مذهب تا دوره مأمون به مسائل سیاسی نپرداخت،(۷) اما در دوره مأمون (۱۹۸- ۲۱۸ قمری) دولت این عقیده را رسمی خواند و با حمایت های خود آن را به اوج رساند. برخی از محققان با برشمردن شواهد تاریخی، بر این عقیده اند که هدف

۱- درباره پیدایش معتزله و عقایدشان و نقش آنان در دوره خلفای عباسی، نک: تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۱۸ - ۴۲۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۵۵- ۱۶۲؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۱۳- ۲۱۸؛ العصر العباسی الاول و العصر العباسی الثانی، ص ۱۷۰- ۱۷۹؛ بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۱۶۵- ۴۷۰.

۲- میان اهل حدیث و اهل سنت باید تفاوت گذارد. اهل حدیث تنها به گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمسک می کنند، در حالی که اهل سنت علاوه بر آن، به اعمال، کردار و تقریر پیامبر هم باور دارند. (تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۶۲) نیز برای اطلاع بیشتر از اصطلاح «اهل سنت» و تاریخ پیدایش و نظم آن در عهد عباسیان و نیز فِرَق آن، نک: تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۶۲- ۱۶۳؛ تاریخ الاسلام، ۴۶۸- ۴۷۰؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۱۸- ۲۱۹.

۳- نک: بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۱۷۴- ۱۸۳.

۴- تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۱۸ (وجوه دیگری درباره این مسئله ذکر شده. نک: تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۱۹؛ بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۱۶۵- ۴۷۰)

۵- تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۱۹ - ۴۲۰. این اصول عبارتند از: توحید، عدل و وعید، قائل شدن به حد میانی به نام فسق، بین ایمان و کفر، امر به معروف و نهی از منکر. (برای توضیح هریک، نک: تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۱۹؛ بحوث فی الملل والنحل، ج ۳)

۶- تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۲۱.

۷- تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۲۱.

اصلی مأمون از این کار، مبارزه با امامت شیعه و در رأس آن مبارزه با امام رضا علیه السلام و محکوم کردن و شکست آن حضرت بود، تا بدین وسیله، بزرگ ترین مانع و خطر را از سر راه خود و دیگر خلفای عباسی بردارد.(۱)

مأمون با اجبار امام به پذیرش مقام ولایت عهدی از یک طرف و ترجمه کتاب های یونانی در فلسفه و منطق از طرف دیگر، برای تحقق اهداف خود تلاش می نمود.

او با واداشتن امام علیه السلام به پذیرش مقام ولایت عهدی، می پنداشت که امام علیه السلام را دور از زهد و خواهان مقامات دنیوی می تواند بنماید،(۲) مأمون با انگیزش نهضت ترجمه،(۳) شکست امام و بستن در خانه اهل بیت علیهم السلام را در سر داشت،(۴) اما همه نقشه های شومش با برخوردهای پیچیده و دقیق امام علیه السلام و برخورداری حضرت از موهبت عصمت و علم الهی، نقش بر آب شد تا آن جا که جز کشتن امام علیه السلام چاره ای ندید. به گفته ابوصلت، مأمون از شهرهای مختلف، متکلمان را فرا می خواند تا شاید یکی از آنان در مباحثه، امام علیه السلام را شکست دهد و منزلت ایشان را در نزد علما پایین بیاورد و به وسیله آنان، شکست خوردن امام علیه السلام را در میان مردم شایع گرداند، ولی هیچ دشمنی، از یهود و نصارا و مجوس و صابئیان و برهمنان و بی دینان و مادیان، با آن حضرت سخن نمی گفت، مگر آن که با دلیل و برهان محکوم و ساکت می گشت.

وی در ادامه می افزاید که چون نیرنگ های مأمون به نتیجه نرسید، به آن حضرت سوء قصد کرد و با خورانیدن سم ایشان را کشت.(۵)

مأمون پس از پذیرش این مذهب، مردم را واداشت که بپندارند قرآن مخلوق است. این پندار، از نظریات «معتزله» است.

ص: ۹۶

۱- نک: زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، ص ۳۵۷- ۳۶۰؛ زندگانی سیاسی امام جواد علیه السلام، ص ۶۳- ۶۵.
۲- زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، ص ۲۳۳- ۲۳۴؛ زندگانی سیاسی امام جواد علیه السلام، ص ۶۵. (گفتنی است که جعفر مرتضی عاملی در کتاب تحقیقی خود، پیرامون زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، ص ۲۰۳- ۲۳۳، یازده هدف برای مأمون از اعطای مقام ولایت عهدی به امام رضا علیه السلام برمی شمارد.)
۳- نک: تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۳۴۴- ۳۴۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۸۰.
۴- برای اطلاع از اهداف مأمون در ترجمهٔ کتاب های فلسفه و منطق، نک: سیره پیشوایان، ص ۴۹۸- ۵۰۸.
۵- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۹۰؛ شرح میمیه، ص ۲۰۴. (به نقل از: زندگانی سیاسی امام جواد علیه السلام، ص ۶۵)

او در سال ۲۱۸ قمری به حاکم بغداد نامه ای نوشت و از او خواست که قاضیان و محدثان را در مورد مسئله مخلوق بودن قرآن بیازماید تا چنان چه از پذیرش این نظر سر باز زنند، آنان را از جای گاه خود برکنار کند. هم چنین دستور داد که از قاضیان تعهد بگیرند که شهادت باورمندان به مخلوق بودن قرآن را، بپذیرند، و منکران به این باور را مجازات کنند.(۱) این کار که در واقع نوعی تفتیش عقاید بود، در تاریخ «مِحنَه القرآن»(۲) نام گرفت.

وادار کردن مردم به پذیرش این باور، از جمله وصایایی بود که مأمون به معتصم ولی عهد خود کرد. معتصم نیز که از علم بهره ای نداشت، بر هر کدام از علما که بر این باور نبودند، بسیار سخت می گرفت و بر عالمان و قاضیان نامعتقد به این باور معتزله، تازیانه می زد و آنان را شکنجه می کرد.(۳)

واثق (۲۲۷- ۲۳۲ قمری) نیز به پیروی از معتصم این باور را پذیرفت و از معتزله پشتیبانی می کرد. او تا آن جا به مردم برای پذیرش عقاید آنان سخت گرفت که باعث رنجش خاطر مردم بغداد شد.(۴) وی افراط را به آن جا رساند که در معاوضه اسیران مسلمان با رومیان، پذیرش مخلوق بودن قرآن را پایه ای برای مسلمانی نهاد، چنان که هر کدام از اسیران نامعتقد به این باور را نامسلمان می خواندند و مبادله نمی کردند.(۵)

خلفای عباسی چنان سخت گرفتند که همه مخالفان را شکنجه کردند و آزردند و در زندان افکندند.(۶) احمد بن حنبل به جرم مخالفت با این پندار، تازیانه خورد و مدت ها زندانی شد.(۷) در زمان حکومت واثق، اهل بغداد به خاطر اعتراض به این

۱- تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۶۰؛ الکامل، ج ۶، ص ۴۲۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۰۸.

۲- «محنه»، به معنای آزمایش است. (لسان العرب، ج۱۳، ص۴۰۱ می نویسد: «المحنه: الخبره» و نیز می نویسد: «المحنه: ما یمتحن به الانسان من بلیه؛ سختی و بلیه ای است که انسان با آن امتحان و آزمایش می شود.»)

۳- تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۶۱.

۴- تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۶۱ و ۸۰.

۵- تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۶۲، و ج ۳، ص ۲۱۳؛ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۴۸۲. (برای اطلاع از موضع ائمه علیهم السلام به ویژه امام هادی علیه السلام با مسئله مخلوق بودن قرآن، نک: سیره پیشوایان، ص ۶۰۹ -۶۱۰؛ شیخ صدوق، توحید، ص ۲۲۴.

۶- الولاه و القضاه، ص ۴۵۱. (به نقل از: دکتر نادیه حسنی صَقر، مطلع العصر العباسی الثانی، ص ۱۹۹)

۷- مطلع العصر العباسی الثانی، ص ۲۰۶.

باور، به رهبری احمد بن نصر خزاعی قیام کردند و خواستار عزل واثق شدند. این قیام به کوشش واثق شکست خورد و او رهبر آن قیام را کشت.(۱) یوسف بن یحیی بُوَیطی از شاگردان شافعی نیز شکنجه شد و در زندان درگذشت.(۲) بی تردید، این گونه کارها نفرت بسیار مردم از معتزله را برمی انگیخته است.(۳)

سرانجام، در پی درگذشت واثق، متوکل (۲۳۲ - ۲۴۷ قمری) روی کار آمد. او با چرخشی آشکار، سیاست حمایت از اهل حدیث و سرکوبی معتزله و شیعیان(۴) را در پیش گرفت.(۵) و بدین وسیله، رضایت توده مردمی را توانست فراهم آورد که به دلیل سخت گیری های معتزله و حمایت های بی دریغ خلفا از آنان، به ستوه آمده بودند.(۶) مردم در ستایش او و به سبب این کار چنان مبالغه کرده بودند که او را یکی از سه خلیفه، احیاکننده سنّت و از بین برنده بدعت نامیدند.(۷)

افزون بر این، متوکل توانست علویان را که بیشتر آنان به اعتزال می گراییدند و در واقع، عناصر تندرو جامعه بودند، شکست بدهد.(۸) او با این چرخش فکری، برای رسیدن به اهداف سیاسی خود و نابودی هر چه بیشتر معتزله و شیعه، روش های ویژه ای به کار بست:

نخست، ممنوع کردن تفتیش عقاید مذهبی (المحنه) که مأمون، با پشتیبانی

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۷۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۰؛ الکامل، ج ۷، ص ۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۹.
۲- الکامل، ج ۷، ص ۲۶.
۳- طبری، ج ۷، ص ۳۲۹. (به نقل از: دکتر نادیه حسنی صَقر، مطلع العصر العباسی الثانی، ص ۲۰۰)
۴- در مورد تأثیر شیعهٔ امامیه در معتزله و وجوه اشتراک این دو، نک: تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۵۵- ۱۶۲؛ تأثیر الآراء الکلامیه الشیعه علی المعتزله. (مجله الفکر الاسلامی، ش۱۶، ص ۱۶۱- ۲۰۷)
۵- طبری، ج ۷، ص ۳۶۸؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۶. (قال المسعودی: «و لما أفضت الخلافه إلی المتوکل أمر بترک النظر والمباحثه فی الجدال والتّرک لما کان علیه الناسُ فی أیام المعتصم و الواثق و المأمون و أمر الناس بالتسلیم والتقلید و أمر شیوخ المحدثین، بالتحدیث و إظهار السنه و الجماعه.»)
۶- ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۱۹۸. (به نقل از: مطلع العصر العباسیّ الثانی، ص ۲۰۳)
۷- «بالغوا فی الثناء علیه و التعظیم له، حتی قال قائلهم: الخلفاء ثلاثه: ابوبکر فی قتل اهل الرده، و عمر بن عبدالعزیز فی ردّ المظالم، والمتوکل فی احیاء السنه و اماته التجهم.» (تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۷۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۶. در تاریخ بغداد به جای «اماته التهجم»، «محاالبدع» آمده است)
۸- نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۸۲.

معتزلیان به کار می بست. وی، ایشان و هوادارانشان را به پذیرش شعارهای ضد شیعی ترغیب می کرد؛

دوم، ابـن زیـات، وزیر و هـم کـارانش را از مشاغـل خـود برکنـار کرد و به جـای او جُرجرائی و ابن خاقـان را گمـاشت که در گرایش ها و سیاست های ضد شیعی افراطی بودند؛

سوم، ارتش جدیـدی به نام شاکریه سامان داد و بـدین منظور، افرادی را به کار گرفت که در بینش ضـد علوی معروف بودند؛ مردمانی از سوریه، الجزیره، جبل، حجاز و حتی از عبنا که علیه تفتیش عقاید مذهبی (محنه القرآن) قیام کرده بودند.(۱)

متوکـل افزون بر این کارها، مخالفان شیـعی و علوی خود را به گونه هایی دیگر می آزرد(۲) که پیش تر به برخی از آنهـا، هم چون خراب کردن قبر امام حسین علیه السلام اشاره شده است.

از دیگر روی دادهای مهم در این ایام، شـکل گیری و تـدوین برخی جوامع روایی و صـحاح اهل سـنت، هم چون مصـنف ابن ابی شیبه، (متوفای ۲۳۵ قمری)، صحیح بخاری (متوفای ۲۵۶ قمری) و صحیح مسلم (متوفای ۲۶۱ قمری) است.(۳)

چکیده

برای پی بردن به علـل و زمینه هـای غیبت و دست یافتن به تحلیلی جامع و صـحیح در این باره، وضـعیت سیاسـی - اجتماعی و فکری عصر عباسیان دوم، و دوره مرکزیت سامرا در آستانه غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بررسی شد. وضعیت سیاسی و ویژگی های این دوره، از این شمارند:

۱. انتقال مرکز خلافت از بغداد به سامرا؛

۲. نفوذ و تسلط ترکان؛

۳. عزل و نصب های پی درپی؛

۱- به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۸۲.
۲- برای اطلاع از این عملکرد، نک: تکرار تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۸۲ - ۸۵.
۳- نک: دکتر شاکر مصطفی، دوله بنی العباس، ج ۲، ص ۱۶۴.

۴. نفوذ زنان در دستگاه خلافت؛

۵. ستم گری وزیران و امیران؛

۶. فتنه ها و آشوب های داخلی؛

۷. قدرت یافتن و خودمختاری مناطق تحت نفوذ؛

۸. تغییر ماهیت و اهداف فتوحات.

چنان که به وضعیت اجتماعی آن دوره پرداختیم، جامعه به دو قطب مالی و اقتصادی تقسیم گردید که دو قشر محروم و برخوردار از آن سر برآورد. از این رو، زندگی خلفا، وزیران و امیران، جشن ها و خوش گذرانی های افسانه ای آنان با تهی دستان و سیه روزان توده مردم مقایسه شد.

مهم ترین ویژگی و وضعیت فکری این دوره، چرخش فکری آشکار متوکل از اعتزال به اهل حدیث و سرکوبی معتزلیان و قدرت بخشیدن به اهل سنت و جماعت بوده است.

ص: ۱۰۰

فصل چهارم: وضعیت فکری، سیاسی و اجتماعی شیعه در آستانه غیبت صغرا

اشاره

در آستانه عصر غیبت، تشیع از مهم ترین و اصیل ترین گروه های اسلامی و قوی ترین احزاب مخالف خلفا و حکومت بوده است. شاگردان و اصحاب تربیت یافته در نزد امامان علیهم السلام اصولی را که از ایشان آموخته بودند، در کتاب های «چهارصدگانه» (اصول اربع مأه) گرد آوردند. امامان علیهم السلام مبانی اعتقادی و فقهی شیعه را تبیین می نمودند و به گردآوری کتاب ها سفارش و تأکید می فرمودند.

همواره امامان شیعه در محاصره سیاسی بودند و به رغم تقیه فراوان، ایشان را از مدینه به سامرا بردند تا بر رفت و آمدهایشان نظارت بیشتر کنند. دسترسی شیعیان به امام، بسیار پرخطر بود. آن گاه که مبارزه حساس و پیچیده شد، شیعه طرح سازمان مخفی وکالت، را درافکند؛ سازمانی که پایه های آن از دوره امام صادق علیه السلام ریخته شده بود و در دوره عسکریین علیهما السلام به اوج نفوذ خود رسید. سازمان مخفی وکالت، تشکیلاتی بسیار پیچیده بود که شناسایی ابعاد پنهان آن، بررسی فراوان می طلبد.

امامان علیهم السلام در این مرحله با ارتباط های سازمان یافته و پنهانی، به بسط و توسعه این سازمان و در نتیجه، حفظ، تقویت و گسترش شیعه می پرداختند. تأیید و حمایت برخی از قیام های علویان برای ایجاد ضعف در پایه های حکومت عباسی و یا کم

کردن ظلم و بی داد آنان، از دیگر عمل کردهای امامان شیعه علیهم السلام در این مرحله تاریخ ساز بوده است.

به لحاظ اجتماعی، تودهٔ شیعیان تحت فشار و ظلم شدید خلفا بودند؛ اموال آنان مصادره شده و جان آنان در خطر بود. آنها را از پست ها و سمت های مهم دولتی، اخراج کرده و تا آن جا که ممکن بود در تنگنا و فشار قرار می دادند. از این رو، تعدادی از آنان با سیاست تقیه در دربار و مناصب مهم نفوذ کرده تا در مواقع ضروری بتوانند اقدامات مفیدی انجام دهند.

رهبران شیعه در این دوره محصور بودند، ولی هم چون دیگر امامان علیهم السلام در میان همه قشرهای مردم نفوذ فراوانی داشتند.

کلینی از مردی از بنوحنیفه از اهالی بُست و سیستان نقل می کند که او روزی در آغاز خلافت معتصم، در سالی که ابوجعفر امام جواد علیه السلام به حج رفته بود، هم راه ایشان بر سفره ای نشسته که جمعی از درباریان نیز بنشسته بودند. آن مرد به امام جواد علیه السلام گفته: فدایت شوم! حاکم ما مردی است که شما اهل بیت را دوست می دارد و در دیوان او برای من مالیاتی برشمرده اند، اگر صلاح بدانید برای او نامه بنویسید و سفارش کنید به من نیکی کند.»

ابوجعفر در پاسخ به او فرموده بود: «من او را نمی شناسم.»

مرد گفته بوده است: «فدایت گردم، همان طوری که گفتم، او از دوست داران شما اهل بیت است و نامه شما برای او به نفع من خواهد بود.» پس امام علیه السلام کاغذی گرفته و نوشته اند: «بسم الله الرحمن الرحیم، اما بعد، رساننده این نامه، مذهب و مرامی جمیل از تو یاد کرد. همانا آن عملی برای تو (مفید) است که در آن نیکی انجام دهی، به برادرانت نیکی کن و بدان که خدای - عزّوجل - حتی از سنگینی یک ذرّه و یک خردل از تو می پرسد.»

پیش از آن که آن مرد به سیستان برسد، حسین بن عبدالله نیشابوری، حاکم سیستان را خبر رسانده بودند که او برخاسته، دو فرسخ به شهر مانده به پیش واز آن مرد رفته، نامه را از او گرفته، بوسیده، بر چشمانش گذارده و از او پرسید: خواسته ات چیست؟

آن مرد به حاکم سیستان گفته است که در دیوان تو بر من مالیاتی مقرر شده است.

حاکم دستور داده که آن مالیات را از او بردارند و گفت که آن مرد تا زمانی که من حاکم هستم، مالیاتی نپردازد. آن گاه از افراد خانواده اش پرسید، شمار آنان را که دانست، دستور داد که مقداری بیش از هزینه زندگی شان، برایشان جیره دهند پس آن مرد تا آن هنگام که حسین بن عبدالله نیشابوری زنده بود، مالیاتی نپرداخته و تا زمان مرگش جیره می گرفت.(۱)

الف) وضعیت فکری

شیعه در این دوره به لحاظ فکری - عقیدتی جای گاه شایسته ای داشت؛ چه این که صادقین علیهما السلام طرح مذهب ریخته بودند، احادیث در شکل «اصول» و «جوامع» نگه داری می شد(۲) و دیگر امامان علیهم السلام معیار شناسایی احادیث و تهذیب آنها را درافکنده بودند، همان گونه که شیوخ، شاگردان و اصحابی(۳) برای کارشناسی حوادث

۱- الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱- ۱۱۲؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸۶ - ۸۷.

۲- محمد بن معروف هلالی می گوید: «به حیرت نزد جعفر بن محمد صادق علیه السلام رفتم. از کثرت مردمی که دور آن حضرت جمع بودند نمی توانستم خدمت ایشان برسم تا این که روز چهارم مرا دیدند و به خود نزدیک کردند. پس از این که مردم متفرق شدند به قصد زیارت قبر امیرمؤمنان رفتند و من هم به دنبال ایشان رفتم و سخنشان را می شنیدم.» (تاریخ فقه و فقها، ص ۱۱۵، به نقل از: نجاشی، رجال) حسن بن علیّ بن زیاد وَشّاء به ابن عیسی می گفت: «من در این مسجد (کوفه) نهصد شیخ را دیدم که همه می گفتند: حدّثنی جعفر بن محمد علیه السلام .» (تاریخ فقه و فقها، ص ۱۱۵، به نقل از: نجاشی، رجال) حافظ ابوالعباس بن عقدهٔ همدانی کوفی (۳۳۳ قمری) کتابی درباره نام های کسانی که از حضرت صادق علیه السلام حدیث روایت کرده اند، تصنیف کرده که در آن چهارهزار نفر معرفی شده اند. (تاریخ فقه و فقها، ص ۱۱۵، به نقل از: نجاشی، رجال) در دورهٔ صادقین علیهما السلام نقل روایت و تدوین حدیث در بین شیعه آن چنان وسعت یافت که در هیچ عصر و دوره و در هیچ مذهبی این طور وسعت نیافته است. (نک: دکتر عبدالهادی الفضلی، تاریخ التشریع الاسلامی، ص ۲۰۳- ۲۰۴) این عصر را عصر انتشار علوم آل محمد علیهم السلام نامیده اند. (تاریخ فقه و فقها، ص ۹۵)

۳- برای آگاهی به شمار و نام شاگردان و اصحاب عسکریین علیهما السلام نک: دکتر عبدالهادی الفضلی، تاریخ التشریع الاسلامی، ص ۱۸۳- ۲۱۱. شیخ طوسی، تعداد شاگردان امام هادی علیه السلام را در زمینه های مختلف علوم اسلامی ۱۸۵ نفر می داند. در میان این گروه شخصیت های برجسته ای؛ مانند فضل بن شاذان، حسین بن سعید اهوازی، ایوب بن نوح، ابوعلی (حسن بن راشد)، حسن بن علی ناصر کبیر، عبدالعظیم حسنی و عثمان بن سعید اهوازی به چشم می خورند که برخی از آنان دارای آثار و تألیفات ارزش مندی در زمینه های مختلف علوم اسلامی هستند. (طوسی، رجال، ج ۱، ص۳۷۳) و نیز نک: باقر شریف قرشی، حیاه الامام الهادی، ص ۱۷۰- ۲۳۰) برخی از محققان تعداد اصحاب و روات امام عسکری علیه السلام را تا ۲۱۳ نفر برشمرده اند. (نک: محمد جواد طبسی، حیاه الامام العسکری علیه السلام، ص ۳۴۵- ۴۱۳) صاحب اعیان الشیعه نیز می گوید: «فقد روی عنه (الامام العسکری) من أنواع العلوم ما ملأ بطون الدفاتر؛ علوم و دانش های گوناگونی که از آن حضرت

نقل شده، صفحات کتاب ها را پر ساخته است.» ج ۲، ص ۴۰)

و دفاع از کیان اعتقادی و فقهی شیعه در برابر فرقه ها و گروه های مختلف، به ویژه اهل سنّت برخوردار از حمایت و پشتیبانی خلفا تربیت شده بودند.

حفظ اسلام و فرهنگ وحی و نگه داری آن از دست برد حوادث و منحرفان از جمله وظایف امام است. روشن گری ها و موضع گیری های شایسته عسکریین علیهما السلام در برابر انحرافات فکری جامعه از صوفیه و واقفیه گرفته تا مُفوّضه، ثنویه، غُلات(۱) و... و پاسخ گویی به مسائل فقهی و مشکلات فکری و دور کردن شیعیان از افتادن در وادی های بیهوده و توان سوز «المحنه»، از ویژگی های بارز این دوره به شمار می رود.

امام هادی علیه السلام در پاسخ به یکی از شیعیان، درباره مخلوق بودن قرآن چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم. خداوند ما و تو را از دچار شدن به این فتنه حفظ کند که در این صورت بزرگ ترین نعمت را بر ما ارزانی داشته است وگرنه هلاکت و گمراهی است. به نظر ما بحث و جدال درباره قرآن (که مخلوق است یا قدیم) بدعتی است که سؤال کننده و جواب دهنده در آن شریکند؛ زیرا پرسش کننده دنبال چیزی است که سزاوار او نیست و پاسخ دهنده نیز برای موضوعی بی جهت خود را به زحمت و مشقت می افکند که در توان او نیست.

خالق، جز خدا نیست و به جز او همه مخلوقند، قرآن نیز کلام خداست؛ از پیش خود اسمی برای آن قرار مده که از گم راهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق این سخن قرار دهد که می فرماید: «متقیان کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می ترسند و از روز جزا بیمناکند.»(۲)

از دیگر اقدامات مهم عسکریین علیهما السلام در این دوره، ایجاد آمادگی فکری در شیعیان برای ورود به عصر غیبت بود. هم چنین است احادیث فراوان آنان درباره فرارسیدن

۱- نک: حیاه الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۸۷- ۲۹۵.

۲- صدوق، توحید، ص ۲۲۴.

غیبت و بشارت آنان به ولادت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف (۱) و ارجاع شیعیان به وکیلان(۲) و تأیید برخی از کتاب های فقهی و اصول روایی(۳) و سرانجام کم کردن تماس مستقیم با شیعیان، چنان که حتی در شهر سامرا به مراجعات و مسائل شیعیان با نامه یا به واسطه نمایندگان خویش پاسخ می دادند و بدین ترتیب، آنان را برای تحمل اوضاع و شرایط و تکالیف عصر غیبت و ارتباط غیرمستقیم با امام، آماده می ساختند.(۴) هم چنان که خواهد آمد، امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت صغرا همین روش را پیش گرفت و شیعیان را به تدریج برای دوران غیبت کبرا آماده کرد.

ب) وضعیت سیاسی

۱. انتقال عسکریین علیهما السلام از مدینه به سامرا و نظارت فراوان بر آنان

عباسیان در این دوره در برابر عسکریین علیهما السلام همان سیاستی را پیش گرفتند که مأمون در برابر امام رضا و امام جواد علیهما السلام به کار برده بود. متوکل نیز در برابر امام هادی علیه السلام آن سنت شوم را به کار بست؛ سنّت شوم نزدیکِ دربار کشاندن امام علیه السلام و در تنگنا گذاشتن ایشان در حاشیه حکومت تا بتوانند کاملاً مراقب امام باشند، بر همه کارهای او اطلاع یابند و میان آن حضرت و شیعیان جدایی اندازند. همین سیاست درباره امام عسکری علیه السلام هم اجرا شد. از این رو، آن حضرت مانند پدر گرامی اش در سامرا زیر نظر بود و ناگزیر هر هفته، روزهای دوشنبه و پنج شنبه خود را باید به کاخ خلیفه معرفی می کرد.(۵)

علت احضار امام هادی علیه السلام به سامرا گزارش هایی بود که درباره فعالیت های

امام علیه السلام در مدینه، و توجه و علاقه مردم به آن حضرت، به متوکل

۱- نک: حیاه الامام العسکری علیه السلام، ص ۳۱۶.
۲- حیاه الامام العسکری علیه السلام، ص ۳۲۴.
۳- حیاه الامام العسکری علیه السلام، ص ۳۲۵.
۴- حیاه الامام العسکری علیه السلام، ص ۳۲۴.
۵- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۷۸. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۸۷)؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۵۱؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۵۲۸؛ دلائل الامامه، ص ۲۲۶.

می رساندند.(۱) امام را به اجبار از مدینه به سامرا بردند(۲) و در آن جا ایشان را زیر نظر گرفتند. آن گاه با اندک سعایتی به بهانه این که آن حضرت در خانه اش پول و سلاح مخفی کرده، نیمه شب به خانه اش هجوم می بردند و آن جا را بازرسی می کردند.(۳)

پس از امام هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام در ۲۲ سالگی عهده دار امامت شد و تا هنگام شهادتش در ۲۸ سالگی در سامرا زیر نظر مأموران خلیفه به سر برد.

۲. شیوه های مبارزه سیاسی عسکریین علیهما السلام

مبارزه های سیاسی عسکریین علیهما السلام هم چون مبارزه های فکری و عقیدتی آنان، شیوه ها و ابعاد مختلف و گوناگونی دارد. سیاست تقیّه، فرستادن برخی از شیعیان برای نفوذ در کارهای حکومت،(۴) حفظ و نگه داری شیعیان،(۵) رسیدگی به وضعیت آنان،(۶) تأیید و حمایت برخی از گروه های انقلابی(۷) و مهم تر از همه تقویت و گسترش

۱- الارشاد، ج۲، ص۳۰۹؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۰؛ اثبات الوصیه، ص ۲۲۵. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۸۳)

۲- حضرت خود می فرمود: «مرا از مدینه به اجبار به سامرا آوردند.» (بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹)

۳- مروج الذهب، ج ۴، ص ۹۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۰۳.

۴- دکتر جاسم حسین می نویسد: «سازمان امامیه (وکلا) به هواداران خود اجازه می داد در دستگاه خلافت عباسی کار کنند. از این رو، محمد بن اسماعیل بن بزیع و احمد بن حمزه قمی مقامات والایی در وزارت اشغال کردند. (نجاشی، رجال، ص ۳۳۱). نوح بن دراج، قاضی بغداد و پس از آن قاضی کوفه بود. چون بستگان او از کارگزاران امام جواد علیه السلام بودند، عقیدهٔ خود را در هنگام اشتغال به این سمت پنهان داشت. (نجاشی، رجال، ص ۱۰۲) بعضی دیگر از امامیه مانند حسین بن عبدالله نیشابوری، حاکم بست و سیستان شد و حکم بن علیا اسدی به حکومت بحرین رسید. هر دو نفر به امام جواد علیه السلام خمس می پرداختند که بیعت پنهانی ایشان با امام نهم علیه السلام را می نماید. (الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱؛ الاستبصار، ج ۲، ص ۵۸؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۷۹)

۵- نک: بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۰، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۹۸ و ۲۷۰.

۶- نک: بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۴ و ۲۵۹، و نیز نک: حیاه الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۶۱- ۲۶۶.

۷- نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۸۵ – ۸۹. (بسیاری از مورخان؛ مانند اصفهانی روایت می کنند که قیام های علویان در سال ۲۵۰ و ۲۵۱ قمری در نواحی کوفه، طبرستان، ری، قزوین، مصر و حجاز آغاز شده است. امکان دارد این قیام ها از سوی یک گروه یا دقیق تر بگوییم توسط یک رهبر، هدایت شده باشد... علی رغم جبههٔ زیدی قیام، بسیاری از امامیهٔ مخلص نیز شرکت داشته اند. بنابه گفتهٔ ابن عقده، پرچم دار قیام در مکه، محمد بن معروف حلّی، (متوفای ۲۵۰ قمری) بود که از برجستگان امامیه در حجاز به شمار می آمد. (نجاشی، رجال، ص ۲۸۰) افزون بر آن، رهبر قیام

کنندگان کوفه، یحیی بن عمر بود که به او در سال ۲۵۰ قمری سوء قصد شد و ابوهاشم جعفری، وکیل امام هادی علیه السلام او را ستود و هم دردی او را به خود جلب کرد. (طبری، ج ۷، ص۴۲۸) افزون بر آن، بنا به گزارش مسعودی، علی بن موسی بن اسماعیل بن موسی کاظم علیه السلام در قیام ری شرکت داشت و خلیفهٔ معتز او را دست گیر کرد. چون این شخص نوهٔ اسماعیل بن موسی کاظم علیه السلام، مبلغ آیین امامیه در مصر بود، بسیار محتمل به نظر می رسد که قیام وی در اصل امامی بوده باشد. (مروج الذهب، ج ۷، ص ۴۰۴) افزون بر آن، طبری درباره فعالیت های مخفی امامیه و نقش ایشان در قیام، آگاهی های مناسبی می دهد. مقامات دولتی، قیام را بیشتر زیدی می دانستند تا امامی. او هم چنین گزارش می دهد که جاسوسان عباسی مکاتباتی میان رهبر قیام کنندگان در طبرستان، به نام حسن بن زید و برادرزاده اش، محمد بن علی بن خلف العطار کشف کردند. هر دو نفر از هواداران امام دهم حضرت هادی علیه السلام بوده اند. (طبری، ج ۷، ص۵۱۱ و ۱۶۸۳؛ اختیار، ص ۶۸) ... امامیه ادعای هر علوی که خود را قائم و مهدی موعود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بداند، تکذیب کرده اند، ولی با بعضی از قیام های علویان که به ایشان وفادار بوده اند، هم دردی نموده اند. همین مطلب، ما را به این نکته ره می نماید که ائمه برای وصول به اهداف درست خود دو روش را در دست داشتند: نخست فعالیت های علمی، فرهنگی و مذهبی که با اشاعهٔ آن در میان مردم بی آن که خود را به ظاهر درگیر مسائل سیاسی کنند، همت بگمارند. دوم، بعضی از قیام های شیعیان را که وفادار به خود بوده اند، را پنهانی حمایت کنند، بدان امید که بتوانند قدرت را به دست آوردند و پس از موفقیت به ایشان واگذارند.

سازمان مخفی وکلا، از این شیوه ها به شمار می روند. سازمان مخفی وکلا در دوره امام صادق علیه السلام پی ریزی شد و در دوره عسکریین علیهما السلام با شتاب بیشتری رو به توسعه و گسترش گذاشت. فصل دیگر به این سازمان و عوامل گسترش آن، ویژگی ها و سیر تاریخی آن، خواهیم پرداخت. با وجود این، اشاره به سیاست تقیّه و اهمیت آن برای فهم تاریخ امامان شیعه علیهم السلام اهمیت دارد.

تقیّه در حقیقت گونه ای پیچیده از مبارزه است؛ تقیّه بی کاری نیست؛ پنهان کاری است و در همه گونه ها جهاد، دفاع و زمینه سازی است. از این رو فرموده اند: «التقیّه من دینی و دین آبائی و لا ـ ایمان لمن لا تقیّه له»،(۱) «تسعه أعشار الدّین فی التقیّه و لا دین لمن لا تقیّه له»(۲) و «المؤمن علویّ، المؤمن مجاهد، أمّا فی دوله الباطل بالتّقیه و فی دولّ الحق بالسّیف.»(۳)

تقیّه رمز حیات و بقای شیعه در طول تاریخ در برابر همه طاغوت ها و قدرت های استکباری است. تاریخ تقیه امامان شیعه کلید فهم تاریخ تشیّع است و بدون آن،

۱- «تقیّه از دین من و دین پدران من است، کسی که تقیّه ندارد ایمان ندارد.» (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص۲۳۶)

۲- «نُه دهم دین در تقیّه است و کسی که تقیّه ندارد، دین ندارد.» (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص۲۳۶)

۳- «مؤمن همواره مجاهد است؛ درحکومت باطل با تقیّه و در حکومت حق با شمشیر.» (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۰)

حرکت امامان شیعه علیهم السلام تحلیل نمی پذیرد. و هزار اتهام بی سیاستی، سادگی، ضعف، ترس و دنیاطلبی را در کمین دارد. مفهوم، ضرورت، اهداف، ابعاد، نقش و از همه مهم تر تاریخ تقیه امامان شیعه، کلید فهم و تحلیل تاریخ تشیع است.

علی علیه السلام در خطبه «شقشقیه» می فرماید:

ابوبکر خلافت را هم چون پیراهنی پوشید و بر خود پیچید، با این که می دانست جای گاه من به خلافت هم چون محور به آسیاب است. حکومت بدون من نمی چرخد؛ چون سیلاب دانش از دل من سرازیر می شود و هیچ پرنده ای در فضای علم و دانش به اوج من نمی رسد.

من کنار کشیدم و دامان جمع کردم و در این اندیشه رفتم که با دست بریده بجنگم یا بر این گمراهی کور صبر کنم. این گمراهی که بزرگ را می شکند و کودک را پیر می سازد و مؤمن را در رنج می کوبد تا به دیدار پروردگار خویش برسد.

دیدم صبر بر این همه سزاوارتر و معقول تر است. پس صبر کردم با چشم تر، و گلوی درد. می دیدم که میراث من به غارت می رفت.(۱)

علی علیه السلام با وجود همان تقیّه، سرداران خویش را از کنار ابوبکر و سعد بن عباده جدا کرد و پس از ۲۵ سال سر برافراشت و با همه نقشه ها و برنامه ریزی های به جا به رهبری پرداخت.

امام هادی علیه السلام نیز به داوود صرمی می فرماید:

قال لی: یا داود! لو قلت إنّ تارک التّقیّه کتارک الصّلوه لکنت صادقاً؛(۲)

ای داوود! اگر بگویم که چشم پوشی از تقیّه هم چون تارک الصلوه است، در این گفته صادق بوده ام.

در این روایت، ترک کننده تقیّه به ترک کننده نماز مانند شده و وجوب تقیّه به پایه وجوب و اهمیت نماز رسیده است.

امام عسکری علیه السلام به یکی از شیعیان خود که دوستش را به تقیّه راهنمایی کرد، فرمود:

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ سوم، معروف به خطبهٔ شقشقیه.

۲- وسائل الشیعه، ج۱۶، ص ۲۴۰. (به نقل از: ابن ادریس، سرائر؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۱)

تو مصداق سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستی که فرمود: «کسی که دیگری را به کار خیری راه نماید، گویا آن را انجام داده است.» آن گاه امام فرمود:

خداوند برای دوستت که تقیّه کرده است، به شمار همه عاملان و تارکان تقیّه، از شیعیان و دوستان و محبان ما، اجر و ثواب دهد، به طوری که کمترین آن ثواب ها باعث بخشش گناهان یک صد ساله می شود و همه آن چه از اجر و پاداش برای دوست توست، برای تو نیز به دلیل راه نمایی ات هست.(۱)

این همه پاداش برای آثار فراوان تقیّه است. شدت تقیّه در دوره آن حضرت تا آن جا بوده که در بعضی از اوقات به شیعیان خود پیام می فرستادند که برای حفظ جانتان به من سلام نکنید و با دست اشاره ننمایید.(۲) ایشان به یکی از شیعیان خود فرموده اند: «اگر تقیّه نمی کردی کشته می شدی؛ یا تقیّه و پنهان کاری و یا مرگ و کشته شدن.»(۳)

ج) وضعیت اجتماعی

اشاره

وضعیت اجتماعی شیعیان و پایگاه اجتماعی و نفوذ رهبری شیعه در زیر می آید:

۱. وضعیت شیعیان

اشاره

به رغم وجود شیعیان بسیار در شهرهای مهم،(۴) وضعیت اجتماعی شیعه در این دوره، همواره با فقر و فشار هم راه بوده و آنان را از سمت ها برکنار می کرده اند. محروم کردن شیعیان از موهبت هم نشینی و اُنس و مجالست با امام و در حقیقت، کم کردن ارتباط آنان با امام علیه السلام از دیگر نمونه هایی است که وضعیت نامناسب شیعیان را می نماید.

۱- طبرسی، احتجاج، ج۲، ص۴۶۰. (به نقل از: محمدجواد طبسی، حیاه الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۴۰)
۲- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹. (به نقل از: محمدجواد طبسی، حیاه الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۳۷)
۳- اثبات الوصیه، ص ۲۴۳. (به نقل از: محمدجواد طبسی، حیاه الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۳۷)
۴- نک: محمدجواد طبسی، حیاه الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۲۳- ۲۳۲. (از جملهٔ این شهرها می توان کوفه، بغداد، نیشابور، قم، آبه، مدائن، خراسان، یمن، ری، آذربایجان، سامرا، جرجان، بصره و ده ها شهر دیگر را نام برد.)

یکم. اندک سازی ارتباط با امام علیه السلام

امام در این دوره به صورت های گوناگون با شیعیان ارتباط داشت، اما نظارت فراوان بر امام علیه السلام از یک سو و شکنجه و آزار مرتبطان با ایشان از سوی دیگر، باعث می شد که ارتباط امام علیه السلام با پیروان به کم ترین اندازه برسد و همین امر پی آمدهایی در میان شیعه به هم راه داشت که با تدبیر امام این آفات کم تر می شد.

دوم. فشار

خلفای عباسی در این دوره بر شیعیان به شدت فشار می آورده اند. پیش تر برخی از جنایات متوکل را درباره شیعیان و علویان، تشکیل سپاه شاکریه و خراب کردن قبر امام حسین علیه السلام و... را برشمرده ایم. او برای فشار هر چه بیشتر بر شیعیان، به حاکم مصر دستور داد تا «طالبیون» را به عراق تبعید کند. حاکم مصر نیز چنین کرد. آن گاه متوکل در سال ۲۳۶ قمری آنان را به مدینه محل تبعید علویان راند.(۱)

وی هم چنین به ساکنان حجاز هشدار داد هیچ گونه ارتباطی با علویان برقرار نسازند و آنان را حمایت مالی نکنند. بسیاری از افراد بدین دلیل به شدت مجازات شدند. بنا به نوشته ابوالفرج اصفهانی، متوکل در نتیجه به کار بستن این شیوه ها، با علویان در مدینه رفتارهای خشونت آمیزی داشت. علویان در مدینه از دیگر مردم جدا و از کم ترین احتیاجات زندگی نیز محروم بودند.(۲)

سوم. اخراج از سِمت ها

بنا به نوشته مسعودی، متوکل، اسحاق بن ابراهیم، حاکم سامرا و سیروان در استان جبل را به دلیل شیعه بودن از سِمَت خود برکنار کرد.(۳) بسیاری دیگر از مردم نیز موقعیت های خود را به همان دلیل از دست دادند.(۴) بعضی از آنان علت اخراج و

۱- ولاه مصرف کندی، ص ۱۷۷. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۳ - ۸۴)

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۶. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۴)

۳- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۰.

۴- نک: الکافی، ج ۱، ص ۵۰۰، ح ۵.

محرومیت خود را ارتباط با امام یاد کرده اند.(۱)

چهارم. گرفتن امکانات اقتصادی

متوکل سـرزمین فدک را که دارایی حسـینیان بود، مصادره کرد. درآمد ملک فدک بنا به نوشته سید ابن طاووس در آن زمان بیشتر از ۲۴ هزار دینار بود. متوکل، فـدک را به عبدالله بن عمر بزیار، هوادار خود داد.(۲) وی به ساکنان حجاز هشدار داد که با علویان هیچ گونه ارتباطی برقرار نسازند و آنان را از نظر مالی حمایت نکنند.

بنـا به نوشـته ابوالفرج اصـفهانی، متوکل، علویان را در تنگنای اقتصادی قرار داد و به گونه رسـمی، هرگونه کمک و نیکی در حق آنان را ممنوع کرد و متخلفان را مجازاتی سخت و کیفری سنگین می کرد.(۳)

۲. پایگاه اجتماعی و نفوذ رهبری شیعه

اشاره

نفوذ معنوی امامان شـیعه علیهم السـلام، به رغم همه موانعی که حکومت پیش می آورد، روز به روز فزونی می یافت تا آن جا که قصـر خلفا را نیز در بر گرفت. بسـیاری از مردم شـیفته آنان بودنـد و حتی برخی از وزیران و امیران، در دل به حقانیت آنان معترف و خلافت را تنها شایسـته آنها می دانسـتند، گرچه در ظاهر آن را پنهان می داشـتند. نمونه هایی از پایگاه اجتماعی امام هادی و امام عسکری علیهما السلام در زیر می آید:

یکم. نفوذ امام هادی علیه السلام

آن حضرت در دربار، در میان علویان، اهل کتاب، مردم مدینه و شیعیان نفوذ داشت، چنان که به تفصیل می آید:

- در دربار: متوکل، دمل بسیار بزرگی درآورد و سخت بیمار شد، چنان که از

۱- «الفحّام عن المنصوری، عن عمٍّ ابیه، قال: قصدت الامام [الهادی] علیه السـلام یوماً فقلت: یا سیدی إنّ هذا الرجل [المتوکل] قد أطرحنی و قطع رزقی و مللنی و ما اتهم فی ذلک إلاّ علمه بملازمتی لک... .» (ابن شهرآشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۱۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۷)

۲- سید بن طاووس، کشف المحجّه، ص ۱۲۴.

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۵۹۹ (به نقل از: باقر شـریف قرشـی، زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ترجمهٔ سیدحسن اسلامی، ص ۳۲۶)

شدت درد رو به مرگ بود و هیچ کس جرئت نداشت به او نیشتر بزند. مادر متوکل (شجاع) نذر کرد چنان چه پسرش از این بیماری بهبود یابد، مال زیادی را از اموال خود برای امام هادی علیه السلام بفرستد. فتح بن خاقان یکی از بزرگان دربار عباسی و از نزدیکان خلیفه،(۱) به متوکل گفت که خوب است کسی را به نزد ابوالحسن هادی علیه السلام بفرستد و از او درباره علاج این بیماری بپرسد؛ زیرا چه بسا او دستوری دهد و برای این بیماری علاجی بداند. متوکل کسی را به نزد امام فرستاد و فرستاده او به هم راه دستورالعملی برای معالجه بازگشت که بر اثر آن، متوکل معالجه شد.(۲)

متوکل در پی سعایت هایی که از امام هادی علیه السلام در مدینه می شد، حضرت را به وسیله یحیی بن هرثمه به سامرا فراخواند. امام هم راه افراد خانواده خود به سوی سامرا به راه افتادند. یحیی که خود خدمت گزاری امام را بر عهده داشت، از تقوای حضرت شگفت زده شده بود. کاروان صحرا را در نوردید تا آن که به بغداد رسید.

بنابر نقل یعقوبی، همین که امام به یاسریّه رسید، اسحاق بن ابراهیم، حاکم بغداد، به دیدار ایشان شتافت و چون علاقه و شیفتگی مردم را به ایشان دید، از حضرت خواست شب را در بغداد به سر برد.(۳)

آن گاه که یحیی، حاکم بغداد را آگاه کرد، حاکم بغداد به او گفت: «این مرد (امام هادی علیه السلام) زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و تو انحراف متوکل را از اهل بیت می دانی! پس اگر به او کلمه ای بگویی که بر ضدّ امام باشد، او را خواهد کشت و روز قیامت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خصم تو خواهد بود...» سپس بغداد را ترک کردند و راه سامرا را در پیش گرفتند. همین که به مقصد رسیدند، یحیی خود را شتابان به وصیف بن ترکی رساند که از سران حکومت به شمار می رفت و او را از رسیدن حضرت آگاه ساخت. وصیف نیز او را از نقل سخنانی که موجب رسیدن گزندی به امام علیه السلام گردد، برحذر

ص: ۱۱۲

۱- «و کان الفتح بن خاقان الترکی مولاه أغلب الناس علیه و أقربهم منه و أکثرهم تقدّماً عنده ... و کان له نصیب من العلم و منزلهٔ من الادب و ألّف کتاباً فی أنواع من الادب ترجمه بکتاب البستان.» (مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۶) ابن ندیم نیز می گوید: «اما الفتح بن خاقان، فکان من کبار رجال دارالخلافه و کان یحضر لمجالسه المتوکل... .» (الفهرست، ص ۱۱۶- ۱۱۷)

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۹۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۰۲.

۳- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۴۸۴. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۲۶۳)

داشت و گفت: «ای یحیی! به خدا سوگند اگر سرِ مویی از امام علیه السلام کم شود، تنها تو مسئول آن خواهی بود...»

یحیی از یکی بودن سخنان اسحاق و وصیف درباره محافظت از امام علیه السلام و سلامتی او متحیر شد.(۱)

درباره امام آورده اند که هنگام آمدن آن حضرت به نزد متوکل، تمامی درباریان و نگهبانان قصر بی اختیار به احترام ایشان قیام می کردند و بدون کمترین بهانه جویی و به انتظار گذاشتن، بی درنگ درها را می گشودند و پرده ها را کنار می زدند.(۲)

– در میان بزرگان: امام به مجلس ولیمه ای دعوت شد که برای فرزند یکی از خلفا برگزار شده بود. وقتی حضرت وارد شد، همه حاضران به احترام او ساکت شدند(۳)... .

– در میان «علویان» و...: روزی محمد بن حسن اشتر علوی هم راه با پدرش و جمعی از عباسیان، طالبیان و تعدادی از لشکریان و دیگر افراد در درگاه متوکل عباسی بودند که ناگهان ابوالحسن امام هادی علیه السلام سر رسید و خواست به قصر وارد شود. همه حاضران از مرکب هایشان فرود آمدند و به حضرت احترام نمودند تا حضرت وارد قصر شد. مردی از آن جمع، از این تجلیل و گرامی داشت به خشم آمد و لب به اعتراض گشود و گفت: «این همه تشریفات و احترام برای کیست؟ چرا برای این جوان این همه احترام بگزاریم؟ او نه از ما بالاتر است و نه بزرگ سال تر؛ به خدا قسم هنگام خارج شدن دیگر برای او به پا نخواهیم خاست و از اسب فرود نخواهیم آمد.»

ابوهاشم جعفری به او پاسخ داد: «به خدا سوگند با ذلت و کوچکی به او احترام خواهی گزارد... .» لحظاتی بعد امام علیه السلام از قصر خارج شد، بانگ تکبیر برخاست و همه مردم به احترام امام به پاخاستند. ابوهاشم به مردم گفت: «مگر شما نبودید که

۱– مرآه الزمان، ج ۹، ص ۵۵۳؛ تذکره الخواص، ص ۳۵۹. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۲۶۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۷– ۲۰۸)

۲– ابن شهرآشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۰۶؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۳.

۳– اعلام الوری، ص ۳۴۶؛ مناقب، ج ۴، ص ۴۰۷؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۸۲.

تصمیم داشتید به حضرت احترام نگزارید؟»

گفتند: «به خدا قسم نتوانستیم خود را بازداریم و بی اختیار از اسب فرود آمدیم و به ایشان احترام گزاردیم.»(۱)

سادات و بزرگان، همگی رهبری و فضل امام را پذیرا بودند و او را بزرگ می داشتند. زید بن موسی بن جعفر، معروف به زید النار که عموی پدر حضرت به شمار می رفت و در آن وقت مردی کهن سال بود، روزی به قصد دیدار امام علیه السلام بر در خانه آمد و از عمر بن فرج نگه بان در خواست تا برایش از امام اذن ورود بگیرد. امام علیه السلام اجازه داد. زید وارد شد و در مقابل امام علیه السلام که در صدر مجلس بود، دو زانو نشست و بدین گونه به امامت حضرت اعتراف کرد.

روز دیگر که زید به حضور امام علیه السلام شرف یاب شد، حضرت در مجلس حاضر نبود و زید در صدر مجلس نشست. اندکی بعد که امام علیه السلام وارد شد، زید به سرعت از جای خود برخاست و امام علیه السلام را در مکان خویش جای داد و خود مؤدبانه در مقابل ایشان نشست. در این زمان امام علیه السلام بسیار جوان بود. این حرکت زید، اعتراف به امامت حضرت و فضیلت ایشان را می نمود و همه معتقدان به امامت ایشان چنین می کردند.(۲)

– در میان مردم مدینه: وقتی مردم مدینه از مأموریت یحیی بن هرثمه، فرستاده متوکل، برای بردن امام هادی علیه السلام به سامرا اطلاع پیدا کردند، از شدت علاقه به امام علیه السلام آن چنان ناله و شیون سر دادند که یحیی می گوید: «من همانند آن را ندیده و نشنیده بودم به طوری که مجبور شدم آنان را تسکین دهم و آنان تا وقتی که سوگند نخوردم که هیچ آزار و اذیتی به امام علیه السلام نخواهد رسید، آرام نگرفتند.»(۳)

– در میان اهل کتاب: نفوذ امام علیه السلام به مسلمانان و شیعیان منحصر نبود، بلکه اهل کتاب را نیز دربر می گرفت. آنان به حضرت بسیار احترام می گذاردند و در گرفتاری ها و دشواری ها به ایشان متوسل می شدند و حتی به آن حضرت هدایایی نیز

۱– مناقب، ج ۴، ص ۴۰۷؛ اعلام الوری، ص ۳۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۷.
۲– مأثر الکبراء، ج ۳، ص ۹۴، (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۲۵– ۲۶)
۳– بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۷؛ ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۲۲. (به نقل از: بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۱).

تقدیم می کردند.

هبهالله بن ابی منصور موصلی می گوید: «روزی یوسف بن یعقوب مسیحی از دوستان پدرم به خانه ما در بغداد میهمان شد. پدرم از انگیزه آمدنش پرسید. یوسف جواب داد: متوکل عباسی مرا احضار کرده است، ولی علتش را نمی دانم. من نیز خودم را به صد دینار بیمه کرده ام که آنها را با خود آورده ام تا برای علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام هدیه ببرم.»(۱)

ص: ۱۱۵

۱- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۴- ۱۴۵. (ادامهٔ داستان چنین است: «پدرم او را تشویق کرد و او چندی بعد، بغداد را ترک کرد و متوجه سامرا گشت. چند روز بعد یوسف با خوش حالی فراوان وارد خانهٔ ما شد. پدرم از آن چه بر او گذشته بود، پرسید. او گفت: برای اولین باری بود که سامرا را می دیدم و قبلاً به آن شهر نرفته بودم. دوست داشتم قبل از رفتن نزد متوکل، صد دینار هدیه را به ابن الرضا (امام هادی علیه السلام) برسانم، اما فهمیدم که متوکل مانع خروج حضرت از خانه است و ایشان همیشه در خانه است. با خود گفتم چه کنم؛ اگر از خانهٔ حضرت سراغ بگیرم چه بسا موجب دردسر بیشتری برای خود بشوم. مدتی به دنبال راه حلی می گشتم که ناگهان به قلبم خطور کرد بر مرکب خود بنشینم و او را رها کنم تا در شهر گشتی بزند. شاید بدون پرسش منزل حضرت را بیابم. پس بر مرکب سوار شدم و او را رها کردم تا کوی ها و بازارها را یکی یکی پشت سر گذاشت و به در خانه ای رسیدم که مرکبم از حرکت ایستاد و هر چه کردم، نرفت. حس کردم منزل امام است. لذا به غلام خود گفتم: بپرس این خانه از کیست؟ غلام پس از سؤال برایم پاسخ آورد: خانهٔ ابن الرضا است. با خود گفتم: الله اکبر به خدا قسم چه دلیل آشکاری! ناگهان غلامی سیاه از خانه خارج شد و رو به من کرد و گفت: یوسف بن یعقوب تو هستی؟ گفتم: آری! گفت: پیاده شو! من هم از مرکب پیاده شدم. او مرا وارد راهرو خانه کرد و خود داخل شد. با خود گفتم: او مرا به نام صدا زد، در حالی که در این شهر کسی مرا نمی شناسد، این هم نشانه ای دیگر. آن قدری نگذشت که غلام بیرون آمد و گفت: آن یک صد دینار که در آستینت پنهان کرده ای بده! آن را دادم و با خود گفتم: این هم سومین نشانه. او آنها را به امام علیه السلام رساند و برگشت و به من اجازهٔ ورود داد. داخل شدم و امام علیه السلام را دیدم که تنها نشسته است. با مهر و محبت، نگاهی به من کرد و گفت: آیا وقت آن نرسیده است که به راه راست بیایی و هدایت شوی؟ گفتم: مولای من به اندازهٔ کافی براهین و دلایل روشن برای هدایت شدن دیده ام. اما امام علیه السلام فرمود: افسوس! تو اسلام نخواهی آورد، ولی فرزندت به زودی مسلمان می شود و یکی از شیعیان ما خواهد شد. ای یوسف! اقوامی گمان دارند محبت و ولای ما سودی به حال کسانی مانند تو ندارد، به خدا قسم دروغ می گویند. به دیدار متوکل برو که مرادت برآورده خواهد شد. هبه الله می افزاید: پس از مرگ یوسف فرزندش را ملاقات کردم. او مسلمان و شیعه ای کاملاً معتقد بود. به من گفت: پدرش بر کیش مسیحیت مرد و او پس از مرگ پدرش مسلمان شد و از دوستان حقیقی اهل بیت علیهم السلام گشت. وی همیشه می گفت: من بشارت مولایم (علی الهادی علیه السلام) هستم.»)

– نزد شیعیان سامرا: متوکل در سامرا همواره مانع دیدار مردم با امام هادی علیه السلام می شد. روزی حضرت در قصر متوکل بود و جماعت زیادی از شیعیان پشت در اجتماع کرده بودند. راوی از آنها علت اجتماعشان را پرسید. آنان گفتند که منتظر بازگشت مولایمان هستیم تا او را ببینیم و بر او سلام کنیم و آن گاه برویم. پرسیدم: آیا او را می شناسید؟ گفتند: بلی همه او را می شناسیم.(۱)

دوم. نفوذ امام عسکری علیه السلام

حضرت عسکری علیه السلام در دربار خلفا و وزرا و نیز اهل کتاب، علما و شیعیان و... پایگاه اجتماعی ویژه ای داشت.

– نزد خلفا

برخی از خلفای آن دوره، هم چون معتمد، در حوایج مهم خود به آن حضرت متوسل می شدند و از حضرت درخواست دعا می کردند(۲) و یا در شرایط بحرانی و حساس، ایشان را به کمک می طلبیدند، چنان که معتمد باری که حضرت در زندان بود، دستور داد: حضرت را آزاد کنند تا در مقابل انحراف منحرفان بایستد و شک و تزلزلی را که آنان در میان مردم پدید آورده اند، بزداید. معتمد خطاب به حضرت گفت: «دین جدّت را دریاب!»(۳)

همو در کلام دیگرش خطاب به جعفر، برادر امام عسکری علیه السلام، هنگامی که از او خواست مقام برادرش را به او اعطا کنند، گفت: «مقام برادرت به دست ما نبود که از جانب خداوند بود و به رغم تلاش فراوان ما در پایین آوردن منزلت، وی، همواره به علت علم و عبادتش بر نفوذش افزوده می شود... .(۴)

– نزد وزیران

عبید بن خاقان از وزیران خلفای عباسی هم دوره امام عسکری علیه السلام می گوید:

۱– بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۴۸.

۲– مناقب، ج ۴، ص ۴۳۰؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۹؛ الارشاد، ص ۳۲۴.

۳– الفصول المهمه، ص ۲۶۹.

۴– شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۴۷۹.

«اگر خلافت از میان خلفای بنی عباس جدا شود، کسی از هاشمیان به غیر از او (امام حسن عسکری علیه السلام) سزاوار آن نخواهد بود. تنها این مرد است که با علم، عفت، هدایت، خویشتن داری، زهد، عبادت، اخلاق زیبا و صلاح نفس، شایسته خلافت است. پدرش نیز هم چون او مردی بزرگ و بخشنده، دانش مند و خیرخواه بوده است.»(۱)

احمد بن عبیدالله بن خاقان که مردی ناصبی و از منحرفان و مخالفان اهل بیت علیهم السلام بود، پایگاه اجتماعی و نفوذ امام عسکری علیه السلام را چنین توضیح می دهد:

«در سامرا در بین علویان مردی را مانند حسن بن علی بن محمدالرضا، در رفتار، عفت، بزرگ واری، بخشش و مورد احترام نزد فامیل و خلیفه و همه بنی هاشم ندیدم. نه تنها آنها، بلکه تمام وزیران، منشیان و فرمان دهان لشکر و دیگر مردمان، حضرت را بر همه بزرگان مقدم می داشتند.»(۲)

همو باز می گوید:

«من از هیچ یک از بنی هاشم و فرمان دهان و منشیان و قاضیان و فقیهان و دیگر مردم در مورد او (امام حسن عسکری علیه السلام) نپرسیدم، مگر این که دیدم او در نزد آنان در نهایت بزرگی و عظمت و منزلت جای داشت و او را بر همه خاندان و بزرگان و همگان مقدم می داشتند و همه می گفتند: او امام رافضیان است و از آن جا که همه در مورد او سخن به نیکویی می گفتند و او را بزرگ می داشتند در نزد من نیز مقام و منزلتش بسیار بالا بود.»(۳)

- نزد امیران

یکی از فرمان داران و امیران، همین که امام عسکری علیه السلام را دید، به احترام حضرت از مرکب پیاده شد و ادای احترام نمود. حضرت به او فرمود که به جای خود بازگرد. وی در حالی بازگشت که به حضرت احترام می گذاشت.(۴)

۱- شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۴۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۷. (به نقل از: کمال الدین). (برای اطلاع بیشتر از سخن او با جعفر برادر حضرت عسکری علیه السلام در بزرگ داشت امام علیه السلام نک: کمال الدین، ص ۴۴؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۹)

۲- کمال الدین، ص ۴۲؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۷.

۳- کمال الدین، ص ۴۲؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۷.

۴- مدینه المعاجز، ص ۵۷۰. (به نقل از: محمدجواد طبسی، حیاه الامام العسکری علیه السلام، ص ۹۷)

- نزد طبیب متوکل

بختیشوع پزشک مخصوص متوکل و از برجسته ترین طبیبان دوران امام علیه السلام به یکی از شاگردان خود که برای فصد کردن حضرت آماده می شد، گفت: «ابن الرضا از من خواسته است تا کسی را برای فصد او بفرستم. پس تو برای این کار روانه شو و بدان که او داناترین کسی است که در زیر آسمان زندگی می کند. پس مبادا درباره دستورهای او اهمال کنی یا بر او اعتراض نمایی!»(۱)

- نزد علمای آن عصر

امام علیه السلام مقامی بس بلند و رفیع در نزد علمای عصرش داشت. جاحظ از نویسندگان بزرگ آن عصر با این که در بصره زندگی می کرد و امام علیه السلام را در سنین جوانی (حدود ۲۲ سالگی) درک کرده و پنج سال قبل از شهادت حضرت درگذشته بود، درباره حضرتش می گوید: «برای هیچ یک از خاندان های عرب و غیر عرب، به جز طالبیان اتفاق نیفتاده که همگی آنان دانش مند، پارسا، پرهیزگار، دلیر، بخشنده، پاک و پاک نهاد، برخی از آنان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و برخی دیگر نامزد جانشینی او باشند. اینها پدر به پدر عبارتند از: حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی.(۲)

- نزد اهل کتاب

برخی از بزرگان و علمای اهل کتاب، به مقام و منزلت حضرت معترف بودند، چنان که حضرت در مورد بعضی از آنها می فرمود: «حمد خدای را که نصارا را بر برخی از مسلمین به حق ما آگاه تر قرار داد!»(۳)

از همانان کسانی به امام علیه السلام ایمان آوردند و به دست آن حضرت مسلمان شدند، از جمله انوش نصرانی و راهب دیر عاقول.(۴)

۱- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۱. (به نقل از: الخرایج، ج ۱، ص ۴۲۲)

۲- آثار جاحظ، ص ۲۳۵. (به نقل از: الحیاه السیاسیه للامام الرضا علیه السلام، ص ۴۰۳)

۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۶۰؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۴۹۸. (به نقل از: محمدجواد طبسی، حیاه الامام العسکری، ص ۹۸)

۴- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۱. (به نقل از: محمدجواد طبسی، حیاه الامام العسکری، ص ۹۸) (برای اطلاع بیشتر از این دو واقعه و برخورد امام عسکری علیه السلام با آنان به همان منابع رجوع کنید!)

- نزد مردم

مردم از هر نقطه به زیارت حضـرت می شتافتند و در آن روزی که بنا بود آن حضرت برای معرفی خود به دربار برود، جمعیت زیادی از مشـتاقان حضرت با چشمانی اشک بار به امید دیدار ایشان در مسیر اجتماع می کردند، آن چنان که راه بند می شد و کسـی نمی توانست بگـذرد. صـدای شـیون و ضـجّه مردم از همه جـا به گوش می رسـید، امـا همین که امام علیه السـلام از در خارج می شد، سکوت همه جا را فرا می گرفت و همه محو تماشای هیبت باشکوه امام علیه السلام می شدند و برای او راه می گشودند و تا هنگام بازگشت ایشان، مردم همان طور در انتظارش می ایستادند.(۱)

شیـخ صدوق از قول احمد بن عبیدالله بن خاقان عامل خلیفه در قم که از ناصبی ها و دشـمنان اهل بیت علیهم السـلام به شـمار می رفت، نقـل می کنـد که او گفته است: «در هنگـام شـهادت امـام عسـکری علیه السـلام تمـام بـازار تعطیل شـد و بنو هاشم، لشـکریان، منشـیان و دیگر مردمان به هم راه پدرم (عبیدالله بن خاقان، وزیر معتمد عباسـی) به تشـییع حضـرت شتافتند. آن روز سامرا از کثرت ازدحام و جمعیت و شیون، هم چون صحنه قیامت بود.»(۲)

- نزد شیعیان

اشـعار ابوهاشم جعفری از بزرگان اصـحاب امام هادی و عسـکری علیهما السلام، در وصف امام عسکری علیه السلام به خوبی گویای مقام شامخ امامت شیعه نزد شیعیان آن حضرت است. ترجمه برخی از اشعار او چنین است:

خداوند تمام معجزات امامت را به او (امام حسن عسـکری علیه السـلام) بخشـید، همان گونه که به موسی علیه السلام معجزات شکافتن دریا و ید بیضا و عصا بخشیده بود.

پروردگار حجت و معجزه ای به پیامبران عطا نکرد، مگر آن که مانند آن را به اوصـیا بخشید. و اگر در این مورد تردید داری، پی جویی دلیل و برهان بر توست.(۳)

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۲۸؛ دلائل الامامه، ص ۲۲۶.

۲- کمال الدین، ص ۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۸.

۳- اعلام الوری، ص ۳۷۲. (به نقل از: باقر شـریف قرشی، زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ترجمهٔ سیدحسن اسلامی، ص ۶۴)

چکیده

وضعیت فکری و سی–اسی – اجتماعی شیعیان و رهبری آنان در این دوره ویژگی هایی دارد.

اصول و احادیث شیعه، به لحاظ فکری، ضبط و نگه داری شده و شیوخ و رجالی تربیت یافته اند تا در بحران ها و حوادث ره گشای مسائل و مشکلات باشند. حفظ اسلام از دست برد منحرفان و روشن گری ها و موضع گیری های به جا و پاسخ گویی به مشکلات فکری و فقهی و ایجاد توان و آمادگی در شیعیان برای پذیرش غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، از جمله اقدامات ائمه علیهم السلام در این دوران است.

رهبری سیاسی شیعه به اجبار از مدینه به سامرا آورده شده و تحت نظارت شدید به سر می برد. عسکریین علیهما السلام با پیش گرفتن سیاست تقّیه به تقویت و گسترش سازمان وکلا می پرداختند.

حمایت از برخی قیام های علویان و حفظ سرپرستی شیعیان و نفوذ شماری از آنان در سمت ها و مراکز حساس از دیگر اقدامات آنان است.

شیعیان از نظر اجتماعی در فقر و فشار و اختناق و محرومیت به سر می بردند و رهبری شیعه به رغم محصور بودن و ممانعت از تماس مردم و شیعیان با آنان از نفوذ زیادی در میان همه قشرهای جامعه، از شیعیان و توده مردم گرفته تا علما و بزرگان و اهل کتاب و امیران و وزیران برخوردار بود.

ص: ۱۲۰

فصل پنجم: زمینه سازی معصومان علیهم السلام برای ورود شیعه به عصر غیبت

اشاره

مسئله غیبت و مهدویت در میان مسلمانان، به ویژه شیعیان، سابقه ای بس دیرین دارد و اذهان مسلمانان سرشار از احادیث نبوی و علوی، درباره این حقیقت بوده است. همواره، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام درباره وقوع غیبت و مسائل آن خبر داده اند. شیخ طوسی در این باره می نویسد:

... اخبار شایع و رایج رسیده از پدران مهدی علیهم السلام، که مدت ها قبل از وقوع غیبت صادر شده اند، دلالت بر امامت وی دارند؛ اخباری که گویای آن است که صاحب این امر، غیبتی خواهد داشت و توضیح می دهد که این غیبت چگونه خواهد بود و چه اختلافاتی در آن واقع می شود و چه حوادثی رخ خواهد داد و خبر می دهد که او دو غیبت خواهد داشت و یکی از آنها طولانی تر از دیگری خواهد بود و غیبت اول، مدتش معلوم و روشن است و غیبت دوم نامعلوم... .(۱)

شیخ طوسی در ادامه به یادآوری برخی از اخبار رسیده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام درباره مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت او می پردازد. نیز روایات متعددی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام در منابعی هم چون کمال الدین و تمام النعمه نوشته شیخ صدوق، و کتاب الغیبه

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۱۵۷.

نوشته ابن ابی زینب نعمانی، وجود دارد.

هم چنین روایـات فراوانی در منابع اهل سنّت در این باره داریم. هم چنان که محققان نیز گفته انـد، با توجه به این روایات می توان ادعـا کرد که مسئله مهـدی عجـل الله تعالی فرجه الشـریف و غیبت او، در منابع شـیعی و سنّی از مسائل معروف، رایـج و انکارناپذیر بوده است. از این رو، شیعه با آمادگی دیرینه و سابقه ای ۲۶۰ ساله به عصر غیبت پا گذارد. شیعه در مسئله غیبت و مهـدویت افزون بر اصـل مسـئله، خصوصـیات، دقـایق و جزئیاتی را دربرمی گرفت که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و ائمه علیهم السلام بدان اشاره فرموده بودند.

بررسـی برخی از این روایات از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و معصومان علیهم السـلام و سـپس بررسـی اقـدامات دو امام هادی و عسـکری علیهما السـلام با نگاه به مهم ترین روایات سه کتاب گران سـنگ شـیعی، یعنی کمال الـدین و تمام النعمه و کتـاب الغیبه اثر نعمانی، و کتاب الغیبه تألیف شـیخ طوسـی این مسـئله را بیشتر روشن می کنـد. برای توضـیح بیشتر در این باره ناگزیر باید به منابع گوناگون دیگر از شیعه و نیز اهل سنّت مراجعه کرد.

الف) پیش گویی پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام درباره ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت آن حضرت

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم آن گاه که عبـدالرحمان بن سـمره از ایشان خواست او را به طریق نجات هـدایت کند، فرمود: «هنگامی که اختلاف خواسـته ها و پراکنـدگی آرا پیش آمد، بر تو باد رجوع به نزد علی بن ابی طالب، که او امام امت من و خلیفه من بر آنان بعـد از من است. او فاروقی است که به وسـیله آن، حق از باطل جدا می شود. هرکس از او سؤال کند، پاسـخ گوید و هرکس از او طلب هدایت کند، هدایتش نماید و هرکس که طالب حق و در پی هدایت باشد، آن را نزد او می یابـد و هرکس به او پناه برد، در امان خواهـد بود و هرکس به او تمسک کند، نجاتش دهد و هرکس به او اقتدا کند، هدایتش نماید. ای پسـر سـمره! هرکس از شـما دوست و موافق او باشد، اهل نجات و هرکس از شما که دشمن و مخالف او باشد، اهل هلاکت است. ای پسر سمره! علی، از من و روح او روح من و طینت او طینت من است، او برادر من و من برادر اویم،

او همسر دخترم فاطمه سیده زنان عالم از اول تا به آخر است، دو امام امت من و دو سید جوانان اهل بهشت یعنی حسن و حسین فرزندان اویند و نُه فرزند حسین که نُهُم از آنان قائم امت من است، زمین را از عدل و داد پر می کند، پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.»(۱)

به گفته عبدالله بن عباس، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند متعال نظری بر زمین نمود و مرا نبیّ خود اختیار کرد، سپس نظری دیگر نمود و علی علیه السلام را امام برگزید، و مرا امر فرمود که او را برادر، ولی، وصی، خلیفه و وزیر خود قرار دهم. پس علی از من است و او همسر دخترم و پدر دو سبطم حسن و حسین است. بدانید که خداوند، من و آنان را حجت هایی بر بندگان قرار داده و از صُلب حسین امامانی قرار داده که قائم به امر من خواهند بود و وصیت مرا حفظ می کنند. نُهُم از آنان، قائم اهل بیت من و مهدی امت من است، و شبیه ترین مردم به من از نظر شمایل، گفتار و رفتار است که بعد از غیبتی طولانی و حیرتی گم راه کننده، ظاهر می شود و امر الهی را اعلان و آشکار می کند و دین الهی را ظاهر می نماید و با نصرت خدا و ملائکه اش، تأیید می شود و زمین را پس از آن که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد خواهد نمود.»(۲)

ابوحمزه از امام باقر علیه السلام نقل نموده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خوشا به حال کسی که قائم از اهل بیت مرا درک و در غیبتش و قبل از قیامش به او اقتدا کند و دوستانش را دوست و دشمنانش را دشمن بدارد. چنین کسی از رفیقان و دوستان من و گرامی ترین امتم نزد من در روز قیامت است.»(۳)

۱- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۱ (شیخ طوسی نیز در کتاب الغیبه، ص ۱۴۸، شبیه این حدیث را به طریق دیگر نقل کرده است.)

۲- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۲.

۳- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۲. (صدوق، پس از آن که بابی تحت عنوان «نص النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی القائم علیه السلام » را باز نموده، بابی دیگر تحت عنوان «ما أخبر به النبی صلی الله علیه و آله و سلم من وقوع الغیبه بالقائم علیه السلام » می گشاید و در آن روایات متعددی را که از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده و اشاره به وقوع و کیفیت غیبت کرده است، ذکر می نماید.)

۲. امام علی علیه السلام

اصبغ بن نباته می گوید: به نزد امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام رفتم. پس او را متفکر و نگاهش را خیره به زمین دیدم. عرض کردم: ای امیر مؤمنان! چرا متفکرید و به زمین خیره می نگرید؟ آیا به آن رغبت می ورزید!؟» فرمود: «نه والله! هرگز! نه راغب زمین و نه دنیا گشته ام، ولی درباره فرزندی که از صلب من و یازدهم از اولاد من است، تفکر می نمودم. اوست آن مهدی که زمین را پر از عدل می کند، پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد و او را حیرتی و غیبتی است که در آن، گروهی هدایت و گروهی گم راه می شوند.» اصبغ از امیرمؤمنان پرسید: «آیا چنین امری واقع خواهد شد؟» فرمود: «بلی! این امر قطعی است و تو کجا و علم به این مطلب کجا؟ ای اصبغ! آنان برگزیدگان این امت هستند که هم راه نیکان این خاندان خواهند بود. عرض کردم: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: سپس خداوند آن چه اراده کند، انجام خواهد داد؛ چراکه او دارای اراده ها، غایت ها و نهایت هایی است.»(۱)

عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام و آن حضرت از پدرانش از امام علی علیه السلام نقل نموده که فرمود: «برای قائم ما، غیبتی طولانی است و گویا شیعه را می بینم که در غیبت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف همانند گله گوسفند به دنبال چوپان خود هستند و او را نمی یابند. بدانید هرکس که در غیبت قائم، ثابت در دین باشد و قلبش به دلیل طولانی شدن زمان غیبت امامش دچار قسوت نگردد، پس او در قیامت با من و در درجه من است.» سپس فرمود: «همانا زمانی که قائم ما قیام کند، بیعت احدی در گردن او نیست و از این رو، ولادتش مخفیانه و خودش غایب خواهد شد.»(۲)

۳. حضرت فاطمه علیها السلام

جابر بن عبدالله انصاری در روایتی که به طرق مختلف نقل شده، از صحیفه ای خبر داده که در دست حضرت فاطمه علیها السلام بوده و درخشندگی عجیبی داشته و در آن،

۱- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۲۸۹، ح۱؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۶۵. (صدوق، پس از ذکر روایات نبوی درباره غیبت و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به یادآوری روایات رسیده از هر یک از معصومان علیهم السلام در این باره پرداخته است.)

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۱۴.

نـام دوازده امـام علیهم السـلام بـا نـام مادرانشـان آمـده بود و آخرین نـام، قـائم آل محمـد عجل الله تعالی فرجه الشـریف بوده است.(۱)

۴. امام حسن مجتبی علیه السلام

بنابر نقل ابوسـعید عقیصا، پس از صـلح امام حسن علیه السـلام با معاویه، مردم بر آن حضـرت وارد شدنـد که بعضـی از آنان، حضـرت را به دلیل صـلح، ملامت کردنـد، حضـرت فرمود: «وای بر شـما! نمی دانید چه اندیشه ای کردم. آن چه من اندیشـیدم برای شـیعه ام از آن چه خورشـید بر آن تابیده یا غروب کرده بهتر است. آیا نمی دانید که من، به فرموده رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم، امامی هسـتم که اطاعتم بر شـما لازم است و یکی از دو سید جوانان اهل بهشتم؟» گفتند: «بلی!» فرمود: «آیا نمی دانیـد که خضـر علیه السـلام وقـتی کشـتی را سـوراخ نمـود و دیوار را برپـا داشت و بچّه را کشت، این امر موجب غضـب موسـی علیه السـلام شـد؛ چراکه حقیقت این کارها بر او مخفی بود، در حالی که این امر نزد خداونـد حکمت داشت. آیا نمی دانیـد که هیچ یک از ما نیست مگر آن که بر گردن او بیعتی برای طغیان گران زمانش واقع می شود، مگر قائم عجل الله تعالی فرجه الشـریف که روح الله، عیسـی بن مریم علیه السـلام به او اقتدا می کند و خداوند ولادتش را مخفی می کند و او را غایب می سازد تا به هنگام قیام، برای هیچ کس بر گردن او بیعتی نباشد. این شخص، نهمین نفر از فرزندان برادرم حسین علیه السلام و فرزند سیده زنان است. خداوند عمرش را در دوران غیبتش طولانی می کند، سپس او را با قدرت خود، به صورت جوانی با سنی کمتر از چهل سال، آشکار می سازد تا دانسته شود خداوند بر هر امری قادر است.»(۲)

۱- کمال الـدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۰۵، باب ۲۷، ح ۱؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص۱۴۴. (بنا به نقل شیخ طوسی از جابر بن عبدالله، در این صحیفه در دوازده نام ائمه علیهم السلام سه نام محمد و سه نام علی وجود داشته است.)
۲- کمال الـدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۵، ح ۲. (صدوق در همین باب، روایتی از امام جواد علیه السـلام نقل می کند که حضـرت از جریان ملاقات و پاسخ گویی امام حسن علیه السـلام به سه سؤال حضرت خضر علیه السلام خبر می دهد و این که پس از پاسـخ امام حسن علیه السـلام، حضـرت خضـر علیه السـلام شـهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر و امامت امام علی علیه السـلام و امـام حسن علیه السـلام و امـام حسـین علیه السـلام و سایر ائمه علیهم السـلام تا امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از عدل گستری آن حضرت خبر می دهد.)

۵. امام حسین علیه السلام

عبـدالرحمان بن حجّاج از امام صادق علیه السـلام و آن حضـرت از پـدرانش، از امام حسـین علیه السـلام روایت نموده اند که ایشـان فرمود: «در نهمین نفر از فرزنـدان من سـنّتی از یوسف و سُـنّتی از موسـی بن عمران است. و او قائم ما اهل بیت است که خداوند امر او را تنها در یک شب اصلاح می نماید.»(۱)

مردی همـدانی می گوید: شـنیدم که حسـین بن علی علیه السـلام می فرمود: «قائم این امت نهمین فرزند از اولاد من است و او صاحب غیبت و کسی است که میراثش در حالی که زنده است تقسیم می شود.»(۲)

عبدالرحمان بن سـلیط گوید: امام حسـین بن علی علیه السـلام فرمود: «از ماست دوازده مهدی که اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السـلام و آخر ایشان نهمین فرزند از فرزندان من است و اوست امام قائم به حق که خداوند به وسیله او زمین را پس از آن که مرده باشد، زنده می کند و دین حق را بر همه ادیان، به رغم میل مشـرکان، غالب می سازد. او دارای غیبتی خواهد بود که در آن غیبت، گروهی مرتـد می شونـد و گروهی ثـابت بر دین میماننـد. آنـان اذیت می شونـد و به آنـان می گوینـد که اگر راست می گویید این وعده که می دادید چه زمانی محقق می شود. بدانید کسـی که در غیبت او بر اذیت ها و تکذیب ها صبر کند، به منزله کسی است که با شمشیر در پیش گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کرده باشد.»(۳)

۶. امام سجاد علیه السلام

ابوخالد کابلی، روایت نسبتاً مفصلی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده که خلاصه اش بدین قرار است:

بر آقایم امام سجّاد علیه السلام وارد شده و عرض کردم: «مولای من! مرا نسبت به کسانی که خداوند طاعتشان را واجب نموده خبر ده»، فرمود: «اینان که خداوند اطاعتشان را

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۱.
۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۲.
۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.

واجب و آنها را بر مردم، امام قرار داده است، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، سپس حسن و سپس حسین، دو فرزند علی بن ابی طالب هستند، و سپس امر به ما منتهی شد.» در این هنگام حضرت ساکت شدند.

ابوخالد می گوید: عرض کردم: «ای آقای من! از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که زمین از حجت الهی خالی نخواهد شد، حجت و امام پس از تو کیست؟» فرمود: «فرزندم محمد، سپس جعفر.» سپس حضرت اشاره به روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمود که فرموده است: «هنگامی که فرزندم جعفر متولد شد او را صادق نام گذارید، چراکه پنجم از اولاد او فرزندی خواهد داشت که نامش جعفر است و مدعی امامت خواهد بود، پس او نزد خدا جعفر کذاب، مفتریِ بر خدا خواهد بود... و اوست کسی که قصد کنار زدن پرده الهی به هنگام غیبت ولیّ خدا را خواهد داشت.»

سپس امام سجّاد علیه السلام به شدت گریست و فرمود: «گویا جعفر را می بینم که طاغیه زمان را تحریک بر تفتیش امر ولیّ خدا کرده...»، سپس فرمود: «غیبت ولیّ خدا و دوازدهم از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طولانی خواهد شد. ای اباخالد! همانا اهل زمان غیبت او که قائل و معتقد به امامت او و منتظر ظهور او هستند برتر از اهل هر زمانی هستند؛ چراکه به خاطر کثرت فهم و عقل، غیبت نزدشان به منزله مشاهده است، و خداوند آنان را در این زمان به منزله مجاهدان در پیشگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده است. آنان به حق، مخلِص و شیعیان راستین هستند و دعوت گران به سوی دین خدایند.» و فرمود: «انتظار فرج از برترین گشایش ها است.»(۱)

۷. امام باقر علیه السلام

درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، غیبت، ظهور، علامات ظهور و حوادث پس از ظهور، از طریق دو امام باقر و صادق علیهما السلام بیشتر از دیگر معصومان علیهم السلام روایت کرده اند. روایات از ایشان، علاوه بر بیان اصل مسئله، به بیان بعضی از ویژگی ها نیز پرداخته اند. توجه

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۹- ۳۲۰، ح ۲. (مجموع روایاتی که صدوق، از امام سجاد علیه السلام در این باره نقل می کند، ۹ روایت است که ما به جهت اختصار تنها به روایت ابوخالد کابلی اکتفاء نمودیم، مشتاقان به منبع مزبور مراجعه نمایند.)

به پاره ای از این روایات، دلیلی بر این مدعا می تواند باشد.

ابراهیم بن عمر یمانی می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «همانا برای صاحب این امر دو غیبت خواهد بود و قائم، قیام می کند در حالی که بیعت کسی بر گردنش نیست.»(۱)

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: «نُه امام، بعد از حسین علیه السلام می آیند که نُهُم از آنان قائم ایشان است.»(۲)

جابر جعفی از امام باقر علیه السلام چنین نقل نموده که ایشان فرموده است: «زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن زمان امامشان غایب خواهد شد. پس خوشا به حال کسانی که ثابت بر امر ما باشند. همانا کمترین پاداش ایشان آن است که خداوند خطاب به آنان می فرماید: بندگان و کنیزان من، به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق نمودید، پس بر شما بشارت باد به بهترین پاداش از سوی من؛ شمایید بندگان و کنیزان من؛ از شما می پذیرم و شما را عفو می نمایم و به وسیله شما رحمت و باران بر بندگانم نازل می کنم و برای شماست که از بندگانم دفع بلا و عذاب می کنم... .»(۳)

۸. امام صادق علیه السلام

روایات از امام صادق علیه السلام بیشتر از روایات رسیده از امام باقر علیه السلام، در این باره است. این روایات به ویژگی ها و جزئیات بیشتری اشاره می کنند. پاره ای از این روایات را در زیر یادآور می شویم:

صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «کسی که به تمام ائمه علیهم السلام اقرار نماید، ولی «مهدی» را انکار کند همانند کسی است که نسبت به همه انبیاء اقرار نماید ولی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را انکار کند.» از حضرت سؤال شد: «ای فرزند رسول خدا!

۱- نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۱.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۱۴۴.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۵. (روایات رسیده از امام باقر علیه السلام درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت او و ویژگی های غیبت و ظهور، در باب ۳۲ کتاب کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۴۴ به بعد از کتاب شیخ طوسی، الغیبه، ص۱۵۵ - ۱۷۱ از کتاب نعمانی، الغیبه، نقل شده است.)

مهـدی کدام یک از فرزندان تو است؟» فرمود: «پنجمین فرزند از اولاد هفتمی (امام کاظم علیه السـلام) است، او از شـما غایب خواهد شد و بر شما جایز نیست نام او را بر زبان آورید.»(۱)

أبوالهیثم بن ابی حبّه از امام صادق علیه السـلام نقل نموده که فرمود: «هنگامی که سه اسم محمـد، علی و حسن به طور متوالی (در ائمه علیهم السلام) جمع شد، چهارمی آنان قائم است.»(۲)

مفضّـل بن عمر می گویـد: بر امام صادق علیه السـلام وارد شـدم و عرض نمودم: «ای آقای من! کاش جانشـین خودت را به ما معرفی می نمودی!» فرمود: «ای مفضّـل! امـام بعـد از من، فرزنـدم موسـی است، و امام خلف و موعود و منتظر (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است.(۳)

و بـاز مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السـلام نقل کرده است که: خداونـد متعال چهارده هزار سال قبل از آفرینش مخلوقات چهارده نور آفریـد که همان ارواح ما بودنـد.» به حضـرت عرض شـد: «ای فرزنـد رسول خدا! آن چهارده نور کیانند؟» فرمود: «محمـد و علی و فاطمه و حسن و حسـین و ائمه از اولاد حسـین، آخرین ایشان قائم است که بعد از غیبتش قیام کند و دجّال را بکشد و زمین را از هر ظلم و جوری پاک سازد.»(۴)

در بعضی از روایات، آن حضرت، شیعه را نسبت به انکار مهدی در زمان غیبت هشدار می دهد و بدین وسیله اذهان شیعیان را برای پذیرش مسئله غیبت آماده تر می سازد؛ به عنوان نمونه:

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «اگر صاحبتان غیبت نمود، مبادا او را انکار نمایید!»(۵)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۱.
۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۲ و ۳.
۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۴.
۴- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۳۵ - ۳۳۶، ح ۷.
۵- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۶۱.

عبیـد بن زراره می گویـد از امـام صادق علیه السـلام شـنیدم که فرمود: «مردم امامشان را گم می کننـد، پس او در مراسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند، ولی آنان او را نمی بینند.»(۱)

در بعضی از روایات، آن بزرگوار به دو غیبت صغرا و کبرا برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره نموده است.

مفضّل بن عمر می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «صاحب این امر، دو غیبت خواهد داشت که یکی از آنها آن قدر طول می کشد که بعضی از مردم می گویند او مرده است و بعضـی از مردم می گویند او کشته شده است، بعضـی از مردم نیز می گوینـد او رفته است تا جایی که جز عـده ای محـدود از اصـحاب او بر فرمان برداری از او نمی ماند و بر مکان او کسی جز موالیان راستین او آگاه نخواهند شد.»(۲)

منـابع شـیعه از جمله کتـاب الغیبه از نعمـانی روایاتی به این مضـمون را به طرق دیگر نقل کرده انـد. او پس از نقل این روایات آورده است:

«این احادیث که بر دو نوع غیبت دلالت دارنـد، احادیثی صـحیح هسـتند و خداوند درستی کلام ائمه علیهم السـلام را آشکار ساخت و دو نوع غیبت واقع شـد؛ در غیبت نخست، سـفیرانی بین امام عجل الله تعالی فرجه الشـریف و خلق وجود داشت که به دست آنان شـفا و پاسخ سؤالات و غیر آنها صادر می شد و در غیبت دوم، سـفرا و واسطه ها در میان نبودند؛ به دلیل مصلحتی که خداوند آن را اراده کرده است... .»(۳)

۹. امام کاظم علیه السلام

همان گونه که گـذشت، امامان شـیعه علیهم السـلام همواره درصـدد آماده سازی شـیعیان برای پـذیرش مسـئله غیبت بوده اند. رویارویی یک باره با غیبت امام که نزدیک به ۲۵۰ سال حضور داشته اند، احتمال انکار و انحراف را برای شیعیان رقم می زد. از این رو،

ص: ۱۳۰

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۶۱.
۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۶۱.
۳- نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۳.

معصومان علیهم السلام در این باره هشدارهایی داده بودند. نمونه ای بر این هشدارها، روایتی از امام کاظم علیه السلام است: محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از علی بن جعفر و او از برادرش امام کاظم علیه السلام نقل کرده که فرمود: «هنگامی که پنجمین امام از فرزندان هفتمین (امام کاظم علیه السلام) غایب شد، مواظب دینتان باشید. همانا صاحب این امر را غیبتی است به گونه ای که معتقدان به امامت او، از این عقیده باز می گردند و این امتحانی است از جانب خداوند...»(۱)

داوود بن کثیر رقّی می گوید از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام درباره صاحب این امر (مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) پرسیدم. ایشان فرمود: «او رانده شده (از نزد مردم) و تنهای غریب و غایب از اهلش و تنها فرزند پدرش می باشد.»(۲)

۱۰. امام رضا علیه السلام

عبدالسلام بن صالح هروی می گوید که از دعبل بن علی خزاعی شنیدم می گفت: «برای مولایم امام رضا علیه السلام قصیده ای انشا می نمودم که ابتدای آن چنین است:

مدارس آیات خلت من تلاوه

و منزل وحی مقفر العرصات

تا رسیدم به این دو بیت که:

خروج امام لامحاله خارج

یقوم علی اسم اللّه والبرکات

یمیّز فینا کلّ حق و باطل

و یجزی علی النعماء والنقمات

در این هنگام، حضرت به شدت گریست، سپس سر برداشت و فرمود: ای خُزاعی! روح القدس این دو بیت را بر زبان تو جاری نمود. آیا می دانی این امام (که در این دو بیت به او و خروجش اشاره کردی) کیست و چه زمانی خروج می کند؟ گفتم: خیر، ای مولای من، جز این که شنیده ام، امامی از شما خروج می کند که زمین را از فساد پاک می کند و آن را از عدل سرشار می سازد. فرمود: ای دعبل! امام بعد از من فرزندم محمد، و بعد از محمد، فرزندش علی، و بعد از علی، فرزندش حسن، و

۱- نعمانی، الغیبه، ص ۱۵۴.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۴.

بعـد از حسن فرزنـدش حجّت قائم منتظر است که در زمان غیبتش، در انتظار او خواهنـد بود و در هنگام ظهورش به اطاعت او خواهنـد گرویـد. اگر از دنیا مگر یک روز باقی نماند، همانا خداوند این روز را طولانی می کند تا او خروج کند و زمین را از عـدل بگسترانـد، پس از آن که از جور گسترده شـده است و امـا خبر دادن از زمـان قیـام او، خبر دادن از وقت است که همـانا پدرم، از پدرش و او از پدرانش روایت کرده که به پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: ای رسول خدا! چه زمانی قائم از ذُریّه تو قیام می کند؟ فرمود: مَثَل آن، مَثَل قیامت است که خداوند درباره آن فرموده:

لا یجلّیها لوقتها إلّا هو ثقلت فی السموات والارض لایأتیکم إلّا بغته.(۱)

۱۱. امام جواد علیه السلام

صقر بن أبی دلف می گوید که از امام جواد علیه السـلام شـنیدم که فرمود: «همانا امام بعد از من، فرزندم علی است. فرمان او، فرمان من و گفتار او، گفتار من و اطاعت او اطاعت من است. امام بعـد از او فرزنـدش حسن است که فرمان او فرمان پـدرش و گفتـار او گفتار پـدرش و اطاعت او اطاعت پـدرش است.» سـپس ساکت شـد. عرض نمودم: «پس امام بعـد از حسن کیست؟» حضـرت در این هنگـام به شـدّت گریست و فرمود: «بعـد از حسن فرزنـدش قـائم بالحق و منتظَر است. عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! چرا قائم نامیده شده؟» فرمود: «زیرا پس از فراموشـی نامش و ارتداد بیشتر معتقدان به امامتش قیام می کند.» عرض نمودم: «چرا منتظر نامیـده شـده؟» فرمود: «چون او را غیبتـی است که روزگـارش طولا‌نی است و مخلِصـان انتظـار خروجش را خواهند کشـید و شـکّاکان او را انکار خواهند کرد و انکار کنندگان او را به تمسخر یاد خواهند نمود، و افرادی در تعیین زمان خروجش دروغ خواهند گفت و تعجیل کنندگان در خروجش هلاک خواهند شد و اهل تسلیم نجات خواهند یافت.»(۲)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۲- ۳۷۳، ح ۶.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۸، ح ۳.

حضـرت عبدالعظیم حسنی می گوید: «بر آقایم، امام جواد علیه السلام وارد شدم تا از او درباره قائم بپرسم که آیا اوست یا غیر او. پس آن حضـرت آغـاز به سـخن نمود و فرمود: ای ابوالقـاسم! همانا قائم از ما، همان مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف است که بایسـته است مردم به هنگـام غیبتش، انتظـارش را بکشـند و به هنگـام ظهورش پیروی اش کننـد و او سومین فرزنـد از فرزنـدان من است. قسم به آن که محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم را مبعوث فرمود و ما را به امامت گمارد، اگر از عمر دنیا، جز یک روز باقی نمانـده باشـد، خداونـد آن را چنان طولانی کنـد تا مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف در آن روز خروج کنـد و زمین را از قسط و عـدل بگسترانـد، همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد و خداوند امر او را در یک شب اصـلاح فرماید، همان گونه که امر موسـی علیه السـلام کلیم خود را در یک شب اصلاح فرمود و آن زمانی بود که برای آوردن آتش برای اهلش رفت و به هنگام بازگشت، رسول و نبی بود. سپس فرمود: برترین اعمال شیعه ما، انتظار فرج است.»(۱)

ب) زمینه سازی امام هادی و امام عسکری علیهما السلام برای ورود شیعه به عصر غیبت

اشاره

همان گونه که در قسـمت پیشـین روشن شد، پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم مسـئله آماده سازی شـیعیان برای ورود به عصـر غیبت و ایجـاد ذهنیت لازم برای قبول مسـئله غیبت و آمـادگی آنان را برای دوری از امام معصوم و محرومیت از ارتباط مسـتقیم با او آغاز فرمود و یکایک امامان شـیعه علیهم السـلام آن را پی گرفتند. امامان شـیعه علیهم السلام فرمایش های پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم را در این باره تأکید می نمودند و شـیعه را برای نزدیک شدن به عصـر غیبت آگاه می ساختند و از سوی دیگر، درباره انکار وجود امام علیه السلام و انحراف در هنگام غیبت امام معصوم، به شیعیان هشدار می دادند.

با وجود این، امامان هادی و عسکری علیهما السلام گام هایی ویژه برای زمینه سازی ورود شیعه به عصر غیبت برداشتند:

۱. تبیین نزدیکی ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، آغاز غیبت و چگونگی آن

همـان گونه که گـذشت، پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم و امامان معصوم علیهم السـلام اصل مسئله مهـدویت و غیبت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، را روشن نموده بودند. از این رو، دو امام هادی و عسکری علیهما السلام به

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۱.

طور اصولی بر نزدیکی زمان موعود تأکید می کردند و شیعه را از فرو غلتیدن در دامان سرگردانی و گم راهی و ارتداد در هنگامه غیبت باز می داشتند. بنابر روایت های گوناگون، امام هادی علیه السلام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را فرزندِ فرزندِ خود خوانده و غیبت او را نزدیک اعلام فرموده است.

صقر بن ابی دلف می گوید از امام هادی علیه السلام شنیدم که فرمود: «همانا امام پس از من، فرزندم حسن و پس از او، فرزندش قائم است که زمین را از قسط و عدل خواهد گستراند، همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد.»(۱)

عبدالعظیم حسنی می گوید: «بر آقایم، امام هادی علیه السلام، وارد شدم. ایشان زمانی که مرا دید فرمود: مرحبا بر تو، ای ابوالقاسم! تو از دوستان راستین ما هستی. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من قصد دارم دینم را بر شما عرضه کنم، اگر رضایت شما بود بر آن ثابت باشم تا زمانی که خدا را ملاقات کنم.» فرمود: «بگو!» سپس عقاید خود را از توحید و رسالت و امامت امامان علیهم السلام تا امام هادی علیه السلام بیان کرد. در این هنگام حضرت به او فرمود: «و بعد از من، فرزندم حسن است. پس چگونه است حال مردم درباره جانشین او؟» عرض کردم: «چگونه است ای مولای من؟» فرمود: «زیرا شخص او دیده نمی شود و ذکر نام او نیز جایز نیست تا زمانی که خروج کند و زمین را پر از قسط و عدل نماید...»(۲)

امام هادی علیه السلام مانند همین کلام را به ابوهاشم، داوود بن قاسم جعفری فرموده است: «جانشین پس از من، فرزندم حسن است. پس چگونه است حال شما درباره جانشین او؟» هنگامی که راوی پرسید: «این امر چگونه است؟» فرمود: «زیرا شما شخص او را مشاهده نمی کنید و بردن نامش بر شما جایز نیست.» هنگامی که راوی پرسید: پس چگونه از او یاد کنیم؟ فرمود: «بگویید: حجت از آل محمد علیهم السلام !»(۳)

امام هادی علیه السلام، به شیعه آگاهی داده که، ولادت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر دیگران مخفی است. این کلام حضرت هشداری برای شیعیان است تا مبادا مخفی بودن ولادت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف،

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۸۳، ح ۱۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۹- ۳۸۰، ح ۱؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۳۷.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۵.

در دل هایشان تردید اندازد.

اسحاق بن محمد بن ایوب می گوید از امام هادی علیه السلام شنیدم که فرمود: «صاحب این امر، کسی است که مردم درباره اش بگویند: هنوز متولد نشده است.»(۱)

وقتی امام هادی علیه السلام از دنیا رفت و امامت بر دوش امام عسکری علیه السلام قرار گرفت، وظیفه آن بزرگوار در آماده سازی زمینه غیبت به مراتب سنگین تر شد. در عصر آن امام، مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دنیا آمده بود و تا شروع عصر غیبت سال های اندکی در پیش بود. بنابراین، امام عسکری علیه السلام علاوه بر روشن گری درباره اصل مسئله مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت او، برای اثبات وجود مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و ولادت او نیز باید می کوشید. از این رو، آن حضرت بر بعضی از شیعیان ویژه که بدانان اعتماد داشت، منت می گزارد و آنان را به دیدن سیمای نیک فرزندش مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سرافراز می نمود. با وجود این، ولادت آن حضرت از دیده دیگران باید پنهان می ماند.

احمد بن اسحاق قمی از کسانی است که به زیارت آن حضرت شرف یافت، او می گوید: «بر مولای خود وارد شدم و قصد داشتم درباره جانشین او بپرسم. حضرت فرمود: ای احمد بن اسحاق! خداوند تبارک و تعالی هیچ گاه زمین را از حجّت خود خالی نگذاشته است؛ حجّتی که به وسیله او بلا را از اهل زمین دور و باران را نازل و برکات زمین را خارج می سازد. عرض نمودم: ای فرزند رسول خدا! امام و خلیفه پس از شما کیست؟ حضرت با شتاب برخاست، داخل خانه شد و در حالی بیرون آمد که پسر بچه ای سه ساله با چهره ای هم چون ماه در شب بدر، را بر دوش گرفته بود. امام فرمود: ای احمد بن اسحاق! اگر نبود کرامت تو در نزد خداوند، فرزندم را به تو نشان نمی دادم. او هم نام و هم کنیه رسول خدا و کسی است که زمین را از عدل و داد می گستراند، در حالی که از ظلم و جور گسترده شده است. ای احمد بن اسحاق! مَثَل او مَثَل خضر علیه السلام و ذوالقرنین است. قسم به خدا، غیبتی خواهد داشت که در آن غیبت، کسی نجات نخواهد یافت، مگر کسی که خداوند او را در قبول امامت او استوار قرار داده و او را به دعا برای تعجیل فرجش توفیق داده است. پرسیدم:

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۸۲، ح ۶ و ۷.

مولای من، آیا علامتی هست که قلبم بدان مطمئن شود؟ ناگهان آن پسر بچه به سخن آمد و به زبان عربی فصیح فرمود: «من بقیه الله در زمین و انتقام گیرنده از دشمنان خدا هستم، پس ای احمد بن اسحاق! بعد از رؤیت و مشاهده به دنبال نشانه نگرد.» مسرور و شادمان خارج شدم و فردای آن روز وقتی به محضر امام عسکری علیه السلام رسیدم، عرض نمودم: «ای فرزند رسول خدا! شادی و سرور من برای منّتی که بر من نهادی بسیار است. آن سنّت جاری از خضر و ذوالقرنین در فرزندت چیست؟» فرمود: «طول غیبت، ای احمد! به گونه ای که بیشتر معتقدان به امامت او، از این عقیده باز می گردند و جز کسانی که ایمان راسخ در قلبشان است و خداوند آنان را تأیید می کند، بر این عقیده باقی نمانند. ای احمد بن اسحاق! این امری از امور الهی و رازی از رازهای او و غیبی از غایب اوست. آن چه گفتم، بگیر و کتمان کن و از شاکران باش تا فردا در علّیین با ما باشی.»(۱)

گاه امام عسکری علیه السلام زمان دقیق غیبت را مشخص فرموده است. أبوغانم می گوید از امام عسکری علیه السلام شنیدم که فرمود: «در سال ۲۶۰ قمری شیعه من دچار جدایی و افتراق خواهند شد.»(۲)

در مواردی دیگر، حضرت به اختلاف شیعه پس از شروع عصر غیبت تصریح فرموده است. موسی بن جعفر بن وهب بغدادی می گوید که شنیدم امام عسکری علیه السلام فرمود: «گویا می بینم که پس از من درباره جانشینم دچار اختلاف شده اید ... بدانید که برای فرزندم غیبتی است که در آن، مردم دچار تردید می شوند، مگر آن کس که خدا او را حفظ نماید.»(۳)

آن حضرت در روایاتی، شیعه را به صبر و انتظار فرج در زمان غیبت فرمان داده است، از جمله نامه آن حضرت به ابوالحسن، علی بن الحسین بن بابویه قمی است که در آن چنین فرموده: «بر تو باد صبر و انتظار فرج؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: برترین اعمال امت من انتظار فرج است و شیعه ما همواره در حزن و اندوه است تا

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۸۴- ۳۸۵، ح ۱.
۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۰۸، ح ۶.
۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۸.

زمانی که فرزندم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بشارت او را داده، ظاهر شود و زمین را از عدل و داد بگستراند. پس ای شیخ و معتَمَـد من، ای ابوالحسن علی، صبر کن و همه شیعیانم را به صبر دعوت کن؛ چراکه زمین از آن خـداست و آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد، به ارث خواهد داد و عاقبت از آنِ پرهیزکاران است...»(۱)

۲. کاهش ارتباط مستقیم با شیعیان

از دیگر کارهـایی که دو امـام هـادی و عسـکری علیهما السـلام برای آماده سازی زمینه غیبت حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف انجـام داده انـد، پرده پوشـی گـام به گام از شـیعیان بوده است. این واقعیت با توجه به کلامی که مسعودی، در اثبات الوصیه آورده، به خوبی روشن می شود. او می گوید: «امام هادی علیه السلام از بسیاری از مُوالیان خود، به جز اندکی از خواص، دوری می گزید و زمانی که امر امامت به امام حسن عسـکری علیه السلام انجامید، آن حضرت از پسِ پرده با خواص و غیر آنان سخن می گفت، مگر در اوقاتی که به قصد خانه سلطان سوار بر مرکب می شد.»(۲)

گرچه کلام مسـعودی، به خصوص درباره امام عسـکری علیه السـلام، به دور از مبالغه نیست، ولی مدعای ما را اثبات می کند. نزدیکی عصـر آن دو امام به عصـر غیبت نیز تأییدکننده صحت این مدعا می تواند باشد؛ چراکه احتجاب و غیبت ناگهانی امام معصوم علیه السلام وضع دشوار و تحمّل ناپذیری را برای شیعه می توانست پدید آورد.

به هر حـال، این دو امـام بزرگوار، هم به لحاظ آن که در پادگان نظامی سامرا تحت نظارت حاکمان عباسـی بوده انـد و هم به لحاظ آن که در عصری نزدیک به عصر غیبت می زیسته اند، غالب اوقات از شیعیان پنهان بوده اند و بیشتر امور و ارتباط آنان بـا شـیعیان از طریق مکاتبـات، توقیعـات و وکیلاـن بوده و به دلیـل همین مکاتبات فراوان،ماننـد احمـد بن اسـحاق قمی از امام عسکری علیه السلام دست خطی می خواهد تا بدان وسیله، خط حضرت را از غیر آن بازشناسند.(۳)

۱- ابن شهرآشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۲۶؛ سیدمحمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۲۱۷.

۲- اثبات الوصیه، ص ۲۶۲؛ تاریخ الغیبه الصغری، ص ۲۲۲.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۵۱۳، ح ۲۷؛ ابن شهرآشوب، مناقب، ج ۴، ص۴۳۳ - ۴۳۴؛ تاریخ الغیبه الصغری، ص ۲۲۴.

از این رو، جماعت شیعیان، دیدن آن حضرت و ملاقات با او را در مسیر رفت و آمد هفتگیِ آن بزرگوار به منزل خلیفه مغتنم می شمردند، در راه می نشستند و منتظر آن حضرت می ماندند. از جمله نمونه ها بر این مطلب، ملاقات شخصی است که در دل، شبهه ثنویت داشت و امام علیه السلام هنگام بازگشت از منزل خلیفه، با انگشت سبّابه به او اشاره فرمود که: احد احد!(۱)

دیگری در مسیر امام علیه السلام به منزل خلیفه نشسته بود و قصد داشت با صدای بلند مردم را به امامت آن حضرت فراخواند، اما حضرت با اشاره انگشت بر دهان مبارک، او را از این کار باز داشت!(۲)

۳. سامان دهی و تقویت سازمان وکالت

دیگر از چاره اندیشی های دو امام هادی و عسکری علیهما السلام برای ورود شیعه به عصر غیبت، تقویت سازمان وکالت بود. نظام ارتباط امام با شیعیان به وسیله وکیلان، از عصر امام صادق علیه السلام بنا شده بود، و در گذر ده ها سال فعالیت، به فرازها و نشیب هایی برخورده بود. امام هادی و عسکری علیهما السلام برای سامان دهی و تقویت این سازمان کارهایی فراوان کردند؛ زیرا شیعه رفته رفته به عصر غیبت نزدیک تر می شد و در چنین عصری، نهاد وکالت تنها راه ارتباطی شیعه با امام معصوم علیه السلام به شمار می رفت.

از جمله کارهای امام هادی علیه السلام برای تقویت و سامان مند کردن فعالیت های سازمان وکالت، سفارش آن حضرت به وکیلان برای حفظ نظم در امور و رعایت گستره و قلمرو خود و عدم مداخله در امور دیگر وکیلان است. برای نمونه، نامه امام علیه السلام به ایوب بن نوح و ابوعلی بن راشد، دو تن از وکیلانش، در این زمینه جالب توجه است.(۳)

کوشش آن امام برای تعیین جانشینِ وکیل قبل و عدم بروز گسستگی در کار وکالت نواحی، از دیگر اقدامات بوده است.(۴)

۱- تاریخ الغیبه الصغری، ص ۲۲۴.

۲- اثبات الوصیه، ص ۲۴۳.

۳- کشی، رجال، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲.

۴- نک: کشی، رجال، ص ۵۱۳ - ۵۱۴، ح ۹۹۱ و ۹۹۲. (جریانی که امام هادی علیه السلام ابوعلی بن راشد را به جای علی بن الحسین بن عبدربّه نشاند.)

امـام عسـکری علیه السـلام نیز بـا ادامه دادن این گونه اقـدامات، راه را برای حرکت سازمان در مسـیر خودش هموار نمود. آن جنـاب نیز هم چـون پـدر بزرگـوارش، وکیلاـن ارشـدی را برای نـواحی مختلف نصب نمود که بر کـار دیگر وکیلاـن نظـارت داشتند. افزون بر این، عثمان بن سعید عَمری را به عنوان وکیل الوکلای خود برگزید تا همه وکیلان به او مراجعه کنند. اهمیت این نکته از آن روست که وی در عصر غیبت، بنا بود سفیر و نایب نخست امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

همین طور نامه های آن جناب به بعضی نواحی شیعه نشین، مثل نیشابور، و تأکید بر اطاعت شیعیان از وکیلان و پرداخت وجوه شرعی به آنـان و محور قرار دادن وکیلاـن در حـلّ و فصـل امور را از دیگر اقـدامات امام عسـکری علیه السـلام برای تقویت و سامـان منـدی سازمـان وکالت می توان برشـمرد. برای نمونه، آن جناب به اسـحاق بن اسـماعیل نیشابوری و شـیعیان و بزرگان نیشابور نامه ای مفصّل نوشت که در آن، ضـمن معرّفی وکیلی به نام ابراهیم بن عبـده، از مردم این دیار به دلیل اطاعت نکردن و مراجعه نکردن به وکیل پیشین، گله گزاری نموده است.(۱)

برای شـناخت هرچه بیشتر این سازمان، کیفیت سیر تکاملی آن و وضعیت آن در عصر امامان هادی و عسکری علیهما السلام و عصـر غیبت، به این نهاد مهم و شـناخت سیر پیـدایی و تکوین و تکامل آن و دیگر ویژگی ها و وظایف آن بایـد توجّهی ویژه نمود. از این رو، مباحثی در زیر می آید:

یکم. تعریف لغوی و اصطلاحی واژه وکالت و معرفی اجمالی سازمان وکالت؛

دوم. علل تشکیل سازمان وکالت و گسترش و استمرار فعالیت آن تا پایان عصر غیبت؛

سوم. محدوده زمانی و جغرافیایی فعالیت سازمان وکالت؛

چهارم. وظایف و مسئولیت های سازمان وکالت؛

پنجم. ویژگی ها و مشخصات وکیلان و کارگزاران سازمان وکالت؛

ششم. معرفی مهم ترین وکیلان امامان علیهم السلام .

۱- کشی، رجال، ص ۵۷۵ - ۵۸۰، ح ۱۰۸۸.

این مباحث به لحاظ گستردگی، در کتابی دیگر به صورت مستقل به تفصیل بررسی شده است.(۱) در فصل دیگر، هریک از موضوعات فوق را به اجمال، بررسی خواهیم کرد.

چکیده

روشن گری های رهبران معصوم علیهم السلام، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا امام عسکری علیه السلام درباره مسئله مهدویت، شخص مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ویژگی ها و ابعاد مختلف درباره او، از بخش های انکارناپذیر تاریخ اسلام و تشیع است. چنان که گذشت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت گرامی اش، در روایات فراوانی که تنها به شمار اندکی از آنها اشاره شد، سعی داشتند درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حجّت را بر مردم به پایان رسانند و با روشن نمودن ابعاد مختلف مهدویت راه را بر هر کژاندیشی و سوء استفاده از این مسئله مهم ببندند.

عسکریین علیهما السلام برای آماده سازی شیعیان برای ورود به عصر غیبت کارهایی کردند؛ تبیین نزدیکی ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، کیفیت آغاز غیبت و تاریخ آن و کاهش ارتباط مستقیم با شیعیان از جمله این اقدامات بوده است. با توجه به جایگاه خاص سازمان وکالت در عصر غیبت، اقدامات آن دو امام علیهما السلام در تقویت و گسترش این سازمان اهمیت فراوان دارد. لذا در فصل بعد به این سازمان مهم و آغاز و انجام و چگونگی فعالیت آن، قبل از عصر غیبت و در آن عصر، نگاهی ویژه خواهیم داشت.

۱- نک: پژوهشی جامع پیرامون سازمان وکالت، وکلا و ابواب ائمه علیهم السلام، دکتر محمدرضا جباری، قم، موسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹ ش.

فصل ششم: پیشینه سازمان وکالت و جایگاه آن در عصر غیبت صغرا

اشاره

همان گونه که در فصل پیش گذشت، از جمله اقدامات مهم دو امام عسکری علیهما السلام تقویت و گسترش فعالیت سازمان وکالت بود. این سازمان که از دوره های پیشین آغاز به فعالیت کرده بود، به دلیل ضرورت های عصر امامان علیهم السلام، از عصر امام صادق علیه السلام آغاز به کار نمود و دامنه فعالیتش در عصر دیگر امامان علیهم السلام رو به فزونی نهاد و البته در شرایط سیاسی و اجتماعی، به فرازها و نشیب هایی برخورد.

فعالیت این سازمان در عصر غیبت صغرا اوج گرفت؛ چراکه ارتباط شیعیان با امام معصوم در این عصر تنها از این طریق امکان می پذیرفت. از این رو، امام هادی و امام عسکری علیهما السلام برای تثبیت هر چه بیشتر وکیلان و جایگاه آنان در جامعه شیعه اقداماتی لازم انجام می دادند. تبیین دقیق تر نوع فعالیت این سازمان و وظایف آن، این مدّعا را بهتر می تواند اثبات کند.

این سازمان در عصر غیبت صغرا با رهبری چهار نایب خاصّ حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و با فعالیت چندین وکیل که در نواحی مختلف شیعه نشین بودند، وظیفه رهبری شیعیان در ابعاد مختلف دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را بر عهده داشت. پرداختن به مباحث تاریخ عصر غیبت، بدون نگاه مستقل به سازمان وکالت و پیشینه آن و سپس نحوه فعالیت آن در عصر غیبت صغرا امکان نمی پذیرد.

ص: ۱۴۱

الف) بررسی معنای لغوی و اصطلاحی واژه وکالت و معرّفی اجمالی سازمان وکالت

وکالت در لغت به معنای ناتوانی از انجام مستقیم یک کار و اعتماد بر دیگری در آن کار است.(۱) منابع فقهی، وکالت را چنین تعریف کرده اند: «واگذاری انجام کاری به دیگری و نایب کردن او برای تصرّف در یک امر» و یا «تفویض و واگذاری امری به دیگری، برای آن که در زمان حیاتش آن را انجام دهد».(۲)

با دقت در تعریف لغوی و اصطلاحی واژه وکالت، چنین استنباط می شود که «ناتوانی از انجام مستقیم کار» در ریشه این واژه نهفته است، یعنی موکّل زمانی به تعیین وکیل اقدام می نماید که خود، به دلیل اسباب و انگیزه هایی، به انجام مستقیم کاری توانا نباشد، گرچه برای انجام آن کار اجازه داشته باشد، و اختیار انجام آن نیز با تعیین وکیل از او ساقط نمی شود.

از این رو، اگر امامان شیعه علیهم السلام نیز به تعیین وکیل اقدام می نمودند، از آن رو بوده که خود به گونه عادی، برای ارتباط مستقیم با شیعیان در نقاط دوردست (و یا حتی نزدیک) جهان اسلام توانا نبودند.

با توجه به تعریف لغوی و اصطلاحی وکالت، تعریف اجمالی سازمان وکالت امکان می پذیرد، سپس مشخصات و ویژگی های آن بررسی می شود:

اصطلاح سازمان وکالت بر مجموعه ای اطلاق می شود که به طور تقریبی از ابتدای دوران حاکمیت عباسیان آغاز شد و تا آخرین روزهای دوران غیبت صغرا استمرار یافت. هر چند فقیهان نیز وکالت ائمه علیهم السلام را در عصر غیبت کبرا برعهده دارند، اصطلاح نهاد یا سازمان وکالت نزد محققان، ویژه دوران حضور امامان علیهم السلام و عصر غیبت صغرا است. اطلاق عنوان نهاد یا سازمان وکالت بر این مجموعه، از وجود شکلی سازمانی، منسجم و منظم در این مجموعه برآمده است. به عبارت دیگر، این مجموعه از سطح کنش های فردی غیر مرتبط با هم و دور از برنامه و دستور کار و رهبریِ ناظر بر تمام مجموعه فراتر است.

ص: ۱۴۲

۱- نک: معجم مقاییس اللغه، ج ۶، ص ۱۳۶؛ المعجم الوسیط، ص ۱۰۵۳؛ دهخدا، لغت نامه، ج ۱۴، ص ۲۰۵۴۲.

۲- نک: وسیله النجاه، ج ۲، ص ۱۰۳؛ جواهر الکلام، ج ۲۷، ص ۳۴۷؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۹.

وجود مجموعه ای از ویژگی ها، باعث می شود که جز اطلاق نام نهاد، سازمان، یا نظام بر آن چاره ای نباشد. نخستین اصل حاکم بر نظام، وجود نظم، هم آهنگی و انسجام میان خود اعضا و یا اجزای تشکیل دهنده آن است. در این میان، وجود برنامه ای مشخص، رهبری حاکم و ناظر بر تمام سازمان، اعضایی وفادار و مخلِص به رهبری و اجراکننده برنامه های سازمان و وجود نظم در عملکردها را بایستی از جمله عوامل ایجاد این انسجام و هم آهنگی دانست. افزون بر اینها، اوضاع حاکم بر عصر ائمه علیهم السلام اقتضا می کرد که این سازمان، مخفیانه و هم راه با «تقیّه» به کار خود ادامه دهد.

این سازمان، در عصر امام صادق علیه السلام بنا شد. در این عصر، آن حضرت شماری وکیل و نماینده تعیین نمود تا میان ایشان و شیعیان نقش ارتباطی داشته باشند. این سازمان در عصر امام کاظم علیه السلام، شکلی وسیع تر و منسجم تر یافت و در اواخر عصر امام رضا علیه السلام و سپس در عصر امام جواد علیه السلام سامان مندتر شد و فعالیت وسیعی را آغاز کرد. این وضع در عصر امامان عسکری علیهما السلام با شدت بیشتر پیش رفت تا آن که فعالیت این سازمان در عصر غیبت به اوج رسید؛ چراکه تنها وسیله ارتباطی شیعه با امام علیه السلام در این عصر این سازمان بوده است.

بدین روی، سازمان وکالت با این سیر، فعالیت خود را آغاز کرد و تا پایان عصر غیبت صغرا ادامه حیات داد. وکیلان امامان علیهم السلام اعضای این سازمان بودند. آنان برای احراز این مقام می بایست شروط ویژه ای می داشتند. پس از احراز مقام وکالت، امام علیه السلام وظایفی ویژه بر دوش آنان می نهاد، ولی در این میان، عده ای انگشت شمار، راه خیانت و انحراف و فساد را در پیش می گرفتند و بعضی از افرادی که وکیل نبودند، به دلیل انگیزه هایی، ادعای دروغین وکالت را سر می دادند و به ناچار امامان شیعه علیهم السلام با آنان مقابله می نمودند. شایسته است هر یک از این مباحث به گونه ای جدا بررسی شود تا شناخت تفصیلی درباره این سازمان به دست آید.

ب) علل تشکیل سازمان وکالت و استمرار و گسترش فعالیت آن تا پایان عصر غیبت

اشاره

چرایی تشکیل و استمرار فعالیت چنین سازمانی و عوامل و زمینه هایی که سبب

ص: ۱۴۳

شـد امامـان علیهم السـلام برای نگـاه بـانی و توسـعه این سازمـان و اعضـای آن همت بگمارنـد، از پایه در این بحث است. این عوامل را تحت عناوین زیر می توان یادآور شد:

۱. لزوم ارتباط میان رهبری و پیروان

لزوم ارتباط امامان معصوم علیهم السلام با شیعیان از عوامل اساسی ایجاد این سازمان است. ارتباط میان رهبری و پیروان در هر نظام دینی، سیاسـی و اجتماعی اجتناب ناپذیر است. بنابراین، امامان شیعه علیهم السلام کسانی را به نمایندگی برمی گزیدند تا میان شـیعیان و ایشان نقش ایفا کنند. به دلیل گستردگی جهان اسلام در آن عصر و پراکندگی شیعیان در نقاط مختلف اعم از عراق، حجاز، ایران، یمن، مصـر و مغرب، کسانی شـناخته شده به نمایندگی امامان علیهم السـلام به مناطق دور و نزدیک اعزام می شدند و میان رهبری و پیروانش پیوند برقرار می ساختند.

۲. خفقان در دوره عباسیان و لزوم حفظ شیعیان و مکتب

در اوضاع عادی و در صورت فقدان جو خفقان و فشار دشـمنان نیز امکان ارتباط همه شیعیان در دورترین نقاط جهان اسلام با امامـان شـیعه علیهم السـلام فراهم نبود؛ چراکه با توجه به وسایل ارتباطی آن عصـر و فراوانی پیروان، سـفر از مناطقی هم چون ایران، عراق و حتی حجـاز به مـدینه برای همه ممکن نمی نمود، چه رسـد به این که عباسـیان جوّ خفقـان و رعب و وحشتی بر ضدّ امامان علیهم السـلام و شـیعیان برانگیخته بودند و همواره جاسوس ها و مأموران حکومتی رفت و آمدهای امامان و شیعیان را زیر نظر داشتند.

در چنین وضـعیتی، ایجاد سازمان وکالت برای کاهش ارتباط مستقیم شیعه و امامان علیهم السلام و قراردادن واسطه یا وسایطی میان دو طرف، برای حفظ آنان و بالاتر از آن حفظ مکتب، لازم و گریزناپذیر می نمود. لذا سازمان وکالت از آغاز تأسـیس تا پایان عصـر غیبت صـغرا، هرگز آشـکار و بی پرده فعالیت نمی کرد؛ چراکه این سازمان نزد حاکمان عباسـی وظیفه ای فراتر از جمع آوری وجوه شـرعی و زکوات و نـذورات و غیر آنها داشت. از این رو، هر چنـد وجود جوّ خفقان را علت اصـلی تشـکیل سازمان نمی توان دانست، به طور قطع وجود چنین جوّی علت تشدید فعالیت این سازمان و

ص: ۱۴۴

گسترش و توسعه آن می تواند باشد. لذا در عصر امامان کاظم و هادی علیهما السلام فعالیت این سازمان اوج گرفت.

۳. آماده سازی شیعه برای ورود به عصر غیبت

بی شک، آماده سازی شیعه برای پذیرش وضعیت جدید در عصر غیبت، از علل روی آوری امامان علیهم السلام به این سازمان، بوده است؛ عصری که شیعه در آن جز از طریق سفیران و وکیلان با امام خویش امکان ارتباط نداشت. با توجه به همین حقیقت، هر چه شیعه به عصر غیبت نزدیک تر می شد، راه ارتباط مستقیم او با امام علیه السلام نیز محدودتر می گشت و سازمان وکالت نیز تقویت می شد تا آن جا که در عصر امامان عسکری علیهما السلام بیشتر امور شیعیان با این دو امام بزرگوار از راه مکاتبه و از طریق وکیلان و نمایندگان صورت می گرفت. از این رو، می توان گفت تقویت سازمان وکالت دست کم در عصر دو امام عسکری علیهما السلام به دلیل زمینه سازی ورود شیعه به عصر غیبت بود.

۴. رفع بلاتکلیفی از شیعه در ایام حبس امامان علیهم السلام و در عصر غیبت

ضرورت وجود این سازمان در عصر غیبت صغرا، با توجه به اختفای کامل امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت او از دیدگان، بیشتر رخ می نماید؛ چراکه سفیران و وکیلان تنها راه ارتباطی شیعه با امام عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند. در این عصر، وکیلان و سفیران خاص و عام امام عجل الله تعالی فرجه الشریف تنها مرجع برای شیعه در مشکلات سیاسی، فکری، اجتماعی، اقتصادی و دینی بودند. همین گونه وکیلان در عصر بعضی از امامان علیهم السلام مثل امام کاظم علیه السلام یا دو امام عسکری علیهما السلام که شیعه دسترسی کمتری به آنان داشت، مرجع مطمئنی برای شیعیان بودند.

ج) بررسی محدوده زمانی و جغرافیایی فعالیت سازمان وکالت

اشاره

همان گونه که گذشت، سازمان وکالت به معنای مجموعه فعالیت های هم آهنگ و برنامه ریزی شده با رهبری واحد است، نه وکالت های جزئی، فردی و شخصی. بنابراین، گرچه مسئله وکالت و وجود وکیل یا وکیلان برای معصومان علیهم السلام دیرینه

است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امام علی علیه السلام و دیگر امامان هدی علیهم السلام تا عصر امام صادق علیه السلام، هر یک دارای نمایندگانی بوده اند که برای کارهایی ویژه تعیین می شدند، نصوص تاریخی و قراین موجود و زمینه های حاکم بر عصر ائمه علیهم السلام تا عصر امام صادق علیه السلام، هرگز وجود سازمان وکالت را در این دوره ها تأیید نمی کنند.

وانگهی محققان درباره آغاز شروع به کار این سازمان از عصر امام صادق علیه السلام و یا امام کاظم علیه السلام، هم نظر نیستند. برخی معتقدند که آغاز به کار این سازمان با برنامه ای گسترده، از عصر امام کاظم علیه السلام بوده و لذا حتی وجود وکیلانی برای امام صادق علیه السلام (به معنای اصطلاحی آن در این بحث) را انکار می کنند. برای مثال، عبدالرحمان بن حجّاج را در کتاب الغیبه شیخ طوسی او را از شمار وکیلانی برشمرده که امام صادق علیه السلام او را ستوده، از شمار وکیلان امام کاظم علیه السلام دانسته اند(۱) و یا معلّی بن خُنَیس را که به دلیل وکالت برای امام صادق علیه السلام به شهادت رسید، تنها به عنوان وکیل مالی حضرت قلمداد کرده اند.(۲) از سوی دیگر، برخی از محققان تأکید دارند که نخستین امامی که به تشکیل سازمان وکالت اقدام نمود، امام صادق علیه السلام بوده است، گرچه که توسعه و گسترش فعالیت این سازمان را در دوره های بعد، به ویژه دوره امام کاظم علیه السلام انکار نمی کنند.(۳)

شاید با نگاه به نصوص و شواهد موجود با نظر دوم بتوان موافقت نمود؛ چراکه در منابع ما به نام وکیلانی برای امام صادق علیه السلام تصریح شده است؛ وکلایی مانند عبدالرحمان بن حجّاج، مُعلَّی بن خُنَیس، نصر بن قابوس لَخمی و دیگران.(۴) از سوی دیگر، به دلیل وضعیت سیاسی آن عصر می توان پذیرفت که امام صادق علیه السلام زمینه هایی برای تشکیل چنین سازمانی داشته است؛ چراکه عصر آن حضرت از نظر فشارهای سیاسی، از عصر امام کاظم علیه السلام دشوارتر نبوده، و سازمان وکالت در عصر امام کاظم علیه السلام فعالیتی گسترده یافته است. شمار شیعیان نیز هر چند شاید در عصر امام کاظم علیه السلام رو

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۴۸.

۲- نک: دکتر حسین مدرسی، مکتب در فرآیند تکامل، ص ۲۰.

۳- نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۳۴.

۴- نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۴۷ – ۳۴۸.

به فزونی نهاده شد، با عصر امام صادق علیه السلام چندان متفاوت نیست. امام صادق علیه السلام برای امور اجتماعی هم چون گردآوری وجوه مالی مانند زکوات، نذورات، هدایا و اوقاف و از سوی دیگر، برآوردن نیازهای دینی، فکری، سیاسی و... شیعه در هنگامه فقدان امام علیه السلام می بایست چنین سازمانی تأسیس می کرد. هم چنین برخی نصوص روایی و تاریخی، بر ارتباط مالی امام علیه السلام با شیعیان در دورترین نقاط گواهی می دهد. برای نمونه، به توطئه منصور عباسی در فرستادن جاسوسی به منزله شیعه ای از خراسان به نزد امام صادق علیه السلام و برخی سران علویان می توان اشاره کرد تا به ظاهر با دادن وجوه شرعی و گرفتن رسید، برای اقدامات خود بر ضدّ امام علیه السلام و علویان دست آویزی فراهم کند.(۱)

پس نقطه آغازین فعالیت سازمان وکالت را عصر امام صادق علیه السلام می توان دانست. این سازمان پیاپی افت و خیزهایی داشته است، به این معنا که کار آن، در عصر هیچ یک از امامان بعدی علیهم السلام به تعطیلی کشیده نشد. و عصر غیبت صغرا یکی از حسّاس ترین و مهم ترین دوران فعالیت این سازمان بوده است؛ چراکه با غیبت امام معصوم علیهم السلام وکیلان و نایبان آن حضرت تنها پناهگاه و مرجع شیعیان، بودند. بنابراین، سازمان وکالت با قدرت و در مقیاس وسیع به کار خود ادامه داد. این فعالیت تا سال ۳۲۹ قمری، هم زمان با تاریخ وفات چهارمین سفیر و نایب حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف، ادامه داشت. در این سال با شروع دوران غیبت کبرا و قطع ارتباط حضرت به واسطه سفیران و باب ها با شیعیان، کار سازمان وکالت به یک معنا به پایان رسید؛ چراکه سازمان وکالت تا این زمان از کسانی گرد آمده بود که خود امام معصوم علیه السلام مستقیم آنان را به وکیلی برمی گزید، ولی با شروع عصر غیبت کبرا وظایف وکیلان بر دوش فقیهان جامع شرایط سپرده شد و چنین نبود که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف فقیه یا فقیهانی ویژه را به وکیلی خود برگزینند. لذا اگرچه وکالت امام علیه السلام به معنای عام، برای فقیهان در عصر غیبت وجود دارد، زیر مباحث سازمان وکالت نمی گنجد. پس محدوده زمانی فعالیت این سازمان را از عصر امام صادق علیه السلام تا پایان عصر غیبت صغرا می توان دانست.

۱- قطب الدین راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۲۱.

درباره محدوده جغرافیایی فعالیت این سازمان بایستی پذیرفت که با توجه به حضور شیعیان در دوران فعالیت این سازمان در دورترین نقاط جهان اسلام مانند خراسان بزرگ، سیستان، مناطق جبال تا همدان، و از اهواز تا بصره، کوفه، واسط، بغداد، سامرا، مداین، قرای سواد، و از مدینه تا یمن، مصر و شاید مغرب، طبیعی به نظر می رسد که این سازمان محدوده فعالیت خود را به سراسر این مناطق گسترده باشد؛ چراکه هر چه مناطق شیعه نشین از دسترسی مرکز استقرار رهبری و امامت دورتر بود، امکان دسترسی و ملاقات با امام کمتر و ضرورت وجود نماینده یا وکیلی از جانب امام علیه السلام در آن مناطق، بیشتر خودنمایی می کرد. بنابراین، با قطع نظر از شواهد تاریخی نیز این سازمان، فعالیت خود را به پهنای مناطق شیعه نشین و مراکز تجمع شیعیان، می بایست گسترده باشد. بنابر گزارشات تاریخی نیز این حدس تأیید می شود؛ چراکه در منابع نخستین تاریخی و رجالی، وکیلانی را می توان یافت که هر یک در ناحیه خود به فعالیت مشغول بوده اند. اکنون با توجه به شواهد موجود، به ذکر این نواحی و برخی از وکیلان فعال، می پردازیم:

۱. حجاز

· مدینه

با توجه به این که مدینه النبی صلی الله علیه و آله و سلم مرکز اصلی سکونت امامان شیعه علیهم السلام، بوده و این بزرگواران جز از سر ناچاری و یا به اجبار، از این شهر به جای دیگر منتقل نمی شده اند، خاستگاه تشکیل سازمان وکالت را در آن جا باید جست. مُعلَّی بن خُنَیس و نصر بن قابوس، وکیلان امام صادق علیه السلام در مدینه و اطراف آن بوده اند. معلّی بن خُنَیس به همین دلیل به دست داوود بن علی، رئیس شرطه حکومت عباسی، دستگیر شد و به شهادت رسید. به گفته ابن طاووس، او از بهترین و مشهورترین وکیلان امام صادق علیه السلام بوده است که شیعیان اموال فراوانی را به وی تحویل می داده اند.(۱)
نصر بن قابوس نیز بنا به نقل شیخ طوسی، حدود بیست سال وکیل امام

۱- نک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۹۹۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۳۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۱. بنابر بعضی روایات، امام صادق علیه السلام قاتل وی یعنی داوود بن علی را پس از این کار مؤاخذه کرد و چون به استهزا پرداخت، حضرت همان شب او را نفرین کرد و او هلاک شد.

صادق علیه السلام بوده، در حالی که وکالتش بر کسی جز خواص معلوم نبوده است.(۱)

در عصر امام کاظم علیه السلام، یونس بن یعقوب(۲) و مفضّل بن عمر جعفی را وکیلان آن حضرت در مدینه می توان یادآور شد. مفضل بن عمر نقش وکیل ارشد را داشت و بنا به امر حضرت، دیگر وکیلان باید به نزد او می رفتند. او را باب امام کاظم علیه السلام نیز یاد کرده اند.(۳)

هشام بن ابراهیم عباسی همدانی راشدی نیز در عصر امام رضا علیه السلام وکیل ارشد حضرت در مدینه بوده است.(۴)

ابوعلی محمد بن احمد بن حمّاد مروزی محمودی نیز در عصر غیبت صغرا به عنوان وکیل ناحیه مقدسه، در مدینه مشغول به کار بوده است.(۵)

· مکه

مکه نیز از مناطق تحت پوشش سازمان وکالت بوده است. علی بن جعفر همان وکیل برجسته امام هادی علیه السلام، پس از آزادی از حبس متوکل، راه مکه را در پیش گرفت و در آن جا اقامت کرد.(۶) وی فعالیت های وکالت را در آن جا ادامه داد. در ابتدای عصر غیبت صغرا، نیز یکی از وکلای مصر، به مکه آمد و ضمن ملاقات با وکیلان آن جا، شخصی را به سامرا فرستاد تا از اوضاع آن جا خبر بیاورد.(۷) در ایام حج نیز مکه، محل ملاقات وکیلان نواحی مختلف با یک دیگر بود.

· یمن

بنابر شواهدی، یمن نیز پایگاه استقرار شیعیان و با سازمان وکالت مرتبط بود.

۱- نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۴۷؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۴۵۱؛ شیخ طوسی، رجال، ص ۳۱۴، علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۱۷۵.

۲- نجاشی، رجال، ص ۴۳۷.

۳- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۴۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۲.

۴- تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۸۴۶.

۵- کشی، رجال، ص ۵۱۱، ح ۹۸۸؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۳۱۹.

۶- کشی، رجال، ص ۶۰۷، ح ۱۱۲۹.

۷- الکافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۱۹.

احتمال وکالت حسن بن فضل یمانی و برخی دیگر در این ناحیه می رود.(۱) علاوه بر این، گاهی اهالی یمن با سفر به استقرارگاه رهبری سازمان وکالت، به گونه مستقیم اموال و وجوه شرعی خود را به امامان شیعه علیهم السلام یا «وکیل الوکلای» آنان تقدیم می داشتند. ملاقات گروهی از اهالی یمن با امام عسکری علیه السلام نمونه ای بر این نکته است که حضرت در این ملاقات، عثمان بن سعید عمری را به آنان شناساند و تأکید فرمود که اموال را به وی تحویل دهند و از آن پس با او در ارتباط باشند.(۲)

۲. عراق

· کوفه

کوفه از مهم ترین مناطق شیعه نشین، همواره میزبان وکیلان امامان علیهم السلام بوده است. وکیلانی مانند عبدالرحمان بن حجّاج، علی بن یقطین، علی بن ابی حمزه بطائنی، حیّان سرّاج، زید قندی، ایّوب بن نوح عاصمی در طول دوران حیات ائمه علیهم السلام در این منطقه ایفای نقش می نمودند.(۳)

· بغداد

عبدالرحمان بن حجاج تا عصر امام جواد علیه السلام در این منطقه فعالیت داشته است.(۴) در عصر امام هادی علیه السلام، ابتدا علی بن الحسین بن عبد ربّه و پس از او أبو علی بن راشد، وکیلان ارشد ایشان در بغداد، مداین و قرای سواد بوده اند.(۵)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۲۰، ح ۱۳.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۳.

۳- در این باره به کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۷۸ و ۱۳۴، هم چنین به رجال کشی، ص ۴۹۳، ح ۹۴۶ و رجال نجاشی، ص ۹۹ مراجعه شود.

۴- اثبات الوصیه، ص ۲۱۳- ۲۱۵.

۵- این نکته از نامهٔ امام علیه السلام خطاب به موالی مقیم این مناطق استفاده می شود که در آن، جانشینی علی بن راشد را به جای علی بن الحسین اعلام نمود و آنان را مأمور مراجعه به او کرده است. این اقدام حضرت در پی دستگیری های شیعیان به دستور متوکل عباسی صورت پذیرفت. (در این باره نک: کشی، رجال، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱ و ۹۹۲؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۳۶- ۱۳۹) مراد از قُرای سواد، مناطق اطراف کوفه است. اطلاق سواد بر آنها، از آن رو بوده که منظرهٔ این مناطق از دور سیاه می نموده است؛ چراکه در این مناطق حاصل خیز، کشاورزی رایج بوده و سطح زمین برای افرادی که از حجاز وارد عراق می شدند، به رنگ سیاه جلوه می نموده است.

در عصر امام عسکری علیه السلام، عروه بن یحیی معروف به دهقان، به منزله وکیل ارشد آن حضرت در بغداد به کار مشغول بوده است، ولی بعدها راه خیانت در پیش گرفت.(۱)

بغداد در طول دوران غیبت صغرا، مرکز اقامت نایبان اربعه بوده و همواره محل رفت و آمد و سکونت شیعیان و فعالیت وکیلان ناحیه مقدّسه بوده است. نخستین سفیر آن ناحیه، به امر امام عجل الله تعالی فرجه الشریف محل فعالیت خود را به بغداد منتقل کرد. او در آن جا به هم راه سه تن از دست یارانش به نام های محمد قطّان، حاجز بن یزید و احمد بن اسحاق، امور سازمان را اداره می کرد. پس از وی، فرزندش محمد بن عثمان نیز بغداد را به مرکز رهبری سازمان تبدیل کرد و به هم راه ده تن از دست یارانش در بغداد، فعالیت وکلای نواحی را هدایت می کرد. حسین بن روح، از این دست یاران بود که به امر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از سفیر دوم به رهبری سازمان منصوب شد. او نیز در بغداد فعالیت های مخفی سازمان را پی گرفت. پس از وی سفیر چهارم نیز در آن شهر ادامه فعالیت داد.(۲)

· سامرا

سامرا در عصر دو امام عسکری علیهما السلام، محل سکونت آن دو بزرگ وار و از سویی نظارت آنان بر فعالیت های سازمان به شمار می رفت. فارس بن حاتم قزوینی که بعدها راه خیانت در پیش گرفت و همین طور علی بن جعفر همانی از وکیلان امام هادی علیه السلام در این شهر بوده اند. اهالی جبال (قسمت های مرکزی ایران تا همدان)، اموال و وجوه شرعی را به واسطه فارس بن حاتم، که مدتی در سامرا می زیسته، به امام می رسانده اند. وی سپس با علی بن جعفر همانی، دیگر وکیل امام علیه السلام درگیر شد و راه انحراف را در پیش گرفت و لذا امام هادی علیه السلام به طرد و لعن او پرداخت.(۳)

۱- کشی، رجال، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸ و ص ۵۷۳، ح ۱۰۸۶؛ شیخ طوسی، رجال، ص ۴۲۳ و ۴۱۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۵۰.

۲- در این باره نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۴۹- ۱۵۱، ۱۷۰- ۱۷۲ و ۱۹۵- ۲۰۰.

۳- کشی، رجال، ص ۵۲۶، ح ۱۰۰۸؛ نجاشی، رجال، ص ۳۱۰. (نجاشی او را «نزیل العسکر» یاد کرده است)

سامرا تا اوایل عصر غیبت صغرا محل فعالیت دو امام هادی و عسکری علیهما السلام به شمار می رفت، ولی به دلایلی پایگاه نواب اربعه از سامرا به بغداد منتقل شد، گرچه در بخشی از عصر غیبت صغرا، که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در سامرا می زیست، فعالیت های سازمان همواره از این شهر نظارت می شد.

· واسط

واسط نیز از مناطقی است که وکیلان امامان علیهم السلام در آن جا حضور داشته اند، وکیلانی مانند حسن بن قیامه(۱) وکیل امام کاظم علیه السلام و حسن بن محمد بن قطاه صیدلانی وکیل وقف در عصر غیبت صغرا، در این منطقه فعالیت می کرده اند.(۲)

· بصره

گرچه بصره تحت قلمرو وکیل اهواز بوده، برخی از وکیلان بنابر شواهدی، برای وکالت مستقیم بر بصره منصوب شده اند. برای نمونه ابوعمرو حذّاء در باب کلتا در بصره، به وکالت منصوب شده است.(۳)

۳. ایران

اشاره

سازمان وکالت با توجه به کثرت نواحی شیعه نشین در ایران و وجود مراکز سنّتی تشیّع، چون قم، آوه، سبزوار، نیشابور و...، در تمامی این مناطق دارای نماینده بوده است. این مناطق بنابر نگارش های تاریخی و منابع رجالی از این قرارند:

· خراسان بزرگ

خراسانِ آن زمان شامل مناطق مختلف شیعه نشین مانند نیشابور، بیهق، سبزوار، بخارا، سمرقند، هرات و نقاط دیگر بوده، ولی منابع تاریخی، بسیار اندک درباره نام وکیلان امامان علیهم السلام تا عصر دو امام عسکری علیهما السلام در خراسان آن عصر سخن گفته اند. بعضی از وکیلان ساکن در خراسان بزرگ که در منابع به نامشان تصریح شده، از این

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۳۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۴، ح ۳۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۶.

۳- الکافی، ج ۵، ص ۳۱۶؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۲۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۶۱.

قرارند: فضل بن سنان که وکیل حضرت رضا علیه السلام در نیشابور بوده،(۱) ابراهیم بن عبده که وکیل ارشد امام عسکری علیه السلام در نیشابور و بیهق و دیگر نواحی مجاور بوده(۲) و همین طور ایوب بن ناب که به وکالت آن حضرت به نیشابور روانه شد.(۳)

در عصر غیبت صغرا، محمد بن شاذان بن نُعیم شاذانی وکیل در نیشابور و علی بن حسین بن علی طبری وکیل در سمرقند و حسین بن علی بن محمد قمی معروف به ابوعلی بغدادی وکیل ناحیه مقدسه در بخارا بوده اند.(۴)

· قم

با توجه به مرکزیت قم برای شیعیان و سابقه دیرین آن در تشیع، سازمان وکالت در این منطقه فعالیت چشمگیری داشته و وکیلان امامان علیهم السلام در این منطقه، حلقه اتصال بسیار شایسته ای برای شیعیان ساکن در نواحی قم و اطراف آن با امامان علیهم السلام بوده اند. این وکیلان، بنابر آنچه منابع بدان تصریح کرده اند، عبارتند از:

عبدالعزیز بن المهتدی که وکیل امام رضا علیه السلام در قم بوده،(۵) زکریا بن آدم که به عنوان وکیل مقیم از نزد امام جواد علیه السلام در این شهر مشغول بوده که جلالت قدر و مصاحبت او با چند تن از امامان علیهم السلام مشهور است(۶) و همین طور یحیی بن عمران، که بنا به نقل ابن شهرآشوب و بعضی قراین وکیل در قم بوده است.(۷) هم چنین محمد بن احمد بن

۱- تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۴۷۰.

۲- حضرت در نامه ای به عبدالله بن حمدویه بیهقی چنین فرمود: «و بعد، فقد نصبت لکم ابراهیم بن عبده لیدفع النواحی و أهل ناحیتک حقوقی الواجبه علیکم إلیه و جعلته ثقتی و أمینی عند موالی هناک.» (نک: کشی، رجال، ص ۵۸۰، ح ۱۰۸۹)

۳- فضل بن شاذان از بزرگان نیشابور، او را به دلیل گرایش به مذهب ارتفاع، غلو و تفویض، گرامی نمی داشت و حضرت با توقیعی، به غائله خاتمه دادند. (نک: کشی، رجال، ص ۵۴۲، ح ۱۰۲۷)

۴- تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۲۸۲۰.

۵- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۱. او در عصر حسین بن روح، سفیر سوم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می زیسته و به نزد وی مراجعه می کرده است.

۶- کشی، رجال، ص ۴۸۳، ح ۹۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۵۲۱.

۷- کشی، رجال، ص ۵۹۶، ح ۱۱۱۵؛ بنا به نقل کشی، او با مشاهدهٔ اختلاف بین دو تن از وکیلان سیّار امام جواد علیه السلام، در قم از تحویل دادن وجوه شرعی به آنان امتناع می ورزد، ولی با دستور امام علیه السلام آنها را به این دو وکیل تحویل می دهد.

جعفر القمی العطّار که وکیل امام عسکری علیه السلام در آن جا بوده،(۱) احمد بن اسحاق قمی که وکیل آن امام و در عصر غیبت صغرا، وکیل ناحیه مقدسه در امور اوقاف قم بوده(۲) و احمد بن حمزه بن الیسع القمی از وکیلان ناحیه مقدسه برای این شهر در عصر غیبت صغرا و به عنوان باب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در این منطقه مطرح بوده اند.(۳)

آوه نیز از مناطق شیعه نشین نزدیک به قم و مرتبط با سازمان وکالت بوده است. گرچه حضور مستقل وکیلان در این ناحیه معلوم نیست و شاید وکیلان قم بر این منطقه نیز وکیل بوده اند،(۴) شواهدی بر ارتباط اهالی این منطقه با دفتر مرکزی سازمان در سامرا و بغداد گواهی می دهند.(۵)

ری

به رغم اهمیت و کثرت شیعیان در منطقه ری، منابع تاریخی از وکیلان ساکن در آن تا عصر غیبت صغرا نامی نبرده اند. ابوالحسین، محمد بن جعفر اسدی وکیل ارشد ناحیه مقدسه در عصر غیبت صغرا در منطقه ری بوده است. از طریق وی که فردی والامقام بوده، توقیعاتی نیز خارج شده است.(۶) مطابق روایت صدوق، اسدی از جمله وکیلان ناحیه مقدسه در ری در عصر غیبت صغرا است که به دیدن سیمای دل آرای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق یافته است.(۷)

۱- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۳۹۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۱۷؛ اثبات الهداه، ج ۶، ص ۱۸۲؛ بصائر الدرجات، ص ۲۶۲؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۷۰.

۲- تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۰۳۰۴، ابوحامد مراغی در وصف وی گفته است: «لیس له ثالث فی الارض فی القرب من الاصل یصفنا لصاحب الناحیه عجل الله تعالی فرجه الشریف .»

۳- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۵۰؛ نجاشی، رجال، ص۹۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۷۴؛ جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۱. او طبق گفتهٔ طبرسی، از وکیلان و سفیران معروفی بوده که امامیه در جلالت قدر و وکالت آنها تردید و اختلافی ندارند. (نک: اعلام الوری، ص۴۵۴)

۴- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۸.

۵- جامع الرواه، ج۱، ص۴۹.

۶- نک: الکافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۲۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۹؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۵۰.

۷- شیخ طوسی در کتاب الغیبه درباره او چنین آورده: «و کان فی زمان السفراء المحمودین أقوام ثقات ترد علیهم التوقیعات من قبل المنصوبین للسفاره من الاصل منهم أبوالحسین محمد بن جعفر الاسدی.» بنابر نقل شیخ طوسی، شخصی به نام صالح بن أبی صالح در سال ۲۹۰ قمری از سوی ناحیهٔ مقدسه مأمور می شود که وجوه شرعی را از مردم دریافت و در ری به ابوالحسین اسدی تحویل دهد. (نک: الغیبه، ص ۴۱۳؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۹۲؛ جامع الرواه، ج ۲، ص ۸۳؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۹، ح ۳۸ و ص ۵۲۲)

· قزوین

چنـان که بیـان شـد، فـارس بن حـاتم قزوینی، وکیل امام هادی علیه السـلام بوده است. او علاوه بر سامرا، چه بسا در قزوین نیز مدتی فعال بوده است. متون تاریخی، ابوجعفر، عبدالله ابی غانم قزوینی را به عنوان «باب المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف » در «قزوین» یاد کرده اند و از جانب ناحیه مقدسه به نام او، توقیع صادر می شد.(۱)

· همدان

همدان از مناطق مهم شیعه نشین ایران بوده و وکیلان امامان علیهم السلام در این ناحیه نیز حضور داشته اند. خاندان ابراهیم بن محمـد همدانی از وکیلان معروف این منطقه، از عصـر امام رضا علیه السـلام تا عصـر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف بوده انـد. خود او از وکیلاـن چیره دست امـام جواد علیه السـلام در همـدان بوده و بر فعـالیت وکیلاـن بعضـی منـاطق دیگر نیز نظـارت داشـته است. بنا به نقل نجاشـی، در عصـر نواده وی، قاسم بن محمـد بن علی بن ابراهیم بن محمـد، که وکیل ناحیه در همـدان بوده، ابوعلی، بسـطام بن علی و عزیز بن زهیر نیز در این ناحیه به وکالت مشـغول بوده اند و همگی به مراجعه نزد یک وکیل ارشـد به نام حسن بن هارون مأمور بوده انـد. پیش از او نیز پـدرش هارون بن عمران به عنوان وکیل ارشـد در این ناحیه فعال بوده است.(۲)

در عصـر امام عسـکری علیه السـلام و عصـر غیبت، ابراهیم بن محمد همدانی و پدرش، به وکالت در این ناحیه مشغول فعالیت بوده اند.(۳)

ص: ۱۵۵

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۲ ح ۱۶؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۴۷۰ (از فصل القاب).
۲- پس از او، وکالت به فرزندانش یکی پس از دیگری منتقل شد. فرزندش علی و فرزند او محمد و فرزند او قاسم، همگی به مقام وکالت رسیدند و در جلالت قدر آنان تردیدی نیست. (نک: کشی، رجال، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۶؛ نجاشی، رجال، ص ۲۴۲؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۶۰۷، و ج ۱، رقم ۲۷۵۲)
۳- کمال الـدین، ص ۴۸۳، ح ۲؛ بحـار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۷. جریـان جالبی درباره استرداد اموال امام عصـر عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط محمد بن صالح همدانی در منابع آمده است.

· آذربایجان

قاسم بن العلاء، وکیل برجسته امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در منطقه آذربایجان بوده و برخی از توقیعات به واسطه او به شیعیان رسیده است. وی تا عصر ابن روح در این ناحیه ادامه فعالیت داده،(۱) و پس از رحلت او، وکالت به پسرش منتقل گردیده است.(۲)

· قرمیسین

از احمد بن الحسن المادرائی وکیل ناحیه مقدسه در این منطقه نام برده شده است.(۳)

· اهواز

نام شماری از شیعیان امامان علیهم السلام در جرگه وکیلان آن بزرگواران در منطقه اهواز یاد شده است، مانند عبدالله بن جندب وکیل ارشد امامان کاظم و رضا علیهما السلام در اهواز(۴) و علی بن مهزیار اهوازی که امامان رضا، جواد و هادی علیهم السلام او را به عنوان وکیل ارشد در این منطقه منصوب کرده بودند.(۵) ابراهیم بن مهزیار دیگر وکیل این منطقه و شخصی والامقام بوده است. او از عصر امام هادی علیه السلام تا عصر غیبت صغرا به وکالت در اهواز مشغول بوده است. پس از او فرزندش محمد بن ابراهیم در عصر غیبت صغرا، عهده دار مقام پدر شد.(۶)

ص: ۱۵۶

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۷۶.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۷۶.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰. (قرمیسین» بنا به گفتۀ صاحب المسالک و الممالک، ص ۴۱ و ۱۹۸، شهری کوچک در استان جبل است که در حدود ۳۱ فرسخ از همدان فاصله دارد.)

۴- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۴۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۷۹۴.

۵- کشی، رجال، ص ۵۴۹، ح ۱۰۳۸، ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰؛ نجاشی، رجال، ص ۱۷۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۴۲؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۴۷.

۶- تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۲۲۲؛ تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۱۸. شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۵۱؛ کشی، رجال، ص ۵۳۱، ح ۱۰۱۵؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰. تاریخ الغیبه الصغری، ص ۴۵۹. (طبرسی در حق وی گفته: «انّه من الابواب المعروفین الذین لاتختلف الامامیه القائلون بامامه الحسن بن علی علیه السلام فیهم.» (اعلام الوری، ص۴۵۴)

· **سیستان – بُست**

به گفته برخی محققان، سازمان وکالت در این منطقه نیز فعالیت داشته است؛ چراکه این منطقه نیز جزء مناطق شیعه نشین بوده است و شواهدی بر ارتباط مالی شیعیان این مناطق با ائمه علیهم السلام گواهی می دهد.(۱)

· **مصر**

آن گونه که از بعضی منابع بر می آید، مصر نیز به دلیل وجود شیعیانی در این منطقه، در قلمرو فعالیت سازمان وکالت بوده است. برخی عثمان بن عیسی رواسی را که پس از شهادت امام کاظم علیه السلام از سران واقفیه شد، وکیل آن حضرت در مصر نام برده اند.(۲) همین طور شفیع خادم، وکیل امام عسکری علیه السلام در مصر بوده است.(۳)

د) وظایف و مسئولیت های سازمان وکالت

اشاره

با بررسی شواهد تاریخی چنین به دست می آید که سازمان وکالت از آغاز تا پایان فعالیتش، کارکردهای گوناگونی داشته است. برخی از محققان وظیفه اصلی این سازمان را دریافت و تحویل اموال و وجوه شرعی بیان کرده اند،(۴) ولی به نظر می رسد که این سازمان اهدافی دیگر نیز داشته است. با نگاهی تحلیلی به این سازمان، آن را برتر از مجموعه ای خواهیم یافت که تنها هدفش گردآوری خمس، زکات، صدقه، هدیه و نذر بوده است.

هدف های سیاسی والایی در پسِ وظایف شکلی و ظاهری این سازمان نهفته بوده

۱- نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۷۸.

۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۷۱، شیخ طوسی، الغیبه، ص ۶۳.

۳- طبق این نقل، مردی از اهل مصر، نزد امام عسکری علیه السلام به خاطر ظلم وکیل آن ناحیه شکایت می کند و حضرت با نامه ای توبیخ آمیز سبب رفع ظلم از آن فرد می شود؛ گرچه در این نقل تصریح نشده که آن وکیل، وکیل حضرت بوده، ولی قرائنی نظیر تظلّم آن فرد نزد حضرت نه نزد حکومت، و پیام صریح حضرت به آن وکیل برای رفع ظلم، حکایت از آن دارند که آن شخص، وکیل امام عسکری علیه السلام بوده است. نک: الکافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۱۹؛ ابن شهرآشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۳۲- ۴۳۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۴.

۴- نک: مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۹؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۳۴.

است شواهـد تاریخی این مـدعا را تأییـد می کننـد. چراکه اگر این سازمان هرگز فعالیت سیاسـی نداشت، نبایستی حکومت ها بارها و بارها بدان می تاختند و همچنین نمی بایست امامان علیهم السـلام آن را به گونه پنهانی اداره می کردند. از این رو، می توان گفت که حتی دریافت و ارسال اموال و وجوه شرعی و حقوق الهی نیز هدف سیاسی داشته و انگیزه اصلی، تقویت جانب ایمـان در برابر کفر بـوده است، چنـان که اهـداف دینی و معنـوی و نشـر اصـول و فروع مکتب را نیز از قلمرو اهـداف سازمـان وکـالت نبایـد خـارج نمود. بـا توجه به این مقـدمه، به وظـایف این سازمان بنابر نصوص برآمـده از تاریـخ و روایات اشاره می گردد:

۱. دریافت، تحویل و توزیع وجوه شرعی

وکیلاـن از آغـاز تأسـیس این سازمـان، به جمع آوری و تحویـل وجوه شـرعی به ائمه علیهم السـلام می پرداخته انـد. مُعلّی بن خنیس، وکیل و قیّم مالی امام صادق علیه السلام در مدینه بوده است. عباسیان به دلیل آن که او را گردآورنده وجوه شرعی از شیعیـان یافتنـد، به وی بـدگمان شدنـد و او را به شـهادت رساندنـد. منصـور خلیفه عباسـی، وی را متّهم کرد که اموال را برای کمک به قیام محمد بن عبدالله، معروف به «نفس زکیه»، گرد می آورد.(۱)

با توجه به گسترش دامنه کارکرد سازمان وکالت و گسترش مناطق شـیعه نشـین در عصر امام کاظم علیه السلام، مجموع وجوه مـالی که به دست وکیلاـن آن بزرگوار می رسـید، به مراتب بیشتر از عصـر امام صادق علیه السـلام بود. همین فزونی اموال در دست بعضـی از وکیلان آن امام علیه السـلام، سبب شد که برخی از آنان پس از شهادت آن جناب، راه خیانت در پیش گیرند و با سـر دادن داعیه مهـدویت آن امام و انکار امامت امام رضا علیه السـلام به تصـرف در این اموال پردازنـد.(۲) در دوره های بعدی با توجه به سامان مندتر شدن این سازمان، وجوه مالی به طور منظم، دریافت و توزیع می شد. این وجوه مالی، زکات،

۱- تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۱۹۹۴.

۲- امام رضا علیه السـلام اینان را که سـردمداران مـذهب واقفیه بودنـد، لعن و طرد کرد و آنان مطرود جامعهٔ شـیعی آن عصـر گشـتند. علی بن ابی حمزهٔ بطائنی، حیّان سـرّاج و عثمان بن عیسـی رواسی از جملهٔ این افراد بوده اند. (نک: کشی، رجال، ص ۴۹۳، ح ۹۴۶؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۶۲)

هدایای مالی، صدقات، نذورات، موقوفات و گاه خمس بود.(۱)

در برهه هایی از زمان که برخی شیعیان از پرداخت وجوه شرعی سستی می ورزیدند، امامان شیعه علیهم السلام به آنان هشدار می دادند. برای نمونه، گویا در عصر امام عسکری علیه السلام برخی از شیعیان نیشابور در پرداخت خمس اندکی سستی ورزیدند و لذا آن حضرت، در نامه ای از مسامحه آنان در این باره گله خود را ابراز نمود و به آنان فرمود: «اگر برای رستگاری، سعادت و نجات اخروی آنان نبود، هرگز چنین اصراری نداشتم.»(۲)

شیعیان در عصر غیبت صغرا، برای پرداخت خمس و دیگر وجوه مالی بسیار می کوشیدند. صاحب وسائل الشیعه سبب فزونی در پرداخت وجوه مالی را چنین آورده است: «علت فراوانی پرداخت خمس در این عصر، وجود وکلایی است که پرداخت وجوه شرعی به آنان لازم بود و همین طور، افراد محتاجی وجود داشتند که از سادات بودند و کفایت و سرپرستی آنان بر امام علیه السلام واجب بود، ولو از نصیب خودش.»(۳)

وجود وکیلان فراوان از «ناحیه مقدسه» در دور دست ترین نقاط جهان اسلام علاوه بر «نواب اربعه» موجب شده بود، شیعیان برای پرداخت این وجوه عذری نداشته باشند و بهانه نبود دسترسی به شخص امام، با وجود وکیلان آن حضرت، پذیرفتنی نبود.

کیفیت دریافت وجوه شرعی توسط وکیلان در عصر غیبت، گاهی با اظهار کرامت و خرق عادت هم راه بوده تا از این رو، حقانیت آن وکیلان و نایبان برای همگان یقینی شود. برای نمونه، محمد بن ابراهیم بن مهزیار مال هنگفتی را به فرستاده امام علیه السلام سپرد، آن گاه که فرستاده، از اوصاف و ویژگی های پنهان آن مال خبر داد. ماجرایی چنین درباره احمد بن محمد دینوری نیز گفته شده

۱- در این باره نک: مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۹؛ کشی، رجال، ص ۴۳۴، ح ۸۱۹.

۲- کشی، رجال، ص ۵۷۵، ح ۱۰۸۸.

۳- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۷۸.

است.(۱) درباره حسین بن روح نوبختی نیز روایت شده که وی پس از تحویل گرفتن وجوه مالی پیرزنی از اهل «آوه» از ایران، با وی به لهجه فصیح آوجی سخن گفته است.(۲)

در برهه ای از دوران غیبت صغرا، دریافت اموال بدون پرداخت قبض و رسید صورت می گرفت که به نظر می رسد به دلیل وجود خفقان برآمده از حکومت عباسیان بوده است. از جمله، در اواخر عصر سفارت محمد بن عثمان عَمری که به دلیل خطرناک بودن وضعیت سیاسی، برای اموال هیچ گونه رسیدی داده نمی شد و حتی گاه آورنده اموال آنها را در جایی می گذاشته و به راه خود ادامه می داده است. در موردی، یکی از کسانی که اموالی را به حسین بن روح که در عصر سفیر دوم به عنوان دستیار وی انجام وظیفه می کرد تحویل داد و او از دادن رسید خودداری نمود، مسئله را با سفیر در میان نهاد و او نیز کار «ابن روح» را تأیید کرد و به فرد مزبور فهماند که این کار با توجه به وضعیت خاص سیاسی انجام می شود.(۳)

اموالی که به نزد ائمه هدی علیهم السلام فرستاده می شد، در راه های مختلف به مصرف می رسیدند که از جمله آنها، مصارف بیت امامت، تأمین مالی وکیلان و ابواب، کمک به نیازمندان از سادات و بنی هاشم و غیر آنان و مصالح عمومی شیعیان، نظیر رفع اختلافات مالی آنان و غیر آن بود.

سفیر اوّل و دوم به دلیل رعایت جهات امنیتی، اموال فرستاده شده را در ظروف روغن نگاه می داشتند. عثمان بن سعید عَمری در عصر امام عسکری علیه السلام شغل روغن فروشی را برگزیده بود تا نامه ها و اموال را در ظروف روغن نزد امام علیه السلام ببرد. محمد بن احمد بن جعفر قطّان از دست یاران این دو سفیر نیز شغل پارچه فروشی را برگزیده بود تا اموال را در میان طاقه های پارچه به نزد سفیر ببرد.(۴)

ص: ۱۶۰

۱- نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۲۹۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۳، (جریان محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی).

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۹۰.

۳- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۷۲.

۴- نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۷۰ و ۱۷۴.

۲. رسیدگی به اوقاف

شماری از وکیلان به امور اوقاف رسیدگی می کردند؛ اوقافی که بیشتر به گونه املاک و زمین در جاهای مختلف ایران، عراق و غیر آنها پراکنده بود. احمد بن اسحاق قمی وکیل وقف در قم، و حسن بن محمد بن قطاه صیدلانی وکیل وقف در واسط به شمار می رفتند.(۱)

۳. راهنمایی و ارشاد شیعیان و مناظره با مخالفان

راهنمایی و ارشاد شیعیان به وظایف و اصول صحیح مکتب از شئون مهم این سازمان بوده است. بی تردید، وقتی کسی به عنوان وکیل عام و فراگیر امام معصوم علیه السلام به اهالی شهر یا منطقه ای معرّفی می شود، از نظر شناخت و آگاهی، برتر از افراد دیگر است. شیعیان بیشتر وکیلان را استفسار می کردند و شاید همین امر موجب شد شماری به «مذهب وقف» بگرایند؛ چراکه سران این مذهب، برخی از وکلای امام کاظم علیه السلام بودند و انحراف عقیدتی آنان و از سویی وجاهت آنان نزد شیعه، موجب گرایش عده ای به سوی آنان می شد.(۲)

همان گونه که پس از شهادت امام رضا علیه السلام، نزدیک به هشتاد تن از رهبران امامیه که عبدالرحمان بن الحجاج، سر وکیل عراق، و بسیاری از وکیلان دیگر در خانه عبدالرحمان بن الحجاج در بغداد گرد هم آمدند تا پیرامون امامت حضرت جواد علیه السلام بحث کنند؛ چراکه نوجوانی و کم سنّ بودن حضرت، موجب تردید بعضی، به امامت آن بزرگوار شده بود.(۳) این امر پس از رحلت امام جواد علیه السلام نیز دوباره توسط وکیل الوکلای آن جناب یعنی محمد بن الفرج، رخ داد و شیعیان با حضور در خانه او درباره امامت امام هادی علیه السلام بحث کردند.(۴)

۱- درباره احمد بن اسحاق، نگاه شود به: نجاشی، رجال، ص ۹۱؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۵۰؛ جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۱. درباره حسن بن محمد بن قطاه صیدلانی نگاه شود به: کمال الدین، ص ۵۰۴، ح ۳۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۶.

۲- نک: کشی، رجال، ص ۴۰۵، ح ۷۶۰ و ۷۵۹؛ الواقفیه، ج ۱، ص ۲۱۱ به بعد؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۸۳.

۳- نک: اثبات الوصیه، ص ۲۱۳- ۲۱۵؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۷۸.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.

شیعه در عصر غیبت صغرا، به ناگاه با وضعیت تازه ای رو در رو گردید؛ فاجعه عدم امکان دسترسی مستقیم به امام معصوم علیه السلام . طبیعی است که فضای حیرت و سر در گمی به مراتب فراگیرتر از هنگام وفات یک امام بوده باشد. در چنین فضایی باز سازمان وکالت مرجع و پناه گاه افراد نیازمند برای ارشاد و راهنمایی به شمار می رفت. برای نمونه، پس از رحلت نخستین نایبِ حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف که مردم درباره جانشین او سر در گم بودند، ابوجعفر عَمری، نایب دوم، وظیفه ارشاد و رفع سر در گمی شیعیان را بر دوش داشت. جریان ابوالعباس احمد دینوری سرّاج مؤید این سخن است.(۱)

بنابر شواهدی فراوان، امامان علیهم السلام، شیعیان و حتی نمایندگان را برای شناخت حق، در هنگام عدم امکان دسترسی به امام به وکیلان سرشناس خود ارجاع می دادند. دستور امام هادی علیه السلام به احمد بن اسحاق قمی درباره مراجعه به عثمان بن سعید عَمری، به هنگام عدم امکان دسترسی به امام علیه السلام، گویاترین این نمونه هاست.(۲)

وکیلان و نایبان امام علیه السلام در مسائل کلامی و اعتقادی به خصوص در عصر غیبت، مرجع تعیین کننده حقّانیت عقاید یا انحرافی بودن آنها بوده اند. برای نمونه، وقتی جامعه شیعه از عَمری، نایب حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف، درباره مفوضّه و عقایدشان پرسید، او در پاسخ، دیدگاه مفوضّه را در نسبت دادن خلق و رزق به امامان علیهم السلام تکذیب کرد و آن را به ذات مقدّس باری تعالی مربوط دانست.(۳) با این کلام، موضع رسمی نایبان امامان علیهم السلام همان عقیده توده علاقه مندان به اهل بیت علیهم السلام و جامعه شیعه در این موضوع

۱- او به عنوان وکیل و مورد اعتماد مردم، اموالی را از نزد مردم دینور و نیز احمد بن الحسن المادرائی (وکیل در قرمیسین) به سمت بغداد برد، ولی با ادعای نیابت بعضی از رقیبان دروغین نایب دوم یعنی ابوجعفر عَمری روبه رو می شد؛ وقتی این مدعیان دروغین را عاجز از اقامه حجت بر صدق دعوی یافت و ابوجعفر عَمری برهان لازم را ارائه کرد و از اوصاف اموال خبر داد، حق را بازشناخت و پس از تحویل اموال به او، به سمت دیار خود بازگشت. (درباره این جریان نک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰)

۲- وقتی احمد بن اسحاق قمی به حضرت عرض کرد: «من همیشه برایم ممکن نیست نزد شما حاضر شوم، در این موارد به چه کسی مراجعه کنم و قول چه کسی را قبول کنم و مورد عمل قرار دهم؟» حضرت در پاسخ فرمود: «هذا أبوعمرو، الثقه الامین، ما قاله لکم فعنّی یقوله و ما ادّاه الیکم فعنّی یؤدّیه.» (نک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۱۲)

۳- نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۲۹۳؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۵۸.

تأیید شد. همین گونه وقتی حسین بن روح نوبختی، پرسش یکی از شیعیان را درباره علّت تسلّط دشمنان بر امام حسین علیه السلام شنید، چنان پاسخی تفصیلی و قانع کننده داد که راوی این جریان می گوید: «من در این که او این پاسخ ها را از جانب خود بگوید، تردید نمودم، ولی بدون آن که سخنی بگویم او رو به من کرد و گفت: اینها از اصل (حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف) شنیده شده است.»(۱)

گفت وگو و مناظره با مخالفان ویژه وکیلان امامان علیهم السلام نبوده، ولی این مأموریت گاه به وکیلان واگذار می شده است. برای نمونه، عبدالرحمان بن حجّاج که وکیل ارشد امام صادق و سه امام بعدی علیهم السلام بوده، از جانب امام صادق علیه السلام مأمور گفت وگو با اهل مدینه شده است. آورده اند که حضرت به او می فرمود:

یا عبدالرحمن! کَلّم اهلَ المدینه فإنّی احبّ أن یُری فی رجال الشیعه مثلُک؛(۲)

ای عبدالرحمان! با مردم مدینه گفت وگو کن زیرا خوش دارم مانند تو در میان مردان شیعه دیده شود.

گاهی وکیلان امامان علیهم السلام، محدّثان معتبر شیعی را برای رفع شبهات و تردیدها به کمک می گرفتند. برای نمونه، حسین بن روح نوبختی کتابی را که از نظر اعتبار مشکوک بود، برای محدّثان قم فرستاد تا در آن نظر کنند و اگر چیزی برخلاف نظرات خود یافتند، به او بگویند. وکیلان، شیعیان را به عقاید حق تنها در زمینه های فکری و اعتقادی ارشاد نمی کردند، بلکه گاه به مسائل شخصی نیز می پرداختند.(۳)

۴. نقش سیاسی سازمان وکالت

این سازمان به ظاهر برای جمع آوری وجوه شرعی و اموال اهدایی شیعیان تشکیل شده بود، ولی نقش سیاسی آن را نمی توان انکار نمود. حتی با چشم پوشی از هرگونه فعالیت سیاسی تنها، خود مسئله جمع اموال از اطراف و اکناف برای امامان شیعه علیهم السلام،

۱- کمال الدین، ص ۵۰۷، ح ۳۷.

۲- کشی، رجال، ص ۴۴۲، ح ۸۳۰.

۳- نک: شیخ طوسی، الغیبه،ص۳۸۷؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۶۰.

از دیـد حاکمان بنی عباس فعالیتی سیاسـی تلقی می گردید.(۱) از همین رو، منصور و هـارون امـام صادق و امام کاظم علیهما السـلام را به جمع اموال برای کمـک به مخالفان حکومت عباسـی متهم می نمودنـد. این نوع حساسیت درباره امام هادی علیه السـلام از متوکّل عباسـی نیز به چشم می خورد. او پس از آگاهی از فعالیت گسترده وکیلان امام هادی علیه السـلام، در صدد قلع و قمع این سازمـان و دست گیری اعضـای آن برآمـد و حتی بعضـی از یـاران و وکیلاـن آن حضـرت ماننـد علی بن جعفر همانی را دست گیر کرد و برخی را مانند ابوعلی بن راشد، عیسی بن عاصم و ابن بند را به شهادت رساند و یا زیر شکنجه قرار داد تا شهید شدند.(۲)

تلاش فراوان حاکمیت عباسـی در عصر غیبت، برای شناخت اعضای «سازمان وکالت»، از دیگر قراین وجود نقش سیاسی برای این سازمان است.(۳)

وجود این همه حسّاسیت دربـاره این سازمـان، خطری سیاسـی را می نمایـد که حاکمیت عباسـی را دربر گرفته بوده است. در کنار این نکات، وجود اصل پنهان کاری، تقیّه و سرّی بودن این سازمان، خود بهترین دلیل و گواه است که این

ص: ۱۶۴

۱- در یک مورد، در شـبهه ای که برای یکی از شـیعیان در مورد انتساب فرزندش به او پیش آمده بود، کسی را نزد حسین بن روح فرسـتاد تا واقع را به او بنمایـد. ابن روح او را نزد ابوعبـدالله بزوفری فرسـتاد. او نیز در پاسـخ گفت: فرزند، فرزند اوست و مواقعه در تاریخ فلان واقع شده و نام فرزند را محمد بگذارد. (نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۰۸).
۲- این سـخن، زمانی بیشتر تأیید می شود که به اتّهام منصور، به امام صادق علیه السـلام توجه کنیم. وی حضرت را متّهم نمود که وکیلش، معلَّی بن خُنَیس را برای جمع کمک برای نهضت محمد بن عبدالله (نفس زکیه) به سوی شـیعیانش فرسـتاده است. همین اتهام موجب شد که منصور، حضـرت را به بغداد فرا بخواند. نظیر همین اتهام را هارون به امام کاظم علیه السـلام نسـبت داد. (نک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۹۹۳)
۳- متوکل عباسـی به دلیل همین حساسیت به وکیلان امام هادی علیه السـلام، ایوب بن نوح وکیل ناحیـهٔ کوفه را تعقیب کرد. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۸۱) و علی بن جعفر همانی را محبوس نمود و تصمیم به قتل وی گرفت و در پاسـخ وساطت وزیرش عبیدالله بن یحیی بن خاقان گفت: «خودت را برای وساطت او و امثالش به زحمت مینـداز؛ چرا که عمویش مرا خبر داده که او، رافضـی و وکیـل علی بن محمـد است.» (کشـی، رجال، ص ۶۰۷، ح ۱۱۲۹، و ح ۱۱۳۰؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۳) متوکّل هم چنین، سر وکیل مناطق بغداد، مداین و قرای سواد یعنی ابوعلی بن راشد را به شهادت رساند و برخی دیگر مانند عیسـی بن جعفر بن عاصم را با ضـربت عمودی بر سـرشان کشت و ابن بند را ابتدا سی صد تازیانه زد، سپس به دجله انداخت. (کشی، رجال، ص ۶۰۳، ح ۱۱۲۲)

تشکیلات سیاسی بوده و از نظر حکومت عباسی، رها کردن آن به حال خود، بسیار خطرآفرین می توانسته باشد.

۵ . نقش ارتباطی سازمان وکالت

در بحث از «علل تشکیل سازمان وکالت» گـذشت که نقش ارتباطی این سازمان از اصلی ترین انگیزه های شکل گیری آن، بوده است. شیعیانی که در دوردست می زیسته انـد و گاه حتی برای یک بار نیز به دیـدار امام خویش توفیق نمی یافتند، برای برآوردن نیازهـای شرعی، مالی و... به وکیلان، یعنی واسطه های امام در شهرهای مختلف روی می آوردنـد. پرداخت وجوه مـالی به وکیلـان، پرسش از مسائل شرعی، کلامی و اعتقادی، عرضه نمودن مکاتبات و نامه ها به محضر امام علیه السلام به واسطه وکیلان و دریافت پاسخ، ارسال پیام های شفاهی و دریافت پاسخ آنها و امور دیگر از جمله مواردی بوده که وکیلان امـام علیه السلام میـانجی گری می کرده انـد. پیـداست اگر سازمـان وکـالت در میان نبود این امور رها می شـد، و شیعیان از تکالیف خود وا می ماندند.

اخراج توقیعات در دوره های نزدیک به عصر غیبت صغرا و در طول این دوره، از مهم ترین وظایف وکیلان بوده است. توقیع در اصطلاح به معنای پاسخ های کوتاه و کلمات قصاری است که بزرگان در ذیل و حاشیه نوشته ها، عریضه ها و مانند آن، در پاسخ سؤالی یا برای حلّ مشکلی و یا برای تعبیر از یک نظر و عقیده مشخص مرقوم می داشته اند. گرچه بیشتر توقیعات در پاسخ به پرسش ها بودند، مواردی نیز بوده که امام علیه السلام خود، آغاز به اخراج و اِصدار «توقیع» می نموده، بدون آن که پرسش و یا مشکلی مطرح شده باشد، مانند توقیع حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای تعزیت درگذشت سفیر اوّل به سفیر دوم، و یا توقیع اعلام پایان سفارت سفیر چهارم و شروع غیبت کبرا.

رسم چنین بوده که پس از عرضه داشتن سؤالات، توقیعات در فاصله دو، سه و یا چنـد روز صادر می شدنـد، ولی گاهی بر خلاف عادت، در فاصله بسیار کوتاهی پاسخ آماده می شده است.

ص: ۱۶۵

مضمون توقیعات، شامل اموری مانند پاسخ به سؤالات شرعی، دستور کارکردهای مختلف به وکیلان، رسید وجوه شرعی، اعلام نصب وکیل به وکالت، اعلام خطر سیاسی درباره سازمان وکالت و بیان راه حل، اعلان لعن، عزل و طرد وکیلان خائن و فاسد یا مدّعیان دروغین وکالت، معرّفی شخصیت بعضی از وکیلان و رفع اتّهام از آنان، حلّ مشکلات شخصی افراد و رفع اختلافات، تردیدها و شبهات بوده است.(۱)

۶. کمک به نیازمندان، و حل مشکلات شیعیان

کمک به نیازمندان شیعه از دیگر وظایف سازمان وکالت بوده که این کار، گاهی با نفوذ به اداره های دولتی صورت می پذیرفت. برای نمونه، علی بن یقطین، وکیل امام کاظم علیه السلام از کسانی بود که با نفوذ به دستگاه خلافت عباسی درصدد رفع ظلم از شیعیان برآمد و در این کار توفیق یافت. امام علیه السلام هنگامی که نارضایتی او را از همکاری با دستگاه ظلم بنی عباس حتی به آن مقدار دریافت، به او فرمود:

إن للّه مع کل طاغیه وزیراً من أولیائه یدفع به عنهم و أنت منهم یا علی؛(۲)

خداوند به هم راه هر سرکشی، وزیری از میان اولیای خود دارد که به وسیله او از دوستان خود، دفع بلا می کند و تو از آنان هستی ای علی!

گاهی وکیلان امامان علیهم السلام برای برطرف کردن درگیری های موجود بعضی از شیعیان مأمور می شدند و در این راه اگر لازم می شد وجوه مالی را نیز خرج می کردند. برای مثال، مفضّل بن عمر جعفی، وکیل و امین امام صادق علیه السلام، مأمور پرداخت چهارصد درهم از سوی امام علیه السلام به ابوحنیفه سائق الحاج و یکی از بستگان او شد که در مورد ارث با هم مشاجره داشتند. این مسئله، کوشش امامان علیهم السلام را برای حفظ وحدت میان

۱- عبدالله بن سلیمان، وزیر عباسی، وقتی از وجود وکیلانی برای ناحیهٔ مقدسه آگاه شد، کسانی را به جاسوسی و به ظاهر برای تحویل وجوه شرعی، نزد وکیلان گوناگونی فرستاد که به آنان سوء ظن می رفت تا وکالت آنان را احراز کند، ولی با ارشاد حضرت، هیچ یک از وکیلان اقدام به قبول وجهی نکردند تا زمانی که خطر رفع شد. (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰، ح ۳۰)

۲- در این باره، نک: تاریخ الغیبه الصغری، ص ۴۷۲؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۳۱؛ کمال الدین، ص ۴۸۳، ح ۴؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۲۲۲؛ کشی، رجال، ح ۱۰۰۵؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۵۰؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۸۵.

شیعیان می نماید.(۱)

سازمان وکالت در عصر غیبت تنها پناه گاه شیعیان بود. از این رو، مراجعه به نزد سفیران و ابواب ناحیه مقدسه، و راهنمایی های آنان و گاه فراهم آوردن مقدّمات دیدار افراد با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به واسطه سفیران، بهترین کمک ها برای شیعیان در این عصر شمرده می شود.

ه) ویژگی ها و شرایط لازم برای وکیلان امامان علیهم السلام

اشاره

با توجه به آن چه در بررسی تاریخی گذشت، ویژگی های لازم برای یک وکیل را چنین می توان برشمرد:

۱. وثاقت یا عدالت

وثاقت در وکیل، از شروط اساسی است و لزوم آن جای بحث ندارد، ولی آیا وثاقت وکیل تنها به معنای وثاقت در امور مالی است و یا فراتر از آن وثاقت رجالی را نیز دربر می گیرد؛ اعتمادپذیر بودن در اموال، وظایف شرعی، سخنان و روایات؟ بعضی از محقّقان معتقدند مراد از وثاقت در وکیل، تنها وثاقت در اموال است.(۲) گروهی نیز آن را به معنای عدالت وکیل دانسته اند و به تلازم میان وکالت و عدالت معتقدند.(۳)

به نظر می رسد، وثاقت شایسته وکیل، از وثاقت مالی اعم باشد. اگر امام کسی را به نمایندگی وکالت خود، عازم منطقه ای کرد و از او به «انّه ثقتی و أمینی» تعبیر نمود، تنها وثاقت مالی او را نشان نمی دهد. حتی اگر وظایف وکیلان را در دریافت و توزیع وجوه شرعی نیز منحصر بدانیم، باز نمی توان پذیرفت که امام علیه السلام کسی را که از نظر شرعی، دینی و عرف مردم، فردی فاسق است، به دلیل دارا بودن وثاقت در دریافت و ارسال اموال به نمایندگی و وکالت فراگیر خود در یک منطقه معرّفی

۱- کشی، رجال، ص ۴۳۳، ح ۸۱۷.

۲- نک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۰۸۴.

۳- نک: مکتب در فرآیند تکامل، ص ۲۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۷۴.

نموده باشد. وانگهی اگر کسی در یک مورد جزئی و خاص به وکالت منصوب شده باشد، البته وکالت را ملازم وثاقت یا عدالت وی نمی توان دانست.

گاهی امامان علیهم السلام به منزله رهبری سازمان وکالت، وثاقت وکیلان خود را به شیعیان اعلام می کردند تا جایگاه آنان برای شیعیان مشخص شود و شیعیان با اطمینان به آنان مراجعه کنند. باری امام عسکری علیه السلام احمد بن اسحاق، علی بن جعفر همانی، ایوب بن نوح و ابراهیم بن محمد همدانی را توثیق نمود(۱) و بار دیگر وثاقت عثمان بن سعید و جایگاه والای او را به شمار بسیاری از سران شیعه اعلام فرمود که در جلسه حاضر بودند.(۲)

بسیار پیش آمده که امامان علیهم السلام وکیلی را به منطقه ای اعزام می کرده اند و هم راه با وی به شیعیان منطقه نامه ای می نوشته اند و اطمینان و اعتماد خود را از وکیل اعزامی نیز اعلام می کرده اند. برای نمونه، امام عسکری علیه السلام به شیعیان نیشابور نامه ای نوشت و ابراهیم بن عبده را وکیل اعزامی به آن منطقه معرّفی نمود.(۳)

وثاقت جانشین سفیر در عصر غیبت صغرا نیز به واسطه سفیر قبلی و به امر امام علیه السلام به شیعیان ابلاغ می شد. برای نمونه، به معرّفی جایگاه رفیع حسین بن روح توسط محمد بن عثمان عَمری، سفیر دوم، به جمعی از سران شیعه می توان اشاره کرد.(۴)

۲. رازداری و پنهان کاری

با توجه به حاکمیت ظلم و ستم که در طول حیات سازمان وکالت ادامه داشت، شایسته بود نمایندگان امام علیه السلام افرادی باشند که قدرت لازم برای حفظ اسرار و ممانعت از افشای آنها را داشته باشند. این مسئله چنان دارای اهمیت می نمود که اگر کسی سرّی از اسرار را نزد غیر اهلش بازگو می نمود، ائمه علیهم السلام او را بسیار نکوهش می کردند. برای نمونه، امام صادق علیه السلام به عمل کرد معلّی بن خنیس که به دلیل ترک

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۱۴، و ج ۱۸، ص ۱۰۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸۱؛ وسائل الشیعه، و ج ۱ رقم ۲۰۰، و ج ۲، رقم ۱۰۶.

۲- کشی، رجال، ص ۵۵۷ - ۵۵۸، ح ۱۰۵۳.

۳- شیخ طوسی، الغیبه، ص۲۶۷.

۴- کشی، رجال، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳.

رازداری، به شهادت رسید، انتقاد داشتند.(۱)

دو سفیر اول و دوم در عصر غیبت صغرا که پنهان کاری در سازمان وکالت با توجه به حساسیت آن دوران در اوج خود بود و سفیران و وکیلان در نهان کاری شدید به فعالیت مشغول بودند، به روغن فروشی می پرداختند. حسین بن روح نوبختی نیز به زیرکی در کار و بسیاری رازداری و پنهان کاری معروف بوده است، چنان که گاهی برای رعایت جهات امنیتی پس از دریافت وجوه شرعی، قبض و رسیدی تحویل نمی داد و یا باری دربان خود را به دلیل شماتت و بدگویی به معاویه اخراج کرد.(۲)

افزون بر آن چه گذشت، دیگر صفات لازم برای وکیلان امامان علیهم السلام از این قرارند: زیرکی، کاردانی، نظم در امور، امانت داری، دوری از دل بستگی به دنیا و غرور و تک روی، حسادت، شهرت طلبی، خیانت، غلوّ، جهل، تعصّب باطل و گرایش به باطل و ظلم، زهد دو چندان، احترام به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، شناخت امام علیه السلام، حفظ تشکیلات سازمان وکالت، هجرت به وقت لزوم، علم به کتاب خدا، سنّت و حقوق امامان علیهم السلام و قدرت بر اعجاز و کرامت به وقت لزوم.

و) ساختار و شیوه های عملکرد سازمان وکالت

۱. رهبری

امام معصوم علیه السلام بر کار وکیلان نظارت دقیق داشته است. اموری مانند تعیین وکلای نواحی و بررسی عملکرد آنان، معرّفی وکیلان نواحی به شیعیان و شناساندن فضایل و شخصیت آنان، عزل وکیلان فاسد و خائن و جای گزینی وکیلان جدید، معرّفی جریان های دروغین وکالت و بابیت و برخورد با آنان، راهنمایی وکیلان به وظایفشان

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۴۷.

۲- امام صادق علیه السلام، معلّی بن خنیس را به دلیل افشای بعضی از اسرار که به قتلش نیز انجامید، مورد نکوهش کردند و فرمودند: «خداوند معلّی را بیامرزد. من انتظار این را داشتم؛ چرا که او سرّ ما را فاش نمود و ...، هر کس که اسرار ما را نزد غیر اهلش فاش کند، به سلاح یا طناب دار مبتلا می شود.» (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۸۵)

و کیفیت برخورد با حکومت عباسی، تأمین مالی وکیلان، و ردّ اتهامات نادرست بر آنان، همه بر عهده امام علیه السلام بوده است.(۱)

۲. وکیل ارشد یا سر وکیل

مناطق مختلف در سازمان وکالت، تقسیم بندی می شدند و در نهایت برای هر یک از این مناطق وسیع، وکیل ارشدی نصب می شد که وظیفه نظارت بر کار وکیلان اعزامی به مناطق تحت قلمرو را بر عهده داشت. وکلای جزء نیز به مراجعه نزد سر وکیل ها مأمور و موظف بودند. بنابه گفته دکتر جاسم حسین، بنابر شواهد تاریخی، وکیلان، شیعیان را بر مبنای نواحی گوناگون به چهار گروه تقسیم می کردند:

یکم. ناحیه بغداد، مدائن، قرای سواد و کوفه؛

دوم. بصره و اهواز؛

سوم. قم، همدان و سایر مناطق جبال؛

چهارم. حجاز، یمن و مصر.

هر ناحیه، به وکیلی مستقل واگذار می شد که کارگزاران محلی زیر نظر او منصوب می شدند.(۲) برای مثال، ابومحمد، حسن بن هارون و پدرش هارون بن عمران به عنوان سر وکیل ناحیه همدان در عصر غیبت صغرا و قبل از آن مطرح بوده اند. عبدالرحمان بن حجاج وکیل ارشد عراق در عصر امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و علی

۱- کمال الدین، ص ۵۰۱، ح ۲۸؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۵۸. درباره تعیین وکیلان نواحی، برای نمونه نگاه کنید به نصب ابوعلی بن راشد به جای علی بن حسین بن عبد ربه توسّط امام هادی علیه السلام، در کشی، رجال، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱ و درباره بررسی عمل کرد وکیلان نگاه کنید به جریان حساب رسی از یکی از وکیلان خائن توسّط امام صادق علیه السلام در وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۹۱ و درباره معرفی شخصیت وکیلان به شیعیان و معرفی عثمان بن سعید عَمری به گروهی از شیعیان یمن توسّط امام عسکری علیه السلام نگاه کنید به بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۵ و درباره عزل وکیلان خائن، به جریان لعن و عزل فارس بن حاتم قزوینی توسّط امام هادی علیه السلام و دستور کشتن وی توسط آن حضرت در کشی، رجال، ص ۵۲۲، ح ۱۰۰۳ تا ح ۱۰۱۱، درباره معرّفی جریان های دروغین وکالت و بابیت به نامۀ امام هادی علیه السلام به یکی از شیعیان و اعلام بیزاری از محمد بن نُصَیر نُمیری و حسن بن محمد بن بابای قمی در کشی، رجال، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹ و درباره تعیین وظایف، به نامۀ امام عسکری علیه السلام مبنی بر نصب ابراهیم بن عبده و تعیین وظایف او در کشی، رجال، ص ۵۰۹، ح ۹۸۲ نگاه کنید.
۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۳۷.

بن الحسین بن عبد ربّه وکیل ارشد عراق در عصر امام هادی علیه السلام بوده اند.(۱) ابوالحسین اسدی رازی در عصر غیبت صغرا، کار نظارت بر فعالیت وکلای نواحی شرقی ایران را بر عهده داشت. حاجز بن یزیدوشّاء نیز در بغداد تحت نظارت سفیر اول و دوم قرار داشت و خود نیز بر کار برخی از وکیلان ایران نظارت می کرد.(۲)

۳. نماینده های سیار

بیشتر وکیلان اعزامی به نواحی، وکیلان مقیم در آن مناطق بودند، ولی بنابه بعضی شواهد تاریخی، گاه نمایندگانی وظیفه سرکشی به مناطق مختلف را داشتند تا از سویی بر کار وکیلان مقیم نظارت کنند و از سوی دیگر، وسیله ای برای ارتباط آنان با امام علیه السلام باشند و این گونه وجوه شرعی و اموالی را که نزد آنان جمع شده بود، به نزد امام علیه السلام انتقال می دادند. آورده اند که احمد بن محمد بن عیسی قمی در مدینه نزد امام جواد علیه السلام بود و قصد داشت درباره زکریا بن آدم از حضرت بپرسد، حضرت خود آغاز به سخن کردند و فرمودند: خدمت او به پدرم و من جای انکار نیست، ولی من به مالی نیازمندم که نزد اوست. وی عرض کرد: زکریا بن آدم آن مال را نزد شما خواهد فرستاد و به من گفت: به شما خبر دهم که علّت کوتاهی اش، اختلاف میمون و مسافر (دو وکیل ارسالی حضرت به قم) است. حضرت فرمود: نامه مرا به او برسان و بگو مال را به نزد من ارسال نماید... .(۳) این جریان حاکی از وجود نمایندگانی است که واسطه دفتر مرکزی سازمان وکالت و وکیلان نواحی مختلف بوده اند.

۴. بهره گیری از اصل تقیّه و پنهان کاری

رعایت اصل پنهان کاری و تقیّه از مهم ترین ویژگی های سازمان وکالت در طول دوران حیاتش بوده است. سازمان وکالت، به دلیل دورماندن از خطرآفرینی حکومت

۱- در این موارد نک: تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۶۰۷، و ج ۱، رقم ۱۲۸۶؛ نجاشی، رجال، ص ۲۴۳؛ کشی، رجال، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱ و ص ۵۴۹، ح ۱۰۳۸.

۲- نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۷۱.

۳- کشی، رجال، ص ۵۹۶، ح ۱۱۱۵.

عباسیان و با توجه به نظارت دقیق و پیاپی حاکمان عباسی بر فعالیت های امامان هدی علیهم السلام و شیعیان آنان، به گونه پنهان فعالیت می کرده است. از این رو، این سازمان به جز شماری از پیش آمدهای اندک، از خطر برملاـ شدن و نابودی بازماند، بیداری و هشیاری رهبر سازمان و فداکاری اعضای، اصل سازمان را نگاه می داشت و خطر را تنها متوجه برخی از اعضا می کرد. برای نمونه، معلّی بن خنیس وکیل امام صادق علیه السلام، حتی پس از تهدید به قتل در پاسخ به داوود بن علی که از وی خواسته بود نام اصحاب امام علیه السلام را فاش نماید، گفت: «مرا تهدید به قتل می کنی! به خدا قسم اگر زیر پایم باشند، پایم را بر نمی دارم.»(۱) دیگر وکیل امام صادق علیه السلام، نصر بن قابوس لخمی نیز بیست سال پنهانی وکالت امام علیه السلام را بر عهده داشته است.(۲) هم چنین محمد بن ابی عمیر، وکیل امام کاظم علیه السلام در بغداد، با وجود شکنجه های فراوان، نام پیروان آن حضرت را فاش نکرد.(۳)

امام عسکری علیه السلام در راستای همین اصل، باری برای ارسال نامه هایی به وکیل الوکلای خود، عثمان بن سعید عَمری، آنها را در درون چوبی دایره شکل جا کرد و به داوود بن اسود سپرد تا به او برساند، در حالی که حتی داوود نیز از درون چوب بی خبر بود.(۴)

در عصر غیبت صغرا نیز وقتی عبیدالله بن سلیمان، وزیر عباسی، از فعالیت مخفی وکیلان آگاه شد، با مشورت خلیفه، تصمیم به شناسایی آنان گرفت. لذا افرادی را به منزله شیعیانی که قصد پرداخت وجوه شرعی دارند، به نزد کسانی فرستاد که احتمالِ وکالتشان می رفت، ولی در اقدامی به هنگام، توقیعی از ناحیه مقدسه، صادر شد و همه وکیلان از اخذ هر گونه وجهی بازداشته شدند. محمد بن احمد قطّان از جمله این وکیلان بود که وقتی یکی از جاسوسان حکومتی به نزد او آمد و مدعی شد که قصد تحویل وجوهِ مالی را دارد، در پاسخ گفت: «اشتباه آمده ای من با این امور سر و

۱- تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۹۹۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۳۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۸۱ و ۳۴۲.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۴۷.

۳- نجاشی، رجال، ص ۳۲۶؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۳۵.

۴- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۲۷- ۴۲۸.

کاری ندارم.» و تا زمان رفع کامل خطر، وکیلان بدین گونه عمل می کرده اند.(۱)

از همین رو، حسین بن روح، سفیر سوم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، معروف بود که بر عمل به تقیّه شدت می ورزد و عثمان بن سعید و پسرش محمد، سفیران اوّل و دوم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت به دلیل سرپوش نهادن بر فعالیت های وکالت روغن می فروختند. برای اثبات وجود اصل تقیّه و پنهان کاری در سازمان وکالت نمونه های بسیاری وجود دارد.(۲) از این رو، دکتر جواد علی، عنوان «التنظیم السرّی» را برای تشکیلات وکالت به کار برده است. فعالیت های مخفی سفیران در عصر غیبت صغرا گاه بدان اندازه بود که برای ملاقات با وکیلان و کارگزاران سازمان، خرابه های بغداد را قرارگاه می گزیدند. بنا به نقل صدوق، محمد بن عثمان بن سعید عَمری برای دیدار با دست یارش متیلی، و ارائه نامه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به او، به خرابه های عباسیه بغداد رفت و سپس نامه را پاره کرد. همین طور، تحویل ندادن هرگونه رسیدی به آورندگان وجوه شرعی و بهره گیری از تاجران عادی برای حمل اموال، از نمونه های رعایت این اصل در عصر دومین سفیر به شمار می رود.(۳)

۵ . بهره گیری از وسایل ارتباطی مناسب

وجود وسایل مناسب ارتباطی از دیگر مشخصه های این سازمان بوده است. سفیران، ابواب، وکیلان و شیعیان بسیار با مراجعه مستقیم به نزد امامان علیهم السلام از نزدیک با آنان پنهانی دیدار می کردند تا دستگاه حکومت را حساس نکنند، ولی برای رعایت امنیت، ارتباط امامان، سفیران، وکیلان و شیعیان با یک دیگر در بسیاری اوقات مکاتبه ای بود، به ویژه در عصر غیبت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و در دوره هایی که امامان علیهم السلام در زندان و یا تحت نظر بودند. لذا تعداد مکاتبات دو امام عسکری علیهما السلام بسیار بیش از امامان علیهم السلام پیشین بوده است. فراوانی توقیعات عصر غیبت نیز بر این نکته گواهی می دهد.

۱- نک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰، ح ۳۰.

۲- برای توجیه بیشتر در این مبحث نک: جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۳۴ و ۱۷۴.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۹۸؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۷۹.

بهره گیری از پیـک هـا و نماینـدگان سیّار از دیگر ابزار ارتبـاطی در سازمـان وکالت بوده است. البته گاه این پیک ها خود از محتوای مأموریتشـان بی اطلاع بوده انـد، و گاه از افراد عادی و غیر مرتبط با سازمان وکالت برای این کار بهره می گرفتنـد. از نمونه های فرستادن پیک برای ایجاد ارتباط، به پیک «عراق» می توان اشاره کرد که ناحیه مقدسه برای اعلام تاریخ درگذشت قـاسم بن العلاء وکیـل آذربایجـان به این دیـار اعزام کرد و یـا دو نماینـده ارسـالی امام جواد علیه السـلام به قم، برای برقراری ارتباط با زکریا بن آدم، وکیل قم، که پیش تر بـدان اشاره شد.(۱) مراسم حج نیز دیگر وسیله ارتباطی در سازمان وکالت بوده که وکیلان در قالب آن با یک دیگر دیدار می کرده اند.

ز) معرفی مهم ترین وکیلان امامان علیهم السلام تا عصر غیبت صغرا

اشاره

در منابع نخستین رجالی، روایی و تاریخی نام بسـیاری از وکیلان امامان علیهم السـلام به چشم می خورد که در حقیقت، همان اعضای سازمان وکالت بوده انـد. نمی توان ادعا کرد که نام همه وکیلان امامان علیهم السـلام در کتاب های تاریخی و رجالی و در منـابع روایی ثبت شـده، ولی بـا جست وجویی به نسـبت کامـل در این منابع، نام بسـیاری را می توان یافت که راه گشای شناخت بیشتر این سازمان و ویژگی های آن است. بررسی تفصیلی شخصیت همه این وکیلان از این نوشتار فرا می رود. از این رو، به بیان فهرست و شرح اجمالی برجسته ترین آنان می پردازیم:

۱. عبدالرحمان بن الحجاج

شیـخ طوسـی، عبـدالرحمان بن الحجـاج را از وکیلاـنی می شـمرد که امـام صـادق علیه السـلام او را سـتوده است. او هم چنین وکالت امام کاظم علیه السلام و مقام سر وکیلی در عراق را بر عهده داشته است. امام صادق علیه السلام به وی فرموده است:

یا عبدالرحمان! کَلِّم اهل المدینه فانّی اُحبّ أن یری فی رجال الشیعه مثلُک؛

ای عبدالرحمان! با اهل مدینه به سخن بنشین، من دوست دارم در میان مردان شیعه هم چون تو، دیده شود.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۹۸؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۷۹.

این امر مقام علمی و نزدیکی او را به امام علیه السلام نشان می دهد. وی هم چنین نزد امام کاظم علیه السلام منزلتی عظیم داشته است. آن حضرت در وصف او فرموده است: «إنّه لثقیل علی الفؤاد» که به فرموده مرحوم آیه الله خوئی، به این معناست: «او در قلب من دارای مکانت و عظمت است.»(۱)

۲. محمد بن سنان

برخی منابع او را باب امام صادق علیه السلام یاده کرده اند.(۲) شیخ طوسی، وی را از وکیلانی برمی شمرد که ائمه علیهم السلام آنان را ستوده اند، از کسانی که تعالیم اهل بیت علیهم السلام و دین خدا را تغییر نداده اند، تبدیل نکرده اند و خیانتی ننموده اند و آنان در صراط امامان علیهم السلام باقی ماندند تا به دیار باقی شتافتند.(۳) وی چهار یا پنج نفر از امامان معصوم علیهم السلام را درک کرده و شخص گران قدری بود.(۴)

۳. معلّی بن خُنَیس

بنا به گفته شیخ طوسی، او نیز از وکیلانی بوده که امام صادق علیه السلام آنان را ستوده است. وی افزون بر وکالت، امور شخصی آن حضرت را نیز بر عهده داشته است. معلّی وکیل آن حضرت، در مدینه بوده و گویا به بعضی جاهای دیگر نیز برای ایجاد ارتباط با شیعیان سفر می کرده است. سرانجام حاکمیت عبّاسی وی را دستگیر کرد و به شهادت رساند. شاید او به دلیل رازدار نبودن لو رفته باشد، چنان که برخی روایات بر چنین نکته دلالت دارند و قاتل وی یعنی داوود بن علی، بر اثر نفرین امام صادق علیه السلام در همان شب به هلاکت رسید.(۵)

۱- کشی، رجال، ص ۴۴۱، ح ۸۲۹ و ح ۸۳۰.
۲- درباره عبدالرحمان بن الحجاج از این منابع اطلاعات بیشتری دریافت کنید: شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۴۵؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۳؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۳۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۳۲۲؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۲۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۳۵۶؛ کشی، رجال، ص ۴۴۱، ح ۸۲۹ و ۸۳۰.
۳- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ح ۲۸۰.
۴- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۴۸.
۵- تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۲۰.

۴. نصر بن قاموس لخمی

شیخ طوسی درباره او گفته است که او بیست سال وکیل امام صادق علیه السلام بوده، در حالی که وکالتش بر دیگران معلوم نبوده، و فردی نیکوکار و فاضل بوده است.(۱) بنابر گفته شیخ طوسی، شدت تقیّه و پنهان کاری نصر بن قاموس را می توان فهمید. شیخ مفید، او را از خواص اصحاب امام کاظم علیه السلام برشمرده و احتمال وکالت او برای امام کاظم و امام رضا علیهما السلام نیز وجود دارد.(۲)

۵. مفضّل بن عمر جعفی

او به نمایندگی از امام صادق علیه السلام به کارهای شیعیان رسیدگی می کرده و در منازعات مالی آنان، به وکالت از آن حضرت اموالی را پرداخت می نموده است. هم چنین وکیل ارشد و مباشر امور امام کاظم علیه السلام در مدینه بوده است. گاه امام کاظم علیه السلام خود پرداخت های مالی شیعیان را نمی پذیرفت و آنها را به مفضّل بن عمر بازمی گرداند، که به نظر می رسد به دلیل نکات امنیتی بوده است.(۳) برخی منابع کهن، او را باب امام صادق علیه السلام و برخی، باب امام کاظم علیه السلام بر شمرده اند که جلالت قدر او را می نماید.(۴)

۶. علی بن یقطین

علی بن یقطین وکیل امام کاظم علیه السلام در بغداد و عامل نفوذی حضرت به دستگاه عباسی بوده است. شرح حال او در منابع تاریخی و رجالی به تفصیل آمده است.(۵) وی برای فرستادن نامه ها و اموال و وجوه شرعی عراق، به مدینه، گاه از وکیلان سرشناسی که رابط عراق و مدینه بودند، مانند عبدالرحمان بن الحجاج و گاه نیز از

۱- درباره شخصیت معلّی بن خنیس نک: مناقب، ج ۴، ص ۲۲۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۳۷؛ تنقیح المقال، ج ۳ رقم ۱۱۹۹۴؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۴۸.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۴۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۴۲؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۴۵؛ شیخ طوسی، رجال، ص ۳۲۴.

۳- الارشاد، باب ذکر الامام القائم بعد ابی الحسن علیه السلام، ص ۳۰۴.

۴- نک: تنقیح المقال، ج ۳ رقم ۱۲۰۸۴؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۲.

۵- نک: مناقب، ج ۴، ص ۳۸۰- ۴۰۲؛ تاریخ اهل البیت علیهم السلام، ص ۱۴۷- ۱۵۱.

پیک ها و مأمورانی بهره می گرفت که به آنان اطمینان می کردند.(۱)

۷. عبدالله بن جُندَب

او وکیل ارشد امام کاظم و امام رضا علیهما السلام در ناحیه اهواز بوده است. تعبیر شیخ طوسی درباره او چنین است: «کان عابداً رفیعَ المنزله.» امام کاظم علیه السلام در وصف وی فرمود: «إنّ عبدالله بن جندب لَمِنَ المُخبِتین.»(۲) پس از رحلت او، علی بن مهزیار اهوازی جانشین او شد.(۳)

۸. ابراهیم بن سلام نیشابوری

او وکیل امام رضا و شاید امام کاظم علیهما السلام نیز بوده است.(۴)

۹. علی بن ابی حمزه بطائنی

۱۰. زیاد بن مروان قندی

۱۱. احمد بن ابی بشر سرّاج

۱۲. عثمان بن عیسی رواسی

هر چهار نفر، وکیلان امام کاظم علیه السلام و از سران واقفیه بوده اند.(۵) اینان پس از شهادت امام کاظم علیه السلام، با انکار رحلت آن حضرت و ادعای «مهدی» بودنش، اموالی را که شیعیان به آنان داده بودند تا به امام علیه السلام تحویل دهند، تصرّف کردند و به جانشین امام کاظم علیه السلام یعنی امام رضا علیه السلام چیزی نسپردند و از این رو، امام علیه السلام و جامعه شیعی آنان را از خود راندند.(۶)

۱- در این باره نک: کشی، رجال، ص ۴۳۳، ح ۸۱۷ تا ح ۸۲۰.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۴۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۷۹۴.

۳- کشی، رجال، ص ۵۵۰، ح۱۰۳۸.

۴- درباره این چند تن، نک: کشی، رجال، ص ۴۹۳، ح ۹۴۶؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص۶۳؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۷؛ الواقفیّه، ج ۱، ص ۱۹۰.

۵- نجاشی، رجال، ص ۲۴۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۵۷۸۰؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۳۶.

۶- کشی، رجال، ص ۴۸۳، ح ۹۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۱.

۱۳. صفوان بن یحیی

به تصریح نجاشی، او کوفی الاصل، ثقه و دارای جایگاه شریفی نزد امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم السلام بوده و وکالت امام رضا و امام جواد علیهما السلام در کوفه را بر عهده داشته است.(۱)

۱۴. عبدالعزیز بن المهتدی

او وکیل امام رضا و امام جواد علیهما السلام در قم بوده است. فضل بن شاذان درباره وی می گوید که او بهترین قمی است که دیده ام.(۲)

۱۵. علی بن مهزیار اهوازی

علی بن مهزیار فردی والامقام و وکیل ارشد امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام در ناحیه اهواز بوده است.(۳) چنان که گذشت او پس از درگذشت عبدالله بن جندب، وکیل ارشد امام کاظم و امام رضا علیهما السلام، در اهواز به جانشینی وی به کار مشغول شد و بنابر نشانه هایی بر کار منطقه بصره نیز دیده بان بوده است.(۴)

۱۶. فضل بن سنان

او از اهالی نیشابور و به تصریح شیخ طوسی در رجالش، وکیل امام رضا علیه السلام بوده است.(۵)

۱۷. هشام بن ابراهیم عباسی

هشام وکیل ارشد امام رضا علیه السلام در مدینه بوده و پیوسته امور دفتر وکالت را در مدینه بر عهده داشته است. وی پس از انتقال حضرت به طوس، راه خیانت در پیش گرفت و به جاسوسی برای دستگاه مامون در خانه امام علیه السلام پرداخت.(۶)

۱- نجاشی، رجال، ص۱۹۷؛ کشی، رجال، ص ۵۴۹- ۵۵۱.

۲- شیخ طوسی، رجال، ص ۱۱۶؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۴۷۰.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۸۴۶.

۴- نک: مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۶۱؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۲۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۴۱.

۵- نک: کشی، رجال، ص ۵۹۶، ح۱۱۱۵؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۶۲؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۲۱.

۶- کشی، رجال، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۳ و ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶.

۱۸. ابو عمرو الحذّاء

او بنابر روایت کلینی، وکیل امام جواد علیه السلام در محل «باب کلتا»ی بصره بوده است.(۱)

۱۹. زکریا بن آدم قمی

او شخصیتی بسیار والامقام و دارای جایگاه بلندی در پیش گاه معصومان علیهم السلام بوده است. گرچه بنابه روایت شیخ طوسی، وی از اصحاب امام صادق و ائمه بعدی تا امام جواد علیهم السلام بوده، همه این امامان بزرگوار به وکالت وی تصریح نکرده اند. وکالت او برای امام جواد علیه السلام آشکار است، گرچه وکالت وی با توجّه به والایی جایگاهش برای امامان پیشین به ویژه امام رضا علیه السلام نیز دور از راستی نیست.(۲) آرام گاه او در شهر قم، و زیارت گاه دوست داران اهل بیت علیهم السلام و اصحاب گران قدر آنان است.

۲۰. ابراهیم بن محمد همدانی

او وکیل ارشد امام جواد علیه السلام و دو امام عسکری علیهما السلام در همدان بوده است. باری آن حضرت، مقداری دینار و لباس برای او فرستادند که هم بر تأمین مالی شدن وکیلان از نزد امامان علیهم السلام می توانند دلیل باشد و هم بر جایگاه والای او نزد آن حضرت. فرزند و نوادگان او نیز یکی پس از دیگری تا برهه ای از عصر غیبت صغرا در همدان وکیل بوده اند.(۳)

۲۱. محمد بن الفرج

او وکیل ارشد امام جواد علیه السلام بوده است و آن جناب وصایت امام هادی علیه السلام را به وی خبر داد. پس از شهادت آن حضرت، سران شیعه در منزل او گردهم آمدند و درباره امامت امام هادی علیه السلام بحث کردند.(۴)

۱- نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۳۷.

۲- درباره او نک: کشی، رجال، ص ۵۱۳، ح ۹۹۲؛ نجاشی، رجال، ص۱۷۴؛ تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۱۹۵.

۳- درباره شخصیت او و هم چنین درگیری او و با فارس بن حاتم قزوینی، نک: شیخ طوسی، رجال، ص۳۷۳ و ۳۵۹؛ کشی، رجال، ص ۶۰۶، ح ۱۱۲۹ و ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۵؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۳ و شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۴۹.

۴- شرح تفصیلی فعالیت ها و سرانجام امر فارس بن حاتم را در منابع زیر مطالعه کنید: نجاشی، رجال، ص۳۱۹؛ شیخ طوسی، رجال، ص ۳۵۷؛ کشی، رجال، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۳ تا ح ۱۰۱۱؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۰۰.

۲۲. ایوب بن نوح

او را وکیـل امامـان هـادی و امام عسـکری علیهما السـلام در کوفه نام برده انـد و دارای منزلتی والا نزد آن دو بزرگ وار بوده است. او فردی «کثیر العبـاده» و بـا ورع بسـیار و در نقـل روایـات مورد اطمینان به شـمار می رفته است. پـدرش، نوح بن درّاج، قاضـی کوفه بوده است. وی بر اثر آن که متوکّل در پی اش افتاده بود، به خروج از کوفه مجبور شـد و حضـرت فرد دیگری را به سر وکیلی آن شهر منصوب نمود.(۱)

۲۳. علی بن جعفر همانی

او وکیـل سرشـناس امـام هادی علیه السـلام در سامرا و مورد وثوق آن امام علیه السـلام بوده است. وی بر اثر سـعایت از او نزد متوکل، دست گیر و به جرم رافضی بودن و وکالت برای امام هادی علیه السلام محبوس شد و با دعای حضرت، اسباب رهایی وی فراهم آمـد و به مکه هجرت کرد و آن جا سـکونت گزیـد. در درگیری وی با فارس بن حاتم قزوینی، وکیل منحرف شده امام هادی علیه السلام، آن حضرت جانب وی را گرفتند و فارِس را راندند.(۲)

۲۴. فارس بن حاتم قزوینی

وکیل معروف و صاحب نام امام هادی علیه السـلام در سامرا بوده که امام علیه السلام او را به دلیل فساد و خیانت، لعن، عزل و طرد کردند و به دست یکی از پیروان آن حضرت به نام «جُنید» به قتل رسید.(۳)

۲۵. علی بن الحسین بن عبد ربّه

او وکیل ارشد امام هادی علیه السلام در مداین، بغداد و قرای سواد بوده است.(۴)

۱- کشی، رجال، ص ۵۱۰، ح ۹۸۴؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۴۹.

۲- نک: کشـی، رجال، ص۵۱۲، ح ۹۹۱ و ۹۹۲؛ شـیخ طوسی، الغیبه، ص۳۴۹؛ تنقیـح المقال، ج ۲، ص ۲۸۱؛ فصل کُنی، ص ۲۷؛ و ج ۱، ص ۳۳۱.

۳- کشی، رجال، ص ۵۳۱، ح ۱۰۱۵؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۲۳.

۴- درباره او، نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۱۲؛ مناقب، ج ۴، ص ۲۱۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۷۷۸۳؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۱۲- ۱۲۶.

۲۶. ابوعلی بن راشد

امام هادی علیه السلام ابوعلی را پس از علی بن الحسین بن عبدربّه، وکیل ارشد خود و جانشین او در نواحی بغداد، مدائن و قُرای سواد، برگزید. متوکل او را به دلیل وکالتش به شهادت رساند. امام هادی علیه السلام در نامه ای در وصف او فرمود:

إنّه عاش سعیداً و مات شهیداً؛(۱)

او با سعادت زیست و با شهادت از دنیا رحلت نمود.

۲۷. ابراهیم بن مهزیار

او برادر علی بن مهزیار، و وکیل امام عسکری علیه السلام در اهواز، و به گفته طبرسی در اعلام الوری، از ابواب معروف در عصر غیبت بوده است. پس از درگذشت ابراهیم فرزندش محمد، اموال ناحیه مقدسه را به بغداد برد و پس از تحویل آنها به جانشینی پدر منصوب شد.(۲)

۲۸. عثمان بن سعید عَمری

عثمان بن سعید از عصر امام هادی علیه السلام به عنوان باب و وکیل ارشد آن امام علیه السلام و سپس باب و وکیل ارشد امام عسکری علیه السلام و در چند سال نخست غیبت صغرا به عنوان نخستین سفیر و باب ناحیه مقدّسه مشغول فعالیت بوده است. او از یازده سالگی به منزل امام هادی علیه السلام پا نهاد و به خادمی پرداخت. در جلالت قدر او هیچ گونه تردیدی روا نیست و امامان هادی، عسکری و حضرت حجت علیهم السلام بر این نکته بارها تأکید نموده اند. شرح تفصیلی زندگی و فعالیت های او در فصل خود خواهد آمد.(۳)

۲۹. احمد بن اسحاق قمی

او فردی بسیار والامقام و وکیل امام عسکری علیه السلام و ناحیه مقدّسه در امور اوقاف قم

۱- نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۱؛ مناقب، ج ۴، ص ۴۳۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۷۴؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۵۰؛ نجاشی، رجال، ص ۶۶؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۵۰ و ۱۷۰- ۱۷۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ۴۷۸؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۳۰۴؛ نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۵۰ و ۱۷۰- ۱۷۱.

۳- کشی، رجال، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳ و ص ۵۷۵، ح ۱۰۸۸.

بوده است. کتاب های رجالی از وی به بزرگی یاد کرده اند و فضایل او را برشمرده اند.(۱) احمد بن اسحاق در دوره سفیر اوّل و دوم به بغداد منتقل و به عنوان یکی از مهم ترین دست یاران آنان به فعالیت مشغول شد و در راه بازگشت از حج در «حُلوان» درگذشت.(۲)

۳۰. محمد بن احمد بن جعفر القمی العطّار القطّان

شیخ طوسی، او را از اصحاب امام عسکری علیه السلام بر شمرده و به وکالت او تصریح نموده است. ابوحامد مراغی در جلالت وی گفته است:

لیس له ثالث فی الارض فی القرب من الاصل یصفنا لصاحب الناحیه؛

او در نهایت قرب و نزدیکی به ناحیه مقدّسه است.

وی نیز به عنوان یکی از دست یاران اصلی سفیر اول و دوّم، در بغداد مشغول فعالیت بود و بنا به بعضی نقل ها، کار ارتباط و نظارت بر وکیلان نواحی شرقی ایران را در دست داشته است.(۳)

۳۱. ابراهیم بن عبده النیشابوری

او وکیل ارشد امام عسکری علیه السلام در نیشابور و مناطق اطراف آن بوده است. امام علیه السلام در نامه ای تفصیلی به برخی از سران شیعه در نیشابور، نصب وی را به وکالت این منطقه اعلام فرمود.(۴)

۳۲. ایّوب بن الناب

ایّوب نیز وکیل ارسالی امام عسکری علیه السلام به نیشابور بوده است که شاید پیش از ابراهیم بن عبده به این ناحیه اعزام شده است.(۵)

۱- کشی، رجال، ص ۵۴۲، ح ۱۲۸؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۵۵.

۲- کشی، رجال، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۲.

۳- کشی، رجال، ص ۵۳۴، ح ۱۰۱۹.

۴- کشی، رجال، ص ۵۵۷، ح ۱۰۸۸.

۵- کشی، رجال، ص ۵۴۲، ح ۱۰۲۸.

افزون بر افراد یاد شده، نام تعداد دیگری از وکیلان امامان علیهم السلام در منابع آمده که برای رعایت اختصار به همین میزان بسنده می شود.

در عصر غیبت صغرا، افزون بر وکیلان و «نوّاب اربعه»، بسیاری از وکیلان عام در نواحی گوناگون وجود داشته اند که نامشان در منابع آمده است و نام برخی از مهم ترین آنان در فصلی ویژه اشاره خواهد شد.

وجود برخی از جریان های انحرافی در سازمان وکالت یا از خیانت و فساد کسانی برآمده که امامان علیهم السلام آنان را به وکالت نصب کرده بودند و یا از ادعای دروغین مدّعیان وکالت و بابیت سرچشمه می گرفته است.

از آن جا که این گونه جریان ها در عصر غیبت، بیشتر پدید آمده، در مباحث عصر غیبت صغرا، به این جریان ها و شناساندن آن شخصیت ها بیشتر خواهیم پرداخت.

چکیده

سازمان یا نهاد وکالت که در نیمه دوم دوران امامت (یعنی از عصر امام صادق علیه السلام به بعد) مطرح شد، کارکردها و ویژگی هایی داشت. اطلاق عنوان «سازمان» یا «نهاد» بر آن، گرچه سابقه تاریخی ندارد، با توجه به اموری مانند وجود رهبری، هم کاری، اعضای مشخص، برنامه معیّن و منظّم، هم آهنگی و برخی ویژگی های دیگر نامناسب نیست.

همان گونه که گذشت، وجود رهبری از جمله ویژگی های این سازمان است. امامان معصوم علیهم السلام این سازمان را رهبری می کردند و در این جهت، متناسب با این مقام سلسله ای فعالیت می کردند، مانند تعیین یا عزل وکیلان، معرّفی شخصیت مثبت یا منفی آنان (در صورت بروز انحراف) به جامعه شیعه، نظارت بر کار وکیلان و بررسی عمل کرد آنان، شناساندن جریان های دروغین وکالت و بابیت، تأمین مالی وکیلان و اموری دیگر.

در کنار رهبری، کسانی نقش معاونان رهبر را برعهده داشتند؛ چراکه نمونه هایی گوناگون بر وجود عده ای با عنوان «وکیل ارشد» یا «سر وکیل» دلالت دارد که کار نظارت بر فعالیت وکیلان یک یا چند منطقه را بر عهده داشته اند.

انگیزه ها و روی کرد ائمه علیهم السلام به سازمان یا نهاد وکالت به منزله جریانی فعّال در کنار دیگر فعالیت های امامان شیعه علیهم السلام پرسشی مهم است که در بخشی از مباحث، به پاسخ آن اشاره شد. با نگاه به وجود جوّ خفقان و اختناق و فشارهای شدید بر امامان شیعه علیهم السلام و نبود امکان ارتباط آزادانه و مستقیم آنان با شیعیان، ضروری می نمود که گروهی نقش واسطه بین امام به عنوان رهبر جامعه و شیعیان را بر عهده داشته باشند. افزون بر آن، اگر چنین فضایی نیز وجود نداشت، با توجه به گستردگی جهان اسلام در آن عصر و وجود شیعیان در مناطق مختلف و پراکنده و لزوم ارتباط آنان با امام علیه السلام، تشکیل چنین سازمانی ضروری می نمود. علاوه بر این دو موضوع، مسئله آماده سازی شیعه برای پذیرش شرایط عصر غیبت، که در آن عصر چاره ای جز مراجعه به نزد وکلا نبود، خود بُعدی دیگر از سلسله انگیزه های تشکیل سازمان وکالت را می نماید. هم چنین رفع بلاتکلیفی شیعه در عصر غیبت صغرا، از دیگر نتیجه های وجودی این سازمان بوده است.

محدوده زمانی فعالیت این سازمان با توجه به ویژگی های موجود در عصر امام صادق علیه السلام اعم از فراوانی شیعیان، گستردگی مناطق اسلامی، وجود شیعیان در مناطق دوردست، لزوم حضور نمایندگان امام در آن مناطق و وجود نصوص تاریخی درباره وکیلان آن جناب، از آن عصر شروع و تا پایان عصر غیبت صغرا ادامه داشته است.

محدوده جغرافیایی فعالیت این سازمان به گستره مناطق شیعه نشین بوده است؛ هر نقطه ای که در آن، شیعیان به طور چشم گیری حضور داشته اند، تحت پوشش فعالیت این سازمان بوده است. به این ترتیب، مناطقی مانند حجاز، عراق، ایران، یمن، مصر و شاید مغرب، تحت پوشش این سازمان قرار داشته است.

برخی از پژوهندگان تنها وظیفه این سازمان را پرداختن به امور مالی و اخذ وجوه شرعی دانسته اند، ولی با نگاه به قراینی، وظایف دیگری مانند وظیفه ارشادی، علمی، فرهنگی، سیاسی، ارتباطی (در غیر موارد گردآوردن وجوه مالی)، رفع مشکلات شیعیان، انجام امور شخصی و خاص برای امامان علیهم السلام و بعضی امور دیگر را از وظایف و کارکردهای سازمان وکالت می توان برشمرد، گو این که اهمیت تأثیر مالی این سازمان را نیز نمی توان ناگفته گذاشت.

بنابر روایات، ویژگی هایی برای وکیلان امامان علیهم السلام به دست می آید که در رأس آنها، وثاقت، امانت داری و درست کـاری است. چنـان که گـذشت، مراد از وثـاقت، چیزی فراتر از وثاقت در امور مالی است. علاوه بر این صـفات، ویژگی هایی مانند رازداری، نهان کاری، زیرکی، نظم و کاردانی نیز از صفات آشنای وکیلان بوده است.

ص: ۱۸۵

فصل هفتم: عصر غیبت صغرا (۲۶۰ – ۳۲۹ قمری)

اشاره

این عصر و دوره، از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ قمری که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متولّی امر ولایت و امامت شد، آغاز گردید و در تاریخ پانزدهم شعبان سال ۳۲۹ قمری با ارتحال ابوالحسن علی بن محمد سَمَری، چهارمین و آخرین سفیر و نایب خاص آن حضرت به پایان رسید.

در این فصل، حوادث و روی دادهای این دوره حساس از تاریخ شیعه را در نُه گفتار به گونه زیر بررسی می کنیم:

الف) وضعیت سیاسی، اجتماعی و فکری عصر غیبت؛

ب) تاریخ غیبت و کیفیت آغاز آن؛

ج) فلسفه غیبت؛

د) ویژگی های دوره غیبت صغرا؛

ه) اختلافات فرقه ای پس از شهادت امام عسکری علیه السلام؛

و) نصب نوّاب اربعه؛

ز) نصب وکیلان برای مناطق شیعه نشین در عصر غیبت صغرا؛

ح) وکیلان خائن و مدّعیان دروغین وکالت؛

ط) وضعیت فکری و سیاسی - اجتماعی شیعه در عصر غیبت صغرا.

وضعیت سیاسی، اجتماعی و فکری عصر غیبت

الف) وضعیت سیاسی

اشاره

این دوره هفتاد ساله مقارن است با زمام داری شش تن از خلفای عباسی، از پانزدهمین خلیفه عباسی تا بیستمین آنان:

یکم. المعتمد علی الله (۲۵۶- ۲۷۹ قمری)؛(۱)

دوم. المعتضد بالله (۲۷۹- ۲۸۹ قمری)؛(۲)

ص: ۱۸۸

۱- المعتمد علی الله (۲۵۶ - ۲۷۹ قمری): احمد بن جعفر معروف به معتمد پانزدهمین خلیفه عباسی، در ماه رجب سال (۲۵۶ قمری) به خلافت رسید. او در این هنگام ۲۵ سال بیشتر نداشت. مدت خلافت او را ۲۳ سال نوشته اند. از این مدت، هفده سال آخر آن، با عصر غیبت صغرای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مقارن بود. در زمان خلافت معتمد قدرت در دست «موفّق» برادرش بود. عزل و نصب ها در دست او بود و فرمان دهان نظامی نیز گوش به فرمان او بودند. وی قدرت چندانی نداشت. بعد از مرگ «موفّق»، پسرش معتضد به جای پدر به تدبیر امور پرداخت و در زمان خلافت معتمد قدرت فراوانی داشت. در زمان خلافت معتمد، نخست عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر بود و بعد از مرگ وی، پسرش عبیدالله بن یحیی بن خاقان، وزیر متوکل شد. پس از آن، به ترتیب حسن بن مخلد، سلیمان بن وهب و صاعد بن مخلّد به پست وزارت نایل آمدند و در سال ۲۶۵ قمری بعد از همهٔ این افراد، پست وزارت به اسماعیل بن بلبل رسید. وقتی که تدبیر امور در دست معتضد بود، به بهانه هایی اسماعیل بن بلبل را از وزارت خلع کردند و سپس دستگیر، زندانی و شکنجه نمودند که بر اثر شکنجه در سال ۲۷۸ قمری جان سپرد. بنا به نوشته مورخّانی؛ مانند مسعودی و ابن اثیر، معتمد مردی عیّاش و خوش گذران بود و هدفی جز ارضای هواهای نفسانی خود نداشت. در زمانی که تدبیر امور در دست برادرش طلحه، ابواحمد موفق بود، او معتمد را زندانی کرد. با این وصف، معتمد نخستین خلیفه ای بود که زندانی شد. او مردی بی رحم و خون ریز بود و از قطعه قطعه کردن افرادی که می کشت، لذت می برد. گویند که مرگ او بر اثر پرخوری اتفاق افتاده است. (تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۲- ۱۷؛ مروج الذهب؛ الکامل فی التاریخ)

۲- المعتضد بالله (۲۷۹- ۲۸۹ قمری) شانزدهمین خلیفه عباسی: ابوالعباس، معتضد، احمد بن طلحه در همان روز مرگ معتمد، عمویش، به خلافت رسید. او از رجب سال ۲۷۹ قمری تا ربیع الاخر سال ۲۸۹ قمری به خلافت پرداخت. مسعودی مدت خلافت وی را نه سال و نه ماه و دو روز ذکر نموده است. او در حالی که از اسلام چیزی نمی دانست، به نام خلیفه رسول خدا بر مردم فرمان روایی کرد. او پای بند به احکام اسلام و سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود. در وصف او نوشته اند: او روز عید فطر برای مردم نماز عید خواند و در رکعت اوّل شش تکبیر و در رکعت دوم یک تکبیر گفت. وی مردی

عیّاش و خوش گـذران بود و بیت المال را بی انـدیشه مصـرف می کرد. مسـعودی می نویسد: معتضد برای خود قصـری به نام ثریـا ساخت که چهارصـد هزار دینار هزینه ساخت آن شـد. بنا به نوشـته برخی از مورخّان، طول این قصـر چنـد فرسـخ بود! او مردی بسـیار سـخت دل و بـا قسـاوت بود و به مردم شـکنجه روامی داشت. برای نمونه در سال ۲۸۰ قمری محمـد بن حسن بن سهل، برادرزادهٔ فضل بن سـهل، ذوالریاستین را در بغـداد دست گیر کردنـد و پیش معتضد بردند. معتضد او را به گونه فجیعی کشت. گویند او را به میله درازی به سـیخ کشـیدند و در حضور معتمد دو سر میله را بلند کردند و روی آتش گرفتند و به این وسیله او را زنده زنده سوزاندند. (مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۹۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۷ – ۲۰)

سوم. المکتفی بالله (۲۸۹– ۲۹۵ قمری)؛(۱)

چهارم. المقتدر بالله (۲۹۵ – ۳۲۰ قمری)؛(۲)

ص: ۱۸۹

۱– المکتفی بالله (۲۸۹ – ۲۹۵ قمری) هفدهمین خلیفهٔ عباسی: بعد از معتضد با پسرش مکتفی، علی بن احمد، بیعت کردند و او را هفدهمین خلیفهٔ عباسی برگزیدند. وی از ربیع الاول سال ۲۸۹ قمری تا ذی القعده سال ۲۹۵ قمری خلیفه بود. بنا به نوشته مسعودی، مدت خلافت او شش سال و هفت ماه و دوازده روز بود. مکتفی در آغاز خلافتش بر خلاف سیاست پدر خود معتضد عباسی، یک سری کارهای خوب انجام داد. او دستوار داد تا سیاه چال هایی را که معتضد برای شکنجه مردم ایجاد کرده بود، ویران کنند و زندانیان را آزاد سازند. به دستور او مکان ها و منازلی را که پدرش به زور از مردم گرفته بود، به صاحبانش برگرداندند. او در آغاز خلافت با این کارها دل های مردم را تا حدودی به خود جلب کرد اما در برابر این سیاست مردم پسند، وزیری بسیار خشن و خون ریز به نام قاسم بن عبیدالله داشت که بر او مسلّط بود. پس از وفات قاسم بن عبیدالله، وزیر دیگرش عباس بن حسن بر او چیره شد. بعد از گذشت چندی از خلافت مکتفی، سیاست مردم داری خویش را تغییر داد و به همان سیاست ظالمانه پدرش روی آورد و در پی ظلم و ستم مردم حرکت کرد و اموال مردم را مصادره نمود و به این گونه مردم دعاگوی او، به نفرین وی روی آوردند. (تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۹– ۲۰)

۲– المقتدر بالله (۲۹۵ – ۳۲۰ قمری) هجدهمین خلیفه عباسی: بعد از مکتفی، در همان روز مرگش، با مقتدر برادرش، بیعت کردند. مسعودی می نویسد: روز یک شنبه سیزدهم ذی القعده سال ۲۹۵ قمری با جعفر بن احمد، معروف به مقتدر بیعت کردند. او در آن هنگام تنها سیزده سال داشت. مدت خلافت او بیست و چهار سال و یازده ماه و شانزده روز بوده است. در زمان خلافت وی، افرادی مانند عباس بن حسن، علی بن موسی بن محمد بن فرات، محمد بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان، علی بن عیسی بن داوود جراح، حامد بن عباس، عبدالله بن محمد بن عبیدالله خاقانی، احمد بن عبدالله خصیبی، ابوعلی محمد بن علی بن مقله، سلیمان بن حسن بن مخلد، عبیدالله بن محمد کلواذی، حسین بن قاسم بن سلیمان بن وهب و فضل بن جعفر بن موسی بن فرات، یکی پس از دیگری به وزارت رسیدند. به نوشته مسعودی، شانزده بار در مدت خلافت مقتدر پست وزارت بین عده ای رد و بدل شد. در زمان مقتدر، افسران، موالی و وزیران او را از خلافت خلع کردند و برادرش «قاهر» را به جایش نشاندند، اما مقتدر با حیله توانست بار دیگر خلافت را در دست گیرد. او بعد از آن که دوباره به قدرت رسید، به برادرش گفت: می دانم که تو مقهور شدی، تو قاهر نیستی. برادرش با شنیدن این سخنان گریست و گفت برادر مرا نکش... (مروج الذهب، ج ۴، ص ۶۶۰ – ۶۶۱) در دورهٔ خلافت مقتدر با تعویض هر وزیر، سیاست عوض می شد. برای مثال، هنگامی که محمد بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان و هم فکران او به وزارت می رسیدند، رابطه حکومت با شیعیان تیره می شد و جوّ اختناق و وحشت درباره آنان حکم فرما می گشت و بر عکس هنگامی که پست وزارت به ابن فرات می رسید، رفتار دستگاه خلافت با شیعیان بهتر می شد. به همین دلیل، خاندان بنی نوبخت، از جمله حسین بن روح نوبختی سومین نایب خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که از پیش مورد احترام خاص دربار عباسیان بود، در زمان مقتدر به مدت پنج سال (۳۱۲– ۳۱۷ قمری) دستگیر و زندانی شدند. مقتدر در روز چهارشنبه، سه روز مانده از شوال سال ۳۲۰ قمری در بغداد کشته شد. بنابه

نوشته ابن اثیر در الکامل، ج۸، ص۲۴۱ او با بدترین وضع به دست عده ای از بربرها و افریقاییان، دور از یارانش کشته شد، در حالی که دورش را گرفته بودند، به رویش شمشیر کشیدند و او را کشتند. (تاریخ طبری، ج۸، ص۲۵۰، حوادث سال ۳۲۰ قمری)

پنجم. القاهر بالله (۳۲۰- ۳۲۲ قمری)؛(۱)

ششم. الراضی بالله (۳۲۲- ۳۲۹ قمری).(۲)

ص: ۱۹۰

۱- القاهر بالله (۳۲۰ - ۳۲۲ قمری) نوزدهمین خلیفۀ عباسی: یک روز پس از کشته شدن مقتدر، با برادرش محمد بن احمد، ملقّب به «القاهر بالله» بیعت کردند و او را نوزدهمین خلیفۀ عباسی برگزیدند. و پس از یک سال و شش ماه و شش روز در تاریخ پنجم جمادی الاولی سال ۳۲۲ قمری او را از خلافت خلع کردند و چشمانش را میل کشیدند. قاهر در مدت کوتاهی که خلیفه بود چند بار پست وزارت را تعویض نمود. ابوعلی، محمد بن علی بن مقله را در سال ۳۲۱ قمری به عنوان وزیر برگزید، سپس او را عزل نمود و ابوجعفر، محمد بن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان را به وزارت برگزید، سپس او را عزل نمود و به جای او احمد بن عبدالله حصیبی را وزیر خود برگزید. اخلاق وی ثباتی نداشت، با دشمنان بدرفتاری می کرد و بسیاری از افراد را با دست خود می کشت. او نیزۀ کوچکی داشت که هر وقت در خانۀ خود راه می رفت، آن را به دست می گرفت و به هنگام نشستن آن را جلوی خود می گذاشت و هر کس را می خواست با آن می کشت. به همین دلیل، برخی از افسران ترک، بر ضدّ او تبانی کردند و بر وی شوریدند و شبانگاه قصرش را محاصره کردند. وقتی سر و صدا را شنید، در حالی که مست بود از خواب پرید و به این سو و آن سو دوید تا شاید از دست آنان بگریزد. اما او را گرفتند و هر دو چشمش را از حدقه درآوردند. (تاریخ الخلفا، ص ۳۸۸)

۲- الراضی بالله (۳۲۲- ۳۲۹ قمری) بیستمین خلیفه عباسی: پس از آن که افسران ترک «القاهر بالله» را از خلافت خلع کردند، با برادرزاده اش، ابوالعباس، محمد بن جعفر، پسر مقتدر ملقّب به «الراضی بالله»، بیعت کردند. آغاز خلافت وی شش جمادی الاولی سال ۳۲۲ قمری و پایانش دهم ربیع الاول سال ۳۲۹ قمری بوده و مدت خلافت وی شش سال و یازده ماه و سه روز بوده است. در زمان الراضی بالله، ابوعلی، محمد بن علی بن مقله، ابوعلی، عبدالرحمان بن عیسی بن داوود بن جراح، ابوالقاسم کرخی، ابوالقاسم، سلیمان بن حسن بن مخلد، ابوالفتح بن جعفر بن فرات و ابوعبدالرحمان محمد بریدی، یکی پس از دیگری وزیر خلیفه شدند. رابطۀ راضی با حسین بن روح سومین نایب ویژه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خوب بود. او گاهی می گفت: دیگران می گویند: امامیه خمس مال را به «ابن روح» می دهند، ولی ما این اتهام را رد می کنیم و مدعی هستیم که دروغ است و اگر هم درست باشد، مگر این کار خلاف است؟ به خدا سوگند! آرزو دارم تا هزار انسان به مانند او بودند و امامیه می توانستند دارایی ها و اموال خود را آن قدر به آنها بدهند تا بی نیاز شوند. جریان شلمغانی در زمان راضی پیش آمد و به دستور او شلمغانی را به دار آویختند. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۰۵-۲۰۶)

ویژگی های وضعیت سیاسی این دوران به مانند ویژگی های دوره گذشته است؛ همان ویژگی های دوره پیش از غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در جهان اسلام، مانند غلبه و استیلای موالی به ویژه ترکان بر اوضاع سیاسی جهان اسلام. اینان چه به عنوان وزیر و والی و چه به عنوان فرماندهان نظامی، روز به روز بیشتر قدرت می گرفتند و بر اوضاع جهان اسلام بیشتر تسلّط می یافتند.

برابر با این استیلای رو به فزونی موالی و ترکان، حکومت مرکزی روز به روز ضعیف تر می گردید. هر چه زمان می گذشت خلیفه در اداره امور مملکت بیشتر ناتوان می شد، کارها را دیگران در دست می گرفتند و حکومت مرکزی در اداره کشور به ویژه در نظارت بر مرزها بیش از گذشته توان خود را از دست می داد.

در زمان مقتدر مرزبان های دریایی، در مناطقی مانند «ارزن»، «ملطیه»، «میافارقین»، «آمُد» و... چنان ضعیف و ناتوان شده بودند که قدرت مرزبانی و جلوگیری از نفوذ دشمن را نداشتند، آنان با فرستادن گزارشی به بغداد، از حکومت مرکزی و خلیفه عباسی تقاضای کمک نمودند و تهدید کردند که اگر به آنان کمکی نرسد، خود را به رومیان تسلیم کنند ولی به سخن آنان توجّهی نشد و به همین دلیل شکست خوردند و مأیوسانه بازگشتند.(۱)

هم چنین به دلیل ضعف دستگاه خلافت و غلبه ترکان و موالی بر اوضاع سیاسی

۱- الکامل، ج۸، ص ۲۰۶. (به نقل از: تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۴۸)

جهان اسلام، خلیفه تدبیر امور را نمی توانست در دست بگیرد. او پیاپی از اهرم های فشار که در دست دیگران بود، وحشت داشت.

گاهی به زور خلیفه را وادار می کردند فردی را از ولایت عهدی خلع کند و فرد دیگری را به جای او بنشاند. برای مثال، معتمد عباسی در سال ۲۷۹ قمری بر اثر فشارهای گوناگون مجبور شد پسرش را از ولایت عهدی عزل کند و برادرزاده اش معتضد را به جانشینی برای خود برگزیند.(۱)

گاهی افسران ترک، خلیفه را دست گیر و از خلافت خلع می نمودند و او را شکنجه می دادند. برای نمونه، در سال ۳۲۲ قمری برخی از افسران ترک بر القاهر، خلیفه عباسی شوریدند و قصرش را محاصره کردند. او وقتی که سر و صدا را شنید، از خواب بیدار شد، در حالی که آثار مستی در وی نمایان بود. او را دست گیر کردند و شکنجه دادند و چشمانش را از حدقه درآوردند.(۲)

گاهی بر اثر جنگ قدرت میان عباسیان، خلیفه برای حفظ و دفاع از جان خود ناتوان می شد. برای نمونه، در سال ۲۶۷ قمری بین معتمد و برادرش موفّق، درگیری رخ داد و موفّق پیروز شد و برادرش معتمد، را که خلیفه بود، زندانی کرد.(۳)

بنابه نوشته مسعودی، موفّق او را در «فم الصلح» زیر نظر قرار داد و برخی را هم برای نگاهبانی وی گماشت. پیش از این، وی به موصل گریخته بود و موفّق توانسته بود به واسطه «صاعد» وزیرش، او را بازگرداند.(۴)

گاهی چنان ارکان خلافت عباسی در هم می ریخت که خلیفه نمی توانست به فردی اعتماد کند و پست وزارت را به وی واگذارد. گاهی پیش می آمد که خلیفه عباسی فردی را به وزارت نصب می کرد و او تنها به مدت دو روز وزیر بود و روز سوم وی را عزل می نمود. در همین باره، مسعودی می نویسد: «المقتدر بالله»، هیجدهمین خلیفه عباسی، شانزده بار وزرای خود را تعویض نمود و یا القاهر بالله،

۱- تاریخ الخلفا، ص ۳۶۷.

۲- الکامل، ج۸، ص ۲۳۷. (به نقل از: تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۴۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۴)

۳- تاریخ الخلفا، ص ۳۶۵.

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۰۹.

نوزدهمین خلیفه عباسی، در طول یک سال و اندی از خلافتش، چهار بار وزیر خود را جابه جا نمود.

این عزل و نصب های پی درپی، گویای این واقعیت است که خلافت و حکومت مرکزی عباسیان رو به ضعف نهاده بود و خلیفه، در اوضاع حکومت تأثیر زیادی نداشته است. حتی گاهی درباره همین عزل و نصب های پی درپی، خلیفه تحت تأثیر القائات زنان قرار می گرفت و شخصی را از مقامش عزل و زندانی می کرد. بنابه نقل مؤرخان «سیده» مادر مقتدر، در همه کارهای دولت مداخله می کرد و علی بن عیسی، وزیرش را در سال ۳۰۴ قمری، با مداخله وی برکنار کرد؛ وزیری که بنابه نوشته سیوطی باتقوا و عفیف بود و در جهت عدالت و برقراری احکام اساسی گام بر می داشت.(۱)

ابن اثیر می نویسد:

«ام موسی» ندیمه «سیده» مادر «مقتدر» به خانه وزیر رفت تا درباره مخارج و لباس خدمت گزاران قصر گفت و گو کند. وزیر خوابیده بود. نگهبان وزیر گفت: قدری درنگ کن تا وزیر از خواب بیدار شود. او خشمگین شد و با ناراحتی تمام برگشت و به «سیده» مادر «مقتدر» شکایت کرد. وقتی وزیر از خواب برخاست و از آمدن «ام موسی» باخبر شد، نگهبان و فرزند خود را برای عذرخواهی به نزد «ام موسی»، پیش خدمتِ مادرِ خلیفه فرستاد، اما ندیمه این عذرخواهی را نپذیرفت و به نزد «مقتدر» رفت و از وزیر بدگویی کرد و خلیفه عباسی او را از وزارت خلع و سپس دست گیر و زندانی نمود.(۲)

و نیز او توانست ابوالعباس خصیب را از پُست وزارت عزل نماید.

مداخله های سیده خود نشانه ای از ضعف خلیفه در امور مملکتی و به گونه ای عامل ضعف و کاهش اقتدار روز افزون خلیفه بوده است.

با همه ضعف هایی که بیان شد، خلفای عباسی همیشه بر مردم مسلمان بیشتر ظلم می کردند، آنان برای ادامه حکومت خود از هیچ جنایتی فروگذاری نمی کردند. فضای

۱- تاریخ الخلفا، ص ۳۰۸.

۲- تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۴۷.

اختناق و وحشت با شدت تمام در سراسر این دوره حاکم بود، به ویژه در دوره معتضد (۲۷۹- ۲۸۹ قمری) که به تعبیر شیخ طوسی، در این دوره بسیار سخت و دشوار، از شمشیرها خون می چکید.(۱)

آن چه بیان شد، درباره ویژگی ها و وضعیتی بود که از عصر قبل از غیبت صغرا جریان داشت و در این دوره نیز برقرار بود.

اکنون به بیان ویژگی ها و حوادثی می پردازیم که در دوره غیبت صغرا پیش آمد:

یکم. انتقال خلافت از سامرا به بغداد

همان گونه که در فصل سوم گذشت، معتصم عباسی در سال ۲۲۰ قمری، مرکز خلافت را از بغداد به سامرا منتقل کرد تا شاید این گونه بر مشکلات چیره شود و ضعف دستگاه خلافت را بر طرف کند. اما این دگرگونی، به حال دستگاه خلافتِ رو به ضعف نهاده تأثیری نداشت، بلکه خود خاستگاه مشکلاتی برای آنان شد، تا این که در سال ۲۷۹ قمری در بغداد با معتضد عباسی بیعت کردند و مرکز خلافت بار دیگر به بغداد بازگشت.

«المکتفی» خواست دوباره پایتخت را به سامرا بازگرداند، ولی وزیرش به بهانه هزینه سنگینِ انتقال، با آن مخالفت نمود و او را از این فکر منصرف نمود. پس از این سامرا متروک شد و به صورت ویرانه ای ماند.(۲)

دوم. ظهور قرامطه

فتنه «قرامطه» در عصر غیبت صغرا از مشکلاتی است که برای جهان اسلام پدید آمد.(۳)

«قرامطه» در سال ۲۷۷ قمری سر به طغیان نهادند و در جهان اسلام بیش از سی

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۹۵.

۲- تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۴۹- ۳۵۰.

۳- «قرامطه» فرقه ای از اسماعیلیه هستند که به امامت محمد بن اسماعیل معتقدند و می گویند: محمد فرزند اسماعیل هفتمین امام، قائم، مهدی و پیامبر است. او زنده است و در بلاد روم زندگی می کند. (نک: فرق الشیعه)

سال بر مردم ستم کردند. اینان چنان خشن و سفّاک بودند که هیچ سپاهی تاب روبه رو شدن با آنان نداشت. احتمال هجوم قرامطه به منطقه ای بس بود تا در میان مردم رعب و وحشت انگیزد.

این گروه که مذهبی ویژه داشتند و جان و مال و ناموس دیگر مسلمانان را مباح می دانستند، حملات خود را از کوفه آغاز نمودند و در عراق، سوریه و بحرین به مردم ستم هایی فراوان روا داشتند.

قرامطه در سال ۲۹۴ قمری به رهبری زکرویه به کاروان حجّاج خراسان حمله کردند و آنان را کشتند.

در سال ۳۱۱ قمری قرامطه به رهبری ابوطاهر، سلیمان ابی سعید خجری قرمطی در بصره به جان مردم بی گناه افتادند و هفده روز تا توانستند مردم را کشتند و اموال آنان را غارت بردند و به نوامیس مردم تجاوز کردند.

در سال ۳۱۲ قمری سپاه ابوطاهر به کاروان حاجیان حمله نمود و اموال آنان را غارت کرد. سپاهیان ابوطاهر در این غارت گری در حالی که تمامی اموال، آب و غذای حاجیان را گرفته بودند، آنان را در بیابانِ سوزان واگذاشتند تا آن که همه آنان از گرسنگی و تشنگی جان دادند.

قرامطه در سال بعد، یعنی سال ۳۱۳ قمری، جلو حرکت کاروان حاجیان را گرفتند و در برابر گرفتن باج، به آنان اجازه رفتن به مکه دادند. در سال ۳۱۷ قمری این سپاه، وحشیانه به مسجدالحرام حمله کردند، حاجیان را کشتند و جنازه آنان را در چاه زمزم انداختند. ابوطاهر، پرده کعبه را از جا کند و پاره پاره کرد و در میان سپاهش پخش نمود. او خانه های مکه را غارت کرد، حجرالاسود را از جا کند و آن را به هَجَر (بحرین) برد. این گروه سی سال حجرالاسود را در بحرین نگه داشتند.

همین شخص در سال ۳۱۵ قمری به کوفه هجوم برده، کشتار زیادی کرد و اموال مردم را به غارت برد.

این جریان ناامنی، سرانجام در سال ۳۱۸ قمری با کشته شدن سلیمان فروکش کرد.(۱)

ص: ۱۹۵

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۳۸- ۶۶۶؛ تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۵۶ - ۳۶۱؛ دایره المعارف، واژه قرمط، ج ۷، ص ۷۱۹.

سوم. کاهش قیام های علویان و پیدایی فضای اختناق بیشتر بر شیعه

با ظهور غائله قرامطه و هم چنین غائله «صاحب زنج» که هر دو، جنایات بی شماری مرتکب شدند و هر دو غائله را به شیعه نسبت دادند، این دو حرکت بهانه و دست آویزی برای خلفای عبّاسی بر ضدّ شیعیان شد. نتیجه این دو حرکت از سویی موجب تشدید جوّ اختناق بر ضدّ شیعیان گردید و از سوی دیگر، شیعیان را در رو آوردن به قیام های مسلّحانه ناامید نمود.(۱)

برای نمونه، حسین بن روح، سومین سفیر حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف به دنبال حمله قرامطه به مردم بصره و کاروان حاجیان بغداد، در سال ۳۱۱ قمری دستگیر و زندانی شد؛ به این بهانه که قرامطه، شیعه هستند و شیعیان در این غائله مقصرّند و دیگر بر اثر تبلیغات مسموم بر ضدّ شیعیان، اهالی بغداد تحریک شدند و بر ضدّ «ابن فرات» وزیر وقت و پسرش، شعار دادند. آنان مدّعی شدند که چون ابن فرات شیعه است، او قرامطه را تحریک کرده تا این جنایات را مرتکب شوند. این تبلیغات زهرآگین تأثیر خود را گذاشت و در نتیجه، ابن فرات و پسرش از وزارت برکنار و سپس کشته شدند.(۲)

با وجود این، همه قیام های علویان فروکش نکرد. آنان در همین دوره نیز چند بار، پرچم مبارزه را در دست گرفتند و در برخی از آن مبارزه ها موفقیت هایی نیز داشتند.

نمونه هایی از قیام های علویان که در این دوره رخ داد، در پی می آید:

- قیام حسن بن یحیی در یمن در سال ۲۷۸ قمری بر ضد عباسیان؛(۳)

- قیام ابن الرضا محسن بن جعفر در ولایت دمشق به سال ۳۰۰ قمری؛ مسعودی در این باره می نویسد: در سال ۳۰۰ قمری میان ابن الرضا و ابوالعباس احمد بن کیغلغ جنگ شد و گردن او را زدند و به قولی در میدان جنگ کشته شد و پسرش را به مدینه الاسلام بغداد بردند و سرپل جدید در سمت غربی به دار آویختند.(۴)

۱- تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۶۲.

۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ترجمهٔ دکتر سید محمدتقی آیت اللهی، ص ۱۹۹.

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۳.

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۳.

– قیـام اطروش؛ حسن بن علی معروف به «اطروش» در سـال ۳۰۱ قمری در منطقه طبرسـتان و دیلم که «سـیاه جامگان» را از آن منطقه بیرون رانـد؛ اطروش پس از پاک سازی منطقه طبرسـتان و دیلم به سوی ری پیش روی کرد. از این رو، حاکم آن جا را گریزانـد و سـرانجام حسـن بـن علی در یکی از جنـگ هـا به دست دست نشانـدگان خلیفه عباسـی در سـال ۳۰۴ قمری کشته شد.(۱)

– قیام حسن بن قاسم، معروف به «حسن داعی» در سال ۳۱۷ قمری که با سپاه بسیاری از گیل و دیلم به سوی ری حرکت کرد و بر مناطق وسیعی از ری، قزوین، زنجان، قم، ابهر و دیگر شهرهای پیوسته به ری تسلّط یافت؛

– قیام احمد بن محمد طالبی در مصر که با سپاه احمد بن طولون جنگید و کشته شد.(۲)

چهارم. ظهور مهدی در شمال افریقا و تأسیس دولت فاطمی در مصر

شخصـی به نام عبیدالله مهدی در سال ۲۹۶ قمری در شـمال افریقا ادعا کرد که مهـدی موعود است. پس از آن که ابوعبـدالله، حسین بن احمد بن محمد بن زکریای شیعی از اهالی صنعا، زمینه لازم را برای وی فراهم کرد، بر منطقه ای وسیع تسلط یافت و در آن منطقه بر دولت آل اغلب چیره گشت و آخرین حاکم آن، یعنی زیاده الله بن محمـد را از آن منطقه بیرون رانـد و بخش گسترده ای از شمال افریقا، لیبی، الجزایر و تونس را تصرّف نمود.

عبیدالله مهدی، شهری در شمال افریقا و سرزمین مغرب را به نام مدینه المهدی پایتخت خود گزید.

آغاز حکومتش در این شـهر در روز شنبه، پنجم ذی القعده، سال ۳۰۳ قمری بود. او در سال ۳۲۲ قمری مُرد و فرزندش محمّد ملقّب به قائم به جای او نشست.(۳)

۱– الکامل، ج ۸، ص ۱۸۶– ۱۸۹. (اقتباس از: کتاب انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص ۱۵۶– ۱۵۷)

۲– مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۳.

۳– تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۵۳– ۳۵۵.

پنجم. ظهور دولت های مستقل و خودمختار

به دلیل وجود ضعف های روزافزون و فراوان خلافت عباسیان، والیان و فرمانروایان مناطق و نواحی، از این ضعف ها سوء استفاده می کردند و اعلان استقلال و یا خودمختاری می نمودند، در برخی از موارد نیز بر اثر قیام های مردمی، حاکم و فرمانروای عباسی را عزل و اخراج می کردند و یا می کشتند و دولت انقلابیِ مستقل از مرکزِ خلافت تشکیل می دادند.

حرکت های استقلال طلبانه که در عصر قبل از غیبت صغرا شروع شده بود، در این عصر شدّت یافت و دولت های مستقلّی در پی داشت.

دولت های برقرار پیش از دوره غیبت صغرا، از این قرار است:

- دولت مستقل «طولونیه» که احمد بن طولون در مصر و شام در سال ۲۲۴ قمری تشکیل داد. این حکومت تا سال ۲۷۰ قمری ادامه داشت؛(۱)

- دولت مستقل و انقلابی «اغالبه» یا «آل اغلب» که ابراهیم بن اغلب بن سالم در سال ۱۸۴ قمری در تونس و نواحی اطراف آن، تشکیل داد و تا سال ۲۹۶ قمری ادامه یافت.(۲)

- دولت مستقل و انقلابی ادریسیان که ادریس حسنی در مراکش در سال ۲۲۱ قمری تشکیل داد و تا سال ۳۱۲ قمری برقرار ماند.(۳)

- دولت مستقل امویان که از سال ۱۳۸ قمری در «قُرطُبِه»(۴) تشکیل شده بود و هم چنان پابرجا ماند، و تا سال ۴۲۲ قمری پایدار ماند.(۵)

افزون بر دولت های مستقلی که از دوره قبل پابرجا مانده بود، در این دوره نیز دولت های مستقل دیگری افزوده شد و بیش از پیش حکومت مرکزی و خلافت عباسی را در تنگنا قرار دادند:

۱- تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۲۶.
۲- تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۵۷.
۳- تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۶۲ به بعد.
۴- یکی از شهرهای قدیمی اسپانیاست که در دورهٔ حکومت امویان بر اندلس، مرکز حکومت آنان بود.
۵- تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۷۰.

– دولت مستقل صفاریان که یعقوب بن لیث صفاری در خراسان و شرق ایران تشکیل داد. یعقوب بن لیث صفاری که حاکمان بغداد او را در سال ۲۵۴ قمری به ولایت خراسان بزرگ برگزیدند، در آغاز، حرکت استقلال گرایانه خود را آشکار نکرد. همان گونه که در فصل سوم گذشت، او به خلفای عباسی وفاداری می نمود و تنها در هنگام مرگش در سال ۲۶۵ قمری دوستی اش با آنان را اظهار نمود. برادرش عمرو بن لیث بعد از او ادعایش را پی گرفت و حکومت مستقل صفاریان را رهبری نمود که این حرکت استقلال گرایانه تا سال ۲۹۰ قمری ادامه داشت.(۱)

– دولت مستقل سامانیان در ماوراءالنهر، خراسان و بخشی از ایران مرکزی به دست سامان خدات و پسرانش تشکیل شد. آنان توانستند از سال ۲۶۱ تا سال ۳۸۹ قمری در مناطق یادشده، دولت مستقل برقرار کنند.(۲)

– عبیدالله مهدی دولت فاطمی را در مصر و بلاد مغرب در سال ۲۹۶ قمری تشکیل داد و این دولت تا سال ۵۶۷ قمری پابرجا ماند.(۳)

– دولت خودمختار و مستقل آل حمدان یا حمدانیان در موصل و حلب که ناصرالدوله حَمدانی آن را در سال ۳۱۹ قمری تشکیل داد و تا سال ۳۹۴ قمری ادامه یافت.(۴)

– سه فرزند بویه به نام های علی، حسن و احمد دولت انقلابی آل بویه را در طبرستان، ری، همدان، اصفهان، نواحی اطراف ایرانِ جنوبی و قسمتی از عراق کنونی، در سال ۳۲۰ قمری تشکیل دادند و آن دولت تا سال ۳۳۸ قمری پابرجا ماند.(۵)

– دولت اخشیدیه که محمد بن طعج الأخشید آن را در مناطق مصر و شام در سال ۳۲۳ قمری تشکیل داد و تا سال ۳۳۴ قمری پابرجا ماند.(۶)

۱– تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۵.

۲– تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۷۳.

۳– تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۴۶ به بعد.

۴– تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۱۵ به بعد؛ درباره حکومت حمدانیان نک: دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۶۹۲–۶۸۸.

۵– تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۰۳ به بعد.

۶– تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۳۵ به بعد.

ششم. سه خلیفه در یک زمان

گفتنی است که سه نظام سیاسی اسلامی به نام نظام خلافت در عصر غیبت صغرا در جهان اسلام، تشکیل شده بود و در یک زمان، سه نفر به عنوان خلیفه، رهبری سیاسی بر تمام جهان اسلام را ادعا می کردند: نخست حکومت عباسیان در بغداد، دوم حکومت امویان در اندلس و قرطبه، سوم حکومت فاطمیان در مصر.

در سال ۲۹۶ قمری در مصر مردم با عبیدالله مهدی به عنوان خلیفه مسلمانان بیعت کردند و عبیدالله خود را خلیفه خواند.(۱)

حاکمان بنی امیه در اندلس، با عناوینی همانند «امیر»، «ابن الخلائف» و یا «سلطان» خوانده می شدند. آنان در سال ۳۱۷ قمری کوشیدند تا خلافت از دست رفته امویان را بار دیگر زنده کنند. به همین دلیل، عبدالرحمان، حاکم اموی آن سرزمین را در این سال امیرالمؤمنین خواندند.(۲)

بنابراین، در سال ۳۱۷ قمری برای نخستین بار در تاریخ سیاسی اسلام، سه نفر در سه منطقه از جهان اسلام، ادعای خلافت، امیری و فرمان روایی بر همه مسلمانان داشتند.

ب) وضعیت اجتماعی

اشاره

وضعیت اجتماعی (با همان تعریفی که در فصل سوم بیان شد) در این دورهٔ هفتادساله مانند دورهٔ گذشته بوده است و همان اموری که در دورهٔ قبل وجود داشته در این دوره نیز ادامه پیدا کرده است. در فصل سوم بیان شد که در دورهٔ قبل از غیبت صغری مردم در جامعه از لحاظ امور اقتصادی و مادی اختلاف طبقاتی فراوانی داشته اند که این امر در این دوره نیز ادامه یافته است.(۳) برخی از حوادثی که گویای وضع ناهنجار اجتماعی در آن زمان بوده، در زیر می آید.

۱- تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲- تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۳.

۳- دکتر شوقی ضیف، العصر العباسی الثانی، ص ۵۳- ۶۶.

۱. اختلافات مذهبی و فرقه ای

اختلافات فرقه ای و مـذهبی در عصـر غیبت صـغری در میان جوامع اسـلامی هماننـد دوره های گذشـته رواج داشـته است. این اختلافات به اختلافات مذهبی بین شیعه و سنّی محدود نمی شد، بلکه در میان مذاهب اهل سنّت نیز درگیری هایی بوده است.

محمد بن جریر طبری عالم، مفسّر و نویسندهٔ معروف اهل سنّت در سال ۳۱۰ قمری، دیده از جهان فروبست. چون خواستند او را در بغداد دفن کنند، حنبلیان که با طبری درگیر بودند و اختلاف مذهبی با وی داشتند، مانع دفن او در آن جا شدند.(۱)

حنبلیان در سال ۳۱۸ قمری در بغـداد آشوبی به پا کردند که این آشوب نیز علّت مذهبی داشت؛ و تنها به این دلیل که در فهم یک آیهٔ قرآن، گروهی از اهل سنّت، دیدگاه حنبلیان را قبول نداشتند و به گونه ای دیگر آن را تفسیر می کردند، بلوایی به پا شد و گروه زیادی از مردم کشته شدند.(۲)

۲. اختلافات قومی و قبیله ای

در این عصر به جز «عباسیان» و «ترکان»، دیگر اقوام و قبایل تأثیر چندانی در حکومت عباسیان نداشتند و حاکمان وقت آنان را بـه صـورت افراد درجه دو می نگریسـتند. به همین دلیـل، در دورهٔ دوم حکـومت عباسـیان یعنی دورهٔ غلبـهٔ ترکـان، فریادهـای استقلال طلبانه و قیام های علویان به اوج رسید. قیام های علویان پیش از عصر غیبت صغری به اوج رسید، ولی به جهاتی که به آن اشاره شد، در این عصـر کاهش یافت. اما حرکت های اسـتقلال طلبانه در این عصر فزونی گرفت. همان گونه که بیان شد، در این عصـر در سـرزمین های اسـلامی حـدود ده دولتِ مسـتقل و نیمه مسـتقل تشـکیل شـد. این حرکت های خودمختارانه و اسـتقلال طلبانه، چندین علت و انگیزه داشته که یکی از آنها همین اختلافات قبیله ای و توجه نکردن حکومت مرکزی به قوم و قبیله های گوناگون بوده است.

۱- دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۲۳.

۲- دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۲۴؛ تاریخ الخلفا، ص ۳۸۴.

۳. اختلافات طبقاتی

اشاره

به دلیل تغییر در ماهیت و اهداف فتوحات، جنگ های مسلمانان به جای آن که مایهٔ رهایی مردم تحت ستم شود، خود عاملی برای ستم بر آنان شده بود. سپاهیان خلفای عباسی با انگیزه های غیر اسلامی می جنگیدند، مردم را به اسارت می گرفتند، بر خلاف مقرّرات اسلامی با آنان برخورد می کردند و حقوق مسلّم شرعی و انسانی آنان را رعایت نمی کردند. این امر موجب شد تا بسیاری از ارزش های اسلامی در جامعهٔ آن زمان به فراموشی سپرده شود. به نوشتهٔ دکتر حسن ابراهیم حسن، در این عصر اختلاف طبقاتی حاکم بوده است. طبقهٔ بندگان، غلامان و کنیزان، از جمله آن طبقه ها به شمار می رفته است. مصر، شمال آفریقا و شمال جزیره العرب، بازارِ غلامان سیاه و آشوب زنگیان بازتاب این جوّ نامساعد اجتماعی بوده که مصیبت های بسیاری را برای جامعهٔ آن زمان در پی داشته است. به دلیل مسخ ارزش ها کنیزکان نغمه گر، بازار خوبی داشتند و آنان را با قیمت های گزاف می خریدند. «ابن رائق» در سال ۳۲۵ قمری کنیز گندم گونی را که خوش نغمه بود، به ارزش چهارهزار دینار خرید.(۱) در ادامه، برخی موارد و نمونه ها از این اختلافات و تفاوت و تبعیض های طبقاتی خواهد آمد:

یکم. عیاشی و خوش گذرانی

عیش و نوش به ویژه در نزد خلفا، وزرا، امرا و اشراف رواج داشته و ویژگی مشترک همهٔ آنان بوده است. این وضعیت هم چنان که در گذشته رواج داشته، در این دوره نیز پابرجا مانده است.(۲) به گفتهٔ سیوطی، تنها «القاهربالله» خلیفهٔ عباسی، بساط عیش و نوش را غدغن کرد و به دستور او کنیزکان آوازه خوان را دست گیر می کردند و ابزارهای طرب را می شکستند.(۳) به جز زمان حکومت دو سالهٔ «القاهر» بساط عیش و نوش برقرار بوده است.

۱- دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۲۴؛ دکتر شوقی ضیف، العصر العباسی الثانی، ص ۸۳.

۲- دکتر شوقی ضیف، العصر العباسی الثانی، ص ۹۲.

۳- تاریخ الخلفا، ص ۳۸۶؛ دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۳۳.

این وضع تنها در بغداد و یا سامرا و مرکز خلافت نبوده، بلکه در حوزهٔ فعالیت والیان و حکومت های خودمختار نیز جاری بوده است. امیران طولونیه مصر غرق در بساط عیش و نوش بوده اند.

«خُمارَوَیه»، حاکم طولونی مصر خانه ای از طلا ساخت و آن را به برپایی بساط طرب و عیش و نوش اختصاص داد.(۱)

دوم. اسراف و تبذیرهای گسترده

اسراف و تبذیرهایی که در زندگی حاکمان عباسی نقل کرده اند، به قدری زیاد و گسترده بوده که به راستی جای شگفتی دارد و تصدیق آن بر اذهان سنگینی می کند.

مسعودی می نویسد: معتضد عباسی با هزینه ای بیشتر از چهارصدهزار دینار برای خود قصری ساخت و نام آن را «ثرّیا» نهاد. دربارهٔ این قصر گفته اند که چهار فرسخ طول داشته است.(۲)

گرچه این نقل ممکن است اغراق آمیز باشد، اما گویای این واقعیت است که حکمرانان عباسی در مصرف های بی رویه و اسراف و تبذیرها غوطه ور بوده اند و گوی سبقت را از همگان ربوده بوده اند.

معتمد عباسی در شب نشینی ای کنار شط در «بغداد» آن قدر خورد که بر اثر پرخوری دل درد گرفت و مرد.(۳) احمد بن طولون حاکم مصر نیز در سال ۲۷۰ قمری به علت پرخوری و ابتلای به دل درد درگذشت.(۴)

ابوالجیش، خُمارَوَیه، که بعد از احمد بن طولون حکومت مصر و شام را در اختیار گرفت، به دلیل مصرف های بی رویه و ساختن قصر طلاـ و اختصاص آن به طرب خانه و نیز مصرف هایی که در عروسی دخترش «قَطرالندی» انجام داد، منفور اطرافیان خود شده بود. بنا به نوشتهٔ مسعودی، به دلیل شدّت بی زاری از او، بعد از آن که او را

۱- تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۳۳.

۲- العصر العباسی الثانی، ص ۵۵- ۵۶.

۳- الکامل، ج ۶، ص ۷۳؛ سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۴۶.

۴- الکامل، ج ۶، ص ۵۵؛ سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الکبری، ص ۳۵۳.

کشتند، بدنش را قطعه قطعه کردند و برخی از غلامان، گوشت بدن او را بریدند، به سیخ کشیدند و خوردند.(۱)

دربارهٔ عروسی «قَطرالندی» دختر خُمارَوَیه طولونی که زن معتضد عباسی شده بود، گفته اند: خُمارَوَیه که همهٔ بیت المال مصر را در اختیار داشت، بی حساب در عروسی دخترش خرج کرد. به گفتهٔ «دقماق» مورّخ آن عصر، خمارویه با دختر خود چیزهایی را برای جهاز فرستاد که نه کسی آن را دیده و نه شنیده بود. ابن خلکان می نویسد: مهریهٔ عروس یک میلیون درهم بود و این به قیاس آن جهازِ گران قیمت بسیار ناچیز می نمود. گویند ابن جصاص که مسئولیت تهیهٔ جهاز با او بود، پس از همه خریدهای که کرد، چهارصدهزار دینار به جا گذارد که خمارویه همه را به او بخشید.(۲)

به مناسبت این عروسی در بغداد و مصر، جشن های پر هزینهٔ متعدّدی برپا شد و چه بسیار زنان عباسی و حاکمان عراق و مصر که با لباس های گران قیمت در این بساط عیش و نوش شرکت کردند. گویا زر و زیورهای دنیا در انحصار این عده بوده و این عده هم در اختیار هواهای نفسانی قرار داشته اند. آنان جز ارضای هواهای نفسانی هدفی نداشته اند.

خُمارَوَیه، افزون بر این مصرف های بی رویه، ماهانه ۲۳ هزار دینار برای مصرف آشپزخانهٔ خود اختصاص داده بود.(۳)

اینها تنها نمونه هایی است از صدها و هزاران مورد که خلفا، وزیران، حاکمان و والیان و اشراف، در آن زمان برای این گونه کارها صرف می کرده اند. گفتنی است این کارها بازتاب های اجتماعی و ناهنجاری هایی مانند آشوب زنگیان به دنبال داشت.(۴)

ص: ۲۰۴

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۱۰.

۲- دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۵۸.

۳- دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۴۰.

۴- برای اطلاع بیشتر نک: دکتر شوقی ضیف، العصر العباسی الثانی، ص ۵۳ - ۹۱؛ دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۲۳- ۴۵۹.

ج) وضعیت فکری

اشاره

در وضعیت فکری این دوره تنها به یادآوری دو نکته اشاره می کنیم:

۱. پیدایی مکتب اشعری

دو مکتب و جریان فکری در جهان اسلام در نیمهٔ اوّل قرن دوم هجری پدید آمد. در یک جریان فکری، عقل بی ارزش بود و در فهم مسائل و معارف اسلامی، به ظواهر آیات و روایات حتی بر خلاف حکم عقل بسنده می شد. این گروه بدون غور و دقت عقلی به ظاهر آیه و حدیث تمسک می کردند و به آن معتقد و پای بند می شدند. آنان بی ژرف نگری در معنای واژه «ید» درباره آیهٔ «یَدُ اللَه فَوْقَ أَیْدِیهِم»؛(۱) «دست خدا بالای دست های آنهاست.» گفتند: خدا هم دست دارد، در حالی که این آیه قدرت خداوندی را بیان می دارد؛ خداوند جسم نیست تا دست، اعضا و جوارح داشته باشد. این گروه را «اهل حدیث» می گفتند.

گروهی دیگر که به عقل توجّه زیادی می کردند، در برابر این گروه ایستادند. آنان در زمان خلافت «مأمون» عباسی، قدرت بسیاری یافتند و بر گروه اهل حدیث پیروز شدند. به این گروه دوم «معتزله» یا «مذهب اعتزال» می گفتند که بحث درباره این جریان فکری، در بحث وضعیت عصر قبل از غیبت، در فصل سوم بیان شد.

در دورهٔ قبل از غیبت صغری، بین این دو مذهب و مکتب فکری یعنی اهل حدیث و اعتزال درگیری های فراوانی رخ داد؛ گاهی با حمایت برخی از حاکمان عباسی «مذهب اعتزال» پیروز می شد و گاهی وضع تغییر می کرد و خلیفه دیگری حاکم می شد و او از مکتب اهل حدیث حمایت می کرد و اعتزال شکست می خورد. در دورهٔ قبل از غیبت این وضع ادامه داشت تا این که ابوالحسن اشعری(۲) در نیمهٔ اوّل قرن چهارم ظهور نمود. او که تا چهل سالگی پیرو مکتب اعتزال بود، از اعتزال روی

۱- سوره فتح، آیه ۱۰.

۲- برای اطلاع دربارهٔ زندگی ابوالحسن، علی بن اسماعیل بن اسحاق بن سالم بن اسماعیل بن عبدالله بن موسی بن بلال بن ابی برده بن ابی موسی اشعری، (۲۶۰- ۳۲۴ ه-) نگاه کنید به: جعفر سبحانی، بحوثٌ فی الملل و النحل، ج ۲، ص ۱۰- ۱۷.

گرداند و بر شالوده های مکتب اهل حدیث مکتب جدیدی بنا نهاد که این مکتب جدید به نام بنیان گذارش، ابوالحسن اشعری، (مکتب اشعری یا اشاعره) معروف شد. شکل گیری این مکتب با حمایتِ «مقتدر» خلیفهٔ عباسی بود که در دورهٔ ۲۵ سالهٔ زمام داری اش در سال های ۲۹۵ تا ۳۲۰ قمری با مکتب اعتزال به ستیز برخاست و از اهل حدیث و اشاعره حمایت کرد.(۱) اعتزال از این تاریخ به بعد به صورت مکتبی فکری، از میان رفت و مکتب اشعری بی رقیب ماند.(۲)

۲. تدوین کتاب های روایی

در قرن اوّل به دستور عمر خلیفهٔ دوم، نویسندگی و تدوین کتاب هایی دربارهٔ تاریخ و حدیث اسلامی ممنوع شده بود.(۳) این سیاست در تمامی قرن اوّل ادامه داشت. عمر بن عبدالعزیز، خلیفهٔ اموی، در آغاز قرن دوم، این قانون را لغو نمود و به حاکم مدینه، ابوبکر بن حزم نامه ای نوشت درباره این که علما برای ثبت و ضبط احادیث و حوادث تاریخ اسلام بکوشند و آنها را بنویسند.(۴) این سیاست جدید در نیمهٔ اوّل قرن دوم رواج پیدا نکرد. نهضت نویسندگی و تدوین کتب در عصر اول عباسیان به ویژه در زمان مأمون، رواج یافت و کتاب های فراوانی در این دوره نوشته شد.

در دورهٔ غیبت صغری این کار ادامه پیدا کرد و کتاب های بیشتری نوشته شد. چهار کتاب از شش کتاب مهم اهل سنّت معروف به «صحاح ستّه» در این عصر نوشته شده که عبارتند از:

یکم. سنن ابن ماجه نوشته محمد بن یزید ابن ماجه قزوینی (۲۰۷- ۲۷۳ یا ۲۷۵ قمری)؛

دوم. سنن ابی داوود نوشته ابوداوود، سلیمان بن اشعث سجستانی (متوفّای ۲۷۵ قمری)؛

۱- جعفر سبحانی، بحوثٌ فی الملل و النحل، ج ۲، ص ۳۱.

۲- برای توضیح دربارهٔ مکتب اشعری نک: جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، ج ۲.

۳- محمود ابوریّه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۴۳.

۴- صحیح بخاری، به شرح کرمانی، ج ۲، ص ۶؛ مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۳۲۶.

سوم. الجامع الصحیح، معروف به سنن ترمزی، نوشته محمد بن عیسی بن سوره ترمزی (۲۰۹- ۲۹۷ قمری)؛

چهارم. سنن نسایی، نوشته احمد بن شعیب نسایی (۲۱۴ یا ۲۱۵ - ۳۰۳ قمری).

افزون بر این کتاب ها ده ها بلکه صدها کتاب پر ارزش در همین دوره تدوین شد که از آن جمله کتاب های زیر را می توان نام برد:

یکم. فتوح البلدان و انساب الاشراف، نوشته بلاذری (متوفای ۲۸۹ قمری)؛

دوم. اخبار الطوال نوشته دینوری (متوفای ۲۸۲ قمری)؛

سوم. تاریخ یعقوبی نوشته احمد ابن واضح یعقوبی، (متوفای ۲۸۴ قمری)؛

چهارم. تاریخ طبری و تفسیر طبری نوشته ابن جریر طبری (متوفای ۳۱۰ قمری)؛

پنجم. الفتوح نوشته احمد بن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ قمری)؛

ششم. الکافی (اصول، فروع و روضه) نوشته محمد بن یعقوب کلینی، (متوفای ۳۲۹ قمری)؛

هفتم. بصائر الدرجات نوشته محمد بن حسن بن صفار، (متوفای ۲۹۰ قمری)؛

هشتم. المحاسن نوشته ابوعبدالله احمد بن محمد خالد برقی (متوفای ۲۷۴ یا ۲۸۰ قمری).

تاریخ غیبت و چگونگی آغاز آن

الف) آغاز غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

علمای اسلام درباره آغاز غیبت صغری چند نظر دارند:

۱. برخی آغاز غیبت صغری را از جریان سرداب می دانند، یعنی زمانی که مأموران معتمد، خلیفهٔ عباسی به منزل آن حضرت در سامرا تاختند تا آن حضرت را دست گیر کنند. آنان معتقدند: حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف از این تاریخ به بعد از دیده ها پنهان و غیبت صغرای آن حضرت آغاز شده است.

در بحث داستان سرداب خواهد آمد که این سخن از اساس نادرست است و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از هنگام حملهٔ عباسیان به سرداب از دیده ها پنهان نشده، بلکه قبل از آن، غیبت آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف آغاز شده بود.

۲. برخی همانند شیخ مفید، آغاز غیبت صغری را از هنگام ولادت آن حضرت می دانند.(۱) این نظریه بر خلاف نظر مشهور است و اکثر علمای امامیه آن را نمی پذیرند.

۳. نظر سوم این که، آغاز غیبت صغری از هنگام شهادت ابومحمد، امام حسن عسکری علیه السلام و آغاز سفارت نخستین سفیر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، عثمان بن سعید عَمروی از تاریخ هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ قمری، آغاز شد و این دوره تا تاریخ پانزدهم شعبان سال ۳۲۹ قمری هنگام درگذشت آخرین نایب خاص حضرت، علی بن محمد سَمَری به مدت ۶۹ سال و اندی ادامه داشت.(۲)

علمای امامیه این دیدگاه را می پذیرند.(۳) دورهٔ پنهان بودن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان پدر گرامی اش امام حسن عسکری علیه السلام از غیبت صغرای آن حضرت به شمار نمی آید؛ زیرا غیبت صغرا، از عصر امامت آن حضرت آغاز شد و در طول غیبت صغرا، حضرت چهار سفیر داشته است.

به بیان دیگر، دو ویژگی در دورهٔ غیبت صغرا وجود داشته:

یکی امامت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و دیگر سفارت و نیابت نوّاب اربعه است که با توجه به این دو ویژگی دورهٔ پنهان بودن حضرت جزء غیبت صغرا به حساب نمی آید؛(۴) چون که هیچ یک از این دو ویژگی در دورهٔ پنهان بودن ایشان وجود نداشته است.

۱- شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲- تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۴۵.

۳- باقر شریف القرشی، حیاه الامام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۱۴- ۱۱۵.

۴- سید محمد صدر در این باره می نویسد: «از برخی نقل شده است که مدت غیبت صغرای حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف ۷۴ سال بوده است. این یا مبنی بر تسامح است و یا آن که آغاز غیبت صغری را از هنگام ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یعنی سال ۲۵۵ قمری دانسته اند. و البته این ادعا مبنی بر تسامح است؛ زیرا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف گرچه در زمان حیات پدر گرامی اش مخفی بود، ولی این اختفا را نباید جزء غیبت صغری به حساب آورد؛ چون که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان حیات پدر بزرگوارش مسئولیت امامت را بر دوش نداشت. به هر صورت بعد از پدر، این منصب به آن حضرت موکول گردیده است.» (سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۴۱).

ب) شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

معتمـد خلیفـهٔ عباسـی همواره از محبوب شـدن و پایگاه اجتماعی امام ابومحمد عسـکری علیه السـلام نگران بود و هنگامی که دانست بـا وجود همـهٔ محـدودیت هایی که درباره آن حضرت روا داشـته، نه تنها از پایگاه مردمی و نفوذ معنوی آن حضـرت کاسـته نشـده، بلکه بیش از پیش محبوب دل های مردم گردیده، بر نگرانی و وحشـتش افزوده شد و سـرانجام خواهان قتل آن حضـرت شد و مرموزانه و مخفیانه، حضـرت را مسموم نمود(۱) و شـیعیان را از بهره منـدی انوار هـدایت آن امام همام محروم کرد.

این گونه به شـهادت رساندن در گذشـته نیز وجود داشـته و چندین بار خلفای اموی و عباسـی این سـیاست را به اجرا درآورده بودنـد و امامـان شـیعه علیهم السـلام نیز کوشـیده بودنـد تـا نقشه های شوم آنان را به شـکل های گوناگون برای مردم آشـکار نمایند تا چهرهٔ واقعی آنان برای آیندگان روشن شود.

امـام عسـکری علیه السـلام بـا دانش ویژه ای که داشت، پیش بینی کرد که در آینـده ای نه چنـدان دور زنـدگی دنیـا را ترک خواهد کرد و راهی پیش گاه خداوند خواهد شد. آن امام همام، شهادت خود را به مادر بزرگوارش خبر داد و گفت: در سال ۲۶۰ قمری حادثه ای اتفاق می افتد و آن همانا شهادت امام به دست عاملان حکومت عباسی بود.

قلب مادر امام از این خبر هول ناک به درد آمد و آثار غم و اندوه در او پدیدار گردید و گریست. امام علیه السـلام مادرش را تسلّی داد و گفت: «مادر! امر خدا حتمی است، بی تابی مکن!»

آن مصیبت در سال ۲۶۰ قمری اتفاق افتاد و همان گونه که آن حضـرت خبر داده بود، امام عسکری علیه السلام در آن سال به شهادت رسید.(۲)

چند روز پیش از شـهادت، آن حضرت را نزد معتمد عباسی طاغوت زمان بردند، در حالی که معتمد سخت ناراحت بود؛ چون می دید و می شنید که مردم همگی، امام

۱- هاشم معروف الحسنی، سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۲، ص ۴۹۲.

۲- علی بن موسی بن محمد بن طاووس، نهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۲۷۵. (به نقل از: باقر شریف القرشی، حیاه الامام العسکری علیه السلام)

ابومحمد علیه السلام را تعظیم و احترام می کنند و او را در فضیلت، بر همهٔ علویان و عباسیان پیش می دارند. از این جهت، در پی قتل آن حضرت برآمد و زهر کشنده ای را به وی خوراند.(۱)

تمام بدن شریف امام علیه السلام همین که آن زهر را خورد، مسموم شد و در بستر بیماری افتاد و به درد شدیدی دچار گردید.

معتمد به پنج نفر از خواص و درباریانش از آن جمله به «نحریر» دستور داد که مواظب خانهٔ امام علیه السلام باشند و تمام امور و جریان ها را زیر نظر بگیرند. هم چنین به پزشکان دستور داد که هر صبح و شام از حال امام علیه السلام خبر بگیرند. روز دوم که فرا رسید به معتمد خبر دادند بیماری حضرت وخیم شده است. معتمد به پزشکان فرمان داد که حق ندارند از منزل امام بیرون روند و به دلیل این که حال امام عسکری علیه السلام رو به وخامت نهاده بود، گفت: از کنار بستر او جدا نشوند. معتمد، حسین بن ابی شوارب، قاضی القضاه را به همراه ده نفر به منزل امام فرستاد و به آنان دستور داد که شب و روز در آن جا باشند و جریان ها را زیر نظر بگیرند و بعد شهادت دهند که امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. با وجود این، به جز پزشکان مأمور خلیفه، پانزده نفر دیگر از نزد معتمد خلیفهٔ عباسی در خانهٔ حضرت بودند.

امام عسکری علیه السلام در شب رحلت در اتاقی، به دور از چشم مأموران حکومت، نامه های بسیاری به نقاط مختلف شیعه نشین نوشت و آنها را به وسیلهٔ پیکی ارسال نمود.(۲) حال امام بدتر شد، پزشکان از او ناامید شدند و هر لحظه به زمان شهادت امام نزدیک تر می شد. امام علیه السلام در لحظات آخر زندگی، همواره ذکر خدا می گفت و او را ستایش می کرد و لب های مبارکش از تلاوت قرآن مجید باز نمی ایستاد. سرانجام امام علیه السلام رو به سمت قبله نمود و روح پاکش به پیش گاه خدا پرواز کرد.

این حادثهٔ جانگداز، روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ قمری پس از نماز صبح اتفاق افتاد.

۱- مفید، الارشاد، ج۲، ص ۳۱۰. (به نقل از: حیاه الامام العسکری علیه السلام)

۲- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۷- ۴۷۴؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج ۵۰، ص ۳۲۷- ۳۲۹؛ الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵.

ارتحال نابهنگام آن امام بزرگوار ضایعهٔ بزرگی بود که در آن روزگار بر مسلمانان وارد شد و آنان رهبر و پیشوای محبوب و مصلح بزرگ خود را از دست دادند؛ کسی که همواره غم خوار ضعیفان و یتیمان و مستمندان بود.

ناله و شیون از خانهٔ امام علیه السلام بلند شد و کم کم صدای ضجّه و نالهٔ زنان و مردان و کودکان آل علی علیه السلام در سراسر سامرا طنین انداخت.

خبر شهادت امام علیه السلام در سراسر شهر سامرا پیچید. این خبر هم چون صاعقه ای هولناک بود که تمام مسلمانان را به سرعت به منزل امام علیه السلام رسانید. همگی می گریستند و نوحه سرایی می کردند. تمام ادارات دولتی شهر تعطیل شده، مردم به احترام امام علیه السلام بازارها را بستند و در شهر عزاداری کردند. گویی شهر سامرا صحرای قیامت شده بود.(۱)

سامرا در تاریخ خود چنان تشییعی را ندیده بود که امواج خروشانی از انسان ها از طبقات مختلف با گرایش ها و عقاید گوناگون همه را گرد هم آورد و همگی سخن از فضایل، ویژگی ها و صفات امام بزرگوار حسن عسکری علیه السلام می گفتند و دربارهٔ خسارت و زیان جبران ناپذیری که به مسلمانان وارد شده بود، بحث می کردند.(۲)

عثمان بن سعید عَمروی متصدی امر غسل، کفن و دفن حضرت شد.(۳) این سخن با اعتقاد شیعه به این که امام را باید امام بعدی غسل دهد، کفن کند و نماز بخواند، منافاتی ندارد؛ زیرا نخست آن که این امر در حالت عادی است، نه در شرایط سخت و تقیه، دوم آن که عثمان بن سعید عَمروی به نیابت از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف عهده دار این کار بود و سوم آن که ممکن است در همین اوضاع به صورت مخفی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به این کار پرداخته باشد، اما به جهت اوضاع خفقان و تقیه عثمان بن سعید عَمروی به ظاهر تصدی این امر را بر عهده گرفته باشد. در هر حال عُبیدالله بن خاقان می گوید:

۱- مفید، الارشاد، ص ۳۹۰. (به نقل از: حیاه الامام عسکری علیه السلام)

۲- حیاه الامام عسکری علیه السلام .

۳- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۶.

وقتی جنـازه امـام علیه السـلام آمـاده دفن شـد، خلیفه برادر خود ابوعیسـی بن متوکـل را فرسـتاد تـا بر جنازهٔ آن حضـرت نماز بگزارد. هنگامی که جنازه را برای نماز بر روی زمین گذاشتند، ابوعیسی نزدیک شد و صورت آن حضرت را باز کرد و آن را به علویان، عباسـیان، قاضـیان، نویسـندگان و دیگر شاهـدان نشان داد و گفت: این ابومحمد عسـکری است که به مرگ طبیعی درگذشـته است و فلان و فلان از قضات و پزشـکان و خدمت گزاران خلیفه نیز شهادت می دهند. بعد روی جنازه را پوشاند و بر او نماز خواند و فرمان داد که جنازه را برای دفن ببرند.

این شیوهٔ حاکمان عباسی درباره امامان شیعه علیهم السلام بوده و مردم به ویژه شیعیان نیز کم و بیش با این شیوه آشنایی داشته اند.

بنا به نقل شـیخ صـدوق پیش از اقامهٔ این نماز، نمازی دیگر بر بدن آن حضـرت در درون خانه خواندند. «عقید خادم» از منزل خارج شـد و به جعفر که بر در خانه ایسـتاده بود و شـیعیان به او تعزیت می گفتند، گفت: «یا سـیدی کفن اخوک فقم للصـلاه علیه؛ سـرورم برادرت را کفن کردنـد. پس بر او نمـاز بخوان.» ناگهـان امـام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف جلو آمـد و گفت:

تأخّر یا عمّ! فإنّا أحقّ بالصّلاه علی أبی؛

عمو عقب بایست! من سزاوارترم که بر جنازهٔ پدرم نماز بخوانم.(۱)

بنابر نقل مشـهور، امام عسکری علیه السلام در اوّل ماه ربیع الاول ۲۶۰ قمری با زهری که معتمد برای آن حضـرت فراهم کرده بود، بیمار شد و در هشـتم همان ماه رحلت کرد. بنابراین، امامت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از همین تاریخ آغاز شد و آن حضرت تا به امروز در پس پردهٔ غیبت بوده است!

ج) تلاش حکومت برای یافتن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

همان گونه که در فصل پنجم گذشت، اخبار امامت دوازده امام علیهم السـلام از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم و عترت آن حضـرت، به شـیعیان رسـیده بود. خلفای عباسی به مقابله با این باور و جلوگیری از عملی شدن این خبرها درباره آینده، سخت کوشیدند. آنان به مانند

۱- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۷۵.

فرعون که از ولادت موسی بن عمران می ترسید، از تولّد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امام دوازدهم شیعیان نگران بودند که نکند ظهور کند و بساط حکومت و خوش گذرانی آنان را برهم زند.

از همین روی، امام عسکری علیه السلام را در محاصره قرار دادند و در پی آن بودند که اگر فرزندی از او به دنیا آمد، او را به قتل برسانند و نگذارند «مهدی» دوازدهمین امام شیعیان به امامت برسد و مشکلی برای آنان به وجود آورد.

امامان اهل البیت علیهم السلام با دانش برتری که داشتند، پیشاپیش غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را خبر داده و این نقشهٔ عباسیان را باطل کرده بودند. به همین جهت، خبر ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مخفی نگه داشته شد و تنها برخی از خواص شیعه به این موضوع آگاه بودند.

کم کم این خبر پس از شهادت امام عسکری علیه السلام پخش شد که از آن امام علیه السلام پسری متولد شده و او امام دوازدهم و «مهدی موعود» است.

پخش این خبر موجب هراس در بین عباسیان شد؛ چرا که معلوم شد از ابومحمد، پسری به جا مانده است. از این رو، به دستور معتمد عبّاسی عده ای از مأموران وارد منزل امام علیه السلام شدند و اثاث منزل آن حضرت را بازرسی و سپس مهر و موم کردند و درصدد یافتن فرزندش برآمدند، ولی موفّق نشدند.

معتمد دستور داد که عده ای از قابله ها، زنان و کنیزان آن حضرت را معاینه کنند و اگر اثری از حمل در آنان مشاهده کردند، به خلیفه گزارش دهند.

روایت شده است که یکی از قابله ها احتمال داد، یکی از کنیزان حضرت حامله است. این خبر به گوش خلیفه رسید و او دستور داد تا آن کنیز را در محلی زیر نظر داشته باشند. پس یکی از درباریان و پیش کاران مخصوص خلیفه به نام «نحریر» به همراه تعدادی از زنان مراقب حال وی شدند تا درستی و یا نادرستی این گزارش معلوم شود. مدتی مراقب آن کنیز بودند تا سرانجام روشن شد که این گزارش درست نبوده و اثری از حمل وجود ندارد.(۱)

۱- کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج ۵۰، ص ۳۲۸- ۳۲۹؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۷۶.

هم چنین نوشته اند که نرجس خاتون مادر گرامی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف همواره تحت نظر بود تا این که حوادث گوناگونی، حاکمان عباسی را به خود مشغول کرد و از آن بانو برای دست یابی به حضرت دست کشیدند. آن حوادث از این قرار است:

یکم. درگیری با یعقوب بن لیث صفّاری که پس از غلبه بر فارس به سوی بغداد حرکت کرد و در درگیری با «موفق»، پسر متوکل شکست خورد و به فارس عقب نشینی کرد؛

دوم. خروج معتمد و متوکل از سامرا و سفر به بغداد برای غائلهٔ یعقوب لیث؛

سوم. مرگ عبیدالله بن یحیی بن خاقان، وزیر معتمد در سال (۲۶۳ قمری)؛

چهارم. مرگ قاضی القضاه، حسین بن ابی شوارب در سال ۲۶۱ قمری که او مأمور زیر نظر نگه داشتن نرجس خاتون و دیگر زنان بود؛

پنجم. ادامهٔ قیام صاحب زنج یا زنگیان که مشکلات زیادی برای عباسیان به وجود آورد.

د) اقدامات جعفر

اشاره

جعفر برادر امام عسکری علیه السلام بر خلاف سیرهٔ پدر و برادر گرامی اش رفتار می کرد. از امام هادی علیه السلام دربارهٔ پسرش جعفر روایت شده است که به بعضی از اصحابش فرمود:

تجنّبوا ولدی جعفر فإنّه منّی بمنزله ابن نوح...؛ (۱)

از فرزندم جعفر دوری کنید؛ چرا که او (در سیرهٔ ما نیست و) نسبت به من، به منزلهٔ فرزند نوح است...

جعفر پس از رحلت امام عسکری علیه السلام به یک سری اقدامات روی آورد که در شأن او نبود. برخی از آنها در پی می آید:

۱. نماز بر پیکر امام علیه السلام

جعفر در آغاز، خواست که بر پیکر برادرش نماز بخواند که ناگهان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱- هاشم معروف الحسنی، سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۲، ص ۵۳۴.

ظاهر شد و فرمود:

تأخّر یا عمّ! فإنّا احقّ بالصّلاه علی أبی؛(۱)

ای عمو! کنار برو، من شایسته ترم که بر جنازهٔ پدرم نماز بخوانم.

۲. ادعای امامت و جانشینی

جعفر به عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر عباسی گفت: مقام برادرم را به من بدهید، من سالانه مبلغ بیست هزار دینار بابت آن به شما می پردازم.

وزیر در پاسخ به این خواستهٔ «جعفر» گفت: «ای احمق! سلطان برای کسانی که گمان می کنند پدر و برادر تو امام بودند، شمشیرش را آماده کرده است، با وجود این، موفق نشد آنان را از این عقیده منصرف نماید. اگر تو نزد شیعیان از همان مقام پدر و برادرت بهره مندی، نیاز به تأیید سلطان و یا غیر سلطان نداری و اگر آن مقام را نداری، سلطان این مقام را به تو نمی تواند بدهد.»

سپس وزیر، به او اهانت کرد و دیگر اجازه نداد که جعفر به نزدش برود. او پس از ناامیدی از وزیر، به نزد سلطان رفت و این خواسته را با او در میان گذاشت و مانند همان پاسخ را از خلیفهٔ عباسی نیز شنید.(۲)

با توجه به همین ادعای دروغین است که جعفر پسر امام هادی علیه السلام در تاریخ به جعفر کذّاب معروف شده است.

۳. ادعای ارث

جعفر در اقدامی دیگر کوشید تا اموال امام علیه السلام را از آن خود کند. او ادعا کرد که برادرش ابومحمد علیه السلام فرزندی نداشته و خود را تنها وارث برادرش خواند. حکومت هم اجازه داد تا بر اموال برادرش مسلّط شود.(۳)

۴. تحریک حکومت برای دست گیری امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

جعفر با داشتن آگاهی به وجود فرزندی برای برادرش امام حسن عسکری علیه السلام و

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۷۵.
۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۹؛ سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۲، ص ۵۳۴- ۵۳۵؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵.
۳- شیخ طوسی، الغیبه، ص۸۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵.

پس از ناامیـدی از این که خود را جانشـین برادر قرار دهـد، کوشـید امـام مهـدی عجـل الله تعالی فرجه الشـریف را به حاکمان عباسـی بشـناساند. این مـاجرا پس از ناکـام شـدن وی در برابر هیئت قمی ها بود. جعفر از پاسـخ دادن به آنان فرو مانـد و برای سعایت از آنان به نزد خلیفه رفت و خلیفه هم به هیئت قمی ها گفت: پول هایی که برای ابومحمـد آورده ایـد، به جعفر بدهید. آنان گفتنـد: ما تنها با شـروطی این پول را تحویل می دهیم؛ زیرا مردمی که این پول ها را به ما داده انـد، چنین شـرطی را قرار داده اند. جعفر خواست که خلیفه آنان را زندانی کند، اما خلیفه به خواستهٔ جعفر پاسخ نداد و آنان را آزاد کرد.

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خادمش را در خارج از شهر به سوی آنان فرستاد و با دادن نشانی و گزارش هایی که حضرت بیان داشت، آنان اموال را تحویل دادند.

جعفر دوباره به نزد معتمـد خلیفـهٔ عباسـی رفت و گفت: هیئت قمی ها اموال را به مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف تحویل داده انـد. به این ترتیب، مقـدّمات هجوم به بیت امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف فراهم شـد. آنان منزل امام را غارت کردند. امام عجل الله تعالی فرجه الشـریف از غفلت آنان اسـتفاده کرد و از منزل خارج شد، اما مادر گرامی حضـرت را دسـت گیر و بازجویی کردند و ... .

۵. توبهٔ جعفر

گفتنی است، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف در توقیعی در پاسخ به پرسش یکی از شیعیان دربارهٔ عمویش جعفر، به محمد بن عثمان بن سـعید عَمروی نوشـتند که جعفر و فرزندانش مانند برادران حضـرت یوسف علیه السـلام سرانجام کار توبه کرده اند:

أمّا سبیل عمّی جعفر و ولده فسبیل إخوه یوسف؛(۱)

اما ماجرای عمویم جعفر و فرزندانش مانند ماجرای یوسف علیه السلام است.

ه) داستان سرداب

امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف در کجا و چگونه غایب شـد؟ آیا در سـرداب منزل پـدرش غایب شد و هنوز نیز در آنجاست؟ در این باره به شـیعه تهمت هایی زده اند که بر آن اساس، شـیعه معتقد است مأموران خلیفهٔ عباسی به منزل حضرت در «سامرا» هجوم آوردند

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۹۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴.

تا او را دست گیر کنند و آن حضرت که در آن هنگام در سرداب بود، از دیده ها پنهان شد و تاکنون در آن جا بدون آب و غذا زندگی می کند و روزی از آن جا ظهور خواهد کرد. این داستان چنان شهرت یافته که وی را «صاحب سرداب» لقب داده اند.

با وجود این، هیچ نامی از «سرداب» در منابع شیعی و کتاب های امامیه نیامده است. نویسندگان اهل سنّت در نوشته های خود بر این نکته اصرار می ورزند و متأسفانه این سخن دست آویزی برای حملهٔ برخی از آنان به تشیّع گردیده است.(۱)

آنان پنداشته اند که شیعیان در میان سرداب، امام خود را می جویند و ظهورش را از آن جا انتظار می کشند. از این جهت، تهمت هایی به شیعه می زنند و در این زمینه حتی به منابع شیعه نیز نگاهی نمی افکنند.

با وجود این، براساس تاریخ و روایات شیعه، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از هنگام ولادت پنهانی به سر می برد و بنا به مصالحی تولد و زندگی ایشان آشکار نبوده و غیبت صغرای آن حضرت بعد از رحلت پدر گرامی شان آغاز شد. امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از نمازگزاردن بر پیکر پاک پدر و تدفین آن حضرت وارد منزل شدند و دیگر کسی آن حضرت را در اجتماع و در میان مردم ندید.(۲)

بنا به روایات شیعی، آن حضرت در میان مردم زندگی می کند و در موسم حج حاضر می شود، ولی مردم او را نمی شناسند.(۳)

خانه ای که از آن سخن گفته می شود، دو قسمت داشته است: یک قسمت برای مردان و قسمت دیگر برای زنان و یک سردابی هم زیر اتاق ها داشته که اهل خانه در روزهای گرم در آن سرداب زندگی می کرده اند.

شیعه این خانه و این سرداب را محترم می دارد؛ زیرا امامانشان در این خانه زندگی می کرده اند و در همین خانه، امام هادی علیه السلام، امام عسکری علیه السلام و نیز امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خداوند سبحان را عبادت می کرده اند. امری معقول و طبیعی است که به

۱- لطف الله صافی، منتخب الأثر، ص ۳۷۲.
۲- نک: باقر شریف القرشی، حیاه الامام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۱۵- ۱۲۰.
۳- کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۴۰.

جهت علاقه مندی به پیشوا و رهبر دینی، آن چه متعلّق به او است، محترم داشته شود. همه پیروان ادیان و مذاهب نیز چنین می کنند و شیعه از احترام گزاری ها به مکان های مقدّس و مشاهد مشرف دفاع می کند و آن را از مصادیق «فی بیوتٍ اذن الله ان ترفع» می داند اما این احترام غیر از آن تهمت های مخالفان به شیعه است.

در حقیقت، داستان غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سرداب سامرا و زندگی کردن آن حضرت در این مکان، دروغ و بهتانی بیش نیست و هیچ یک از بزرگان شیعه، چنین باوری نداشته و ندارند.(۱)

حکومت در آغاز خلافت معتضد عباسی، در سال ۲۷۹ قمری دو بار خانهٔ امام عسکری علیه السلام را تفتیش کرد:

نخستین بار معتضد سه نفر را به صورت مخفیانه به خانهٔ حضرت فرستاد و فرمان داد: هر کسی را که در آن خانه یافتید، بکشید و سرش را برای من بیاورید. این سه نفر وارد خانه شدند و یک اتاق مخفی یافتند که پرده ای زیبا داشت. هنگامی که پرده را بالا زدند، گویا دریایی پر از آب دیدند که در انتهای آن مردی با بهترین هیئت، روی حصیری بر آب ایستاده بود و نماز می خواند. دو نفر وارد آب شدند و آن گاه که نزدیک بود، غرق شوند با اضطراب از آن خارج شدند. ساعتی بی هوش ماندند. سرانجام سرپرست آنان از فرد نمازگزار عذرخواهی کرد، ولی آن فرد نمازگزار بی توجه به آنان نمازش را ادامه داد. این سه نفر پیش خلیفه رفتند و آن چه را دیده بودند، برای او بیان کردند. خلیفه گفت: این سخن را به هیچ کس نگویید!

بار دیگر، معتضد حملهٔ دیگری را ترتیب داد و گروه بیشتری را به خانهٔ امام عسکری علیه السلام فرستاد. این گروه وقتی وارد خانه شدند، از درون سرداب صدای قرائت قرآن شنیدند. پس بر در سرداب ایستادند و مراقب بودند تا کسی از آن جا خارج نشود. فردی که درون سرداب بود (گویا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) از غفلت آنان استفاده کرد و از سرداب خارج شد. وقتی رئیس آنان آمد، گفت: داخل سرداب شوید و فردی را که قرآن می خواند، دست گیر کنید. گفتند: مگر او را ندیدی که خارج شد؟ گفت:

۱- اقتباس از: مجله حوزه، ش ۷۱ - ۷۰، ویژه بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۴۴ - ۴۵.

پس چرا او را دست گیر نکردید؟ گفتند: گمان کردیم تو او را دیده ای. بنابراین، اقدامی نکردیم.(۱)

تنها موردی که نام سرداب درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در روایات شیعی وجود دارد، این دو مورد است که به نوزده سال پس از شروع غیبت صغری برمی گردد؛ آن هم با این مضمون که آن حضرت از سرداب خارج شد. این داستان کجا و داستان ساختگی شروع غیبت از سرداب و بقای حضرت در آن سرداب و اجتماع شیعه در آن مکان در هر صبح و شام و انتظار خروج حضرت کجا؟

فلسفه غیبت

اشاره

از آن جا که بحث از فلسفهٔ غیبت و یا مانند آن هم چون نقش انتظار، سیرت و آثار امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، علّت طول عمر آن حضرت، حوادث هنگام ظهور و بعد از ظهور و...، از جمله مباحث کلامی و اعتقادی است و رنگ تاریخی ندارد و باید در جایگاه خود به صورت فراگیر درباره آن گفت وگو و کندو کاو کرد، بی مناسبت نیست که در چنین کتابی هر چند به صورت خلاصه به برخی از آنها اشاره شود که گاهی نم بهتر از خشکی است.

این باور که مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف منجی بشریت است و در آینده ظهور و قیام خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد می نماید، در میان مسلمانان از زمان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رواج یافت و جزء اعتقادات اسلامی قرار گرفت. اصل اعتقاد به «مهدی موعود» با ویژگی هایی مانند این که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از فرزندان حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام است،(۲) به جهت فراوانی و تواتر روایات، پذیرفته همه مذاهب شیعه و سنّی بوده است، با این تفاوت که عموم اهل سنّت می گویند: «مهدی موعود» به آخرالزمان متعلّق است و هنوز متولّد نشده است، ولی شیعهٔ امامیه می گوید: مهدی موعود متولد شده و به دلایل و حکمتی چند در پس پردهٔ غیبت

۱- مجلسی، بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۵۱.

۲- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۵۶- ۲۸۵.

قرار دارد. غیبت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف با آمادگی و انتظار مردم گره خورده است. به همین جهت، آمادگی و انتظار ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از اعمال بافضیلت شیعیان در عصر غیبت به شمار می آید.(۱)

از بهترین دلایلی که بر حقانیت و اصالت مبانی مذهب حقهٔ شیعهٔ امامیه (اثناعشری) می توان برشمرد، این است که امامان معصوم علیهم السلام در طول سال های پیاپی غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را پیش گویی کرده اند و در برابر واقفیه که با همه توان به تضعیف روایات و جرح راویان روایت ها درباره غیبت می پرداختند و بسیاری از آن روایات را مجعول و ساخته آن گروه می خواندند، مبارزه کردند و سرانجام گردش ایام درستی آن احادیث شریف و پیش گویی امامان اطهار علیهم السلام را بر آنان ثابت نمود و غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف با همان ویژگی هایی که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یکایک امامان پیشین بیان شده بود، به وقوع پیوست تا کسی در آینده نتواند ادعا کند شیعیان اثناعشری برای درستی مدعای خود دربارهٔ غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف احادیثی جعل کرده اند.

البته می توان این مسئله را خواست و لطف و عنایت خداوند دانست که بر ایشان ارزانی داشته است.(۲)

اما حکمت و فلسفه غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چه بوده است؟ چرا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مانند دیگر امامان در میان مردم آشکارا زندگی نکرده است؟ با نگاه به آن رخ دادها و حوادث طبیعی و عادی، فشارهای روزافزون عباسیان بر طالبیان(۳) به ویژه بر بنی فاطمه و امامان معصوم علیهم السلام را علّت غیبت و پنهان بودن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهیم یافت.

به عبارت روشن تر، امامان علیهم السلام در برابر این سیاست عباسیان از تاکتیک اختفا و غیبت یاری گرفته بودند تا وجود مقدّس امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، از گزند حوادث زمان مصون و محفوظ بماند و در فرصت مناسب به میان مردم آید و مردم از وجود مقدّسش بهره مند گردند. فشارهای سیاسی که از زمان امام جواد علیه السلام بر امامان

۱- کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷.
۲- اقتباس از: در فرآیند تکامل، ص ۱۲۵- ۱۲۶.
۳- مراد از طالبیون آنانی هستند که از نسل حضرت ابوطالب، پدر گرامی علی علیه السلام هستند.

معصوم علیهم السلام وارد می شد، همواره افزایش می یافت. این فشارهای رو به افزایش موجب شد که فعالیت های امام یازدهم علیه السلام به حداقل برسد تا جایی که زمینهٔ مساعد برای رهبری امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به کمتر از حدّ نصاب خود رسید. در این هنگام خواست و مشیت خداوند به غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تعلّق گرفت.

دکتر جاسم حسین در این باره می نویسد:

مقامات حکومت عباسی خواستار ایجاد محدودیت در فعالیت های ائمه علیهم السلام بودند، از این رو، آنان را به دربار خود می بردند و تحت نظر می گرفتند تا آن که دیگر نتوانند فعالیت های خود را در میان پیروان خویش انجام دهند.

محدودیت هایی که از زمان حضرت رضا علیه السلام بر ائمه علیهم السلام تحمیل شد تا زمان امام یازدهم، حضرت عسکری علیه السلام ادامه یافت. در نتیجه ائمه علیهم السلام نیز سیاستی اتخاذ کردند تا آخرین وصی خود را از شرایط مشابه مصون دارند.

امامان علیهم السلام به این نتیجه رسیدند که پسر امام یازدهم علیه السلام از چشمان عباسیان پنهان شود تا بتواند فعالیت های خود را ناشناخته به انجام برساند تا احادیثی که وجود امامی را پیش بینی می کند که از نظرها پنهان باشد و سیاست های خود را در خفا، در میان پیروان خویش به مورد اجرا خواهد گذاشت را ترویج و نقل کند. این امام، دوازدهمین امام است. چنین اقداماتی از پیش صورت می گرفت تا امامیه را به قبول سفیران به عنوان واسطه های ائمه علیهم السلام آماده سازد.(۱)

همین تفسیر و فلسفه غیبت در روایات اسلامی نیز به گونه ای دیگر بیان شده است.

برخی روایات اسلامی درباره حکمت غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در پی می آید:

۱. رازی از رازهای الهی

غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف رازی الهی است که حکمت آن بر بندگان پوشیده است و تنها بعد از آن که ظهور حضرت فرا رسد، روشن خواهد شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۱۵.

یا جابر! إنّ هذا الامر من أمرالله و سرّ من سرّ الله، مطوّی عن عباده؛(۱)

ای جابر! این امر الهی و رازی از رازهای خداوندی است که بر بندگان پوشیده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إنّ لصاحب هذا الأمر غیبه لابدّ منها یرتاب فیها کلّ مبطل، فقلت: و لم جعلت فداک؟ قال: لأمرٍ لم یؤذن لنا فی کشفه لکم، قلت: فما وجه الحکمه فی غیبته؟ قال: وجه الحکمه فی غیبته وجه الحکمه فی غیبات من تقدّمه من حجج الله - تعالی ذکره - إن وجه الحکمه فی ذلک لاینکشف الّا بعد ظهوره کما لم ینکشف وجه الحکمه فیما اتاه الخضر علیه السلام من خرق السفینه و قتل الغلام و اقامه الجدار لموسی علیه السلام الی وقت إفتراقهما؛(۲)

همانا برای «صاحب الامر» غیبتی تخلّف ناپذیر است. هر جویندهٔ باطلی در آن به شک می افتد و اجازه نداریم علّت آن را بیان کنیم. حکمت غیبت او همان حکمتی است که در غیبت های پیشین وجود داشت و پس از ظهور، روشن خواهد شد، همانند حکمت کارهای خضر علیه السلام از کشتن پسربچه و برپاداشتن دیوار شکسته، اینها وقتی برای موسی علیه السلام روشن شد که آن دو، از هم جدا شدند. غیبت امری از امور الهی و رازی از رازهای اوست.

۲. آزمایش و غربال انسان های صالح

در برخی از روایات آمده است که حکمت غیبت حضرت ولی عصر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف غربال کردن انسان های صالح و آزمایش مردم به این وسیله است.

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

اما والله لأقتلّن أنا و ابنای هذان ولیبعثنّ الله رجلاً من ولدی فی آخرالزمان یطالب بدمائنا، ولیغیبنّ عنهم تمییزاً لأهل الضلاله حتّی یقول الجاهل: ما لله فی آل محمد من حاجه؛(۳)

۱- بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۷۳.

۲- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۲؛ لطف الله صافی، منتخب الأثر، ص ۲۶۶- ۲۶۷؛ بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۹۱.

۳- نعمانی، الغیبه، تحقیق علی اکبر غفاری، ص ۱۴۱.

به خدا قسم، من و این دو فرزندم (حسن و حسین) شهید خواهیم شد، خداوند در آخرالزمان مردی از فرزندانم را به خون خواهی ما برخواهد انگیخت و او مدتی غایب خواهد شد تا مردم آزمایش شوند و گمراهان جدا گردند، تا جایی که افراد نادان می گویند: خداوند دیگر به آل محمد کاری ندارد.

امام حسین علیه السلام فرمود:

له غیبه یرتدّ فیها اقوام و یثبت علی الدین فیها آخرون فیودّون و یقال لهم متی هذا الوعدان کنتم صادقین. امّا إن الصابر فی غیبته علی الاذی و التکذیب بمنزله المجاهد بالسیف بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛(۱)

برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف غیبتی است. در این غیبت برخی از دین برمی گردند و برخی ثابت قدم می مانند. هر که در این غیبت صبر کند و بر مشکلاتی که دشمنان پدید می آورند، استقامت نماید، به قدری از اجر خداوند بهره مند می گردد که انگار در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با شمشیر بر دشمنان جنگیده است.

امام پنجم علیه السلام در پاسخ به این پرسش که فرج شما کی خواهد بود، فرمود:

هیهات هیهات لایکون فرجنا حتی تغربلوا، ثم تغربلوا، ثم تغربلوا؛(۲)

فرج و ظهور حضرت اتفاق نمی افتد، مگر آن که شیعیان به شدّت در امتحان الهی شرکت کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

غیر أن الله - عزوجل - یحبّ أن یمتحن الشیعه؛(۳)

غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امتحان شیعه است.

امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السلام نیز در این باره فرمود:

إنّما هی محنه من الله - عزوجل - إمتحن بها خلقه؛(۴)

۱- بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳۳.

۲- بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳۳.

۳- کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۴- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۳۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

این غیبت خود مایهٔ امتحان بندگان خداوند بزرگ است.

۳. ستم پیشه بودن انسان ها

فلسفهٔ غیبت در برخی از روایات، ستم پیشه بودن انسان ها بیان شده است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در مسجد کوفه فرمود:

واعلموا أنّ الارض لاتخلو من حجه الله - عزوجل - و لکن الله سیعمی خلقه عنها بظلمهم و جورهم و إسرافهم علی أنفسهم...؛(۱)

زمین از حجت الهی خالی نمی ماند، ولی خداوند به دلیل ستم پیشه بودن و زیاده روی انسان ها، آنان را از وجود حجّت خود محروم می سازد.

۴. آمادگی جهانی

برای ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به منزله «خاتم الاوصیا» و منجی جهانی بشریت و کسی که در کرهٔ زمین، دین اسلام را بر تمامی دین ها پیروز بگرداند، زمینه و آمادگی جهانی لازم است. از این رو، جهان باید زمینهٔ این پذیرش را داشته باشد تا این هدف محقق شود. بنابراین، نبود آمادگی جهان را از فلسفه ها و حکمت های غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می توان برشمرد.

۵. آزادی از یوغ بیعت با طاغوت های زمان

بنابر برخی از روایات اسلامی، غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از آن روست که آن حضرت از یوغ بیعت با طاغوت های زمان آزاد باشد و تعهّد و بیعت با هیچ حاکمی را بر عهده نپذیرد تا در زمان قیام خود آزادانه بتواند بکوشد. دیگر امامان علیهم السلام از روی تقیّه حکومت ها را به رسمیت می شناخته اند، ولی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به تقیّه مأمور نیست. از این رو، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با حکومت ها و طاغوت های زمان بیعت نمی کند.

امام حسن مجتبی علیه السلام در این باره فرموده است:

ما منّا أحد إلّا و یقع فی عنقه بیعه لطاغیه زمانه إلّا القائم الّذی یصّلی روح الله عیسی بن مریم خلفه فانّ الله - عزوجل - یخفی ولادته و یغیب شخصه لئلّا یکون لأحد فی عنقه بیعه إذا خرج ذاک التاسع من ولد اخی الحسین...؛(۲)

۱- نعمانی، الغیبه، ص ۱۴۱.

۲- بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳۲.

هر کـدام از ما در زمان خود بیعت حاکمان و طاغوت های زمان را از روی تقیه به عهـده گرفته ایم، مگر امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف که عیسـی بن مریم به امامت آن حضرت نماز می گزارد. خداوند ولادت او را مخفی نگه دارد و برای او غیبتی در نظر گرفته تا زمانی که قیام می کند، بر گردنش بیعت حاکمی نباشد.

روایات دیگری نیز از دیگر امامان معصوم علیهم السلام رسیده است، مانند روایتی از امام سجاد علیه السلام که فرمود:

و لیس لأحد فی عنقه بیعه؛(۱)

بیعت با کسی بر گردن او نیست.

و یا سخن امام هشتم علیه السلام در این باره که فرمود:

لئلّا یکون لأحد فی عنقه بیعه اذا قام بالسیف؛(۲)

برای آن که هنگام قیام با شمشیر بیعت با کسی بر گردن او نباشد.

هم چنین توقیعی از ناحیـهٔ مقـدسه برای اسـحاق بن یعقوب، توسط محمـد بن عثمان عَمروی صادر شـد. حضـرت در این توقیع فرمود:

و امّا علّه ما وقع الغیبه فانّ الله – عزوجل – یقول: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ». إنّه لم یکن لأحد من آبـائی علیهم السـلام ألّـا قـد وضـعت فی عنقه بیعه لطـاغیه زمـانه و إنّی أخرج حین أخرج و لاـ بیعه لأحـد من الطواغیت فی عنقی؛(۳)

اما این که چرا غیبت واقع شـده است، خداونـد – عزوجل – فرمود: «ای مؤمنان! از چیزهائی که اگر پاسـخش را بدانیـد، خوش آیند شما نیست، پرسش نکنید.» همهٔ پدران من تقیه نمودند و با طاغوتیان زمان بیعت نمودند، ولی من در پس پردهٔ غیبت قرار گرفته ام تا بیعت طاغوتیان بر گردنم نباشد و در هنگام خروج آزادانه قیام نمایم.

۱– بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵.

۲– کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۰.

۳– طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۱.

۶. حفظ جان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

خداوند به وسیلهٔ غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف جانش را از شرّ دشمنان حفظ نموده است. اگر مسئله غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مطرح نبود، معتمد عباسی که به خون آن حضرت تشنه بود، مانند پدران بزرگوار آن حضرت، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نیز شهید می کرد و زمین از حجّت خداوند خالی می شد.

روایات فراوانی از امامان اهل بیت علیهم السلام در این باره رسیده است.

امام پنجم علیه السلام فرموده است:

انّ للقائم غیبه قبل أن یقوم، قال: قلت: و لِمَ؟ قال: یخاف؛

برای قائم ما (امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) قبل از آن که به پا خیزد، غیبتی است. راوی پرسید: برای چه؟ حضرت فرمود: چون ترس از کشته شدن او وجود دارد.

شیخ طوسی بعد از بیان روایاتی چند دربارهٔ فلسفهٔ غیبت می نویسد:

آن چه از اخبار دربارهٔ حکمت و فلسفهٔ غیبت آمده است، مانند امتحان شیعه، «صعوبهٔ الأمر علیهم» و «اختیارهم للصبر علیه»، اینها حکمت و فلسفهٔ غیبت نیست، بلکه اثر و نتیجهٔ غیبت برای شیعیان است. سبب و فلسفهٔ غیبت همان ترس از کشته شدن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دست دشمنان است.»(۱)

ویژگی های دورهٔ غیبت صغری

همان گونه که بیان شد، برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از دورهٔ اختفا و رحلت امام عسکری علیه السلام دو نوع غیبت وجود داشته است: یکی «غیبت صغری» و کوتاه مدت که با پایان دورهٔ اختفا آغاز شد و دیگری غیبت کبری و دراز مدت که بعد از دورهٔ غیبت صغری شروع شده است و هنوز ادامه دارد.

دورهٔ غیبت صغری که از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام؛ یعنی آغاز امامت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شروع شد و با درگذشت سفیر چهارم آن حضرت یعنی ابوالحسن علی بن محمد سَمَری پایان پذیرفت، ویژگی هایی دارد که به آن اشاره می گردد:

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۳۳؛ دربارهٔ فلسفه غیبت نک: مجله حوزه، ش ۷۱- ۷۰، ویژه بقیه الله الاعظم، ص ۳۵۳- ۳۸۲؛ مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۶۶۹- ۶۷۲.

یکم. زمان غیبت صغری محدود است و از نظر زمانی نزدیک به هفتاد سال طول کشید. برای همین محدودیت و کوتاهی زمان، از آن به غیبت صغری تعبیر نموده اند، بر خلاف غیبت کبری که زمانش طولانی است و مدت آن را جز خداوند کسی نمی داند؛

دوم. امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در دورهٔ غیبت صغری همیشه از دیده ها پنهان نبوده، بلکه با وکیلان و سفیران خاص ارتباط داشته و گاهی سفیران آن حضرت، اسباب ملاقات برخی از افراد را با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فراهم می کرده اند.(۱)

مردم پرسش های خود را به وسیلهٔ سفیران چهارگانه، با امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در میان می گذاشتند و پاسخ های خود را دریافت می کردند. توقیعاتی در این دوره از ناحیهٔ مقدسه و با واسطهٔ سفیران چهارگانه برای شیعیان صادر می شده است.(۲)

اما این رابطه در دورهٔ غیبت کبری و بعد از درگذشت سَمَری، قطع شد. امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چند روز قبل از درگذشت سَمَری، نزدیک بودن زمان مرگ قریب الوقوع او را به وی خبر می دهد و آن گاه به او فرمودند که این ارتباط های هفتاد ساله، در دورهٔ غیبت کبری وجود نخواهد داشت.

این توضیح امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در بحث های آینده (سفیر چهارم) خواهد آمد.

سوم. امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در دورهٔ غیبت صغری، چهار وکیل و یا نماینده داشت که برای تک تک آنان و یکی پس از دیگری، حکم وکالت صادر می نمود و دیگر نمایندگان حضرت از طرف این چهار نفر مأموریت داشتند. اما پس از پایان این دوره، فرد خاصی به نیابت ویژهٔ آن حضرت مشخص نشد، بلکه به فرمودهٔ ائمه علیه السلام هر کس شرایط وکالت را داشته باشد، وکیل و نمایندهٔ عام آن حضرت می تواند باشد. بنابراین، دورهٔ بعد از غیبت صغری را دورهٔ رهبری، یا وکالت فقیهان می توان نامید.

چهارم. شاید برخی از افراد در دورهٔ غیبت صغری آن حضرت را می دیدند و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را می شناختند، ولی در دورهٔ غیبت کبری کسی ایشان را نمی بینند و اگر هم

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۴۶.

۲- نک: شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۲- ۵۲۲.

ببیند نمی شناسد.(۱) اگر هم برخی از خواص، حضرت را ببینند و بشناسند، اجازه ندارند آن را برای دیگران باز گو نمایند،(۲) مگر با اجازهٔ خود حضرت و یا به افراد مورد اطمینان.

اختلافات فرقه ای پس از رحلت امام عسکری علیه السلام

اشاره

حاکمان عباسی که بنا به ماهیتشان، به روش های ظالمانه روی آورده بودند، روز به روز محبوبیت خود را در افکار عمومی از دست می دادند. اما امامان معصوم علیهم السلام با توجه به کردار شایسته و پیشینهٔ نیکویی که داشتند، روز به روز در امت اسلامی محبوب تر و مقبول تر می شدند. حاکمان عباسی پیوسته از پایگاه اجتماعی محروم، ولی امامان شیعه علیهم السلام پیوسته به پایگاه اجتماعی بایسته تری نائل می شدند.

این روند بر حکمرانان ستم پیشهٔ عباسی سخت ناگوار و شکننده می نمود و از این رو، بر ستم ها و جوّ اختناق افزودند. آنان همواره بر امامان شیعه ستم روا می داشتند تا جایی که خانهٔ امام حسن عسکری علیه السلام در زیر نظر حکومت عباسیان قرار داشت و شیعیان آزادانه با آن حضرت نمی توانستند در ارتباط باشند. آنان درصدد بودند تا اگر برای امام عسکری علیه السلام فرزندی متولد شود، او را به شهادت برسانند.

طبیعی است که این جوّ اختناق و سیاست عباسیان موجب گردید تا امام یازدهم علیه السلام راه احتیاط، تقیّه و رازداری را بیش از پیش به کار برد. آری احتیاط و تقیّه در زمان امام عسکری علیه السلام به اوج رسید و آن حضرت بیش از دیگر امامان علیهم السلام به کتمان امور پرداختند که از جملهٔ آنها، پنهان داشتن ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است.

زمینهٔ پیدایی فرقه های جدید شیعی بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام

اشاره

اختفای ولادت آن حضرت باعث شد تا برخی از شیعیان در آغاز رحلت امام حسن عسکری علیه السلام در امر امامت دو امام یازدهم و دوازدهم علیهما السلام دچار شک و تردید شوند؛ زیرا بنابر عقیدهٔ شیعه امام یازدهم باید پسری داشته باشد تا او امام دوازدهم

۱- پژوهشی پیرامون زندگانی نوّاب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، علی غفارزاده، ص ۳۳.

۲- نک: مجله حوزه، ش ۷۱- ۷۰ ویژه بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۷۲- ۱۲۲.

گردد، حال اگر امام یازدهم پسر نداشته باشد، در امامتش تردید می شود. چنان که نوشته اند: بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام پیروان آن حضرت به چهارده یا پانزده فرقه منشعب شدند،(۱) بلکه بنا به نقل برخی از مورخّان، پیروان آن حضرت بیست فرقه شدند.(۲)

پنهان بودن ولادت و زندگی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از یک سو و ادعای امامت جعفر از سوی دیگر موجب شد تا شیعیان در این عصر پریشان شوند. دیگر مذاهب اسلامی با وجود این پریشانی فکری و عقیدتی، با شدّت فراوان بر شیعهٔ امامیه تاختند. معتزله، اصحاب حدیث، زیدیه، و به ویژه عباسیان در تاختن بر شیعهٔ امامیه از هیچ کاری دریغ نکردند.

در واقع، پس از رحلت امام عسکری علیه السلام از جهت شک و تردید و تفرقه در مذهب، دوره ای برای شیعه یافت شد که در تاریخ بی نظیر یا کم نظیر بود. به همین جهت، این عصر را عصر آشفتگی و حیرت شیعیان می توان نام گذارد.

همین که شیعیان آن حضرت از راه های گوناگون و افراد موثّق، از ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مطمئن شدند، تمامی آنان به امامت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف گرویدند و همهٔ فرقه هایی که در این مقطع زمانی پدید آمده بودند، (جز مذهب امامیهٔ اثناعشری) نابود شدند. امروزه برای این فرقه ها هیچ پیروی وجود ندارد و تنها در کتاب ها آنها را رویدادی تاریخی یاد می کنند، حتی در زمان شیخ مفید نیز این فرقه ها وجود خارجی نداشتند. شیخ مفید در این باره می نویسد: در این سال ۳۷۳ قمری و در زمان ما، دیگر هیچ اثری از این گروه ها نمانده است و همه از بین رفته اند.(۳)

۱- فرقه هایی که پس از درگذشت امام حسن عسکری علیه السلام به وجود آمدند، در کتاب فرق الشیعه نوبختی چهارده فرقه بیان شده است و در کتاب بحارالأنوار، ج ۳۷ و الفصول المختاره، ص۳۲۱ شیخ مفید نیز همان چهارده فرقه بیان شده است. اما سعد بن عبدالله در کتاب المقامات و الفرق، تعداد آن را به پانزده فرقه رسانده است.

۲- مسعودی در مروج الذهب می نویسد: «پس از وفات حسن بن علی علیه السلام پیروان وی اختلاف کردند و بیست فرقه شدند و ما دلایل هر فرقه را دربارهٔ عقیدهٔ مذهبی که دارد و آن چه دربارهٔ غیبت می گویند، در کتاب سیر حلیات و کتاب المقالات فی اصول التدیانات آورده ایم.» (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۷۲)

۳- الفصول المختاره، ص ۳۲۱؛ مجله حوزه، ش ۷۱- ۷۰، ص ۷۰.

مهم ترین فرقه هایی که بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام یافت شد، بدین قرار است:

۱. اعتقاد به امامت جعفر، پسر امام هادی علیه السلام

آنان که به امامت جعفر پسر امام هادی علیه السلام گرویده بودند، به چهار گروه تقسیم می شوند:

یکم. عده ای گفتند: جعفر برادر امام عسکری علیه السلام امام است، اما نه این که برادرش امام حسن عسکری علیه السلام وصیت کرده باشد که بعد از او جعفر امام است، بلکه به این دلیل که برادرش، امام عسکری علیه السلام پسری نداشت، پس به ناچار امامت به برادرش جعفر می رسد و او امام دوازدهم است؛

دوم. برخی معتقد بودند: جعفر امام است، به دلیل این که برادرش امام حسن عسکری علیه السلام وصیت کرد و او را جانشین خود قرار داد. این فرقه هم مانند فرقهٔ قبلی، جعفر را دوازدهم امام پذیرفتند؛

سوم. برخی نیز بر این باور بودند که جعفر امام است و او این امامت را از پدرش به ارث برده است و نه از برادرش، بلکه امامت برادرش امام حسن عسکری علیه السلام باطل بود؛ چرا که امام عسکری علیه السلام فرزندی نداشت و امام باید فرزندی داشته باشد تا امر امامت استمرار یابد. آنها می گویند: از این رو که امام حسن عسکری علیه السلام پسری نداشت، پس بعد از امام هادی علیه السلام امامت به حسن نرسید و به پسر دیگر امام هادی علیه السلام یعنی محمد نیز نرسیده؛ چرا که محمد در زمان حیات پدر درگذشته بود. بنابراین، به ناچار باید پذیرفت که امامت بعد از امام دهم علیه السلام به جعفر رسیده است و او امام یازدهم شیعیان بوده است.

چهارم. عده ای دیگر بر این نکته پافشاری کردند که جعفر امامتش را از برادرش محمد به ارث برده است. این گروه بر این باور بودند که پسر امام هادی علیه السلام، ابوجعفر محمد بن علی که در روزگار پدرش درگذشت، به وصیّت پدر امام بود و به اسم و رسم، او را به امامت تعیین کرده بود و چون هنگام مردنِ محمد فرا رسید، بر آن شد که برای جانشینی خود کسی را پیدا کند تا امر امامت را به وی بسپارد که ناچار راز امامت را با غلامی خردسال به نام «نفیس» که خدمتگزار او بود، در میان گذاشت و

کتاب ها، دانش ها، جنگ افزار و آن چه را امت اسلامی بدان نیازمند بود، به وی سپرد و به او وصیت کرد که هر گاه مرگ پدرش؛ یعنی امام هادی علیه السلام فرا رسید، همهٔ آنها را به برادرش جعفر بسپارد.

این گروه امامت امام حسن عسکری علیه السلام را قبول نداشتند و می گفتند که پدرش او را جانشین خود قرار نداده بود، بلکه محمد بن علی امام یازدهم بود و بعد از او جعفر امام شد.

۲. اعتقاد به امامت فرزند دیگری از امام عسکری علیه السلام

این گروه نیز به چهار دسته تقسیم شدند:

یکم. برخی بر این باور بودند که امام حسن عسکری علیه السلام پسری داشت که او را علی می خواند و امر امامت را به او وصیت نموده بود. بنابراین، علی بن حسن امام دوازدهم و مهدی قائم است.

دوم. عده ای گفتند: پسری پس از هشت ماه بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام متولد شد که او امام دوازدهم بوده است.

سوم. گروهی معتقد شدند که از امام حسن عسکری علیه السلام پسری به یادگار مانده که به امر خداوند هنوز متولد نشده و او در رحم مادری قرار دارد و هیچ مانعی ندارد که صدها سال در رحم مادر باشد و سپس به امر خداوند متولد گردد.

چهارم. برخی نیز گفته اند: بعد از حسن بن علی علیه السلام فرزند او به نام محمد امام بود که در روزگار خود ایشان زندگی کرد، سپس مرد و بعد زنده خواهد شد و قیام خواهد نمود. او امام منتظر است.

۳. اعتقاد به استمرار امامت امام حسن عسکری علیه السلام

پیروان این عقیده نیز به دو گروه منشعب شدند:

یکم. گروهی گفتند: حسن بن علی علیه السلام زنده است و مهدی، منتظر و قائم است؛ چون که او هیچ فرزندی ندارد، امام غایب و زنده است، چرا که زمین نباید از حجّت خالی باشد.

این گروه معتقـد بودنـد اگر امـام در هنگام مردن فرزنـدی نداشـته باشـد، او «مهـدی قائم» است و رواست که بر زنـده بودن او درنگ نمود و شـیعیان او ناچارند چشم به راه وی باشـند تا بازگردد؛ زیرا امام بی فرزند و بدون جانشین را مرده نتوان پنداشت و باید گفت: او غایب شده است.

دوم. گروه دوم بر این باور شدند که حسن بن علی امام عسـکری علیه السلام رحلت نموده، سپس زنده شده و زندگی خویش را از سـر گرفته، او مهدی و قائم است؛ زیرا بنا به روایتی، قائم کسـی است که پس از مرگ برخیزد و قیام کند و فرزندی از او نمانـده باشـد. اگر او فرزندی داشت، به ناچار مرگ او درست است و بازگشتی برای وی نبود و امامت از او به فرزندش منتقل می شـد. حسـن بـن علی علیـه السـلام درگـذشت و در مردن او گفـت وگـویی نیست و از آن جـا که برای او فرزنـدی نبـود و جانشـینی نداشت و کسـی را به جای خود برنگزید، او زندگی را پس از مرگ از سـر گرفت و اکنون از دیده ها پنهان است و سرانجام آشکار خواهد شد و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد.

تفـاوت این گروه با گروه قبلی این است که این گروه می گفتنـد: او مرده و سـپس زنـده شـده است و در پس پردهٔ غیبت قرار گرفته، در حالی که گروه قبلی می گفتند: آن حضرت بدون این که رحلت نماید، از دیده ها پنهان شده است.

۴. اعتقاد به امامت محمد بن علی، برادر امام حسن عسکری علیه السلام

این گروه بر این اعتقادنـد که بعـد از امام هادی علیه السـلام، پسـرش «محمد» امام است؛ چرا که امامت دو برادر، یعنی جعفر و حسن روا نیست (و امامت امام حسن و امام حسین علیه السلام استثناست).

امـامت جعفر روا نیست؛ به این دلیـل که او کرداری ناشـایست داشـته و درخور شـأن امامت نبوده است. وی عادل نبوده، و این خود دلیل بارزی است که جعفر نمی توانسـته امام باشـد. اما امامت حسن بن علی روا نیست؛ چون که امام باید فرزندی داشـته باشـد تـا امامت به او منتقل شود، در حالی که او فرزنـدی نداشـته است. بنابراین، امامت این دو برادر روا نیست، بلکه امامت به برادر دیگر، محمد بن علی

می رسـد. او هم فرزنـد داشت و هم رفتارش پسـندیده بود. به ناچار او امام، مهدی و قائم است. او زنده است و پیشوایی وی را باید پذیرفت و گرنه بایستی به بطلان اصل امامت معتقد شد و این درست نیست.

۵. اعتقاد به توقف در امامت

گروهی از شیعیان می گفتند: بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام درباره امر امامت بر ما شبهه پیش آمد و ما نمی دانیم که آیا جعفر امام است و یا فردی دیگر. نمی دانیم امامت از پشت حسن است یا از پشت برادران او؛ کار بر ما مشتبه شـده است و تا رفع شک و شبهه بر امامت او ایستاده ایم و تأمّل می کنیم.

۶. اعتقاد به دورۀ فترت

این دسته بر این بـاور بودنـد که بعـد از امـام یازدهم، حسن بن علی علیه السـلام دورۀ فترت آمـده است؛ زمین در این دوره از حجّت خالی است.(۱)

آنها می گفتند: خالی بودن زمین از حجّت هیچ مانعی ندارد، چنان که در فاصـله بین زمان حضـرت عیسی علیه السلام تا زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زمین از وجود پیامبر و یا امام خالی بود و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فترتی که روی داد، به رسالت مبعوث شد.

این گروه می گفتند: بی هیچ شک و شبهه ای رحلت امام حسن عسکری علیه السلام به راستی اتفاق افتاد و می توان گفت که پس از او، امـامی نیست، همـان گونه که می توان گفت: پس از رحلت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم پیامبر دیگری نخواهد آمد.(۲)

در هر صورت، همان گونه که یادآور شـدیم، همه این گروه ها و فرقه ها که بعد از رحلت امام عسـکری علیه السـلام به وجود آمدنـد، با روشن شـدن وجود فرزنـد برای امام یازدهم علیه السـلام به امامت امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف گردن نهادند و دیگر از این گروه ها اثری جز در کتاب های پیشینیان نمانده نیست.

۱- دورۀ فترت به دوره ای می گوینـد که در آن پیامبر و یا امامی نباشـد. در روایتی از امام صادق علیه السـلام آمده است: «ان الفتره هی الزمان الذی لایکون فیه رسول و الامام؛ همانا فترت زمانی است که در آن پیامبر و یا امامی نباشد.»
۲- اقتباس از: بحارالأنوار، ج ۳۷، ص ۲۰- ۳۴؛ نوبختی، فرق الشیعه.

نوّاب اربعه

اشاره

(۱)

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در دورهٔ «غیبت صغری» چهار نفر را به نیابت خاص خود به شیعیان معرفی نمود. این چهار تن، از اصحاب با سابقهٔ امامان پیشین و از عالمان بزرگ و پارسای شیعه بوده اند. نوّاب اربعه عبارتند:

۱. ابو عَمرو، عثمان بن سعید عَمروی؛

۲. ابوجعفر، محمد بن عثمان بن سعید عَمروی؛

۳. ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی؛

۴. ابوالحسن، علی بن محمد سَمَری.

امامیه بیشترین اطلاعات خود را دربارهٔ زندگی و فعالیت های این چهار سفیر و نائب خاص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، از کتاب الغیبه اثر شیخ طوسی نقل می کنند. او نیز بیشتر به دو اثر قدیمی استناد نموده است: یکی کتاب فی أخبار أبی عَمرو ابی جعفر عَمرویون اثر هبه الله بن احمد بن محمد کاتب، معروف به ابن برینه، پسر ام کلثوم دختر محمد بن عثمان بن سعید عَمروی (پسر نوهٔ دختری سفیر دوم)، و دیگری کتاب اخبار الوکلاء الاربعه نوشتهٔ احمد بن نوح. این دو کتاب بر اثر بی توجهی و یا دشمنی ها از بین رفت و به گونه مستقیم مطالب این دو کتاب را نمی توان دید. متأسفانه شیخ طوسی و دیگران دربارهٔ زندگی این چهار سفیر عالی مقام، مطالب کمی نقل کرده اند.(۲)

از این رو، دربارهٔ زندگی نامهٔ این چهار سفیر ویژه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به قدر کافی اطلاعاتی نمی توان به دست آورد. با وجود این، تا اندازه ای که مدارک و مستندات تاریخی اجازه می دهد در این باره مطالبی را در چهار عنوان ذیل بیان می داریم:

۱. نوّاب اربعه؛

۲. ملاک نصب نوّاب اربعه؛

۱- در بین شیعیان این چهار تن یعنی عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سَمَری را با عناوینی مانند نوّاب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و سفرای آن حضرت، «وکلای خاص»، «نوّاب اربعه» و یا «سفرای اربعه» می خوانند.

۲- اقتباس از: دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ترجمهٔ دکتر سید محمد تقی آیت اللهی.

۳. کیفیت ارتباط نوّاب اربعه با شیعیان؛

۴. وظایف و مسئولیت های نوّاب اربعه.

الف) معرفی اجمالی نوّاب اربعه

اشاره

چهار نایب خاصی که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در دورهٔ غیبت صغری برگزیده، بدین شرحند:

۱. ابو عَمرو، عثمان بن سعید عَمروی

ابوعمرو، عثمان بن سعید اسدی عَمروی، نخستین نائب خاص و سفیر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و در نزد شیعیان مقامی والا دارد.

او به «اسدی» معروف است؛ چون از قبیلهٔ بنی اسد بوده است. او را «عَمروی» گویند؛ چون جد مادرش «عَمروی» بوده است.(۱) افزون بر آن، در این باره گفته اند که امام عسکری علیه السلام فرمود: به جای ابوعمرو، او را «عَمروی» بگویید و به همین جهت، او به عَمرو مشهور شد.(۲) به او «عسکری» نیز می گویند؛ چون در عسکر یا سامرا سکونت داشته است. دیگر این که به او «زیّات» و یا «سمّان» (روغن فروش) می گویند؛ زیرا برای پوشاندن فعالیت های سیاسی - مذهبی، روغن فروشی می کرد و در نقش روغن فروش، اموالی را که شیعیان به وی می دادند تا به امامشان برساند، در ظرف های روغن مخفی می کرد و به محضر امام عسکری علیه السلام می رساند.(۳)

کشّی نام او را «حفص بن عمر عَمروی» ذکر می کند که ممکن است نام مستعار وی در دیدارهای پنهانی با دیگر وکیلان باشد.(۴)

ص: ۲۳۵

۱- شیخ طوسی در کتاب الغیبه، ص۳۵۳ می نویسد: «و إنما سمی العَمروی لما رواه ابونصر هبه الله بن محمد بن أحمد الکاتب، ابن بنت جعفر العَمروی رحمه الله. قال ابونصر: کان اسدیا فنسب الی جده فقیل العَمروی.»؛ به نوشته «جواد علی»، پدر بزرگ عثمان، عمرو بن حریث صیرفی کوفی بود. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۴۱).
۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۳.
۳- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۳؛ بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۳۴۴.
۴- اختیار معرفه الرجال، (معروف به رجال کشی)، ص ۵۲۳؛ دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۴۹.

شیخ طوسی در کتاب رجال خود، عثمان بن سعید را هم از اصحاب امام هادی علیه السلام برشمرده و هم از اصحاب امام عسکری علیه السلام .

کشّی دربارهٔ سابقهٔ خدمت عثمان بن سعید در بیت امامت می نویسد: «او از یازده سالگی به خدمت گزاری نزد امام هادی علیه السلام مشغول بوده است.»

برخی هم نوشته اند: وی از یازده سالگی خدمت گزار ابوجعفر امام جواد علیه السلام بوده است.(۱)

در هر حال، آن چه بی گمان عثمان بن سعید عَمروی از همان دورهٔ جوانی و یا نوجوانی در بیت عصمت و امامت، افتخار خدمت داشته است. او خدمت گزار چند امام بوده، و در ده سال آخر زندگی امام هادی علیه السلام وکیل ایشان بوده و رهبری سازمان زیر زمینی وکالت را به عهده داشته است.(۲) او رئیس وکلای امام عسکری علیه السلام بوده و تمامی وجوهاتی که پیروان امام عسکری علیه السلام توسط وکیلان می فرستاده اند، به عثمان تحویل داده می شد و وی به نوبت آنها را به خدمت امام می برد.(۳) سپس وکیل ویژه و نائب خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شد.

شیخ طوسی در این باره می نویسد: احمد بن اسحاق بن سعد قمی(۴) می گوید:

۱- علامهٔ حلی در خلاصه می نویسد: «عثمان بن سعید بفتح السین، العَمروی بفتح السین، العَمروی بفتح العین یکنی اباعمرو السمان، یقال له الزیات الاسدی من اصحاب ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیه السلام، خدمه و له احدی عشره سنه و له إلیه عهد معروف، و هو ثقه جلیل القدر وکیل ابی محمد علیه السلام .» ابن شهرآشوب هم در مناقب دربارهٔ وی می نویسد: «ان عثمان بن سعید العَمروی کان باباً لأبی جعفر محمد بن علی النقی علیه السلام .» بین سخن علامهٔ حلی و ابن شهر آشوب از یک سو و از سوی دیگر کلام شیخ طوسی در این باره تنافی وجود دارد؛ چون یکی می گوید: عثمان بن سعید باب امام جواد علیه السلام و از یازده سالگی نزد آن حضرت خدمت می کرده و دیگری می گوید: از یازده سالگی خادم امام هادی علیه السلام بوده است. مرحوم خویی در کتاب گران سنگ معجم رجال الحدیث بعد از ذکر این تعارض می نویسد: «اقوال: أن ما ذکره ابن شهر آشوب و العلامه لایجمع مع ما ذکره الشیخ من أن عثمان بن سعید خدم الامام الهادی علیه السلام و له إحدی عشره سنه، والله العالم بحقیقه الامر.» (ج ۱۱، صفحه ۱۱۳ و نیز تنقیح المقال دربارهٔ عثمان بن سعید، بحث تحقیقی خوبی دارد. (نک: ذیل ترجمهٔ عثمان بن سعید)

۲- کشی، رجال، ص۵۲۶.

۳- کشی، رجال، ص ۵۸۰؛ دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۴۹.

۴- احمد بن اسحاق بن سعد اشعری قمی، از بزرگان شیعه است. از امام جواد علیه السلام و نیز از امام هادی علیه السلام روایت نقل کرده است. شیخ طوسی دربارهٔ عظمت این عالم جلیل القدر می نویسد: «احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک بن الاحوص الاشعری، ابوعلی کبیرالقدر، و کان من خواص ابی محمد علیه السلام و رأی صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و هو شیخ القمیین.» (خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۴۷).

«روزی به محضر امام هادی، ابوالحسن علی بن محمد علیه السلام رسیدم و عرض کردم: من گاهی غایب و گاهی حاضرم [یعنی گاهی در این جا هستم و گاهی در نقطهٔ دور دستی هستم] و نمی توانم مسائل شرعی خود را از شما بپرسم و وقتی هم که حاضرم همیشه نمی توانم به حضور شما برسم. سخن چه کسی را بپذیرم و از چه کسی فرمان ببرم؟»

امام فرمود: «این ابوعَمرو (عثمان بن سعید عَمروی) فردی موثّق و امین است. او مورد اعتماد و اطمینان من است، آن چه به شما می گوید، از جانب من می گوید و آن چه به شما می رساند، از طرف من می رساند.»

بعد از آن که امام هادی عجل الله تعالی فرجه الشریف رحلت نمود، در یکی از روزها به نزد فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام شرف یاب شدم و همان سؤال را که نزد امام هادی علیه السلام بیان داشته بودم، از امام عسکری علیه السلام پرسیدم. حضرت همان پاسخ امام هادی علیه السلام را تکرار نمود و فرمود: «این ابوعمرو (عثمان بن سعید عَمروی) مورد اعتماد و اطمینان امام پیشین و نیز مورد اطمینان من در زندگی و پس از مرگ من است. آن چه به شما بگوید از جانب من می گوید و آن چه به شما برساند، از جانب من می رساند.»(۱)

این سخن حضرت دربارهٔ عثمان بن سعید عَمروی در میان شیعیان شایع شد و شیعیان او را با عظمت یافتند.

عبدالله بن جعفر(۲) می گوید: بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام در یکی از سال ها برای زیارت خانهٔ خدا به مکه مشرّف شدیم و با احمد بن اسحاق برخورد کردیم و دیدیم که عثمان بن سعید عَمروی همراه با احمد بن اسحاق است. به عثمان بن سعید عَمروی رو کردیم و گفتیم: احمد بن اسحاق در نزد ما بزرگوار و مورد اعتماد است. ایشان درباره مقام و منزلت شما از امام هادی و نیز از امام عسکری علیهما السلام چنین و چنان

۱- اختیار معرفه الرجال، ص۲۱۵؛ لطف الله صافی، منتخب الأثر، ص ۳۹۲- ۳۹۳.

۲- عبدالله بن جعفر بن حسن بن مالک بن جامع حمیری، ابوالعباس قمی، شیخ و بزرگ قمی ها از علمای بزرگ شیعه است که کتاب های زیادی نوشته است. شیخ طوسی در کتاب رجالش او را از اصحاب امام هشتم، نهم، دهم و یازدهم شمرده است. (معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۳۹ و ۱۴۰)

گزارش داده اند. آن دو روایت را برایش ذکر کردم.

هنگامی که عثمان بن سعید عَمروی این سخنان امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را دربارهٔ خود شنید، برای قدردانی از لطف خدا که چنین مورد عنایت امام قرار گرفته است، به خاک افتاد و خدا را به شکرانهٔ این نعمت سجده کرد. با مشاهدهٔ این حالت از عثمان بن سعید عَمروی، احمد بن اسحاق و همهٔ آنانی که در مجلس بودند، گریستند.

عبدالله بن جعفر می گوید: سپس از او پرسیدم: اکنون که تو مورد اعتماد همهٔ شیعیان هستی و دو امام هادی و عسکری علیهما السلام از وثاقت و اعتماد تو خبر داده اند، تو را به خدا و این دو امام سوگند می دهم، آیا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را با چشم خود دیده ای؟

در این هنگام به ناگاه اشک بر چشمانش حلقه زد و گریست، سپس گفت: بله من آن حضرت را مشاهده کرده ام و ویژگی هایش این چنین است. اما مادام که من زنده ام این خبر را از من به دیگران نقل نکن.(۱)

شیخ طوسی می نویسد: عثمان بن سعید عَمروی، به دستور حضرت عسکری علیه السلام اموالی را که جمعی از شیعیان یمن آورده بودند، از آنان تحویل گرفت. امام عسکری علیه السلام در برابر اظهارات حاضران درباره این که با این اقدام، آنان بیشتر بر عثمان بن سعید عَمروی اعتماد می کنند و احترام وی افزایش یافته است، فرمود: «بله، گواه باشید عثمان بن سعید عَمروی وکیل من است و پسرش محمد نیز وکیل پسرم مهدی خواهد بود.»(۲)

بنا به روایت دیگری، امام عسکری علیه السلام جانشین خود را به چهل نفر از شیعیان مورد اعتمادش مانند حسین بن ایوب، علی بن بلال، احمد بن هلال و عثمان بن سعید معرفی کرد. آن حضرت به این گروه چهل نفره فرمود: دیگر او را نمی توانند ببینند. آن گاه دستور داد تا در طول غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از عثمان، نماینده او، اطاعت کنند.(۳)

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۴؛ بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۳۴۵.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۵؛ صافی، منتخب الأثر، ص ۳۹۴.

۳- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۵، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام، عثمان بن سعید عَمروی مراسم تغسیل، تکفین و تدفین آن حضرت را عهده دار شد. این خود بر مقام والای عثمان بن سعید دلالت می کند. توقیعات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز توسط او به دست شیعیان می رسیده است.

پس از رحلت امام عسکری علیه السلام گروهی از شیعیان قم و دیگر نقاط ایران اموالی برای امام یازدهم، به سامرا آوردند. وقتی به سامرا رسیدند به ایشان گفتند: امام عسکری علیه السلام رحلت نموده است. گروهی جعفر را جانشین امام عسکری علیه السلام معرّفی کردند. جعفر از آنان خواست اموال را به او تحویل دهند، ولی هیئت قمی ها تحویل اموال را مشروط به پاسخ گویی سؤالات قرار دادند و او پاسخ پرسش ها را نتوانست بدهد تا اموال را دریافت کند. بنابراین، بدون این که اموال را به جعفر تحویل دهند، از سامرا برگشتند. در بیرون از شهر پیک مخفیانه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آنان را به حضرت راهنمایی کرد و امام عجل الله تعالی فرجه الشریف یکایک خصوصیات و نشانه های اموال را بیان فرمود و آنان مال ها را تحویل امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دادند. آن گاه امام علیه السلام فرمود: دیگر اموال را به سامرا نیاورید. از این به بعد آنها را به وکیل و نمایندهٔ من (عثمان بن سعید) در بغداد بدهید.(۱)

عثمان بن سعید بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام از سامرا به بغداد رفت و در منطقهٔ «کَرخ» (محل سکونت شیعیان) ساکن شد و در آن جا تا پایان زندگی، امور دفتر نیابت را سرپرستی می کرد. او به شیوهٔ دوران امامت امام عسکری علیه السلام نامه ها و اموالی را که شیعیان برای ناحیهٔ مقدسه ارسال می داشتند، دریافت می نمود.(۲)

شیخ طوسی در این باره می نویسد:

توقیعات صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف، توسط او و فرزندش محمد به شیعیان و خواص پدرش می رسید. این توقیعات شامل اوامر و منهیات امام و پاسخ مسائل شیعیان بود. دست خط توقیعات عیناً مشابه دست خط نامه های امام حسن عسکری علیه السلام بود. شیعیان بر عدالت هر دو نفر اتفاق نظر دارند.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۷۸.

۲- مدرسی طباطبائی، مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۲۹- ۱۳۰.

پس از درگذشت عثمان بن سعید،(۱) فرزندش محمد او را غسل داد و در قسمت غرب مدینه السلام در خیابان میدان در جهت قبله مسجد الذرب دفن نمود... و ما آشکارا از هنگام ورود به بغداد در سال ۴۰۸ قمری تا ۴۳۰ قمری او را زیارت می کردیم، سپس آن جا را ابومنصور بن فرج بازسازی کرد و قبر به صورت نیکویی درآمد. بر بالای آن ضریحی در زیر سقفی قرار دارد. همسایگان محل به زیارت او می آیند و از وی تبرّک می جویند. گویند که او مردی صالح بوده و نیز مشهور است که برادر رضاعی امام حسن علیه السلام بوده است و از حقیقت امر خبر ندارند و آن همین طور است تاکنون که سال ۴۴۴ قمری است.(۲)

عثمان بن سعید عَمروی نخستین سفیر و نایب خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است؛ زیرا نخست آن که در خانهٔ امام عسکری علیه السلام موقعیت ویژه ای داشته و حضرت بر وثاقت او تأکید کرده اند.

دوم آن که امر تکفین، تغسیل، تدفین و نماز بر پیکر مطهر امام عسکری علیه السلام را بر عهده داشته، در حالی که به اعتقاد شیعیان امام باید امام را تجهیز کند و چون امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در اختفا به سر می برده، نایبش به نمایندگی از آن حضرت این مسئولیت را عهده دار شده است؛

سوم آن که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نیز امام عسکری علیه السلام نیابت عثمان را به گروهی ابراز داشته اند؛

چهارم آن که توقیعات حضرت توسط عثمان بن سعید، عرضه می شده است؛

پنجم آن که در برخی موارد به نمایندگی از حضرت، کراماتی از او ظاهر می شده است.

با وجودی که عثمان بن سعید عَمروی جایگاه مهمی در تاریخ شیعه داشته، ولی هیچ کس تاریخ مرگ او را گزارش نکرده است. مورخّان بعدی کوشیده اند تا تاریخ های جالب توجهی را ارائه دهند.

۱- سال درگذشت عثمان بن سعید را به دست نیاورده ایم.

۲- علامه سید محسن امینی، اعیان الشیعه، جزء مربوط به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج۲، ص۴۷، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

هاشم معروف الحسنی می نویسد: سفارت عثمان بن سعید تا سال ۲۶۵ قمری ادامه داشته، ولی هیچ مأخذی را ذکر نمی کند.

جواد علی می نویسد: بیست سال پس از غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف نخستین سفیر در سال ۲۸۰ قمری درگذشت.(۱)

برخی گفته اند: درگذشت ابوعمرو، عثمان بن سعید عَمروی، بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام و قبل از سال ۲۶۷ قمری روی داده؛ زیرا احمد بن هلال که از مدّعیان دروغین نیابت است، در زمان محمد بن عثمان که بعد از سفیر اوّل به مقام سفارت نایل شد، با او مخالفت کرده، و نیابت او را نپذیرفته است. احمد بن هلال در سال ۲۶۷ قمری فوت کرد. پس بی گمان عثمان بن سعید عَمروی قبل از این تاریخ درگذشته است.(۲)

۲. محمد بن عثمان بن سعید عَمروی

ابوجعفر، محمد بن عثمان بن سعید عَمروی اسدی، دومین سفیر و نایب ویژه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که بعد از وفات پدرش عثمان بن سعید عَمروی به جای او نشست و به وکالت و نیابت خاص از ناحیهٔ مقدس منصوب شد.

محمد بن عثمان نیز همانند پدر، از بزرگان شیعه و از نظر تقوا، عدالت و موقعیت اجتماعی، مورد قبول و احترام خاص شیعیان و از یاران مورد اعتماد امام عسکری علیه السلام بوده است. همان گونه که در شرح حال پدرش بیان شد، امام عسکری علیه السلام در پاسخ احمد بن اسحاق اشعری قمی که پرسید: به چه کسی مراجعه کند، فرمود:

عَمروی و پسرش هر دو امین و مورد اعتماد من هستند. آن چه به تو برسانند، از جانب من می رسانند و آن چه به تو بگویند، از طرف من می گویند. سخنان آنان را بشنو و از آنان پیروی کن؛ زیرا این دو تن مورد اعتماد و امین من هستند.(۳)

محمد بن عثمان بن سعید عَمروی، افزون بر این که فردی باتقوا، مورد اعتماد،

ص: ۲۴۱

۱- اقتباس از: دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۵۵.
۲- جاسم حسین، تاریخ سیاسی امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۵۶؛ نجاشی، رجال، ج ۱، ص ۲۱۸.
۳- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

دارای پیشینه ای نیکو و پسندیده و خدمت گزار به خاندان عترت و طهارت علیهما السلام بوده و در زمان پدر بزرگوارش در نهاد وکالت، حضوری فعّال داشته، برای این که بتواند اعتماد بزرگان امامیه و وکیلان سازمان مخفی وکالت را به سفارت خویش جلب نماید، قراین و شواهدی به همراه داشته که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود:

یکم. از سویی امام عسکری علیه السلام، او را ستایش می کرده است. آن حضرت فرموده است:

العَمروی و ابنه ثقتان...؛(۱)

عَمروی و پسرش (محمد بن عثمان) مورد اعتماد من هستند.

دوم. از سوی دیگر، امام عسکری علیه السلام افزون بر وثاقت محمد بن عثمان به وکالت او از طرف فرزندش امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از پیش اشاره نموده بود:

واشهدوا علی أن عثمان بن سعید العَمروی وکیلی و أنّ ابنه محمّداً وکیل ابنی مهدیکم؛(۲)

شهادت دهید که عثمان بن سعید عَمروی وکیل من است و پسرش محمد وکیل فرزندم مهدی است.

سوم. سفیر اوّل امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وصیت نمود و فرمود: بعد از من پسرم «محمد» نایب ویژه ناحیهٔ مقدسه است و شما به او رجوع کنید.

چهارم. سفیر اوّل وصیت می کند و بر طبق آن محمد غسل، کفن و دفن سفیر اوّل را به عهده می گیرد. این خود شاهد گویایی در نزد امامیه است که امام باید بدن امام را تجهیز نماید. پدرش به نیابت از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تجهیز بدن مطهر امام عسکری علیه السلام را عهده دار شد و خودش مسئولیت تجهیز جنازهٔ پدر را بر عهده گرفت.

پنجم. از همه مهم تر این که سفیر دوم از ناحیهٔ مقدّسه توقیعاتی را در اختیار مردم قرار داده و این توقیعات با همان خط و خصوصیات گذشته بوده است. وکیلان می توانسته اند از طریق این خط به صداقت ارتباط بین محمد بن عثمان با امام

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۹.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۶.

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پی ببرند.

ششم. گاهی نیز ملاقات برخی از وکیلان با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را ترتیب می داده و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به آنان فرموده است:

محمد بن عثمان سفیر من است.

شیخ صدوق در کتاب الغیبه بعد از بیان این امور می نویسد: این امور در نزد شیعه دلالت خوبی دارد که محمد بن عثمان بعد از پدرش به عنوان سفیر حضرت شناخته شود.(۱)

همو با سندی معتبر گزارش می دهد که عبدالله بن جعفرحمیری می گوید:

از محمد بن عثمان عَمروی رضی الله عنه پرسیدم: آیا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیده ای؟ گفت: بلی! آخرین باری که حضرت را زیارت کردم، در مکه نزد خانهٔ خدا کعبه بود و می گفت: «اللهم انجزلی ما وعدتنی» و نیز محمد بن عثمان رضی الله عنه گفت: دیدم که آن حضرت در مستجار به پرده های کعبه چسبیده و می گوید: «الله انتقم لی من اعدائک.»(۲)

ابونصر، هبه الله(۳) می گوید: ابوجعفر، محمد بن عثمان کتاب هایی در فقه تصنیف نموده است. او همهٔ مطالب را از امام عسکری و امام زمان علیهم السلام و پدرش عثمان بن سعید که او نیز از امام هادی و عسکری علیهما السلام اخذ کرده بود، جمع آوری و تدوین نموده بود. این کتاب بر طبق وصیت محمد، به حسین بن روح، سومین سفیر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، تحویل داده شد و بعد از او به دست ابوالحسن، علی بن محمد سمری، چهارمین سفیر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف افتاد.(۴)

محمد بن عثمان حدود چهل سال وکیل و نایب خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بود. او توانست در زمان خود که ادعای دروغین نیابت شایع شده بود، مدعیان را مغلوب

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۶.
۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۲۱- ۲۲۲.
۳- ابونصر هبه الله بن احمد بن محمد کاتب، مادر بزرگ مادری او، ام کلثوم دختر سفیر دوم امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ابوجعفر محمد بن عثمان عَمروی است که از وی روایات بسیاری نقل شده است. (نک: خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۵۱- ۲۵۲)
۴- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۷۰.

کند و سرانجام بعد از آن همه فعالیت های خالصانه برای پیش برد مکتب امامیه در آخر ماه جمادی الاولی در سال ۳۰۵ قمری رحلت نمود.

او به مـدت دو ماه قبل از مرگش با راهنمایی امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف زمان مرگ خود را دانسـته بود. از این رو، برای خود قبری حفر کرد و در روز موعود چشم از دنیا فروبست.(۱)

بنـابر وصیت او و بـا دسـتور حضـرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشـریف، ابوالقاسم حسـین بن روح نوبختی سومین وکیل و نایب خاص ناحیهٔ مقدسه معرفی شد.(۲)

۳. ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی

(۳)

سومین نـایب و سـفیر خـاص و برگزیـدهٔ امـام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف، شـیخ بزرگوار ابوالقاسم، حسـین بن روح نوبختی است. او در زمـان حیـات محمـد بن عثمـان عَمروی از ناحیـهٔ مقـدسه به جانشـینی محمـد و سومین نایب ویژهٔ حضـرت منصوب شـد و توسط محمد بن عثمان بن سعید عَمروی به خواص شـیعیان و وکیلان حضـرت معرّفی شد. محمد بن سـعید در چنـد سال آخر زنـدگی اش برای این کار تمهیـداتی فراهم نمود تا شـیعیان بعد از وی در امر نیابت و وکالت با مشـکلی مواجه نشوند.

حسـین بن روح نوبختی بعـد از درگـذشت محمـد بن عثمان در آخر جمادی الاولی سال ۳۰۵ قمری مسـئولیت امر نیابت را بر عهده گرفت.

تاریـخ ولاـدت این سـفیر نیز ماننـد دو سـفیر پیشـین روشن نیست و در کتـاب های تاریخی و تراجم از آن یادی به میان نیامـده است، لیکن برخی نوشته اند که حسین بن روح از اصحاب امام عسکری علیه السلام بوده است.(۴)

اگر این سخن درست باشد، می توان گفت: او در نیمهٔ اوّل قرن سوم متولد شده

۱- دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۷۰.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۶۷؛ شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۰۳.

۳- حسین بن روح نوبختی، از طایفهٔ بنو نوبخت قم بوده است. او در زمان نخستین نایب و سفیر خاص حضرت حجت عجل الله تعـالی فرجه الشـریف به بغـداد مهـاجرت کرد و در آن جـا تحت سـرپرستی محمـد بن علی بن بلاـل رشـد کرد. (دکتر جاسـم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۹۲)

۴- ابن شـهر آشـوب، منـاقب، ج ۴، ص ۴۲۳؛ دکتر جـاسم حسـین، تاریخ سیاسـی غیبت امـام دوازدهم عجـل الله تعالی فرجه

الشريف، ص ١٩٢.

بود و هنگامی که سفارت و نیابت خاص از حضرت به او رسید سال ۳۰۵ قمری، بیش از شصت سال از عمر شریفش می گذشته است. این فاصلهٔ زمانی چندان زیاد نیست تا از نظر عادی و طبیعی، دور به نظر برسد و برخی بگویند: چون بین زمان سفارت حسین بن روح با زمان امام عسکری علیه السلام حدود پنجاه سال فاصله بوده، بنابراین بعید است که وی از اصحاب امام یازدهم علیه السلام بوده باشد.(۱)

او در زمان حیات محمد بن عثمان، سفیر دوم امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یکی از کارگزاران وی بوده و در چند سال آخر از نزد محمد بن عثمان، به سر وکیلی، واسطهٔ بین او و دیگر وکیلان و نیز نظارت بر اموال وی می پرداخته است.(۲)

حسین بن روح در میان شیعیان بغداد از موقعیت اجتماعی خوبی بهره مند بود و حتی نفوذ و احترام فراوانی نزد مقامات بالای مملکتی داشت و آنان وی را کمک های مالی می کردند.

ام کلثوم، دختر محمد بن عثمان عَمروی می گوید:

حسین بن روح سال های طولانی وکیل محمد بن عثمان و ناظر املاک او بود و اسرار او را به سران شیعه می رساند و از نزدیکان خاص وی بود، به طوری که به واسطهٔ نزدیکی و معاشرتی که با هم داشتند، اسرار خانه اش را برای او نقل می کرد. پدرم ماهانه سی دینار حقوق به وی می داد و این مبلغ غیر از وجوهی بود که وزیران و سران شیعه مانند آل فرات و دیگران به علت مقام و احترام و جلالتی که نزد آنان داشت، به او می دادند. بدین جهت، حسین بن روح در قلوب شیعیان جایگاه والایی یافت؛ زیرا آنان می دانستند که او از نزدیکان پدرم است و نزد شیعیان از وی توثیق نموده بود و فضل و امانتش همه جا منتشر شده بود. مقدّمات کار او در زمان پدرم آماده شده بود تا آن که پدرم به دستور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مأمور شد که او را به جانشینی خود برگزیند و از هیچ کس جز آنان که از روز نخست پدرم را نمی شناختند در خصوص نیابت وی اختلافی پدید نیامد و کسی تردید ننمود و من یک نفر از شیعه را نمی شناسم که دربارهٔ وکالت او شک داشته باشد.(۳)

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۹۲.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۶۸.

۳- بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۳۵۵؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۶۸.

شیخ صدوق از محمد بن علی اسود روایت می کند که گفت:

من اموالی از موقوفات را که در اختیار داشتم، پیش محمد بن عثمان می بردم و او هم از من می گرفت. در یکی از روزهای آخر زندگی محمد بن عثمان، مقداری از این اموال را به نزدش بردم، ولی او دستور داد تا آن را به حسین بن روح تحویل دهم. من آنها را به ابن روح تحویل دادم و رسید آن را از او درخواست نمودم... حسین بن روح بابت این تقاضا به محمد بن عثمان شکایت کرد و او هم دستور داد که از او رسید مطالبه نکنم و سپس فرمود: آن چه به دست حسین بن روح می رسد، مانند این است که به دست من می رسد. بعد از این هر وقت اموالی را به نزدش می بردم، رسیدی مطالبه نمی کردم.(۱)

در واقع محمد بن عثمان بن سعید عَمروی با این کار سفارت آیندهٔ حسین بن روح را برای وکیلان و مردم بیان نمود؛ چرا که اموالی را که مردم به وکیل می دادند، قبض دریافت می کردند، ولی سفیران به آنان قبض نمی دادند.

او در روزگاری که با محمد بن عثمان همکاری می کرد، به دلیل جایگاه خوبی که داشت، به دست گیری از مستمندان شیعه می پرداخت. برای نمونه، شیخ صدوق می نویسد:

یکی از علویان به نام «عقیقی» به جهت رفع مشکل مادی با وزیر، علی بن عیسای جراح، دیداری داشت، ولی وزیر به خواستهٔ او پاسخ مثبتی نداد. این خبر به حسین بن روح رسید و او پیامی فرستاد و مشکل وی را حل کرد.(۲)

جعفر بن محمد بن متیل می گوید: من هنگام احتضار محمد بن عثمان عَمروی حاضر بودم. در این هنگام، محمد بن عثمان گفت: بعد از من حسین بن روح متصدّی منصب نمایندگی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.(۳)

با تمهیداتی که محمد بن عثمان به دستور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای سفارت حسین بن روح به وجود آورده بود، شیعیان و به ویژه وکیلان و کارگزاران سازمان وکالت با

۱- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۰۱- ۵۰۲؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۶۶- ۳۶۷.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۵- ۵۰۶.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۳.

حسین بن روح مشکلی نداشتند. تنها مشکلی که در این زمینه نقل کرده اند، گزارشی است که شیخ طوسی بیان کرده:

ابوعبدالله حسن وجنا» یکی از ده وکیل بغداد فعالیت های خود را در «نصیبین» و موصل انجام می داد. او در سال ۳۰۷ قمری با شخصی به نام محمد بن فضل موصلی دیدار کرد و دانست که او سفارت حسین بن روح را منکر است. حسن وجنا کوشید تا او را متقاعد سازد که حسین بن روح نوبختی وکیل و نایب خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، ولی محمد بن فضل موصلی آن را نپذیرفت و برای پذیرش آن خواهان کرامتی شد، همانند کرامات سفیر اوّل و دوم.

حسن وجنا او را به بغداد آورد و او در آن جا با چشمان خود کرامتی را از ابن روح مشاهده کرد و فوری او را به رسمیت شناخت و از برخورد خود پشیمان شد و معذرت خواهی نمود.(۱)

حسین بن روح بعد از وفات محمد بن عثمان، به گونه رسمی کار سفارت را شروع کرد و امور سازمان وکالت را در دست گرفت.

در همین آغاز کار، «ذکاء» خادم ابوجعفر محمد بن عثمان عَمروی به نزدش آمد و امانت هایی از قبیل عصا و کلید صندوقچهٔ ابوجعفر را به حسین بن روح تحویل داد و گفت: ابوجعفر به من فرمود: این اشیا را بعد از خاک سپاری من به ابوالقاسم، حسین بن روح جانشین من تحویل بده. در این صندوق چه مُهرها و خاتم های امامان علیهم السلام است.(۲)

در زمان سفارت حسین بن روح با به قدرت رسیدن ابوالحسن، علی بن محمد معروف به ابن فرات به عنوان وزیر مقتدر خلیفهٔ عباسی، تا حدودی شیعیان آزادی داشتند. خود حسین بن روح نوبختی هم در بین مقامات حکومتی موقعیت و نفوذ ویژه ای داشت. این دو چیز باعث شد تا بر خلاف سفارت دو سفیر گذشته، سفارت حسین بن روح تا حدودی بین شیعیان به صورت آشکار مطرح شود و حکومت هم هیچ مشکلی برای او به وجود نیاورد.

۱- محمد بن حسن حر عاملی، اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۶۹۲، ح ۱۰۷؛ جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۹۷.

۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۹۵؛ شمس الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۲۲.

تنها موردی که در تاریخ پیش آمده این است که در سال ۳۱۱ قمری قرامطه که شیعه معرفی شده بودند، به کاروان حاجیان حمله کردند. این حمله موجب شد تا فضای بغداد بر ضدّ شیعیان گردد و ابن فرات و فرزندش را دستگیر و سپس اعدام نمایند. در همین سال، حسین بن روح پنهانی به سر می برد و در سال بعد دستگیر و به مدت پنج سال زندانی شد و سپس در سال ۳۱۷ قمری آزاد گردید و دوباره موقعیت گذشتهٔ خود را یافت.

حسین بن روح از سال ۳۰۵قمری تا سال ۳۲۶ قمری به مدت ۲۱ سال منصب سفارت ناحیهٔ مقدسه را بر عهده داشت و در تاریخ هیجدهم شعبان همان سال چشم از دنیا فروبست. پیکر این سفیرِ گرامی حضرت را در بغداد در سوق الشورجه به خاک سپردند و مقبره اش زیارت گاه شیعیان است.(۱)

بنا به وصیت وی و به دستور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مقام نیابت خاص بعد از او، به ابوالحسن، علی بن محمد سَمَری رسید.(۲)

۴. ابوالحسن علی بن محمد سَمَری

(۳)

چهارمین و آخرین نایب خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ابوالحسن، علی بن محمد سَمَری است. او بعد از درگذشت حسین بن روح نوبختی، به دستور حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف، امر نیابت را عهده دار شد. وی از تاریخ هیجدهم شعبان ۳۲۶ قمری تا پانزدهم شعبان سال ۳۲۹ قمری و یا به نقلی تا پانزدهم شعبان سال ۳۲۸ قمری سازمان وکالت و نیابت را رهبری می کرده است.

ابوالحسن علی بن محمد سَمَری شوهر خواهر وزیر عباسیان، جعفر بن محمد بوده است. این رابطه او را قادر ساخت سِمت مهمی در دستگاه عباسیان به دست آورد.(۴)

ص: ۲۴۸

۱- باقر شریف القرشی، حیاه الامام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۳۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۱۷.

۳- سَمَری منسوب به «سَمَر» یکی از قریه های بصره، واقع در بین بصره و واسط است. (نک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۴)

۴- مسعودی، اثبات الوصیه، ج ۳، ص ۲۶۶- ۲۶۷؛ دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۱۰.

او از خاندانی دین دار و شیعه بود که در سازمان وکالت امامیه به حسن خدمت گزاری شهرت داشتند. همین گذشتهٔ نیکوی وی و حسن اعتماد و امانت داری او، موجب شد شیعیان و به ویژه کارگزاران در سازمان وکالت مشکلی نداشته باشند. وکیلان و خواص شیعه او را سفیر رسمی و راستین امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می شناختند و وجوهات شرعی خود را به وی تحویل می دادند تا او آن را به ناحیهٔ مقدسه برساند.(۱)

بنا به نقل شیخ حرّ عاملی، بسیاری از اعضای خاندان سَمَری؛ مانند حسن و محمد، فرزندان اسماعیل بن صالح و علی بن زیاد در بصره املاک زیادی داشته اند. آنان نیمی از درآمد آن را وقف امام عسکری علیه السلام نموده اند و هر ساله درآمد آن را به آن امام بزرگوار ارسال می نموده اند.(۲)

ابوالحسن، علی بن محمد سَمَری فرصت زیادی برای فعالیت نداشت؛ هم به جهت کوتاه بودن مدت نیابت و هم به جهت وضعیت خاصِ سیاسی نتوانست فعالیت های گسترده ای انجام دهد و یا اگر هم به فعالیت های گسترده ای موفّق شده بود، آن فعالیت ها به جهت شدّت رعایت تقیه و احتیاط و استتار، برای آیندگان نقل نشده است.

آخرین توقیع از ناحیهٔ مقدسه، شش روز پیش از درگذشت علی بن محمد سَمَری صادر شد. امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در این توقیع زمان درگذشت سمری را پیش گویی کرده و اعلام نموده بود که بعد از این، سفیر و نایبی برنمی گزینند و با مرگ سَمَری دورهٔ غیبت صغری به پایان می رسد و غیبت کبری آغاز می شود. آن توقیع شریف بدین قرار است:

بسم الله الرحمن الرحیم، یا علی بن محمد السمری أعظم الله أجر اخوانک فیک فإنّک میّت ما بینک و بین ستّه أیّام فاجمع أمرک و لاتوص إلی أحد یقوم مقامک بعد وفاتک، فقد وقعت الغیبه الثانیه [التامه] فلاظهور إلاّ بعد اذن الله – عزوجل – و

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۱۷.

۲- مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۱۶- ۲۱۷.

ذلک بعد طول الأمد و قصوه القلوب و امتلاء الارض جوراً و سیأتی شیعتی من یدّعی المشاهده ألا فمن إدّعی المشاهده قبل خروج السفیانی و الصیحه فهو کاذب مفتر، و لا حول و لا قوّه إلا بالله العلیّ العظیم؛(۱)

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. ای علی بن محمد سَمَری! خداوند پاداش برادران دینی تو را در مصیبت مرگ تو بزرگ دارد. تا شش روز دیگر خواهی مرد، پس امر حساب و کتاب خود را مرتب کن و دربارهٔ جانشینی این مقام نیابت، به هیچ کس وصیت مکن تا به جای تو بنشیند؛ زیرا غیبت دومی (غیبت کامل یا غیبت کبری) فرا رسیده است. تا آن روزی که خداوند - عزّوجلّ - بخواهد، ظهوری نخواهد بود و آن پس از مدت درازی خواهد بود که دل ها را سختی و قساوت فراگیرد و زمین از ستم و بی داد پر گردد. به زودی کسانی برای شیعیان من ادّعای مشاهده خواهند نمود.(۲) بدان هر کسی که پیش از خروج سفیانی و برآمدن صیحه ای (بانگی) از آسمان، ادّعای دیدن من نماید، دروغ گوست. قدرت و توان مندی از آنِ خداوند بلند مرتبت است.

شیخ صدوق به نقل از ابومحمد، حسن بن احمد مکتّب می نویسد:

ما در سال درگذشت ابوالحسن، علی بن محمد سَمَری در مدینه الاسلام بغداد بودیم. چند روز قبل از درگذشت او به حضورش رسیدیم. او این توقیع حضرت را به ما نشان داد و ما از روی آن نوشتیم و نسخه برداری نمودیم و از نزدش خارج شدیم و چون روز ششم، روز موعود فرا رسید، به نزد سَمَری رسیدیم و او را در حالت احتضار مشاهده کردیم. دیدیم که در حال جان دادن است. به وی گفتند که وصیّ و جانشین تو چه کسی است؟ بعد از تو چه شخصی نایب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است؟ او در پاسخ گفت: خدا را مشیّتی است که خود انجام خواهد داد (دورهٔ غیبت صغری به پایان رسیده است و کسی در دورهٔ غیبت کبری نایب خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست و این خود از مشیّت الهی است.) این مطلب را گفت و آن گاه جان به جان آفرین تسلیم نمود. این آخرین سخنی بود که از او شنیده شد.(۳)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۶؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۹۵؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج ۵۱، ص۳۶۱.
۲- برای روشن شدن معنای مشاهده به مجلهٔ حوزه، ش ۷۱- ۷۰، ص ۷۲- ۱۲۲ بنگرید.
۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۱۶.

ارتباط نوّاب خاص با امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف از این تاریـخ به بعـد به پایان رسـید و دورهٔ غیبت کبری آغاز شد.

مشـهور است که رحلت ابوالحسن، علی بن محمـد سَـِمَری در پانزدهم شـعبان سال ۳۲۹ قمری اتفاق افتاده، ولی شـیخ صـدوق رحلت این نایب بزرگوار امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را پانزدهم شعبان سال ۳۲۸ قمری ذکر نموده است.(۱)

نکاتی چند درباره آخرین توقیع ناحیهٔ مقدسه در زیر می آید:

یکم. در این توقیع امـام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف شـش روز قبل از درگـذشت ابوالحسن، علی بن محمـد سَـِمَری، درگـذشت وی را خبر داده است. و مرگ وی در روز موعـود، فرا رسـید. این پیش گـویی و تحقّـق آن در روز موعود از نظر امامیّه دلیل قاطعی است که این توقیع را حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف صادر کرده است؛

دوم. امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف به ابوالحسن سَـِمَری دسـتور داد کسی را در امر نیابت، جانشین خود قرار ندهد. این جمله به روشـنی دلالـت دارد که راه ارتبـاط مسـتقیم بین امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف و نوّاب خاص به پایان رسید و از این تاریخ به بعد مردم با واسطهٔ آنان پرسش های خود را با آن امام نمی توانند در میان بگذارند؛

سوم. در این توقیع، زمان پایانی غیبت صغری و آغاز غیبت کبری بیان شده است؛

چهـارم. ظهور امـام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف به اذن خداونـد است و معلوم نیست که در چه تاریخی ظاهر خواهد شد؛

پنجم. دو نشانه برای ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف در این توقیع ذکر شده است: قیام سـفیانی و دیگر صیحهٔ آسمانی.

ب) ملاک های نصب نوّاب اربعه

همان گونه که در مباحث گذشـته بیان شد، امامان معصوم علیهم السـلام افراد گوناگونی را به وکالت خود برگزیده بودند. در زمان امام یازدهم عجل الله تعالی فرجه الشـریف ده ها نفر در سازمان وکالت فعالیت می کردند. از آن همه افراد خوب و مورد اعتماد چگونه شد که این چهار نفر به مقام نیابت خاصه در دورهٔ «غیبت صغری» ره یافتند؟

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۳.

امامـان معصوم علیهم السـلام براسـاس حکمت رفتـار می کننـد و قطعـاً برای این نصب ها معیارها و ملاک هایی داشـته انـد. با وجود آن که می دانیم که این ملاک ها در راستای ملاک های ارزشی اسلام است، شاید هرگز به آنها دست نیابیم.

ایمان، علم، تقوا و بنـدگی خداونـد بزرگ در رأس همهٔ ملاک ها قرار دارد و وجود ایمان، دانش، تقوا و درایت، در هر کس که به مقـام وکـالت امامـان معصوم علیهم السـلام می رسـید، طبیعی می نمود. اما نوّاب خاص و سـفیران چهارگانه که در عهد غیبت صغری از ناحیهٔ مقدس به این مقام نایل شدند، آن ویژگی ها را در حد بالاتری دارا بوده اند.

افزون بر ملاک های یاد شده، چند ویژگی در آنان اهمیت ویژه ای داشته است:

یکم. حسـین بن روح نوبختی بسـیار از تقیه و رازداری در آن شـرایط سـخت و دشوار استفاده می کرد، به گونه ای که علمای مذاهب اسلامی هر یک حسین بن روح را به خود منتسب می کردند و این نبود جز رعایت تقیه و رازداری.

او برای رعـایت و حفـظ تقیـه، یکی از خـدمت گزاران خـود را تنهـا به این دلیـل که معـاویه را لعن نمـوده بـود، عزل و اخراج کرد.(۱)

حسـین بن روح در مجلسـی برای تقیه، خلفای راشدین را به نیکی یاد کرد. این سـخن موجب شگفتی یکی از دوستانش شد و ناخواسته از این سـخن لبخنـدی زد. ابن روح به وی اخطار کرد که چرا در مجلس خندیـدی؛ چه بسا این گونه برخورد کردن روش رعایت کامل تقیه را به خطر اندازد.(۲)

عثمان بن سـعید، سـفیر اول امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف، برای رعایت تقیه می کوشـید تا خود را از بازرسی های رژیم عباسی دور نگه دارد. او بدین منظور، در هیچ بحث و مجادلهٔ مذهبی و یا سیاسی به صورت آشکار درگیر نمی شد.(۳)

دوم. از آن جـا که کـار سـفیران بسـیار مهم بود و دشـمن برای دست یـابی به امـام مهـدی عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف می کوشید، هرگونه ضعف و سستی نایبان و سفیران خاص امام عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۸۴.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۸۴.

۳- دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۴۹.

خطرناک می نمود. از این رو، سفیران امام عجل الله تعالی فرجه الشریف از دیگران مقاوم تر و بردبارتر بودند.

برخی از ابوسهل نوبختی پرسیدند: چرا تو نایب خاص حضرت نشدی و به جای تو ابوالقاسم، حسین بن روح متصدی منصب سفارت شد؟ او در پاسخ گفت: آنان (امامان علیهم السلام) بهتر از همه می دانند که چه کسی لایق این مقام است. من آدمی هستم که با دشمنان رفت و آمد دارم و با آنان مناظره می کنم. اگر آن چه ابوالقاسم، حسین بن روح دربارهٔ مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می داند، من می دانستم، شاید در جدال و لجاجت با دشمنان برای آن که دلایل بنیادی بر وجود امام پیش کشم، محل اقامت امام را نیز آشکار می کردم. اما اگر ابوالقاسم حسین بن روح امام را زیر عبای خود پنهان داشته باشد، اگر بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند تا امام عجل الله تعالی فرجه الشریف را نشان دهد، هرگز عبای خود را کنار نمی زند و امام را نشان نمی دهد.(۱)

سوم. شیخ طوسی در کتاب گران سنگ الغیبه روایاتی را نقل می کند که به خوبی دلالت دارد که سفیران و نایبان خاص حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف بسیار زیرک، فهمیده و با درایت بوده اند.(۲)

چهارم. امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در انتخاب نایبان خاص افرادی را برمی گزید که حسّاسیتی در دستگاه ظالمان عباسی برنینگیزند؛ چون نیابت خاص بسیار پنهان و با اهمیت و به تعبیر دیگر، محرمانه و یا فوق سرّی بوده است. برای نمونه، سفیر حضرت ابوعمرو، عثمان بن سعید عَمروی، به «زیات» و «سمّان» معروف بود. ابوعَمرو با روغن فروشی کارهای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را انجام می داد و هرگز حکومت نمی پنداشت که وی سفیر خاص حضرت است. دومین سفیر، ابوجعفر محمد بن عثمان هم به مانند پدرش «سمّان» و روغن فروش بود و نایب سوم از خاندان بنی نوبخت بود و با دربار ارتباط داشت و از نفوذ خوبی بهره مند بود. آنان هرگز چنین نمی پنداشتند که وی با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در ارتباط باشد.

از این روست که به قول سید محمد صدر:

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۹۰؛ بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۳۵۹.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۸۳.

«مسئله سفارت در دورهٔ غیبت صغری به کلی از علویان بریده شد و به دیگران واگذار گردید، با این که در آن روز در بین علویان افراد برجسته ای از نظر علم و فقاهت و عبادت وجود داشت. سرّ این مطلب کاملاً روشن است، به طوری که تاریخ زندگانی علویان از زمان نهضت امام حسین علیه السلام تا عصر و زمانی که دربارهٔ آن بحث می کنیم، مطلب را به خوبی روشن می سازد؛ زیرا این مدت تاریخ، نهضت ها و سرکشی بر ضدّ فساد و ظلم و طغیان به دست علویان افتاد. از این رو، دید کلّی دولت نسبت به علویان این بود که آنان از یک سو طرف دار ائمه علیهم السلام هستند و از سوی دیگر، پرچم داران مبارزه بر ضدّ ظلم و بی دادگری. به دیگر سخن، حکومت می دانست که تنها علویان بی پروا در پی مبارزه بر ضدّ آنانند. وقتی گروهی و یا شخصی در نظر حکومت چنین وانمود کند، او دایم تحت مراقبت شدید دولتی قرار می گیرد و نمی تواند کار مهمی همانند سفارت ناحیهٔ مقدسه را به خوبی عهده دار شود.(۱)

ج) چگونگی ارتباط نوّاب اربعه با شیعیان

در آغاز سازمان وکالت و به ویژه شخص سفیر، به دلیل وجود جو خفقان، برای مردم شیعه شناخته شده نبود. بنابراین، در آغاز سفارت به ویژه در زمان سفارت عثمان بن سعید عَمروی، نیابت او برای مردم روشن نبود و از این رو، شیعیان ارتباط چندانی با او درباره مسئولیتش نداشتند. تنها برخی از خواص و وکیلان، او را به نیابت خاص حضرت می شناختند و مسائل شرعی خود را با او در میان می گذاشتند. اندک اندک این نیابت پس از گذر زمان با تلاش های خالصانهٔ وکیلان، در نزد شیعیان جایگاهی یافت و ارتباط، با رعایت جوانب احتیاط و تقیه بیشتر شد.

شیعیان با نوّاب اربعه دو گونه ارتباط داشتند: یکی با واسطه و به شکل هِرَمی و دیگر ارتباط بی واسطه و مستقیم.

ارتباط با واسطه، اصلی اساسی در سازمان وکالت بود؛ چرا که این سازمان به دلیل ظلم عباسیان آشکارا و آزادانه نمی توانست فعالیت کند. بنابراین، در ارتباط با مردم از راه های استتاری باید بهره می گرفت و این گونه ارتباط غیر مستقیم برقرار می نمود.

۱- اقتباس از: سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۹۰.

وکیلان در این ارتباط واسطه بودند. مردم خواسته های خود را با ایشان در میان می گذاشتند و یا وجوهات شرعی خود را به آنان می پرداختند و وکیلان آنها را به سفیر و نایب امام عجل الله تعالی فرجه الشریف منتقل می کردند و با واسطهٔ سفیر از ناحیهٔ مقدسه پاسخ پرسش های خود را دریافت می نمودند. سفیر در این ارتباط به منزلهٔ رأس هرم، وکیلان و خواص وسط و بدنهٔ هرم و مردم به منزلهٔ قاعده هرم با هم در ارتباط بودند.

در آغاز تقریباً این ارتباط هرمی در بین شیعیان «بغداد» برقرار بود و سپس فراگیر شد. ابوجعفر محمد بن عثمان ده وکیل در بغداد داشت که از جملهٔ آنان حسین بن روح بود. این عده به ظاهر وکیل شخصی ابوجعفر محمد بن عثمان در امور تجاری بودند، ولی در واقع وکیل در اموال امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند و برای سازمان وکالت شیعی فعالیت می کردند.

در آغاز کار حتی عالمان برجستهٔ شهرستان ها از جانشینی امام عسکری علیه السلام اطلاعی نداشتند. برای مثال، بنا به روایت مجلسی در بحارالانوار و شیخ طوسی در کتاب الغیبه، محمد بن ابراهیم مهزیار اهوازی پس از رحلت امام عسکری علیه السلام حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف را نمی شناخت. او پس از چند سال که از رحلت امام یازدهم علیه السلام گذشته بود، به منظور شناخت جانشین آن حضرت به عراق مسافرت کرد.(۱)

مردم «دینور» بعد از گذشت یکی دو سال از رحلت امام عسکری علیه السلام سرگردان بودند که وجوهات شرعی را به چه کسی بدهند. به نزد احمد بن محمد دینوری رفتند و او گفت:

یا قوم هذه حیره و لا نعرف الباب فی هذا الوقت؛

ای مردم الان وضع معلوم نیست. نمی دانیم سفیر و نایب خاص حضرت در این وقت چه کسی است.(۲)

این ارتباط در آغاز فعالیت نوّاب اربعه در دورهٔ غیبت صغری برقرار نبود؛ زیرا

۱- بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰، شیخ طوسی، الغیبه، ص۲۶۳؛ تاریخ الغیبه الصغری، ص ۹۱.
۲- بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰.

مسئله نیابت خاصه باید پنهان می ماند. فعالیت های استتاری سازمان وکالت بازتاب و واکنش ظلم حاکمان بود.

کم کم شیعیان به صورت پنهانی نام و نشانی سفیر را از وکیلان و خواص گرفتند و توانستند با آنان تماس مستقیم برقرار کنند. این کار بیشتر از زمان سفارت دومین سفیر شروع شد و ادامه یافت.

شیخ طوسی دربارهٔ این نوع ارتباط می نویسد: عده ای از افراد مورد اعتماد به نزد سفیران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می رفتند و با دادن نامه و یا بیان خواسته های خود پاسخ آن را از ناحیهٔ مقدسه و توسط سفیران دریافت می کردند.(۱)

گاهی در این ارتباط مستقیم پاسخ هایی به صورت کتبی دریافت می کردند؛ نامه می دادند و بعد از چند روز پاسخ آن را دریافت می کردند.

برخی از روایات چنین آورده اند:

فلما کان بعد ثلاثه أیّام قال لی صاحبی الا نعود الی ابی جعفر؛(۲)

پس از گذشت سه روز رفیقم به من گفت: برویم نزد ابوجعفر محمد بن عثمان تا جواب نامه را دریافت نماییم.

در روایت دیگر آمده است:

ثم أخبرنی بعد ذلک بثلاثه ایّام؛(۳)

پس از سه روز پاسخ نامه ام را داد.

گاهی هم به صورت شفاهی پاسخ داده می شد، چنان که حسین بن روح به برخی از پرسش کنندگان گفت: شما مأموریت دارید: به «حائر» بروید.(۴)

د) وظایف و مسئولیت های نوّاب اربعه

اشاره

وظایف و محور کلّی فعالیت های نوّاب اربعه بدین قرار است:

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۴۰۴.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۰۳.

۳- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۲۰.

۴- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۰۷.

۱. زدودن شک و حیرت مردم دربارهٔ وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

شیعیان با توجه به اوضاع سیاسی در آغاز غیبت صغری از وجود فرزند برای امام عسکری علیه السلام بی خبر و در حیرت بودند؛ چرا که جوّ اختناق حاکم بود و اگر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در خفا به سر نمی برد، در همان آغاز حضرت را می کشتند. در سال ۲۶۰ قمری که امام عسکری علیه السلام رحلت نمود، تنها افرادی ویژه از وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با خبر بودند. مهم ترین وظیفه نوّاب اربعه به ویژه سفیر اوّل؛ یعنی عثمان بن سعید عَمروی، اثبات فرزندداربودن امام عسکری علیه السلام برای شیعیان بوده است؛ فرزندی که امام است و او نایب خاص آن حضرت به شمار می رود.

عثمان بن سعید عَمروی با اعتمادی که در نزد دو امام هادی و عسکری علیهما السلام به دست آورده بود و بزرگان شیعهٔ امامیه به صداقت و درست کاری وی اعتقاد داشتند، در این زمان حسّاس، شک مردم را دربارهٔ وجود و امامت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف توانست بزداید و نیز برای آنان ثابت کرد که وی به درستی وکیل خاص ناحیهٔ مقدسه است. گاهی هم این منزلت و درست کاری و اعتماد مردم به او، برای زدودن شک و حیرت بسنده نبود و از او دلایل صدق بر ادعایش می خواستند و از او کرامت و شبه معجزه می طلبیدند و عثمان نیز از ناحیهٔ مقدسه دلایلی می آورد و آنان به وجود و امامت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نیز به وکالت خاصهٔ وی معتقد می شدند.

محمد بن یعقوب از سعد اشعری قمی در این باره روایتی بدین مضمون نقل می کند:

حسن بن نضر که در میان شیعیان قم جایگاه ویژه ای داشت، بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام در حیرت بود. او و ابوصدام و عده ای دیگر تصمیم گرفتند که از امام بعدی جویا شوند. حسن بن نضر به نزد ابوصدام رفت و گفت: امسال می خواهم به حج بروم. ابوصدام از او خواست که این سفر را به تعویق انداز، ولی «حسن بن نضر» گفت: نه! من خوابی دیده ام و بیمناکم. بنابراین، باید بروم. قبل از حرکت به احمد بن یعلی بن حماد دربارهٔ اموال متعلّق به امام علیه السلام وصیت کرد که این اموال را نگه دارد تا این که جانشین امام عسکری علیه السلام مشخص شود. به بغداد رفت و در آن جا ناحیهٔ مقدسه توقیعی به دستش رسید و به امامت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نیز به وکالت خاصهٔ عثمان بن سعید عَمروی مطمئن شد.(۱)

ص: ۲۵۷

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۱۷- ۵۱۸.

این وظیفه در دوره عثمان بن سعید عَمروی که آغاز غیبت صغری بود، بیشتر بر دوش وی سنگینی می کرد؛ چرا که مسئلهٔ امامت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نیابت سفیران در زمان نیابت دیگر سفیران اندکی برای شیعیان ثابت شده بود. در دورهٔ نیابت محمد بن عثمان هم اندکی شک و حیرت درباره وجود امام عجل الله تعالی فرجه الشریف زدوده شد. به همین جهت، در این باره از محمد بن عثمان نیز روایاتی نقل شده است.(۱)

۲. حفظ امام عجل الله تعالی فرجه الشریف از راه پنهان داشتن نام و مکان آن حضرت

آنان وظیفه داشتند که در هر اوضاعی از بیان نام و نشان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خودداری کنند؛ چرا که اگر نام و نشان ایشان را برملا می کردند، جان امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در خطر می افتاد.

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در توقیعی به محمد بن عثمان بن سعید عَمروی بیان داشت که از ذکر نام و نشان آن حضرت خودداری کند و در جهت پنهان داشتن نام و مکان آن حضرت بکوشد.(۲)

این وظیفه چنان مهم بود که می توان گفت: از معیارهای مهم در گزینش سفیر نزد ناحیهٔ مقدسه بود. به ابوسهل نوبختی گفتند: که چرا تو به مقام سفارت انتخاب نشده ای، در حالی که حسین بن روح سفیر آن حضرت شده است؟ او در پاسخ گفت: من نمی توانم مانند حسین بن روح راز نگه دار باشم. او به خوبی برای حفظ امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می کوشد. اگر او امام را زیر عبای خود پنهان کند و او را تهدید کنند که امام را به آنان نشان دهد، نشان نخواهد داد، حتی اگر بدنش را قطعه قطعه کنند.(۳)

۳. سازماندهی و سرپرستی سازمان وکالت

ارتباط مستقیم مردم با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت صغری قطع شد. اما ارتباط غیر مستقیم و با واسطه سازمان وکالت برقرار بود. از زمان امامان پیشین علیهم السلام وکیلان فراوانی در بغداد، سامرا و دیگر سرزمین ها در سازمان وکالت فعالیت می کردند و

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹- ۳۳۱؛ شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۵ و ۳۴۰؛ دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۴۳ و ۱۴۴؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۶۲ - ۳۶۳.
۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۶۳.
۳- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۹۰.

اموال امـام را نگـاه می داشـتند. این شـبکه و یـا سازمـان پنهـانی وکـالت بـا درگـذشت امـام عسـکری علیه السـلام هم چنان با سرپرستی نوّاب اربعه پویا ماند.

آنـان در این مسئولیت بزرگ وظیفه داشـتند که سازمـان وکـالت را از نفوذ دشـمن به دور دارنـد تـا دشـمن بـا وارد شـدن در سازمان، وکیلان و مسئول سازمان (سـفیر) را نتواند بشـناسد و این راه ارتباطی میان امام و شیعیان را قطع کند. گاهی برای این هدف خود امام عجل الله تعالی فرجه الشـریف نیز به کمک آنان می شـتافت. برای نمونه، آن گاه که عبیدالله بن سلیمان، وزیر معتضد، خلیفهٔ عباسی، به درون تشکیلات سازمان وکالت رخنه کرد تا با ارسال وجوه شرعی به یکی از وکیلان حضرت، آنان را شـناسایی کند، ناحیهٔ مقدسه توقیعی صادر فرمود که هیچ یک از وکیلان تا زمانی از مردم وجوهات نگیرند. ابوجعفر محمد بن عثمان بن سـعید عَمروی این فرمان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف را به وکیلان رساند و بدین وسیله، توطئه وزیر نقش بر آب شد.(۱)

۴. پاسخ گویی به پرسش های فقهی و مشکلات عقیدتی

پاسـخ گویی به پرسـش های دینی و مشـکلات عقیدتی و رفع شـبهات دیگر از وظایف مهم نوّاب اربعه بود. آنان گاهی ناچار می شدند برای این منظور از دیدارهای پنهانی خود با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پرده بردارند.(۲)

گاهی توقیعی از ناحیـهٔ مقـدسه ارائه می دادند تا شـبهه ای برطرف شود(۳) و گاهی هم پرسـش های فقهی و مسائل مسـتحدثه شیعیـان را به پیش گـاه امـام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف می رساندنـد و پاسخ آن را دریافت و به شـیعیان ابلاغ می کردند، مانند پرسـش های اسـحاق بن یعقوب(۴) و نیز پرسـش هـای مردم قم که توسط محمـد بن عبـدالله بن جعفر حمیری به چهارمین سـفیر و نایب خاص حضـرت ابوالقاسم، علی بن محمـد سَـمَری تحویل داده می شـد و از ناحیـهٔ مقدسه پاسخ آنها را ابلاغ می فرمود.(۵) گاهی هم در مناظره، استدلال

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۰- ۴۴۱.

۳- شیخ طوسی، الغیبه، ص۲۹۸ - ۲۹۹.

۴- طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۵۲- ۴۵۳.

۵- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۹ - ۳۶۶.

می کردند و محتوای استدلال را از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دریافت می نمودند و آن را ابلاغ کردند.(۱)

۵. اخذ و توزیع اموال متعلق به امام عجل الله تعالی فرجه الشریف

اخذ وجوه شرعی و توزیع آن از کارهای مهم سازمان وکیلان بود که از زمان امام ششم علیه السلام به بعد رواج گرفت و با استتاری بیشتر در زمان غیبت صغری آن را پی گرفتند. نوّاب اربعه این وجوهات و اموال متعلق به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به گونه مستقیم و یا از طریق وکیلان و خواص اخذ می کردند و به هر طریق ممکن به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تحویل می دادند و یا این که به دستور ایشان در موارد خاصی مصرف می کردند. امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در روز پس از رحلت امام عسکری علیه السلام و یا در همان روز، پس از مراسم به خاک سپاری امام عسکری علیه السلام به هیئت قمی ها دستور داد که اموال آن حضرت را به ابوعمرو عثمان بن سعید عَمروی وکیل ایشان در بغداد بدهند.(۲)

۶. مبارزه با غالیان و مدّعیان دروغین نیابت و بابیت و افشای ادعاهای باطل آنان

مبارزه با غالیان و مدعیان دروغین نیابت، بابیت و وکالت و افشای ماهیت آنان از دیگر وظایف نوّاب اربعه بود تا زمینهٔ گمراهی مردم را از میان ببرند؛ چرا که نوّاب اربعه، در مسیر اهداف پیامبران و امامان حرکت می کردند و شالودهٔ اهداف انبیا و امامان علیهم السلام هدایت و زدودن ضلالت و انحراف بود. سفیران ویژه امام عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز در همین راستا با افرادی که ادعای نادرست نیابت و وکالت داشتند، مبارزه می کردند و ماهیت آنان را روشن می نمودند تا شیعیان امامیه، در دام آن افراد شیّاد و منحرف نیفتند و با شناخت نایبان خاص، از رهنمودهای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در دورهٔ غیبت صغری بهره مند شوند.

بسیاری در این دورهٔ هفتادساله، به دروغ ادعای بابیت و وکالت می نمودند، مانند: حسین بن منصور حلاج، محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن عزاقر یا عزاقری، ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان عَمروی، معروف به بغدادی، محمد بن مظفر،

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۲۲ – ۳۲۴.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۷۸.

معروف به ابودلف کاتب، اسحاق احمر، باقطانی ابومحمد شریعی، محمد بن نصیر نمیری و احمد بن هلال کرخی. نوّاب اربعه با آنان به مبارزه برخاستند و از ناحیۀ مقدسه توقیعاتی با واسطۀ آنان صادر شد و شیعیان امامیه با روشن شدن ماهیت آنان، از این نوع انحرافات مصون ماندند و به وکالت و سفارت نوّاب اربعه بیشتر اعتماد کردند و مسائل شرعی خویش را از این طریق با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در میان گذاشتند و رهنمودهای لازم را دریافت داشتند.

برای نمونه، برخی از این توقیعات درپی می آید:

یکم. آن گاه که احمد بن هلال کرخی منحرف شد و برخی از ضروریات دینی را انکار نمود و خود به جای محمد بن عثمان عَمروی ادعای نیابت کرد، توقیعی از ناحیۀ مقدسه صادر شد. امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در این توقیع خطاب به محمد بن عثمان عَمروی فرمود:

و نحن نبرأ الی الله تعالی من ابن هلال - لا رحمه الله - و ممن لا یبرأ منه، فاعلم الاسحاقی و أهل بلده ممّا أعلمناك من حال هذا الفاجر و جمیع من کان سئلك و یسئلك عنه؛(۱)

ما از ابن هلال و هر کس که از او دوری نکند، بی زاریم. خدا او را نیامرزد، تو به اسحاقی و هم وطنان او آن چه را گفتیم، اعلان کن و هر کس از تو دربارۀ ابن هلال پرسیده و یا می پرسد، جریان را بگو!

هم چنین آن گاه که انحراف ابومحمد، حسن شریعی که در زمان نیابت محمد بن عثمان بن سعید عَمروی ادعای نیابت نمود، روشن گردید، توقیعی از ناحیۀ مقدسه صادر شد و ماهیت او برای شیعیان روشن گردید.(۲)

۷. مبارزه با وکیلان خیانت کار

عده ای در آغاز عصر غیبت صغری از وکیلان زمان امام حسن عسکری علیه السلام بلکه امام هادی علیه السلام به شمار می رفتند. در زمان امام عسکری علیه السلام این شمار از وکیلان در

۱- خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۵۶؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۷۴؛ بحارالأنوار، ج ۵۰، ص ۳۰۷. (به نقل از: شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۳)
۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۹۷.

سازمان وکالت زیر نظر ابوعمرو، عثمان بن سعید عَمروی فعالیت می کردند. این وکیلان پس از رحلت امام عسکری علیه السلام زیر نظر نایب اوّل امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف عثمان بن سعید عَمروی تلاش می کردند و پس از آن زیر نظر محمد بن عثمان بن سعید عَمروی نایب دوم به فعالیت خود ادامه دادند. گاهی که برخی از وکیلان منحرف می شدند و به سوی خیانت می غلتیدند و از وظایف اصلی خود روی می تافتند و برای سازمان پنهانی وکالت مشکلاتی به وجود می آوردند و گاهی که وکیلی از مردم، اموال امام علیه السلام و وجوه شرعی را جمع می کرد و آنها را به واسطهٔ نوّاب اربعه برای «ناحیهٔ مقدسه» نمی فرستاد و در نزد خود نگه می داشت، نوّاب اربعه هر کدام در زمان نیابت خود مسئولیت پیدا می کردند تا با آن وکیل خائن مبارزه کنند. گاهی نیز ناحیهٔ مقدسه توسط یکی از سفیران چهارگانه، توقیعی را منتشر و خیانت وکیل خائن را آشکار می فرمود و مردم از گمراهی نجات پیدا می کردند.

۸. آماده سازی مردم برای پذیرش غیبت کبری

فراهم کردن زمینه برای پذیرش غیبت کبری آخرین وظیفهٔ مهم نوّاب اربعه، به ویژه آخرین نایب خاص آن حضرت یعنی ابوالحسن علی بن محمد سَمَری بوده است.

در میان وظایف پیش گفته، می توان ادعا کرد که تقریباً دو وظیفه، جنبهٔ اختصاصی داشت: یکی زدودن شک و حیرت مردم دربارهٔ وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و اثبات و اقناع مردم در این باره که امام عسکری علیه السلام فرزندی دارد و او اکنون امام است. این وظیفه بیش از همه بر دوش ابوعمرو عثمان بن سعیدی عَمروی بود و بعد که این اعتقاد تثبیت شد، در زمان سه نایب دیگر چندان دشواری در این باره برای آنان وجود نداشت. وظیفهٔ دیگر آماده سازی مردم برای پذیرش غیبت کبری بود که ابوالحسن علی بن محمد سَمَری، آخرین سفیر ویژهٔ امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، این وظیفه را بیش از همه بر دوش داشت. بنابراین، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از راه کرامت و اعجاز به ابوالحسن علی بن محمد سَمَری کمک کرد و شش روز قبل از مرگش توقیعی صادر نمود و زمان دقیق درگذشت وی را بیان داشت تا این که حجّت بر همگان تمام شود و اذهان، آمادهٔ پذیرش دورهٔ دیگری از غیبت آن حضرت گردد.

ص: ۲۶۲

سید محمد صدر در این باره می نویسد:

هدف اساسی از سفارت دو چیز است:

۱. آماده کردن اذهان و افکار برای «غیبت کبرا»ی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و عادت دادن گام به گام مردم بر مسئلهٔ دوری و محجوب بودن از امام و احساس ناراحتی نکردن از این موضوع؛ زیرا عدم آمادگی ممکن بود منجر به انکار مطلق امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف گردد.

از این رو، می بینیم که چگونه عسکریین [امام هادی و امام عسکری علیهما السلام] مسئلهٔ احتجاب را تدریجاً آغاز کردند و امام عسکری علیه السلام شخصاً و به صورت رسمی خود را بیشتر، از مردم پوشیده می داشت.

پس دوران سفارت نیز یکی از همان مراحل تدریجی برای آمادگی ذهنی مردم برای پذیرش غیبت کبری به شمار می آید.

۲. قیام به مصالح اجتماعی و ارکان اساسی طرف داران ائمه علیهم السلام، مصالحی که طبعاً با دوری از امام و پنهان بودن ایشان از صحنهٔ زندگی از دست می رود؛ نه تنها در این جا، بلکه در هر موردی با از میان رفتن رهبر اجتماعی، مصالح آن اجتماع به خطر می افتد.

از این رو، سفارت قرار داده شده است تا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف گرچه شخصاً و به صورت رسمی رهبری را در دست ندارد، ولی با رهنمودها و فرمان خود، اجتماع را به صورت غیررسمی رهبری نماید. این هدف را همهٔ سفیران به نحو احسن انجام دادند، به طوری که در حدّ امکان در آن جوّ پر تلاطم و کنترل شدید، برای حفظ مصالح اجتماعی، قیام و اقدام نمودند و از آن جوّ اختناق و فشار بیش از این بازده، نمی توان توقّع داشت.(۱)

نصب وکیلان برای نواحی شیعه نشین در عصر غیبت صغری

اشاره

علاوه بر سفیران و نوّاب اربعه که در عصر غیبت صغری وکالت خاص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بر عهده داشتند، چندین وکیل در دیگر سرزمین های شیعه نشین عالم اسلامی پراکنده بودند؛ کسانی که مأمور بودند وظایف وکالت را همانند وکیلان پیشین امامان علیهم السلام انجام دهند و سرانجام برای کسب تکلیف به نزد وکیلان خاص یا نوّاب اربعه بازگردند. همان گونه که گذشت، این وکیلان در سرزمین های عالم

۱- سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۴۲۶.

اسلامی و حتی بنابر برخی قراین، در بغداد یعنی محل اقامت نوّاب اربعه فعالیت می کرده اند. طبیعی است که در عصر غیبت صغری با توجه به غیبت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و از سویی بیشتر شدن شمار شیعیان و مناطق شیعه نشین، لازم بود وکیلان و نمایندگان سازمان وکالت به دست یاری نوّاب خاص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وظیفهٔ ارتباط شیعیان با بغداد را به عهده گیرند. قراین موجود دالّ بر فزونی این وکیلان است. با وجود این که شمار این وکیلان در مناطق شیعه نشین فراوان بوده، متأسفانه اسامی آنان به گونه کامل در منابع رجالی و روایی و تاریخی ضبط نشده است. شیخ طوسی در کتاب الغیبه دربارهٔ وکیلان عام عصر غیبت صغری چنین فرموده است:

و قد کان فی زمان السفراء المحمودین أقوام ثقات ترد علیهم التوقیعات من قبل المنصوبین للسفاره من الاصل؛(۱)

همواره در زمان سفیران ستوده شده، مردمانی ثقه بوده اند که توقیعاتی از جانب سفیران ویژه دریافت می کرده اند.

سپس به ذکر نام تنها چند تن از آنان بسنده کرده است، با این که در عبارت فوق عبارات «أقوام» به کار رفته که فراوانی این وکیلان را نشان می دهد.

به هر حال، با توجه به این که وجود این وکیلان در این عصر نیز هم چون اعصار پیشین، برای پیش برد اهداف سازمان وکالت ضروری بوده، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به تعیین و نصب آنان اقدام می نموده است. قراین موجود نشان می دهد که خود امام عجل الله تعالی فرجه الشریف به این کار می پرداخته است. نصب محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی به فرمان حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف به وکالت در ناحیهٔ اهواز به جای پدرش، شاهد بر این سخن، است. حضرت در این انتصاب در پیامی به او فرمود:

قد أقمناك مقام أبیک؛(۲)

تو را به وکالت به جای پدرت نصب نمودیم.

همان گونه که گذشت، نام این وکیلان به گونه کامل در منابع ما وجود ندارد، ولی

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۴۱۳.

۲- تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۱۸.

با جست جویی در منابع رجالی، نام شماری از آنان به دست می آید که همراه با شرح اجمالی از شخصیت آنان در پی می آید:

۱. ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی کوفی رازی

شیخ طوسی در رجال، از او به عنوان «أحدالأبواب» یاد کرد.(۱) و در کتاب الغیبه، وی را از سفیران پسندیده عصر غیبت شمرده که از ناحیهٔ سفیران خاص برای آنان توقیعاتی می رسید. سپس به بیان روایاتی پرداخته که بر جلالت قدر وی نزد «ناحیهٔ مقدسه» دلالت دارد. از بعضی این روایات فهمیده می شود که او به عنوان وکیل ارشد در ناحیهٔ ری که محل رجوع دیگر وکیلان نیز بود، فعالیت می کرد. از جملهٔ این روایات، روایت صالح بن ابی صالح است که می گوید:

برخی مردم در سال ۲۹۰ قمری از من طلب کردند که وجوه مالی آنان را بگیرم. من در این باره از ناحیهٔ مقدسه کسب تکلیف کردم. پاسخ رسید که محمد بن جعفر عربی در ری و از افراد مورد وثوق ماست. وجوهات به او تحویل داده شود.

این روایت دلالت دارد که ابوالحسین اسدی در دوران نیابت سفیر دوم یعنی محمد بن عثمان عَمروی به وکالت مشغول بوده و نیز وی وکیل ارشد بود. این دو نکته از روایت صالح بن ابی صالح و از فرستادن ایشان به نزد أسدی فهمیده می شود.

بنابر برخی دیگر از شواهد، وی کار نظارت بر عمل کرد وکیلان نواحی شرقی ایران را نیز بر عهده داشت.(۲)

۲. ابوعبدالله بن هارون بن عمران همدانی

او بنابر آن چه شیخ طوسی در تهذیب آورده، از نخبگان و بزرگان شیعه بود.(۳) بنا به تصریح نجاشی، وی و پسرش در ناحیهٔ همدان سروکیل و پایگاه مراجعهٔ وکیلان آن ناحیه بودند. تعبیر نجاشی چنین است:

۱- شیخ طوسی، رجال، ص۴۳۹.

۲- نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۷۴.

۳- شیخ طوسی، الغیبه، ص۴۱۳.

در زمان قاسم بن محمد در همدان، به همراه وی ابوعلی بسطام بن علی و العزیز بن زهیر که یکی از «بنی کشمرد» بود، هر سه در یک موضع در همدان به وکالت مشغول بودند و در این باره به ابومحمد، حسن بن هارون بن عمران همدانی مراجعه و کسب تکلیف می کردند. پیش از وی نیز به نزد پدرش ابوعبدالله بن هارون می رفتند و فرمان می گرفتند و ابوعبدالله و پسرش ابومحمد هر دو وکیل بوده اند.(۱)

۳. محمد بن صالح بن محمدهمدانی

شیخ طوسی در کتاب رجال، او را جزء اصحاب امام عسکری علیه السلام برشمرد.(۲) شیخ صدوق وی را از جمله وکیلان قائم(۳) دانسته است که به دیدار با آن حضرت شرف یافته و بر معجزات آن حضرت آگاهی یافته اند.

وی در نامه ای به محضر حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف دربارهٔ حدیث «خدّامنا و قوّامنا شرار خلق الله» از آن حضرت پرسید و آن جناب در توقیعی به او فرمودند: پاسخ آن، در کمال الدین اثر شیخ صدوق آمده است.(۴)

۴. ابواسحاق، محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی

او نیز از وکیلان و ابواب معروف ناحیهٔ مقدسه شناخته شده است و شیخ صدوق نیز وی را از وکیلان مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و از کسانی که به دیدن آن حضرت و مشاهدهٔ معجزاتش موفق شده اند، برشمرد. او پس از وفات پدرش که از وکیلان ناحیهٔ اهواز بوده، اموال ناحیهٔ مقدسه را به سوی بغداد روانه کرد و به باب امام عجل الله تعالی فرجه الشریف سپرد و سرانجام توقیعی از ناحیهٔ مقدسه به دست او رسید که بنابر آن، وی به جای پدر نصب شده بود. از این واقعه وکالت پدرش برای امام عسکری علیه السلام و نیز برای ناحیهٔ مقدسه استنباط می شود. افزون بر آن، رجال شناسان به وکالت پدرش برای امام

۱- نک: تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۲۷۵۷.

۲- طوسی، رجال، ص۴۰۲.

۳- شیخ صدوق، کمال الدین، ج۲، ص۴۴۲.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۳.

هادی علیه السلام نیز تصریح کرده اند.(۱)

۵. قاسم بن علاء

او اهل آذربایجان و از وکیلان ناحیهٔ مقدسه در این منطقه بود. شیخ صدوق وی را از جمله وکیلانی بر شمرده که به دیدن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و آگاهی بر معجزاتش توفیق یافتند. شیخ طوسی در کتاب الغیبه، ماجرایی را پیرامون چگونگی وفات وی نقل کرده که عنایت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به او را می نماید. آن توقیع از وفات وی چهل روز پس از دریافت نامه خبر داده بود که جایگاه والای او را در نزد آن حضرت می نماید.(۲)

۶. حسن بن محمد بن قطاه صیدلانی

حسن بن محمد در عصر غیبت صغری، وکیل وقف در «واسط» بود. آن گونه که جعفر بن محمد بن متیل نقل نموده، ابوجعفر عَمروی او را با مقداری لباس و درهم به واسط فرستاد. وقتی در آن جا با حسن بن محمد ملاقات کرد، دریافت که محمد بن عبدالله از شیعیان (و شاید از وکیلان) واسط درگذشته و این لباس و درهم برای کفن و دفن او فرستاده شد. این واقعه دلالت می کند که وی در دورهٔ نایب دوم به وکالت مشغول بود.(۳)

۷. محمد بن شاذان بن نُعیم شاذانی نیشابوری

او را نیز از وکیلان ناحیهٔ مقدسه دانسته اند. او واقعه ای نقل کرده که وکالتش را تأیید می کند:

۴۸۰ درهم نزد من جمع شد، بیست درهم نیز از نزد خود بر آن افزودم و به سوی أبوالحسین اسدی (در ری) فرستادم و در مورد افزودن بیست درهم چیزی ننوشتم. جواب رسید که پانصد درهمی که بیست درهم آن از مال تو بود، دریافت شد.

۱- نک: تنقیح المقال، ج ۲، ش ۱۰۲۲۲.

۲- تفصیل نقل شیخ را در تنقیح المقال، ج ۲، ش ۹۵۸۸ نگاه کنید.

۳- نک: کمال الدین، ص ۵۰۴؛ بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۳۳۶.

این جریان وکالت او را می نماید؛ چرا که به گفتهٔ او ۴۸۰ درهم نزد او جمع شده بود و بیست درهم از خود بر آن افزوده، پس جز آن بیست درهم، اموال امام بوده که مردم به او داده بودند. شیخ صدوق نیز نقل کرده که وی از جمله وکیلان صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف و اهل نیشابور بوده است که او را دیده و بر معجزات او آگاه شده است. از این ماجرا می توان استنباط کرد که وی در نیشابور به وکالت مشغول بوده و معاصر ابوالحسین اسدی و هم چنین محمد بن عثمان نایب دوم بود.(۱)

۸. عزیز بن زهیر

همان گونه که نجاشی در ترجمهٔ محمد بن علی بن ابراهیم همدانی تصریح کرد، عزیز بن زهیر از وکیلان ناحیهٔ مقدسه در همدان بوده که در امر وکالت وظیفه داشته به نزد ابومحمد حسن بن هارون برود.(۲)

۹. قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم همدانی

نجاشی درباره او، پدر و جدّش تصریح کرده که آنان وکیلان ناحیهٔ مقدسه در همدان بوده و وی در امر وکالت به حسن بن هارون مراجعه می کرد. علامه نیز به وکالت او از جانب ناحیهٔ مقدسه تصریح نمود.(۳)

۱۰. ابوعلی بسطام بن علی

همان گونه که از تصریح نجاشی و علامه استنباط می شود، او وکیل ناحیهٔ مقدسه در همدان بوده و در امور وکالت از حسن بن هارون فرمان می گرفت.(۴)

۱۱. علی بن حسین بن علی طبری

علی بن الحسین بنابر تصریح شیخ در کتاب رجال، از اهل سمرقند و وکیل بود. گرچه تنها تعبیر «وکیلٌ» در وکالت برای ائمه علیهم السلام تصریح ندارد، ولی چون اطلاق وکیل در کتب رجالی، ظهور در وکالت برای ائمه دارد، وکالت او برای ائمه علیهم السلام

۱- نک: تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۰۸۴۳؛ کمال الدین، ج۲، ص۴۸۶.
۲- تنقیح المقال، ج ۲، ش ۷۹۰۲.
۳- تنقیح المقال، ج ۲، ش ۹۶۰۷.
۴- تنقیح المقال، ج ۱، ش ۱۲۸۶.

استنباط می شود. همین گونه از گفتهٔ شیخ طوسی، که او از جعفر بن محمد بن مادلی و ابوالحسین اسدی نقل روایت می کرده، روشن می شود که وی نیز معاصر نایب دوم بود.(۱) هم چنین احتمال دارد که وی در سمرقند به وکالت مشغول بوده باشد.

۱۲. ابوهاشم، داود بن قاسم جعفری

طبرسی در اعلام الوری او را از سفیران و ابواب معروف عصر غیبت دانسته است. وی از عصر امام رضا علیه السلام تا عصر غیبت، همهٔ امامان را درک کرد و احادیث بسیاری در فضایل وی نقل کردند و خود نیز احادیث فراوانی در بیان معجزات ائمه علیهم السلام نقل کرد. وکالت او برای دو امام هادی و عسکری علیهم السلام نیز آشکار است.(۲)

۱۳. حسن بن نضر قمی

بنابر خبری صحیح در کافی، او از وکیلان ناحیهٔ مقدسه بود؛ چرا که این خبر به جمع اموال توسط وکیلان در خانهٔ حسن بن نضر اشاره کرد تا باب حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف بر آنان معلوم شود. او از جمله کسانی است که به دیدار با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شرف یافت.(۳)

۱۴. حاجز بن یزید الوشّاء

او از جمله دست یاران سفیر اوّل و دوم در بغداد بود. سفیر اوّل به کمک وی، احمد بن اسحاق و محمد بن احمد بن جعفر القمی القطّان، امور دفتر سازمان وکالت در بغداد را اداره می کرد. او بنابر توقیعی از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، توثیق شده است.(۴)

وکلای خائن و مدّعیان دروغین وکالت

اشاره

انحراف در دستگاه وکالت، با انگیزه های گوناگون بود. انحراف ها در دو گروه بودند: گونه ای انحراف در میان کسانی بود که پیش تر امامی علیه السلام او را به وکالت

۱- تنقیح المقال، ج ۲، ش ۸۲۳۹.

۲- تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۸۶۰.

۳- کشی، رجال، ص ۵۳۴، ح ۱۰۱۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، ش ۱۰۶۱۵.

۴- نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۴۹- ۱۵۰ و ۱۷۰- ۱۷۱.

منصوب کرده، ولی بعد به فساد و خیانت گراییده اند و گونه ای دیگر از انحراف در میان کسانی بود که هرگز پیشینه وکالت، نیابت و بابیت نداشتند، ولی به دلیل انگیزه هایی، به دروغ خود را وکیل و نایب امام علیه السلام خواندند و برخی را مدت زمانی به دور خود گرد آوردند که سرانجام رسوا شدند. این دو جریان نیز در عصر غیبت صغری و هم در دوره های پیش از شکل گیری سازمان وکالت بود. البته به نظر می رسد در عصر غیبت صغری بر دامنهٔ این انحراف ها افزوده شد؛ از آن رو که نبود امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و سپردن امر به وکیلان و سفیران در این عصر، زمینه را برای فرصت طلبی این دسته از افراد آماده می ساخت.

برای شناخت تفصیلی این دو جریان، نخست باید کسانی را شناخت که سردمدار این دو جریان انحرافی بودند. لذا در آغاز جریان نخست یعنی خیانت و فساد در وکیلان امامان علیهم السلام، شناخت آن شخصیت ها، انگیزهٔ آنان و سرانجامشان و در قسمت بعد، شناخت جریان دوم خواهد آمد.

الف) خیانت و فساد در برخی از کارگزاران سازمان وکالت

اشاره

امامان هدی علیهم السلام برای تعیین وکیلان خود، با نگاه به اهمیت و حسّاسیت این وظیفه کسانی را برمی گزیده اند که به آنان اعتماد داشتند و از شروط ضرور بهره مند بودند، ولی با توجه به این که انسان در صورت تهذیب نکردن نفس و کسب نکردن شروط بایسته برای نجات از دام های شیطانی، زمینهٔ لغزش برایش وجود دارد، در میان وکیلان امامان علیهم السلام نیز کسانی بوده اند که با وجود داشتن شروط ضرور برای وکالت در ابتدای امر، به علت قرار گرفتن در وضعیتی جدید و فراهم شدن زمینه های مناسب و وجود علّت های مقتضی برای فساد و خیانت در وجودشان، دست به کارهایی ناشایست می زده اند که در نتیجه، بدان سبب امامان علیهم السلام آنان را عزل و طرد می کرده اند.

البته علّت همهٔ این خیانت ها و لغزش ها یک چیز نبوده است. انگیزه های خیانت آنان گوناگون به نظر می رسد، گرچه می توان همه علت ها را به مهذّب نبودن آنان بازگرداند. انگیزهٔ این وکیلان از خیانت، زمانی روشن تر خواهد شد که شخصیت آنان

یـک به یک شـناخته و انگیزهٔ آنان بررسـی شود. بنابراین، نخست ماجراهای پیش از غیبت صـغری و سـپس شخصـیت وکیلان خائن در عصر غیبت صغری بررسی خواهد شد:

۱. واقفیه

پس از درگـذشت امام کاظم علیه السـلام در سال ۱۸۳ قمری، گروهی از برجسـته ترین یاران آن حضـرت و وکیلان ایشان در سرزمین های گوناگون به این نظریه گراییدنـد که امام علیه السـلام زنده و از نظرها پنهان گردیده و به زودی با عنوان قائم آل محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم ظاهر خواهد شد و حکومت عدل اسـلامی را پایه خواهد گذارد. در آغاز می گفتند امام در فاصـلهٔ هشت مـاه ظـاهر خواهـد شـد، گروهی از شـیعیان به این دیـدگاه گراییدنـد؛ آنان که پس از این، عقیـدهٔ خود را عوض نکردند و هیچ کس را به جانشـینی آن حضـرت نپذیرفتند، در جامعهٔ شـیعه با عنوان «واقفیه» شـناخته شدند و بعدها مخالفانشان آنان را «ممطوره» خواندند. مانند «فطحیه» دانش مندان و محدّثان برجسـته ای از میان آنان برخاستند. برخلاف آن چه برخی از دانش مندان شـیعی در قرن پنجم می پنداشتند این گروه تا آن زمان منقرض شده اند، پیروان این مذهب دست کم تا میانه قرن ششم وجود داشته اند.(۱)

همان گونه که گذشت، سـران این مذهب، برخی از شخصـیت های برجسـته و وکیلان امام کاظم علیه السلام بوده اند. نام این وکیلـن، آن سـان که در منـابع آمـده، از این قرار است: علی بن ابی حمزه بطـائنی، عثمان بن عیسـی الرواسـی، زیاد بن مروان القندی، احمد بن ابی بشر السرّاج، ابن ابی سعید المکاری و منصور بن یونس بزرج.

این عده به طمع اموالی که شیعیان، بنابر وکالت شان به آنان سپرده بودند،، پس از شهادت امام هفتم علیه السلام منکر شهادت و وفات آن حضرت شدند تا مجبور نباشند اموال را به جانشین آن حضرت یعنی امام رضا علیه السلام بسپرند. روایت یونس بن عبـدالرحمن، از روایـاتی است که انگیزهٔ این وکیلـن را از این ادعـای باطـل با صـراحت بیان کرده است. مضـمون این روایت چنین است:

۱- نک: کشی، رجال، ص۴۹۳، ح۹۴۶؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص۶۳.

پس از وفات ابوابراهیم امام کاظم علیه السلام، نزد وکیلان آن بزرگوار اموال بسیار جمع شده بود و همین مسئله سبب قول به «وقف» و انکار وفات امام علیه السلام شد. برای مثال، نزد زیاد بن مروان قندی هفتادهزار دینار، و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار بود.

یونس بن عبدالرحمن پس از مشاهدهٔ این جریان انحرافی، مردم را به قبول امامت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرا خواند. وقتی علی بن حمزه و زیاد بن مروان این وضع را مشاهده کردند، کسی را نزد او فرستادند و با دادن وعدهٔ پرداخت ده هزار دینار، از وی خواستند که دست از اقدامات خود بردارد. یونس در پاسخ به آنان گفت: از امامان صادقین علیهم السلام روایت شده است که اگر بدعت ها ظاهر شدند، بر شخص آگاه لازم است که دانش خود را بروز دهد و اگر چنین نکرد خداوند نور ایمان را از وی می گیرد، و من در هیچ حالی جهاد و امر الهی را ترک نمی کنم. وقتی این دو نفر پاسخ قاطع وی را می شنیدند، راه دشمنی، دشنام و عداوت با وی را پیش گرفتند.(۱)

افزون بر انگیزهٔ اقتصادی و طمع مالی، وجود انگیزهٔ حسادت در بعضی سران «واقفیه» درباره امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز احتمال می رود.(۲)

البته در بین بعضی از عوام شیعیان، احتمال می رود که باور کرده بودند امام موسی بن جعفر علیه السلام همان مهدی و قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف است، به ویژه آن که برخی از سران این فرقه با لطایف الحیل، قصد باوراندن این عقیده را داشتند. برای نمونه درباره محمد بن بشیر نقل شده است که صورتی ساخته بود و آن را به طریق شعبده حرکت می داد و به پیروان ساده دل این فرقه می باوراند که این، همان امام کاظم علیه السلام و زنده است. امام رضا علیه السلام به همین دلیل ریختن خون محمد بن بشیر را مباح اعلام فرمود. حضرت درباره او به علی بن حدید مدائنی فرمود:

اگر توانستی وی را به قتل برسانی، این کار را بکن و اگر در حال توانایی او را نکشتی، گنه کار خواهی بود.(۳)

۱- نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۶۴.

۲- کشی، رجال، ص ۴۸۲، ح ۹۰۸.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۲۸۴۶.

۲. وکالت و جاسوسی علیه امام رضا علیه السلام

گاه دنیاطلبی و گرایش به ظواهر کاذب آن، ضعف در ایمان و نبود معرفت به امامان علیهم السلام موجب می شد افرادی که از نزدیکان امامان علیه السلام و مورد وثوق آنان بوده اند، در دام وسوسه های شیطانی فروغلتند و به جای پایداری در صراط حق به دامان آلوده حاکمان فاسد فرو افتند.

هشام بن ابراهیم عباسی همدانی راشدی که بنا به روایت شیخ صدوق در توحید و عیون اخبارالرضا، پیش از انتقال امام رضا علیه السلام به طوس، از نزدیک ترین افراد به حضرت بود و امور حضرت در مدینه به دست او انجام می شد، شخصی عالم و ادیب بود که در حقیقت، وکالت ارشد آن حضرت را در مدینه بر عهده داشت و اموال و وجوهات را از نواحی مختلف گرد می آورد. هشام بن ابراهیم پس از انتقال امام رضا علیه السلام به طوس به فضل بن سهل، (ذوالریاستین)، نزدیک شد و کم کم به صورت جاسوس حکومتی در خانهٔ امام علیه السلام در آمد. «مأمون» وی را به دربانی حضرت نصب کرد و هیچ اتفاقی در خانهٔ حضرت رخ نمی داد، مگر آن که او به مأمون گزارش می داد و هر کس قصد ملاقات با حضرت داشت، می بایستی از طریق «هشام بن ابراهیم» اقدام می نمود. وی تا جایی به مأمون نزدیک شد و مورد وثوق او قرار گرفت که مأمون فرزندش عباس را جهت تعلیم به او سپرد و از این جهت، به «هشام عباسی» شهرت یافت.(۱)

۳. فارس بن حاتم قزوینی، وکیل خائن امام هادی علیه السلام

او از دستیاران اصلی امام هادی علیه السلام در سامرا بود. از آن جا که اهل قزوین بود، شیعیان این منطقه بیشتر به نزد وی می رفتند و وجوهات مالی را به او می پرداختند، ولی دنیاطلبی و فساد درونی موجب شد تا رفته رفته ماهیت اصلی خود را بنماید.

او در پی انحرافش به اختلاس اموال امام علیه السلام دست یازید. مخالفت و رقابت او با دیگر وکیل ارشد امام علیه السلام در سامرا یعنی علی بن جعفر همانی نیز دیگر از علت های

۱- در این باره نک: کشی، رجال، ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۶؛ بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۲۹۹؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۰۰.

انحراف او بوده است. کار این رقابت و درگیری چنان بالا گرفت که به دشنام گویی و دشمنی سخت انجامید. این واقعه برای جامعهٔ شیعی آن عصر که از هر سو در معرض تهاجم و سوء استفادهٔ دشمنان بود، وضعیتی حسّاس و خطرناک پدید آورد. و از سویی موجب بدبینی به وکیلان حضرت در میان شیعه بود. لذا شماری از شیعیان مدتی از پرداخت وجوه شرعی به پیش گاه امام خودداری می کردند. افزون بر این، به لحاظ وکیل ارشد بودن آن دو، وکیلان مناطق گوناگون که تا آن زمان مبالغ جمع شده را از راه یکی از آن دو به محضر امام علیه السلام می رساندند، سرگردان بودند.

امام علیه السلام در پاسخ به این وضع، جانب علی بن جعفر همانی را گرفت و از وکیلان خود در مناطق مختلف خواست که برای ارتباط خود با ایشان و ارسال وجوهات، به نزد فارس بن حاتم نرونـد. با وجود این، در همان دستورالعمل با روشن بینی آشکار به وکیلان خود یادآور شدند که این دستور را محرمانه نگاه دارند و از تحریک فارس خودداری کنند. این دستور از آن رو بود که فارس مردی با نفوذ و راه ارتباط اصلی میان امام و شیعیان مناطق جبال (بخش مرکزی و غربی ایران) بود که وجوهات خود را معمولاً ـ از راه او برای امام علیه السلام می فرستادند. اما فارس به رغم دستور امام علیه السلام هم چنان به دریافت وجوهات از آن مناطق ادامه می داد، ولی آنان را خدمت امام علیه السلام نمی فرستاد. امام علیه السلام اندکی بعد، تصمیم گرفتند که دستور خود را به گونه رسمی به اطلاع پیروان خود برسانند و از وکیلان خود بخواهند که به گونه صریح به شیعیان اعلام کنند که فارس وکیل ایشان نیست و کسی نباید وجوهات امام علیه السلام را به او بسپرد. سپس امام با صدور دو نوشته که یکی از آنها به تاریخ سه شنبه نهم ربیع الاول سال ۲۵۰ قمری بود، فارس را لعن و طرد فرمودند. از آن هنگام فارس به گونه علنی به مبارزه با امام علیه السلام برخاست. منابع موجود چیزی از جزئیات عملیات و اقدامات او به دست نمی دهند، جز آن که او به فسادانگیزی می پرداخت و شیعیان را به بدعت فرا می خواند و می کوشید آنان را به پیروی خود درآورد.

حساسیت و اهمیت مسئله از تصمیم امام علیه السلام درباره مباح بودن ریختن خون این شخص دانسته می شود. چنین دستوری از امامان علیهم السلام فقط برای موارد استثنایی صادر می شده است. پس از صدور این دستور، یکی از شیعیان آن حضرت به نام

جنیـد در کمین فارس نشـست و در حالی که او بین دو نماز مغرب و عشاء از مسـجد بیرون می آمـد، با دو ضـربهٔ ساطور او را کشت و خود جان سالم به در برد.

بدین گونه علّت یکی دیگر از واقعه های بسیار خطرناک انحرافی در نهاد وکالت قطع گردید.(۱)

۴. عروه بن یحیی؛ سوزاندن و دزدی اموال امام عسکری علیه السلام

عروه وکیل ارشـد امام هادی و عسـکری علیهما السـلام در بغـداد بود. او در آغاز چنان مورد وثوق آن بزرگواران بود که امام عسـکری علیه السـلام ضمن توقیعی از وی با عنوان «وکیلنا و ثقتنا و الذی یقبض من موالینا» یاد می کند. در عصر امام عسکری علیه السـلام، وی نیز هماننـد فـارس بن حـاتم به اختلاـس اموال امـام علیه السـلام پرداخت و در این راه حتی از دروغ بسـتن به ساحت مقـدّس امام هادی علیه السـلام نیز دریغ نورزیـد. او در مسـیر انحرافی خود، کار را بـدان جا رسانـد که ابتـدا بخشـی از اموال امـام عسـکری علیه السـلام را سـرقت کرد و بخشـی دیگر را آتش زد و بـا این عمل، امام علیه السـلام را بر ضـدّ خود به غضب آورد، چنان که همان شب حضرت او را نفرین کردند، و فردای آن روز به هلاکت رسید.(۲)

۵. کار زشت وکیل امام عسکری علیه السلام

علاـوه بر جنبه هـای مالی و دنیاطلبی و یا رذایل نفسانی،ماننـد حسادت، گاهی انحرافات حاصل از شـهوت طلبی در بعضـی از وکیلان موجب بروز انحراف و فساد در برخی اعضای نهاد وکالت می شد.

آورده انـد که یکی از وکیلان امام عسـکری علیه السـلام که بنابر تصـریح منابع، در همسایگی خانهٔ آن بزرگوار سـکنا گزیده بود، گرفتـار هَجمه وساوس شـیطانی و تحریکات برآمـده از شـهوت پرستی شـد و به کاری زشت با خادمی دست یازیـد، ولی پیش از آن کار، امام علیه السلام به گونه معجزه آسا از درهای بسته بر بالای سر او رفتند و با خطاب «اتق الله»

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۰۴؛ معجم رجـال الحـدیث، ج ۱۱، ص ۱۵۰؛ وسائل الشـیعه، ج ۲۰، ص ۹۰. دربارهٔ شخصـیت و سـرانجام وی نگاه کنید به: کشی، رجال، ص ۵۷۳، ح ۱۰۸۶؛ تنقیح المقال، ج ۲، ش ۷۸۸۵؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۳۹۰.

۲- بحارالأنوار، ج ۵۰، ص ۲۸۴؛ مناقب، ج ۴، ص ۴۳۳.

او را از این کار بازداشتند و سپس دستور فرمودند که وی و آن خادم را بیرون کنند.(۱)

۶. احمد بن هلال عبرتائی و احمد بن هلال کرخی

این دو نفر، بنا به عقیدهٔ برخی پژوهندگان، دو شخصیت متمایز از هم هستند، گرچه برخی از رجال شناسان؛ مانند مامقانی و خوئی آن دو را یک شخصیت دانسته اند. تمایز آنها از هم، از بیان شیخ طوسی در کتاب الغیبه، به دست می آید؛ چرا که وی احمد بن هلال عبرتائی را از وکیلان مذموم پیش از غیبت صغری و احمد بن هلال کرخی را از وکیلان مذموم عصر غیبت بر شمرده است. به هر حال، توقیعی از امام عسکری علیه السلام در لعن احمد بن هلال صادر شد(۲) و علّت آن، خیانت او در اموال امام علیه السلام و اختلاس آنها بود. وی وکیل امام علیه السلام به شمار می رفت و معاصر امامان پیشین تا امام رضا علیه السلام بوده است. از آن جا که پس از صدور این توقیع، جامعهٔ شیعه دوباره از حضرت دربارهٔ او پرسیدند، توقیع دیگری از آن حضرت در تأیید توقیع نخست صادر گردید.(۳)

با وجود این، احمد بن هلال کرخی در عصر غیبت صغری به معارضه با سفیر دوم ناحیهٔ مقدسه پرداخت و لذا توقیعی از نزد آن ناحیه در لعن و برائت از وی

۱- متن توقیع بنابر نقل شیخ رحمه الله چنین است: «روی محمد بن یعقوب قال: خرج الی العَمروی فی توقیع طویل اختصرناه و نحن نبرء الی الله - تعالی - من ابن هلال لا رحمه الله و ممّن لایبرء منه، فاعلم الاسحاقی و اهل بلده مما اعلمناک من حال هذا الفاجر و جمیع من کان سالک و یسالک عنه.» (نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۳).

۲- نک: کشی، رجال، ص ۵۳۵.

۳- شیخ طوسی دربارهٔ وی از ابوعلی بن همام نقل کرده است که احمد بن هلال از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود. وقتی شیعه بر وکالت محمد بن عثمان با توجه به تصریح امام عسکری علیه السلام اتفاق نمودند، وی از قبول این امر امتناع نمود و گفت: من نشنیده ام که امام عسکری علیه السلام به وکالت او تصریح داشته باشد. بله، من وکالت پدرش عثمان بن سعید را انکار نمی کنم. شما خود دانید و آن چه شنیده اید و لذا توسط شیعه و سپس امام علیه السلام لعن شد. توقیعی نیز به دست ابن روح در تبرّی از او صادر شد. (نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۹۷) با توجه به این که احمد بن هلال معروف به تصوّف بوده و در حالات وی نقل شده است که ۵۴ حج به جای آورده که بیست مورد از آنها با پای پیاده بوده است، لذا در توقیع صادر شده درباره وی آمده: «احذروا الصوفیّ المتصنّع...» (نک: تنقیح المقال، ج ۱، ش ۵۷۳)

صادر شد.(۱)

۷. ابوطاهر محمد بن علی بن بلال بلالی

او از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود. طبرسی او را از شمار سفیران عصر غیبت صغری و از ابواب معروف برشمرد. بنابر ظاهر کلام، وی در وثاقت و جلالت قدر به منزلهٔ افرادی هم چون قاسم بن العلاء و احمد بن اسحاق اشعری و ابوالحسین اسدی بوده؛ ولی شیخ طوسی او را از شمار وکیلان مذموم عصر غیبت برشمرده که ادعای بابیت نموده اند. از این رو، علامه در قبول روایات وی توقّف نموده است.

او در زمان امام عسکری علیه السلام وکیل آن جناب و پس از رحلتش وکیل ناحیهٔ مقدسه بود، ولی پس از شروع سفارت سفیر دوم یعنی محمد بن عثمان عَمروی، به مخالفت با وی پرداخت و اموال امام علیه السلام را نزد خود نگاه داشت و از تحویل آنها به سفیر دوم امتناع ورزید.

جریان معروفی میان او و سفیر دوم واقع شده است؛ عَمروی در حالی که ابن بلال در جمع پیروانش نشسته بود، وارد منزل او شد و او را به خدا قسم داد که به فرمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف درباره بازگرداندن و سپردن اموال به عَمروی اقرار کند و ابن بلال به اقرار مجبور شد. وقتی عَمروی بیرون رفت، به پیروانش گفت ابوجعفر عَمروی مرا به خانه ای برد و صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از بالای آن خانه، به گونه ای که بر من اشراف داشت، امر فرمود که اموال را به عَمروی بسپرم و از شدّت هیبت و رعبی که در دلم افتاد، فهمیدم صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.(۲) درباره وی گفته اند که به گشاده دستی علی بن جعفر همانی، وکیل ارشد امام عسکری علیه السلام، در سفر حج، اعتراض نمود و امام علیه السلام

۱- نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۹۸. در این ماجرا یکی از کسانی که ناظر این صحنه و شاهد بر سخنان ابن بلال بوده و گرایشی نیز به وی داشت، از او جدا شد.

۲- متن این جریان بنابر نقل شیخ رحمه الله چنین است: «حج ابوطاهر بن بلال فنظر الی علی بن جعفر و هو ینفق النفقات العظیمه فلمّا انصرف کتب بذلک إلی أبی محمد علیه السلام فوقع فی رقعته: "قد کنّا أمرنا له بمائه الف دینار، ثم أمرنا له بمثلها فأبی قبوله ابقاء علینا، ما للناس و الدخول فی امرنا فی ما لم ندخلهم فیه،" قال: و دخل علی ابی الحسن العسکری علیه السلام فامر له بثلاثین ألف دینار.» (شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۵۰)

پاسخ داد که دیگران را چه کار که در امور ما مداخله کنند.

سرانجام وی به دلیل اصرار بر شیوه انحرافی خود همراه با شماری دیگر مانند شریعی، نُمیری و هلالی، از ناحیهٔ مقدسه لعن و نفرین شد.(۱)

۸. أبوجعفر محمد بن علی شلمغانی ابن أبی عزاقر

نسبت او به «شلمغان» از آن روست که وی اهل قریه ای به این نام در «واسط» بوده است. او ابتدا دانش مندی با اعتقادات درست و فردی صالح می نمود. کتاب هایی مانند التکلیف، العصمه، الزاهر بالحجج العقلیّه، المباهله و الاوصیاء را به او نسبت داده اند.(۲) وی چنان مورد اعتماد بود که حسین بن روح، سفیر سوم حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف به هنگام پنهان شدنش در عصر مقتدر عباسی، وی را به جای خود به وکالت و جانشینی نصب نمود و در این ایام، شیعیان در حوایج و مهمات خود به نزد او می رفتند و توقیعاتی نیز به دست او از جانب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صادر می شد.

با وجود این، حسادت وی به ابوالقاسم حسین بن روح، و دیدگاه های انحرافی و غلوآمیزش موجب شد مذهب حق را ترک گوید و به مذاهب باطل و مردود بگرود و سخنان نادرستی بر زبان آورد و رفته رفته به غلو، کفر، ارتداد، قول به تناسخ و حلول الوهیت در خود بگراید. او به پیروانش می گفت: روح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ابوجعفر محمد بن عثمان عَمروی و روح امیرمؤمنان علی علیه السلام به بدن أبوالقاسم حسین بن روح و روح فاطمه علیها السلام به بدن امّ کلثوم دختر ابوجعفر عَمروی منتقل شده است در این باره چنین وا می نمود که رازی عظیم است که نباید آن را برملا کرد. وی نزد بنوبسطام جایگاه و منزلتی داشت و به هنگام ارتدادش، هرگونه کذب و کفری را به حسین بن روح استناد می داد و آنها را برای بنوبسطام نقل می نمود. وقتی حسین بن

۱- نک: تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۱۰۹۵.

۲- شیخ طوسی در الغیبه نقل نموده که شلمغانی به هنگام نوشتن کتاب تکلیف، آن را به صورت باب باب می نوشته و به حسین بن روح عرضه می نموده و اگر آن را تأیید می کرده آن را نقل می نموده و ابن روح به استنساخ آن امر می کرده است. بنابر روایتی، وقتی ابن روح آن کتاب را دید، گفت: همه آن را از امامان علیهم السلام نقل نموده، مگر دو یا سه موضع که دروغ بر آنها بسته است. (شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۸۷).

روح این ماجرا را شنید، بنوبسطام را از پیروی او منع نمود و به لعن و تبرّی از وی فرمان داد، ولی آنان به دلیل عوام فریبی شلمغانی به پیروی از او ادامه دادند.(۱) بنابراین، حسین بن روح دوباره در نامه ای به بنوبسطام، لعن و تبرّی از وی را ابلاغ نمود.(۲)

چنان که گذشت، باور به حلول روح حضرت زهرا علیها السلام به بدن امّ کلثوم دختر ابوجعفر عمری از عقاید فاسد وی بوده است.(۳) این نکته باعث انحراف و کژروی گسترده ای در میان بنوبسطام گردید، چنان که حسین بن روح مجبور شد در میان شیعیان، به خصوص بنونوبخت، خبر لعن و انحراف شلمغانی را منتشر کند و آنان را به لعن و تبرّی از وی امر کند. سپس توقیعی از حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف در لعن شلمغانی

۱- وقتی وی خبر تکذیب خود توسط ابن روح را شنید، با عوام فریبی به بنوبسطام گفت: از آن جا که من رازی برملا نموده ام، در حالی که از من پیمان بر کتمان گرفته بودند، عقوبت شدم؛ زیرا این کار بسیار عظیم است و جز ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده مؤمن امتحان شده از عهدهٔ آن بر نمی آید. (نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۰۳)

۲- هنگامی که به او خبر دادند حسین بن روح به لعنش فرمان داده، با نفاقی عجیب شروع به گریستن کرد و گفت: این سخن را باطنی عظیم است، که بر آن اساس، لعنت یعنی دورسازی و معنای کلام ابن روح که گفته: لعنه الله یعنی «باعده الله من العذاب و النار» و اکنون به مقام و منزلت خود پی بردم. سپس صورت خود را بر زمین مالید و سجده کرد و بنوبسطام را به کتمان این سخنان سفارش نمود. (نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۴۰۴)

۳- شیخ طوسی در کتاب الغیبه، از ام کلثوم، بنت ابوجعفر عَمروی نقل می کند: «روزی وارد بر مادر ابوجعفر بن بسطام (از بنوبسطام) شدم. او با کمال احترام با من رفتار نمود و مرا گرامی داشت و حتی شروع به بوسیدن پای من نمود. وقتی سبب را جویا شدم، گفت: شیخ ابوجعفر، محمد بن علی (شلمغانی) سرّی را برای ما فاش ساخته است و ما را امر به کتمان آن نموده و اگر آن را فاش کنیم، عِقاب خواهیم شد! وقتی من اصرار شدید نمودم و وعده دادم که این راز را فاش نکنم (در حالی که در درونم ابوالقاسم حسین بن روح را استثنا کردم) گفت: شلمغانی به ما گفته است که روح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به بدن پدرت - یعنی ابوجعفر محمد بن عثمان - و روح امیر مؤمنان به بدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح فاطمه علیها السلام به بدن تو (ام کلثوم) منتقل شده است، پس چگونه تو را اعظام و اکرام نکنم؟ وقتی من این عقاید را تکذیب نمودم، گفت: اینها سرّی عظیمند و اگر تو مرا وادار به افشای آنها نکرده بودی، آنها را باز نمی گفتم.» ام کلثوم می گوید: «هنگامی که این جریان را به ابن روح گفتم، گفت: دخترم! مبادا دیگر هیچ گونه ارتباطی با این زن برقرار کنی! این سخنان، کفر به خدا و الحاد است که این ملعون در قلوب این جماعت نشانده تا این که راه را برای قول به حلول خدا در خود باز کند، همان گونه که نصاری در حقّ مسیح علیه السلام گفتند و حلّاج گفت...» (شیخ طوسی، الغیبه، ص۴۰۵)

و تبرّی از او و پیروانش صادر شد.(۱) این توقیع به دست ابن روح، زمانی صادر شد که وی در خانهٔ مقتدر زندانی بود و توقیع را به دست یکی از اصحابش به نام ابوعلی بن همام توزیع نمود و همهٔ سران شیعه از مضمون آن اطلاع یافتند و همگی بر لعن و تبرّی از شلمغانی اتفاق نمودند.

وقتی شلمغانی از مقابلهٔ ابن روح با خود آگاه شد و جماعت شیعه را بر لعن و تبرّی از خود هم آهنگ یافت، برای مقابله با این جو در مجلس ابن مقله، وزیر الراضی بالله در سال ۳۲۲ قمری در میان جماعت شیعه که همگی از ابن روح لعن و تبرّی از او را نقل می کردند، گفت: «بین من و او جمع کنید تا دستم را در دستش بگذارم. اگر آتشی از آسمان نازل نشد که او را بسوزاند، همهٔ آن چه گفته حق است.» و با این سخن ابن روح را به مباهله دعوت نمود، ولی وقتی خبر این سخن به گوش الراضی بالله، خلیفه عباسی وقت رسید، دستور دست گیری شلمغانی را در سال ۳۲۳ قمری صادر کرد و سپس او را با بعضی از پیروانش به قتل رساند و جماعت شیعه را از شرّ او رهایی داد.(۲)

شلمغانی با سوء استفاده از اعتماد حسین بن روح به وی و سابقهٔ وکالت و وثاقتی که در جامعهٔ شیعهٔ آن عصر داشت و با استفاده از سادگی و خوش بینی جماعتی از شیعیان و به دلیل حسادت به ابن روح و جاه طلبی و کج فکری، خود را ملعون و مطرود مقام امامت یافت.

۱- متن توقیع چنین است: «أن محمد بن علی المعروف بالشلمغانی و هو ممّن عجّل الله له النقمه و لا امهله، قد ارتدّ عن الاسلام و فارقه و الحد فی دین الله و ادّعی ما کفر معه بالخالق - جلّ و علا - و افتری کذباً و زوراً و قال بهتاناً و إثماً عظیماً، کذب العادلون بالله و ضلّوا ضلالاً بعیداً و خسروا خسراناً مبیناً. و اننا قد برئنا إلی الله - تعالی - و إلی رسوله و آله - صلوات الله و سلامه و رحمته و برکاته علیهم منه و - و لعناه، علیه لعائن الله تتری من الظاهر و الباطن فی السر و العلن و فی کلّ وقت و علی کلّ حال و علی من شایعه و تابعه أوّل بلغه هذا القول منا و اقام علی تولیه بعده و اعلمهم انّنا من التوقی و المحاذره منه علی ما کنا علیه ممّن تقدّمه من نظرائه من الشریعی و النمیری و الهلالی و البلالی و غیرهم. و عاده الله عندنا جمیله و به نثق و إیاه نستعین و هو حسبناه فی کلّ امورنا و نعم الوکیل.» (شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۱۰)

۲- سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۵۲۰.

ب) مدعیان دروغین وکالت و بابیّت

اشاره

وکـالت برای امـام معصوم علیه السـلام نزد شـیعه جایگـاهی والاً داشت. کسـی که با عنوان وکیل یا باب یک امام معصوم علیه السـلام نزد شـیعه مطرح می شد، مورد احترام شیعیان و پایگاه مراجعهٔ آنان و دارای منزلت اجتماعی بزرگی می شد و افزون بر این، بـا توجه به این که از مهم ترین فعالیت های وکیلان، دریافت وجوه شـرعی متعلّق به امام علیه السـلام بود، همواره وکیلان به عنوان امین امام و شـیعه، به این اموال دسترسـی داشـتند. همین مسـئله در کنار بعضی دیگر از انگیزه های فاسد دنیوی، سبب شدکسانی به دروغ، خود را به این نهاد مقدّس منسوب کنند و داعیهٔ دروغین وکالت و بابیت سر دهند.

چنـان که گـذشت، خاسـتگاه بیشتر این ادعاهـا ریـاست و جـاه طلبی و طمع در اموال و گـاه عقایـد فاسـد و انحرافی بود. وقایع دروغین وکالت و بابیت در عصر غیبت صغری به اوج خود رسید؛ زیرا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حضور نداشتند و کارهـا را به وکیلان سپرده بودنـد. از این رو، زمینه برخی سودجویی ها فراهم شـد. ماجرای برخی از وکالت ها و بابیّت های دروغین در اعصار پیشین در پی می آید:

۱. ابوعبدالله، احمد بن محمد سیّاری

او در عصـر امـام جواد علیه السـلام به دروغ، ادعـای وکالت و بابیّت آن جناب را نمود و لـذا حضـرت او را تکـذیب کردنـد و شیعیان از پرداخت هرگونه وجهی به وی ممنوع شدنـد. امام علیه السـلام در نامه ای در پاسخ کسـی که دربارهٔ او از آن جناب پرسیده بود، فرمودند:

او در مقام و موقعیتی نیست که مدّعی آن است و چیزی به وی پرداخت نکنید.(۱)

۲. علی بن حسکه، قاسم شعرانی یقطینی، و محمد بن فرات

این سه تن در عصـر امام هادی علیه السـلام دارای عقاید غلوآمیز و مدّعی بابیّت و حتی نبوت بوده اند. علی بن حسـکه، اسـتاد قـاسم شـعرانی و مـدّعی سـقوط تکـالیف شـرعی از دوش خود بوده است. این وقـایع چنـان خطرنـاک بوده که امام هادی علیه السلام در مورد او و

۱- رجال، کشی، ص ۶۰۶، ح ۱۱۲۸.

هم فکرانش ضمن نامه ای، دستورالعمل شدیدی صادر فرمود. مضمون این نامه که خطاب به یکی از شیعیان صادر شده بود، چنین است:

ابن حسکه، که لعنت خدا بر او باد، دروغ می گوید. من او را جزء موالی خود نمی دانم. او را - که لعنت خدا بر او باد - چه می شود؟ قسم به خدا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ پیامبری قبل از او مبعوث نشدند، مگر به یکتاپرستی و نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و محمد صلی الله علیه و آله و سلم جز به خدای یگانه دعوت نکرد و همین طور که ما اوصیا و اولاد او هستیم ... من به خدا پناه می برم از آن چه او می گوید. آنان را - که لعنت خدا بر ایشان باد - از خود دور کنید و در مکان های تنگ (که گریزی نداشته باشند) اگر به آنها دسترسی یافتید، سرشان را با سنگ بکوبید.(۱)

۳. حسن بن محمد بن بابا القمی

او نیز از غالیان عصر امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بود. بنابر روایت کشی، حضرت عسکری علیه السلام ادعای نبوت و بابیت را به او نسبت داد و به یکی از پیروانش به نام «عبیدی» کتابت فرمود:

من از فهری و حسن بن محمد بن بابای قمی به خدا پناه می برم و تو را و همهٔ موالی خود را نیز از آن دو بر حذر می دارم. من آن دو را لعن می کنم که لعنت خدا بر آن دو باد. این دو به وسیلهٔ ما قصد سودجویی از مردم را دارند و افرادی موذی و اهل فتنه هستند که خداوند آنها را اذیت و داخل در فتنه کند. «ابن بابا» گمان می کند که من او را به پیامبری مبعوث نموده ام و این که او باب است؛ لعنت خدا بر او که تحت سلطهٔ شیطان واقع شده است.(۲)

همین گونه کشی از سهل بن محمد نقل نموده که گفت: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: ای سید من! بر گروهی از موالی شما امر «حسن بن محمد بن بابا» مشتبه شده، چه امری می فرمایید؟ به وی تولّی کنیم یا از او تبرّی جوییم و از او دوری کنیم؟ حضرت به خطّ مبارک چنین نوشت: او و فارس بن حاتم ملعونند. از آن دو تبرّی جویید. خداوند آن دو را لعنت کند و در مورد فارس آن را افزون فرماید.(۳)

۱- تنقیح المقال، ج ۲، ش ۹۵۷۲ و ۵۲۱۱؛ رجال، کشی، ص ۵۱۶، ح ۹۹۴ تا ۹۹۷.
۲- رجال، کشی، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹.
۳- تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۷۲۳.

به هر حال حسن بن محمد بن بابا از غالیان عصر امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بوده است که به دلیل عقاید فاسدش، از جمله ادّعای بابیت، آن دو حضرت او را لعن و طرد کردند.

۴. ابومحمد، الشریعی

شیخ طوسی نام او را حسن و کنیه اش را ابومحمد ذکر نموده است. وی از اصحاب امام هادی و عسکری علیهما السلام بوده و نخستین کسی بود که در عصر غیبت ادعای نیابت و بابیت حضرت را مطرح کرد، در حالی که شایستهٔ آن نبود. لذا امام علیه السلام و شیعیان او را لعن و از او تبرّی کردند. آن هنگام که توقیع امام عصر علیه السلام در لعن و برائت از وی صادر شد، اقوال کفرآمیز و الحادی نیز از او شنیده شد.(۱) تاریخ بیش از این دربارهٔ وی سخن نگفته است.

۵. محمد بن نصیر النمیری الفهری

بنا به نقل شیخ طوسی، او در آغاز از اصحاب امام عسکری علیه السلام بوده است. پس از وفات آن جناب و در عصر نیابت نایب دوم، به معارضه با او برخاست و مقام نیابت و بابیت را برای خود ادّعا نمود، ولی خداوند وی را به دلیل سخنان کفرآمیز و الحادی رسوا نمود و نایب دوم نیز او را لعن کرد و از او دوری گزید. جماعت شیعیان نیز چنین کردند و حتی گفته اند که پس از آن که ابوجعفر عَمروی، محمد بن نصیر را لعن کرد، او خواست به نزد «عَمروی» برود و نظر او را جلب کند، ولی اجازهٔ ورود نیافت.

از جمله عقاید وی آن بود که امام هادی علیه السلام - نعوذبالله - خداست و او را به پیامبری مبعوث نموده است. هم چنین به تناسخ، و اباحهٔ محارم معتقد بود، و نکاح مردان با یک دیگر را جایز می شمرد و آن را نشانهٔ تواضع مفعول می دانست و این که خداوند این امور را تحریم ننموده است. محمد بن موسی بن الحسن بن الفرات که بعدها وزیر مقتدر خلیفهٔ عباسی شد، او را تأیید، کمک و مساعدت کرد. این امر،

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۹۷.

وضعیت تأسف بار خلافت و حکومت در آن عصر را نشان می دهد.(۱)

هنگامی که محمد بن نصیر بیمار شد و در پی آن بیماری به هلاکت رسید، از او پرسیدند که امر نیابت پس از تو از آنِ کیست؟ وی در حالی که زبانش سنگین شده بود، با لکنت زبان پاسخ گفت: «احمد» و لذا پیروان او ندانستند که مرادش کدامین «احمد» است. از این رو، بعد از هلاکت او به سه گروه تقسیم شدند: فرقه ای معتقد شدند که مراد او، فرزندش «احمد» بوده است، عده ای دیگر گفتند: مراد «احمد بن محمد بن موسی بن الفرات» است و فرقهٔ سومی معتقد شدند که مراد «احمد بن ابی الحسین بن بشر بن یزید» بوده است.

همان گونه که گذشت، وی به همراه ابن بابای قمی، بنابر توقیعی از امام عسکری علیه السلام لعن شده است.

۶. ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان البغدادی

او معروف به ابوبکر بغدادی و برادرزادهٔ ابوجعفر محمد بن عثمان عَمروی سفیر دوم و نوادهٔ سفیر اوّل بوده است. بنا به نقل شیخ طوسی، اشتهار او به کم دانشی و ناجوانمردی بیشتر از آن است که نیازمند یادآوری باشد. انحراف وی نزد عمویش، ابوجعفر عَمروی، واضح بوده، ولی بعضی از شیعیان درباره او جاهل بوده اند.(۲) وی در عصر غیبت صغری به دروغ مدّعی سفارت و نیابت شد و برخی از او پیروی نمودند که ابودلف کاتب از جملهٔ آنها بود.

هنگامی که گروهی از شخصیت های شیعه و بزرگان آنان از ابوبکر بغدادی دربارهٔ ادعای دروغین بابیت و سفارت پرسیدند، وی به ظاهر آن را انکار کرد و حتی برای آن قسم یاد نمود و هنگامی که از باب امتحان، مالی بر او عرضه کردند تا به منزله وکالت تحویل بگیرد، از قبول آنها سر باز زد و گفت: گرفتن این اموال بر من حرام است.

۱- شیخ طوسی از یحیی بن عبدالرحمن بن خاقان نقل کرده که او محمد بن نُصَیر را در حال کاری زشت با غلام بچه ای دیده و وقتی او را عتاب کرده، وی در پاسخ گفته که این یکی از لذات و نشانه تواضع به پیش گاه خدا و ترک تجبّر و تکبر است! (نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۹۸)

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۹۸.

گفته شده است که او در بصره مدتی در خدمت یزیدی بوده و اموال بسیاری جمع نموده، ولی به دلیل سعایتی که از او نزد یزیدی شده بود، وی را گرفت و با ضربه ای بر سرش او را به هلاکت رساند.(۱)

۷. اسحاق احمر و باقطانی

این دو تن نیز جزو مدعیان دروغین سفارت و بابیت در عصر سفیر دوم، أبوجعفر محمد بن عثمان بن سعید بوده اند. این نکته از واقعه ای فهمیده می شود که از احمد دینوری نقل شده است. خلاصهٔ آن جریان چنین است که دینوری در دوران نیابت سفیر دوم، شانزده هزار دینار از وجوهات شرعی اهالی دینور را به بغداد می آورد و از آن جا که نایب حضرت را نمی شناخت در این باره به جست وجو می پرداخت. به او گفتند که مردی به نام باقطانی مدعی این امر است و شخصی دیگر به نام اسحاق احمر نیز همین ادعا را دارد. در کنار این دو شخصی دیگر به نام ابوجعفر عَمروی نیز مدعی نیابت است. او ابتدا نزد باقطانی رفت و او را شیخی با هیبت و با ظاهری آراسته و اسبی عربی و غلامانی بسیار یافت که مردم به گردش جمع شده بودند و او را تماشا می کردند. وقتی مردم از نزدش برفتند، از دین او پرسید و دینوری نیز در پاسخ گفت: از دینور آمده و در پی یافتن نایب حضرت هستم. از او طلب حجّت و نشانه ای کرد. او در پاسخ گفت: فردا بیا و به همین گونه تا سه روز به نزد باقطانی رفت ولی وی از اقامهٔ حجّت و دلیل بر درستی ادعایش عاجز ماند. به ناچار نزد اسحاق احمر رفت و او را جوانی نظیف، با خانه ای وسیع تر از خانهٔ باقطانی و اسب و لباس و ظاهری آراسته تر و غلامانی بیشتر یافت، در حالی که پیروان او نیز بیشتر از پیروان باقطانی بودند. وقتی حاجت خود را به وی گفت، او نیز از اقامهٔ حجت و دلیل فرو ماند و در پایان به نزد شیخ ابو جعفر عَمروی رفت و او را شیخی متواضع

ص: ۲۸۵

۱- لذا بنا به نقل شیخ، در مجلسی که جمعی از وجوه شیعه به همراه ابوجعفر عَمروی مشغول سخن گفتن بودند، وقتی ابوبکر بغدادی وارد مجلس شد، ابوجعفر عَمروی به حاضران گفت: ساکت باشید این شخص از شما نیست. و این جریان نشان دهنده جهل بعضی از شیعیان به انحراف فکری وی است. (شیخ طوسی، الغیبه، ص۴۱۳).

و دارای خانه ای کوچک، بدون غلام و نه ظاهری هم چون آن دو نفر یافت و سرانجام با دیدن کرامات او، به راستی ادعایش یقین پیدا کرد.(۱) و اموال را به او سپرد.

۸. حسین بن منصور حلّاج

او همان صوفی مشهور است که پیرامون وی درباره زندگانی و شرح حال وی سخن بسیار گفته اند. برخی او را توثیق و جزء اولیای الهی برشمرده اند، ولی بنابر منابع اوّلیهٔ شیعی، وی نیز از مدعیان دروغین بابیت در عصر غیبت صغری بوده است.

شیخ مفید کتابی تحت عنوان الردّ علی اصحاب الحلاج نوشته است. از سویی آن چه شیخ طوسی دربارهٔ ملاقات او با حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (والد شیخ صدوق)(۲) و هم چنین ابوسهل بن اسماعیل بن علی نوبختی(۳) نقل نموده، بر نهایت انحراف و رسوایی حلاج نزد بزرگان شیعه دلالت دارد.

توقیعی از ناحیه مقدسه در لعن او رسیده که در آن، مانند هلالی و بلالی را نیز لعن فرموده اند و همین امر از جمله قراین و شواهد گویا بر مذمومیت اوست.(۴)

سرانجام حلاج به دست حاکمیت عباسی، به دلیل ابراز عقاید غلوآمیز و انحرافی دست گیر و کشته شد. شیخ بهایی در کشکول خود دربارهٔ او آورده است:

۱- نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۴۱۲.

۲- نک: تاریخ الغیبه الصغری، ص ۵۰۹.

۳- هنگامی که حلّاج وارد قم شد، در نامه ای علی بن بابویه قمی، از بزرگان علمای قم و جزء محدّثان معروف را به سوی مذهب خود فراخواند. از این رو، علی بن بابویه به شدت او را نکوهش کرد و وی را از قم بیرون راند. (در این باره نک: در کتاب شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۹۷؛ تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۰۷۹؛ تاریخ الغیبه الصغری، ص ۵۳۱)

۴- وقتی حلاج وارد بغداد شد، به قصد این که ابوسهل نوبختی را که از بزرگان و متکلمان شیعه بود، به سوی خود جلب کند، ادعای سفارت و نیابت را تکرار کرد، ولی ابوسهل نوبختی از او طلب آیه و دلیل نمود. از جمله گفت: اگر موی سرم را به من بازگرداند و محاسنم را بدون نیاز به خضاب سیاه گرداند، به او ایمان می آورم. همین امر موجب رسوایی و مضحکه حلاج نزد جماعت شیعه شد. (در این باره نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۹۷؛ تاریخ الغیبه الصغری، ص ۵۲۹)

اهل بغـداد بر اباحـهٔ خون وی اتفاق نمودنـد، در حالی که او دائم می گفت: خدا را در ریختن خون من در نظر آورید، ریختن خون من حرام است، ولی اهل بغداد اباحهٔ خونش را نوشـتند و تأیید کردند. نهایتاً وی به زندان مقتدر عباسی منتقل شد. مقتدر به صاحب شـرطه امر نمود که او را هزار ضـربه شـلاق بزنند، اگر نمُرد هزار ضربهٔ دیگر بزنند، سپس گردن او را ببُرند. وزیر او نیز به صاحب شرطه امر کرد، اگر نمُرد دو دست و دو پا و سرش را قطع کن و جسدش را بسوزان. صاحب شرطه نیز این کارها را درباره وی انجام داد. سرش را نیز بر پل بغداد نصب کردند. این واقعه در سال ۳۰۹ قمری واقع شده است.(۱)

۹. ابودلف محمد بن المظفر الکاتب

شیخ طوسـی دربـاره او از هبه الله بن احمـد الکـاتب، فرزنـد ام کلثوم بنت ابی جعفر عَمروی، نقل نموده که ابودلف کاتب در ابتدای امر جزء «مخمّسه» بوده است.(۲)

وی در این باره گفته است: سـید من، شـیخ صالـح - قـدس الله روحه و نور ضـریحه - (ابوبکر بغـدادی) مرا از مذهب ابوجعفر کرخی به مذهب صـحیح منتقل نمود؛(۳) چرا که کرخیّون به مـذهب «مخمسه» گرایش داشـتند و ابودلف نیز تربیت شدهٔ آنان بود.

«ابودلف» از جمله پیروان سخت و پابرجای ابوبکر بغدادی بود و از جانب او نیز به جانشینی معرّفی شده است. ابوالقاسم، جعفر بن محمد بن قولویه دربارهٔ وی می گوید:

اما ابودلف کاتب، پس ما او را ملحد و غالی می دانیم. وی پس از الحاد و غلو، مجنون شد و به زنجیر کشـیده شد و سپس رها شـد و دیگر او را ندیدیم، مگر آن که مورد اسـتخفاف و تحقیر واقع می شد.(۴) وی حتی پس از وفات علی بن محمد سـمری مدّعی نیابت بود و همین امر نزد شیعه کذب وی را می نمود.

۱- تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۱۰۹۵.

۲- نک: تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۰۷۹.

۳- مخمّسه گروهی از غالیان بودنـد که معتقـد بودنـد سـلمان، ابوذر، مقـداد، عمار و عمرو بن امیه الضـمری از جانب خداوند، برای مصالح عالم موکّل بوده اند. (نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص۴۱۳ پاورقی)

۴- شیخ طوسی، الغیبه، ص۴۱۳.

نکاتی دربارهٔ این مدّعیان دروغین و وکیلان خائن گفتنی است:

یکم. انگیزهٔ خیانت و فساد در وکیلان خائن و فاسد از اموری چنین سرچشمه می گیرد: حبّ ریاست و دنیاطلبی، مال دوستی و طمع در اموال امام علیه السلام، حسادت به وکیلان صادق و راستین امام علیه السلام، عقاید و افکار فاسد و آلوده، گرایش به حکومت ها.

دوم. ادعاهای کذب نیابت در عصر غیبت صغری و در دوران محمد بن عثمان سفیر دوم به اوج رسید. این ماجرا از آن روی به وقوع پیوست که جماعت شیعه در این عصر با توجه به غیبت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف ناچار از مراجعه به وکیلان بودند و تا زمانی که عثمان بن سعید در قید حیات بود، به دلیل معروف بودن او نزد شیعه و وثاقت و اشتهار او به نیابت، کسی قدرت و جرئت معارضه با وی را نداشت، ولی کسانی پس از رحلت او خواستند از فضای آشفتهٔ موجود سوء استفاده کنند و خود را برای برای عوام شیعیان نایب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی کنند. از این رو، تعداد مدّعیان در این عصر بیشتر از دیگر اعصار است.

سوم. دستگاه حکومت عباسی که فعالیت های انحرافی را به نفع سیاست های خویش می دید تا جایی که حساسیت عمومی برنمی انگیخت، به تأیید این جریان های انحرافی می پرداخت، ولی در غیر این صورت با این جریان ها به رویارویی صوری می پرداخت.

چهارم. متأسفانه با وجود اهتمام ائمه علیهم السلام به تعیین وکیلان دارای صلاحیت لازم برای وکالت، افرادی سربرآوردند که مقام وکالت را وسیله ای برای اختلاس اموال یا کسب اشتهار یا ترویج عقاید باطل و غلوآمیز و انحرافی قرار می دادند، با این که پیش از انحراف، از موثّق ترین یاران ائمه علیهم السلام بوده اند. افرادی مانند علی بن ابی حمزه بطائنی، عثمان بن عیسی رواسی، زیاد قندی، فارس بن حاتم قزوینی، عروه بن یحیی النخاس، احمد بن هلال العبرتایی، احمد بن هلال الکوفی، محمد بن علی بن بلال البلالی و ابوجعفر شلمغانی از این گونه وکیلان بوده اند. برخورد ائمه علیهم السلام با اینان، بیشتر به صورت لعن، طرد و عزل و معرفی چهرهٔ منفی شان به جامعهٔ شیعه و در موارد محدودی به صورت دستور قتل آنها جلوه گر می شده است.

پنجم. از آن جا که مسائل مالی از مهم ترین وظایف وکیلان بوده، بعضی از افراد فاسد به این مقام طمع می ورزیدند و افرادی به دروغ مدّعی نیابت و وکالت و بابیت می شدند. البته طلب شهرت و احترام و گاه حسدورزی به وکیلان راستین نیز علّت بروز این ادعاها بوده است. از میان این افراد به ابوعبدالله السیاری، قاسم الشعرانی، محمد بن فرات، علی بن حسکه، و ابن بابا القمی می توان اشاره نمود.

وضعیت فکری و سیاسی – اجتماعی شیعه

الف) وضعیت فکری

شیعه در عصر غیبت صغری از نظر پایگاه فکری، وضعیت بهتری داشت. در این دوره، شیعیان علمای بزرگی در رشته های مختلف فکری و علمی اسلامی به جهان اسلام توانستند تحویل دهند؛ چرا که شیعیان با غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دریافتند که بیش از دوره های گذشته به حفظ و حراست از میراث فرهنگی و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت نیازمندند. به همین دلیل، در این دورهٔ هفتاد ساله غیبت صغری، کتاب های پرارزشی را به نگارش درآوردند.

قم و کوفه در این عصر، دو مرکز مهم علم و حدیث شیعی بود. عالمان بزرگ شیعی مانند اشعری ها، حمیری ها، ابن بابویه ها، فرات بن ابراهیم و احمد بن محمد خالد برقی در این دو شهر دانش اندوختند و چندین کتاب با ارزش نوشتند.

اکنون نام برخی از نویسندگان شیعی این دوره و کتاب های آنان در پی می آید:

۱. ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی از اعلام غیبت صغری، نویسندهٔ کتاب تفسیر فرات کوفی؛

۲. محمد بن مسعود بن عیاشی تمیمی کوفی سمرقندی از علمای اواخر قرن سوم هجری، نویسندهٔ کتاب تفسیر عیاشی؛

۳. محمد بن یعقوب کلینی (درگذشته ۳۲۹ قمری) نویسندهٔ کتاب هایی مانند اصول کافی، فروع کافی، روضه کافی و چند اثر دیگر؛

۴. ابوعلی محمد بن ابی بکر همام (۲۵۸ – ۳۳۲ یا ۳۳۶ قمری) نویسنده کتاب هایی

مانند الانوار فی تاریخ الائمه علیهم السلام، التمحیص فی بیان موجبات تمحیص ذنوب المؤمنین و ...؛(۱)

۵. احمد ابن واضح یعقوبی، (درگذشته ۲۸۴ قمری) نویسنده کتاب تاریخ مشهور به تاریخ یعقوبی؛

۶. محمد بن حسن بن فروخ صفار، (درگذشته ۲۹۰ قمری) نویسندهٔ کتاب بصائر الدرجات؛

۷. احمد بن محمد بن خالد برقی، (درگذشته ۲۷۴ یا ۲۸۰ قمری) نویسندهٔ کتاب المحاسن؛

۸. علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی پدر شیخ صدوق (۲۶۰ – ۳۲۸ قمری). ابن ندیم می نویسد: فرزندش ابوجعفر محمد بن علی نوشته است که پدرش حدود دویست کتاب به رشتهٔ تحریر آورده است. نجاشی در الفهرست اسم هجده کتابش را یادآور شده است.(۲)

۹. سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی، (درگذشته ۳۰۰ قمری) او چندین کتاب نوشته است، مانند کتاب الرحمه و مناقب شیعه؛(۳)

۱۰. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری قمی (از اعلام غیبت صغری). او کتاب های بسیاری نوشته است، از جمله کتاب قرب الاسناد؛

۱۱. ابوجعفر محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری قمی. برخی نوشته اند که کتاب قرب الاسناد را ابوجعفر حمیری نوشته است؛(۴)

۱۲. ابوزینب محمد بن جعفر نعمانی، از شاگردان ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، نویسنده کتاب الغیبه.

ب) وضعیت سیاسی

شیعه در بغداد، مرکز خلافت عباسی و در عصر غیبت صغری (مانند دوره

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۴۱۱؛ سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۵۳۴.
۲- طوسی، الفهرست، ص۹۳.
۳- بحارالأنوار، ج۵۲، ص ۸۲ – ۸۳.
۴- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج۲، ص۲۵۶.

گذشته)، از پایگاه سیاسی محروم بود. حکومت در دست عباسیان قرار داشت و آنان به طالبیان به ویژه آل علی علیهم السلام و شیعیان آن حضرت حساسیت ویژه ای داشتند.

گاه این حساسیت و ضدّیت با شیعیان به اوج می رسید و گاهی نیز فرو می کشید. در زمان خلافت معتضد عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹ قمری) دشمنی با شیعیان بیش از دیگر خلفای این دوره بود. او در این دورهٔ ده ساله خلافت خود با ایجاد فضای اختناق بر ضدّ شیعیان به گونه گسترده ای اقدام نمود و به تعبیر شیخ طوسی در زمان او از شمشیرها خون می چکید.(۱)

این وضع در زمان خلافت مقتدر عباسی (۲۹۵- ۳۲۰ قمری) تا حدودی دگرگون گردید و چرخش سیاست در برخی موارد به نفع شیعه شد و شیعیان توانستند در مرکز خلافت و در تشکیلات سیاسی نفوذ داشته باشند.

این دگرگونی با نفوذ خاندان بنوفرات(۲) شیعی به دستگاه خلافت آغاز شد. اینان در زمان خلافت مقتدر، افزون بر تصدّی امور مالی و اداری، به مقام وزارت نیز رسیدند. ابوالحسن علی بن محمد ابن فرات، سه بار به مقام وزارت رسید:

یکم. از سال ۲۹۶ تا ۲۹۹ قمری که وی در سال ۲۹۶ قمری وزیر مقتدر شد و در سال ۲۹۹ قمری به هم دستی با قبایل عرب در غارت بغداد متهم شد و به دنبال آن از وزارت برکنار و به زندان افکنده شد و اموالش مصادره گشت؛

دوم. از سال ۳۰۴ تا ۳۰۶ قمری که او در سال ۳۰۴ قمری برای بار دوم به وزارت رسید و در سال ۳۰۶ قمری به اسراف در اموال بیت المال متهم شد و برای بار دوم زندانی و اموالش مصادره شد؛

سوم. از سال ۳۱۱ تا ۳۱۲ قمری که او برای بار سوم در سال ۳۱۱ قمری به مقام وزارت رسید و در ربیع الاول سال ۳۱۲ قمری از وزارت برکنار شد و با پسرش محسن زندانی شدند و در ربیع الثانی همان سال هر دو به قتل رسیدند.

در میان سال های وزارت علی بن فرات شیعی، برای شیعیان آزادی نسبی به وجود

۱- طوسی، الغیبه، ص۲۹۷.

۲- طوسی، الغیبه، ص۲۹۷.

آمد و آنان از این فرصت پیش آمده برای احیای آیین شیعی بهره بردند.

این دوره که با سفارت حسین بن روح نوبختی هم زمان بود، فرصت خوبی شد تا او بهتر سازمان مخفی سفارت و وکالت را بتواند رهبری کند. حسین بن روح در زمان وزارت ابن فرات در میان رجال سیاسی موقعیت خوبی داشت و از این فرصت برای بهبود وضع شیعیان استفاده می کرد.

خاندان بنوفرات در زمان خلافت الراضی بالله (۳۲۲- ۳۲۹ قمری) نیز در دستگاه خلافت نفوذ داشتند و افزون بر مسئولیت های اداری و مالی، در سال های ۳۲۵- ۳۲۶ قمری ابوالفتح فضل بن جعفر ابن فرات به وزارت رسید.

اما در خارج از مرکز خلافت عباسیان و در قلمرو دولت های خودمختار و استقلال طلب، وضع سیاسی شیعه در مجموع بهتر از وضع سیاسی ایشان در مرکز خلافت بود. در برخی از این حکومت ها قدرت سیاسی در دست شیعه بود، مانند:

۱. دولت اغالبه در تونس از سال ۱۸۴ تا ۲۹۶ قمری؛

۲. دولت ادریسیان در مراکش از سال ۲۲۱ تا ۳۱۲ قمری؛

۳. دولت عبیدیان در مصر از سال ۲۹۶ تا ۵۶۷ قمری؛

۴. دولت آل بویه در طبرستان و ایران جنوبی و مرکزی از سال ۳۲۰ تا ۴۳۸ قمری؛

۵. دولت آل حمدان در موصل و حلب از سال ۳۱۹ تا ۳۹۴ قمری.

ج) وضعیت اجتماعی

(۱)

شیعه در مرکز خلافت عباسیان و نیز در مناطقی که حکومت های عباسی نفوذ و حضور اجتماعی گسترده ای داشتند، پایگاه اجتماعی خوبی نداشت. چند عامل در این وضعیت نامطلوب موثّر بوده است، از جمله:

۱. سیاست ضدّ شیعی حاکمان عباسی؛

۲. پیروزی و غلبهٔ مکتب اشعری بر عدلیه (معتزله و شیعه)؛

۳. جنایات وحشیانهٔ قرامطه و زنگیان که با تبلیغات گسترده، مسئولیت آنان را

۱- دربارهٔ بنوفرات. نک: دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۸۲- ۳۹۲.

متوجه شیعیان نمودند و جوی زهرآگین بر ضدّ شیعیان به وجود آوردند.

به همین دلیل، وقتی قرمطیان در سال ۳۱۱ قمری به کاروان زایران خانهٔ خدا حمله کردند و جنایات وحشتناکی مرتکب شدند و با تبلیغات کوشیدند شیعیان را مسبّب این جنایات بخوانند، مردم بغداد بر ضدّ علی ابن فرات وزیر شیعی شعار دادند. به دنبال آن ابن فرات و پسرش از وزارت و مقام اداری خلع شدند و سپس آنان را دست گیر، محاکمه و اعدام کردند.

در همین باره حسین بن روح نوبختی، سومین نایب خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز دست گیر و روانهٔ زندان شد.

اما در خارج از قلمرو حکومت عباسیان، در مناطق خودمختار و یا مستقل، به ویژه در مناطقی که حکومت های انقلابی شیعی برقرار بود، شیعیان در وضعیت اجتماعی بهتری بودند.

چکیده

حکومت و خلافت در عصر غیبت صغری در دوران شش خلیفه عباسی، معتمد، معتضد، مکتفی، مقتدر، قاهر و راضی بود. اوضاع سیاسی و ویژگی های آن دوره در پی ویژگی های دورهٔ قبل از عصر غیبت رقم می خورد و به موازات گذشته، استیلای موالی به ویژه ترکان، ضعف رو به فزونی خلافت در حکومت مرکزی و قدرت طلبی والیان ادامه داشت.

مرکز خلافت در این دوره از سامرا به بغداد منتقل شد، آشوب قرامطه در این دوره اتفاق افتاد و قیام های علویان که در دورهٔ پیش تشدید شده بود، در این دوره به جهت فتنه قرامطه و تشدید جوّ اختناق بر ضدّ شیعیان کاسته شد. قیام های ابن الرضا (محسن بن جعفر) در دمشق، قیام حسن بن یحیی در یمن، قیام اطروش (حسن بن علی) در طبرستان و دیلمان، قیام حسن بن قاسم معروف به حسن داعی در دیلم، ظهور مهدی در شمال افریقا و تأسیس دولت فاطمی در مصر و شمال افریقا، ظهور دولت های مستقل و یا خودمختار (حدود ده دولت مستقل و نیمه مستقل) از ویژگی های سیاسی این دوره بوده است.

ص: ۲۹۳

وضعیت اجتماعی نیز در ادامهٔ وضع اسفناک و ناهنجار دورهٔ گذشته بوده است. اختلافات فرقه ای، مذهبی، قومی و قبیله ای، اختلافات طبقاتی و شکاف در بعد فقر و غنا، عیاشی و خوش گذرانی در بین خلفا، وزرا، امرا و اعیان و اشراف، و اسراف و تبذیرهای گسترده و مصرف های بی رویه، از ویژ گی های وضعیت اجتماعی این دوره بوده است.

دو ویژ گی مهم در بعد فکری از مختصات این دوره بوده است: یکی پیدایی مکتب فکری اشعری که جلوه ای دیگر از مکتب اهل حدیث بوده؛ مکتبی که بر مکتب اعتزال پیروز شد و این پیروزی هم چنان پابرجاست و دیگری، جمع آوری و تدوین کتب روایی.

همه علمای شیعه از هنگام شهادت امام عسکری علیه السلام دربارهٔ آغاز غیبت چندین نظر داشتند.

درباره شهادت امام عسکری علیه السلام می توان گفت که حقد و حسادت عباسیان در برابر عظمت و موقعیت اجتماعی آن امام علیه السلام آنان را واداشت تا حضرت را به شهادت برسانند. قراینی وجود دارد که آنان حضرت را به شهادت رساندند و بعد همراه با تزویر کوشیدند به گونه ای وانمود کنند که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

خلفای عباسی می کوشیدند تا اگر از امام عسکری علیه السلام فرزندی به جا ماند، او را دست گیر و در همان آغاز زندگی نابودش کنند، اما نتوانستند به این هدف شیطانی خویش دست یابند.

جعفر عموی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم سو با خلفای عباسی گام برمی داشت. او می خواست که بر پیکر امام علیه السلام نماز بگزارد که امام مهدی علیه السلام او را پس زد؛ چرا که این نماز خواندن، رمز امامت است.

جعفر ادعای امامت و جانشینی کرد و مدعی شد حضرت عسکری علیه السلام به جز او وارثی نداشته و آن را تصاحب نمود. حکومت را تحریک کرد تا درجست وجوی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشند و او را دست گیر کنند.

با این همه کارهایی که او انجام داد، محمد بن عثمان سفیر دوم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، توقیعی از ناحیهٔ مقدسه صادر شد که بنابر آن، جعفر در پایان زندگی از

کردار گذشته خویش توبه نمود.

داستان سرداب مطلب دیگری است که در این بحث بیان شد. برخی از دشمنان شیعه به شیعیان تهمت ناروا می دارند و می گویند که شیعیان عقیده دارند امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سرداب مخفی شده است و تاکنون بدون آب و غذا در آن جا زندگی می کند، در حالی که هیچ یک از علمای شیعه چنین اعتقادی ندارد. این سخن افترا و افسانه ای بیش نیست.

چند چیز دربارهٔ فلسفهٔ غیبت در روایات اسلامی بیان شده است، همانند رازی از رازهای الهی، آزمایش و غربال انسان های صالح، ستم پیشه بودن انسان ها، آزادی از یوغ بیعت با طاغوت های زمان و حفظ جان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف .

شیخ طوسی در این باره می نویسد: مهم ترین علت، راز و یا حکمت غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حفظ جان امام و خوف از کشته شدن ایشان به وسیلهٔ دشمنان بوده است.

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوره «غیبت صغری»، چهار سفیر و نایب خاص داشته است که این چهار تن به نوّاب اربعه معروف بوده اند. ابوعمرو عثمان بن سعید عَمروی، ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عَمروی، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی و ابوالحسن علی بن محمد سَمَری، که در مدت هفتاد ساله غیبت صغری عهده دار امر نیابت و سفارت بوده اند.

در زمان عثمان بن سعید عَمروی، ابتدا جز تعدادی از شیعیان خاص، به نیابت وی آگاه نبودند، ولی کم کم در میان شیعیان شناخته شد و چون مورد اعتماد امام دهم و یازدهم علیهم السلام بود و مردم پیشینه نیکوی وی را می دانستند، جملگی به سفارت او گردن نهادند.

در زمان محمد بن عثمان، شماری به دروغ ادعای نیابت و سفارت نمودند که با توقیعاتی از ناحیه مقدسه همهٔ آنان رسوا شدند.

در زمان حسین بن روح ادعای نیابت کم شد. حسین بن روح از پایگاه اجتماعی خوبی بهره مند بود و در دستگاه خلافت عباسی نفوذ داشت. وی به دنبال ظهور قرامطه به مدت پنج سال زندانی شد.

ص: ۲۹۵

زمـان سـفارت ابوالحسن علی بن محمـد سَـمَری کوتاه بود. او از سال ۳۲۶ قمری تا ۳۲۹ قمری سـفیر حضرت حجت عجل الله تعـالی فرجه الشـریف بود و پس از مرگ وی امر نیـابت خـاصه به پایـان رسـید. آخرین توقیع حضـرت که در بردارنـدهٔ نکاتی جالب توجه بوده، در زمان او صادر شد. افراد خوب و مورد اعتماد در سازمان وکالت بوده اند و نیز افراد با فضیلت گوناگونی در میـان علویـان به چشم می خوردنـد؛ چرا از آن همه افراد خوب تنهـا این چهـار نفر به این امر برگزیـده شدنـد؟ در این بـاره ملاکی وجود داشته که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با توجه به آن ملاک ها این چهار تن را برگزیده است. افزون بر ایمان، تقوا، عـدالت، علم و آگاهی لازم، تقیه و رازداری در حـدّ بالا، صبر و مقاومت در حـدّ عالی و ممتاز و با درایت تر و عاقل تر بودن از دیگران، نبود حسّاسیت عباسیان به آنان نیز ملاکی مهم بوده است.

چگونگی ارتباط سـفیران با شـیعیان به دو صورت بوده است: با واسـطه وکیل و بدون واسطهٔ وکیل و به گونه مستقیم، اما اصل در سازمان وکالت ارتباط با واسطه بوده است.

وظایفی که نوّاب اربعه بر عهده داشته اند:

۱. زدودن شک و حیرت مردم از وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف؛

۲. حفظ امام از راه پنهان داشتن نام و مکان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف؛

۳. سازمان دهی و سرپرستی سازمان وکالت؛

۴. پاسخ گویی به پرسش های فقهی و مشکلات و شبهات عقیدتی؛

۵. گرفتن و توزیع اموال متعلق به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف؛

۶. مبارزه با غالیان و مدّعیان دروغین بابیت و وکالت و افشای ادعاهای باطل آنان؛

۷. مبارزه با وکیلان خائن؛

۸. آماده سازی مردم برای پذیرش غیبت کبری.

نخستین این وظـایف، بیش از همه بر دوش عثمـان بن سـعید عَمروی، سـنگینی می کرد و آخرین آن بر دوش سـمری، آخرین سفیر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف .

فصل هشتم: مروری بر برخی از مهم ترین مسائل عصر غیبت کبری

اشاره

عصر غیبت کبرای امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف با صدور توقیعی از ایشان به آخرین سفیر و پس از درگذشت او فرا رسید. در این دوره با گذار از غیبت صغری، مرحله ای تازه از تاریخ برای شیعه آغاز شد.

بیان این توقیع و تحلیل آن در بخش پیش گذشت. در این بخش به مهم ترین نکات غیبت کبری در چهار فصل می پردازد:

الف) تاریخ شیعه، نهضت ها و دولت های شیعی در عصر غیبت کبری؛

ب) مبارزه های فکری و سیاسی علمای شیعه در این عصر؛

ج) دوره های مرجعیت دینی و سیاسی در این عصر؛

د) مدعیان مهدویت در عصر غیبت صغری و کبری.

الف) تاریخ شیعه، نهضت ها و دولت های شیعی در عصر غیبت کبری

اشاره

پیش از پرداختن به تاریخ شیعه در عصر غیبت کبری، چکیده ای از تاریخ شیعه در عصر غیبت صغری خواهد آمد:

۱. شیعه پیش از غیبت کبری (از قرن یکم تا چهارم قمری)

به کسانی شیعهٔ امامیه می گویند که خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مرجعیت

علمی و دینی را حقّ خالص و ویژه فرد علی علیه السلام می شمرند و مراجعه علمی و معنوی را تنها به او و یازده فرزندش روا می دانند.(۱)

علی علیه السلام و یاران او پس از اعتراض، به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمانان و نداشتن نیروی کافی، دست به قیام خونین نزدند، ولی تسلیم عقیدهٔ اکثریت نیز نشدند.

بنابر اعتقاد شیعه، تعالیم اصیل اسلام باید روشن شود و سپس آن تعالیم در جامعه جریان یابد و فقط یک رهبر معصوم، این دو هدف را می تواند برآورد. در غیر این صورت، حکومت به سلطنتی استبدادی تبدیل می گردد و معارف پاک دینی دست خوش تحریف می شود.

تاریخ اسلام درستی این اعتقاد را به اثبات رسانده، و شیعه نیز بر عقیدهٔ خود استوارتر گشته است، هر چند برای پیشرفت و حفظ قدرت اسلام مخالفت علنی نمی کردند، بلکه دوش به دوش اکثریت به جهاد می رفتند و در امور عامه مداخله می کردند.(۲)

در اواخر سال ۳۵ قمری و پس از ۲۵ سال انحراف پی در پی، حکومت انقلابی علی علیه السلام درگیر مبارزه با مخالفان لجوج و منحرف شد و پس از چهار سال و پنج ماه، امیرمؤمنان علی علیه السلام به دست خوارج به شهادت رسید و معاویه با دسیسه های گوناگون بر خلافت چیره گشت و آن را به سلطنتی موروثی تبدیل نمود و در زمان حکومت بیست ساله اش دشوارترین روزگار را برای شیعه فراهم نمود.

شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام و یاران صدیق علی علیه السلام، تراژدی فجیع کربلا، بی دادگری و بی بند و باری بنی امیه، در برابر مظلومیت و طهارت اهل بیت عصمت علیهم السلام، شیعه را روز به روز بر عقیده اش استوارتر می ساخت. شهادت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در توسعه یافتن تشیع به ویژه در مناطق دور از مرکز حکومت بنی امیه، چون عراق، یمن و ایران تأثیر بسزایی داشت.(۳)

۱- نک: علامه طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۲۸.

۲- علامه طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۲۸- ۳۰.

۳- علامه طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۴۶- ۴۸.

لـذا در پایـان قرن اوّل، حکومت بنی امیه رو به ضـعف نهـاد و شـیعه از اطراف کشور اسـلامی چون سـیل به دور امام باقر علیه السلام گرد آمد و معارف اسلامی را از خرمن او چید. شهر قم به عنوان پایگاهی برای شیعه و مأمن و مأوای آنان درآمده بود، ولی هنوز شـیعه در تقیه به سـر می برد. بر اثر فشارهای حکومت بنی امیه، سادات علوی بارها قیام کردند، هرچند شـکست می خوردند و جان های خود را در این راه مقدّس فدا می کردند.

خون خواهی شـهدای اهـل بیت علیهم السـلام و تبلیغـات عمیق شـیعه، بهـانه بنی عباس برای ربودن خلافت بود. آنان در آغاز، چند روزی روی خوش نشان دادند و بنی امیه را قتل عام کردند، ولی دیری نپایید که شـیوهٔ ظالمانهٔ بنی امیه را در پیش گرفتند و در بی دادگری و بی بندوباری از آنان نیز گذشتند. لذا وضع شیعه با آمدن بنی عباس اندکی هم تغییر نکرد.

به دلیـل روی آوردن مردم به علوم عقلی و آزادی دادن مأمون عباسـی معتزلی مـذهب (۱۹۵– ۲۱۸ قمری)، علمای شیعه نفس تازه ای کشیدند و از تبلیغ مذهب خود دریغ نکردند.

واگـذاری ولاـیت عهـدی به امـام هشـتم، علویـان را انـدکی از تعرّض دست نشانـدگان دولت به آنـان مصون می داشت، ولی متوکل عباسی دم برندهٔ شمشیر را به سوی شیعه برگرداند و حتی مزار حسین بن علی علیه السلام از دست او در امان نماند.

۲. شیعه در عصر غیبت کبری

فساد و بی دادگری بنی عباس و نهضت های پی در پی علویان، ارکان حکومت عباسـیان را سـست نمود و زمینه را برای ظهور دولت هایی انقلابی و شیعی آماده کرد و برای شیعه آزادی مذهب را در پی آورد.

بیشتر بخش های جزیره العرب به جز شـهرهای بزرگ، در قرن چهارم هجری شـیعه بودند. در بصره نیز که مرکز اهل سنّت بود بسـیاری از شیعیان حضور داشتند. شیعیان در طرابلس، نابلس، طبریه، حلب و هرات بسیار بودند، و اهواز و سواحل خلیج فارس جایگاه شیعیان به شمار می رفت.

بسیار پیش می آمد که در شهرهای بزرگی چون بغداد، بصره و نیشابور میان شیعه

و سنّی نزاع در می گرفت و در برخی از آنها شیعه غلبه پیدا می کرد.

شیعه در پنج قرن (از پنجم تا نهم) رو به گسترش نهاد و دولت هایی شیعی بر سر کار آمدند. اسماعیلیه در حدود یک قرن و نیم در میانه ایران در حال استقلال کامل می زیستند.(۱) سادات مرعشی در مازندران تا قزوین، از نیمه قرن هشتم تا پس از نیمهٔ قرن نهم سلطنت کردند.(۲) سلطان محمد خدابنده از سلاطین مغول مذهب شیعه را برگزید (۷۰۳- ۷۱۶ قمری) و در پی او پادشاهانی، تشیّع را گستراندند. نفوذ علامه حلّی و فرزندش در دربار او تحوّلات چشم گیری را در زمینهٔ گسترش دامنهٔ تشیع و پایه ریزی علمی و فرهنگی مکتب انقلابی اهل بیت علیهم السلام به وجود آورد.(۳)

سلاطین «قره قویونلو» و «آق قویونلو» در تبریز حکومت می کردند و دامنهٔ حکم رانی شان به فارس و کرمان کشیده شد.(۴)

شیعه مصر و شامات با آمدن سلاطین آل ایوب آزادی مذهبی را یک سره از دست دادند و بسیاری را از شیعیان از دم تیغ گذشتند و شهید اوّل (محمد بن مکی عاملی) یکی از نوابغ فقیهان شیعه در سال ۷۸۶ قمری در دمشق به جرم تشیّع کشته شد و شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی در حلب به جرم تبیین فلسفه به قتل رسید.

جمعیت شیعه در این پنج قرن رو به گسترش نهاد و از نظر افزایش قدرت و آزادی مذهبی پیرو مذهب و قدرت سلاطین وقت بودند و مذهب شیعه در این برهه، در هیچ یک از مناطق اسلامی مذهب رسمی اعلام نشد.(۵)

اسماعیل صفوی (شیعه مذهب) در آغاز قرن دهم، از اردبیل به پا خاست و با برانداختن ملوک الطوایفی در ایران و جنگ با عثمانیان، ایران ازهم گسیخته را به شکل یک کشور درآورد و مذهب شیعه را در قلمرو حکومت خود رسمیت داد و حکومت صفویه تا میانه قرن دوازدهم با به رسمیت شمردن مذهب شیعه به سلطنت

۱- علامه طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۵۶.

۲- عباس علی عمید زنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص ۲۰۸- ۲۱۵.

۳- عباس علی عمید زنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص ۱۹۵.

۴- شیعه در اسلام، ص ۵۶.

۵- شیعه در اسلام، ص ۵۷.

خود ادامه داد.

شاه عباس کبیر وسعت کشور و جمعیت را به بیش از دو برابر ایران کنونی توانست برساند و تشیّع تا قرن چهاردهم هجری مذهب رسمی ایران ماند. هم اکنون شیعه در یمن و عراق، اکثریت جمعیت را تشکیل می دهد و در همهٔ کشورهای مسلمان نشین جهان، کم و بیش و در جهان بیش از صدمیلیون شیعه زندگی می کنند.(۱)

در طلیعهٔ قرن پانزدهم هجری و پس از مبارزهٔ طولانی با استبداد داخلی و استعمار فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خارجی، حکومت اسلامی تمام عیاری براساس نظریهٔ مترقی ولایت فقیه پس از مبارزهٔ بی امان با استبداد و استعمار در ایران شیعه نشین به وجود آمد. این حکومت آثار و برکات معنوی و مادی فراوانی را به شرق و غرب جهان اسلام می گستراند، و چون خاری در چشم دشمنان اسلام از تمام نهضت های اسلامی در جهان حمایت می کند. همهٔ ابرقدرت ها برای مبارزه با مذهب شیعهٔ اثناعشری بسیج شده اند، در حالی که مبانی و نظریات شیعه به سرعت در سراسر جهان اسلام و در شرق و غرب جهان رو به گسترش است.

۳. نهضت ها و دولت های شیعی در عصر غیبت کبری

شیعیان نخستین کسانی هستند که اندیشه انقلابی و پرچم قیام را در اسلام بر ضدّ طغیان به دوش کشیدند و همواره نظریات شیعه، انقلابی بوده است. عقیده به امامت، که شیعه سخت بدان ایمان دارد، شیعیان را به انتقاد و اعتراض به هیئت های حاکم و سرانجام جبهه گیری در برابر آنها وامی دارد. این حقیقت در سراسر تاریخ شیعه، به چشم می خورد.

به عقیدهٔ شیعه، هر حکومتی به هر شکل و قالبی غاصب و ظالم است مگر آن که امام معصوم علیه السلام یا نایب آن، زمام حکومت را در دست گیرد. به همین دلیل، شیعه در تاریخ به گونه پیاپی در جریانی انقلابی به سر می برده اند؛ نه آرام می گرفته اند و نه آن را رها می کرده اند.(۲)

۱- این آمار در سال تألیف کتاب (۱۳۴۶ شمسی) گزارش شده است.

۲- وعاظ السلاطین مورخ معروف اهل تسنن، علی الوردی، ص ۲۹۳.

هر گز مبارزان و رهبران شیعه از قدرت حاکم بیم به دل راه نداده اند و با شیوۀ رازداری و تقیه دشوار ترین اوضاع را تحمّل نموده اند و در برابر طوفان های بنیان کن، با شهادت و رشادت، همواره قد برافراشته اند. این سازمان انقلابی شیعیان در اسلام برای استقرار ارزش های والای اسلامی و عدالت خواهی جلوه گر شده است.

مبارزه های سیاسی شیعه به صورت زیرزمینی و تشکیلاتی به رهبری یاران ائمه علیهم السلام استمرار داشته، و «دُعاه»(۱) شیعه در جذب نیرو و آگاه کردن مردم تأثیر بسیاری داشته اند. نام «دعاه» در دفاتر ویژه ای نزد برخی از اصحاب ائمه علیهم السلام نگه داری می شده و حتی از دیوارنویسی برای زنده نگاه داشتن شعارهای انقلابی استفاده می کرده اند.(۲)

قیام های شکوه مند شیعه از حمایت مردمی توده ها و شخصیت های نام آور اسلامی برخوردار بوده است. و فقیهان و محدّثان و قاضیان از جمله کسانی بوده اند که در صف مقدّم جبهه، به هواداری و پشتیبانی از نهضت های شیعی می پرداخته اند.

نهضت های شیعی از همان آغازِ پیدایی انحراف در میان زمام داران و رهبران دولت اسلامی پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، کوشش های انقلابی می کردند و با حرکتی بی امان در مرکز جهان اسلام و دیگر مراکز اساسی و در سراسر دوران ائمه اطهار علیهم السلام، با راهنمایی آن بزرگواران پرچم مبارزه را بر ضدّ طاغوت و طاغوتیان برمی افراشتند. سلسلۀ پیوسته نهضت ها تا دوران غیبت کبری و تا عصر کنونی با گذار از فراز و نشیب های گوناگون مبارزه و انقلاب، به راه خود ادامه داده است: این نهضت ها گاهی شکست خورده اند و گاهی به ثمر نشسته اند و دولت های انقلابی در گوشه و کنار جهان اسلام و گاهی در مراکز مهم و حیاتی به وجود آمده اند. شیعه در شش قرن گذشته همواره در مرکز تشیع و در ایران اسلامی از قدرت مذهبی و سیاسی خوبی برخوردار بوده و پیام خود را به جهانیان ابلاغ نموده است.

۱- جمع داعی، لقبی بود که به رهبران هر کدام از تشکیلات گروه زیرزمینی شیعه داده بودند.
۲- انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص ۱۲۲- ۱۲۴.

بسیاری از نهضت های شیعی، در عراق(۱) و حجاز(۲) بوده است. شیعه در برابر قدرت خلفا نیز دولت هایی در شرق و غرب مرکز خلافت به پا داشته و هیچ گاه سنگر مبارزه را رها ننموده و همواره شعار عدالت و امامت را اصیل ترین پیام وحی به دوش کشیده است و تا تحقّق نهایی این دو اصل، مبارزه با همه قدرت های ظالم را بر خود واجب و بخش اجتناب ناپذیر ایمان می داند.

شیعه در اکثر قیام ها، پیش تازی می کرده و شیعیان در صفوف مقدّم بوده اند، ولی این نهضت ها هرگز جنبهٔ گروهی و مذهبی نداشته و به آن معنا نبوده که پیروان اهل بیت علیهم السلام جدا از مردم به این حرکت ها دست می یازیده اند و با آنها همکاری می کرده اند؛ زیرا مخالفت شیعه با اساس حکومت امویان و عباسیان از اعماق قلوب توده های وسیع مردم مسلمان سرچشمه می گرفته، ولی ستیزه گری مسلّحانه و خون بار شیعه، به کمک افکار عمومی جوامع ستم دیده، از دفاع مقدّس برای حفظ هویت اسلامی خود و پاس داری از حریم اسلامی و تشیّع برمی خاست.

شخصیت های انقلابی و تابناک پیروان اهل بیت علیهم السلام را فقط در میدان های شهادت نباید جست، بلکه این شخصیت ها را در قالب انقلاب فرهنگی در شکل آرام تبلیغ نیز می توان دید. ادریس بن حسن مثّنی، کشور مغرب را با تبلیغ فتح نمود و هم چنین اندونزی و شرق دور جهان اسلام با تبلیغ گشوده شد. انبوهی از مردم هند در قرن پنجم هجری توسط دو نفر شیعی مسلمان شدند، در حالی که عباسیان سیصد سال بود که به زور شمشیر با شعار دروغین دعوت به اسلام، کشورگشایی می کردند.

۱- قیام های توّابین، مختار، زید بن علی فرزند امام سجاد علیه السلام، ابراهیم بن عبدالله بن حسن، عیسی، فرزند زید بن علی و محمد بن ابراهیم حسنی، در مناطق مختلف عراق در قرن های اول و دوم هجری بود.

۲- قیام سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام و قیام اهل مدینه پس از شهادت امام حسین علیه السلام، قیام محمد بن عبدالله بن حسن مثنی و قیام حسین بن علی صاحب فخ، در حجاز بود. قیام یحیی فرزند زید بن علی نیز در گرگان و قیام محمد بن قاسم در خراسان شکل گرفت. ابوالفرج اصفهانی مورّخ مشهور جهان اسلام تا سال ۳۱۳ قمری شهادت تعداد ۲۱۸ نفر از فرزندان علی علیه السلام را به ثبت رسانده و گفته است که در اطراف یمن و محدودهٔ طبرستان، گروهی از این تبار دست به قیام های پیروزمند و یا شکست خورده ای زده اند که از آن ماجراها خبری در دست نیست. (نک: انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص ۱۴۵)

نهضت های انقلابی شیعی در سراسر جهان، روح حماسه و انقلاب را زنده نگاه داشت و به رغم شکست های پی در پی در قرن های اوّل تا سوم هجری و نیمهٔ قرن سوم تا چهارم و پس از آن به نتایج مهمی دست یافت و به شکل گیری سلسله دولت هایی انقلابی در سراسر جهان اسلام انجامید و بارقهٔ امیدی بر دل های یأس گرفته تاباند و عاملی برای کاهش ستم گری ها و طغیان های بیشتر حاکمان ستم گر شد.

دولت انقلابی ادریسیان در مغرب از اواخر قرن دوم تا پس از نیمهٔ دوم قرن چهارم هجری در حدود دو قرن و دولت علویان از نیمهٔ قرن سوم تا دههٔ دوم قرن چهارم در طبرستان و دیلم، بیش از نیم قرن و دولت آل بویه در عراق و ایران از نیمهٔ اوّل قرن چهارم تا نیمه دوم قرن پنجم، بیش از یک قرن و دولت فاطمیان در مصر و شمال افریقا از اواخر قرن سوم تا نیمهٔ دوم قرن ششم در حدود سه قرن تشکیل گردید. هم چنین در سوریه، حلب و طرابلس، حمدانیان، بنومرداس و بنوعمار از نیمهٔ اوّل قرن چهارم تا اوایل قرن ششم در حدود یک قرن و نیم در منطقهٔ شامات حکومت می کردند و تشیّع و آرمان های شیعی را تبلیغ و گسترش می دادند.

هرچند این دولت ها، در مقایسه با نظام ایده آل توحیدی از نظر تئوری و عمل به بسیاری از معایب و انحراف های دولت های اموی و عباسی آلوده بودند، در تحوّل دولت در اسلام باید گفت که دولت های انقلابی در مقایسه با رژیم های حاکمی چون اموی و عباسی در جهت پیش برد اهداف نظام مطلوب اسلامی به شمار می رفته اند. بیشتر این دولت های انقلابی شیعی، خدمات ارزنده ای در ترویج علم و ادب داشته اند و دانش مندان را حمایت و تشویق فراوان می کرده اند.

آل بویه فرهنگ اسلام و تعالیم اهل بیت علیهم السلام را زیر بنای حکومت خویش قرار دادند، و با وجود این که شیعی مذهب بود، دربارهٔ پیروان مذاهب دیگر و علمای آنان رفتاری نیکو و بردبارانه ای داشتند و از تکریم و انعام فروگذار نبودند. این ویژگی برای همه دولت های انقلابی شیعه یاد شده است، در حالی که شیعه بیشتر در دولت های اسلامی غیر شیعی در فشار و تقیه بوده و گاهی نیز از دم شمشیر گذرانده می شدند.

ص: ۳۰۴

به همین دلیل، قرن چهارم هجری که قرن دولت های انقلابی شیعه در سراسر جهان اسلام به شمار می رود،(۱) تمدّن اسلامی به اوج رسید و فرهنگ جهان اسلام برافراشته شد.(۲) جز آزادی فکر و عقیده که در پرتو تشویق و تکریم علم و دانش مندان در دولت های شیعی بود، عاملی دیگر برای آن اوج نمی توان یافت. آرمانی بودن این دولت ها با انگیزه های والای مؤسّسان آن، بزرگ ترین عامل این ترقّی و تمدّن بوده است و به فساد آلوده شدن گام به گام حاکمان و دور شدن از آرمان های اصلی، عامل تباهی و نابودی این دولت ها گردید.

با فروپاشی دولت های انقلابی در پی اختلاف میان رهبران و آلوده شدن کارگزاران به فساد قدرت و دوری از آرمان های انقلابی و اصیل، در قرن ششم و هفتم هجری، دولت عباسی فرو افتاد، قدرت سیاسی تجزیه شد، دولت های کوچک سربرآوردند و کشمکش ها، برادرکشی ها و رقابت های ابلهانه بر سر دست یافتن به قدرت آغاز شد.

نخستین دورهٔ جنگ های صلیبی در سال ۴۸۹ قمری به صورت سازمان یافته آغاز گردید، در حالی که اندیشه ای در مرکز خلافت جز خوش گذرانی و جمع آوری اموال نبود. در چنین شرایطی، تهاجم بنیان کن مغول به جهان اسلام آغاز شد و حکومت اسلامی پیش پای مغولان فرو ریخت و نابود گردید.

اگر اسلام هم چنان توانست سرفراز بماند، به دلیل حرکت دانش مندانهٔ جمعی پیش تاز گمنام و به دور از قدرت سیاسی بود که مغول های پیروزمند را در برابر اسلام توانستند خاضع گردانند و دل های آنان را به روی اسلام بگشایند و فتح کنند.(۳)

اگر هلاکوخان پس از قتل عام نهصد هزار بی گناه از اهالی بغداد پیش از بازگشت از آن جا دستور داد که مسجد خلیفه و ضریح و مرقد حضرت کاظم علیه السلام را تجدید بنا کنند،(۴) به دلیل حرکت شجاعانه و بازدارنده ای بود که مؤیّدالدین ابن علقمه و خواجه

۱- ادریسیان در مغرب، علویان در طبرستان، آل بویه در عراق و ایران، فاطمیان در مصر و شمال افریقا، حمدانیان و بنومرداس و بنوعمار در شامات.

۲- نک: آدم متز، تمدّن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱ و ۲.

۳- انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص ۱۸۶.

۴- ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱۳، ص ۲۰۲؛ تاریخ الاسلام السیاسی، ج ۴، ص ۱۶۱.

نصیرالدین طوسی، دو شخصیت ممتاز شیعی، افتخار آن را از آنِ خود کردند، هر چند آماج تهمت ها و بدنامی های بسیار قرار گرفتند.

هدف خواجه جلوگیری از خون ریزی و خسارت های معنوی بود. او با نفوذ در تشکیلات مغول ها باعث نجات بسیاری از علمای جهان اسلام از تیغ خونریز تاتار شد، بیش از شصت کتاب ارزنده در علوم و فنون مختلف به رشتهٔ تحریر در آورد، شهرهایی را از نابودی نجات داد و سخت ترین دشمنان اسلام را در برابر اسلام و شعایر مذهب تشیّع به ایمان و تعظیم مجبور کرد.(۱) آن گاه اسلام در برابر همه خرابی ها و مصایب توانست کمر راست کند و سرافراز گردد و بر فاتحان وحشی اش پیروز شد و منزلت علم و حافظان دین تا آن اندازه بالا گرفت که بالاترین مناصب دولتی و سیاسی را اشغال نمودند و با تدبیر و زیرکی، ویران گران مساجد و کتاب خانه ها را بانیان جدید مساجد و کتاب خانه ها ساخت.

مغول ها دین بودایی و مسیحیت را همراه خود به سرزمین های اسلامی آورده بود. چنان چه سیاست خود را با این ادیان می آمیختند، با توجه به شکست همهٔ مقاومت ها، چه آینده ای در انتظار جهان اسلام بود؟(۲)

بنابراین، نهضت انقلابی بازدارنده علمای شیعه توانست دین مردمی را که زیر پای مغول ها خرد و نابود شده بود، بر دل و جان همانان حاکم گرداند و آنان را به صورت ابزاری برای پیشرفت دین در آورد.

دولت های انقلابی سربداران در خراسان و شمال و شرق ایران، جنبش ضدّ منکرات در هرات، نهضت حروفیه در برابر تیموریان و سادات مرعشی در مازندران، در قرن های هشتم و نهم هجری رخ داد.

با توجه به تعصّب شدید عثمانی ها و بارها تاختن به خاک ایران، در اوج مبارزهٔ عثمانی ها با اروپای مهاجم در آغاز قرن دهم، نهضت قزلباش، صفویه را به قدرت رسانید و از پشت سر بر عثمانی ها تاخت و فرزندان شیخ صفی الدین اردبیلی (شیعه

ص: ۳۰۶

۱- انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص ۱۸۸- ۱۹۰.

۲- انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص ۱۹۲- ۱۹۳.

مذهب) با استفاده از روح فتوّت، شهامت و گستاخی تصوّف، شیوه عیاری سنّتی ایران، نیروی نظامی قزلباش و مایه های انقلابی تشیّع را که در عمق وجدان جامعهٔ ایرانی ریشه دوانده بود، به کار گرفتند تا استقلال را به ایران ببخشند و آرمان های اسلامی و دیدگاه های سیاسی تشیّع، را برافرازند. آن گاه که ده قرن نفرت از حکومت های ستم گر تسنّن بر روی هم انباشته شده بود، نظام سیاسی شیعه بر اعماق روح و وجدان اندیشهٔ توده ها بنا گردید و تشیّع در قالب نظام سیاسی مقتدر صفویه در مقابل جبههٔ نیرومند و عظیم تسنّن و امپراتوری با صلابت عثمانی، استقلال خود را توانست حفظ کند.

روابط به ظاهر نیکوی علمای تشیّع با شاهان صفوی از آن رو بود که آنان، وجود قدرتی سیاسی و دولتی با کفایت را برای حفظ میراث تشیّع و پاس داری از ایران شیعه و جلوگیری از تهاجم اهل تسنّن که ثواب شیعه کشتن را برتر از هر عبادت می شمردند، ضرورتی اجتناب ناپذیر می دانستند.(۱)

دولت صفویه با تمام ضعف هایش، ترویج کننده شعایر مذهب بود و بیشتر اهل تسنّن نیز تحت فشار نبودند و با مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان نیز روش مدارا به کار بسته می شد، در حالی که اکثر کشورهای غرب با آزادی نسبی ادیان، بیگانه بودند.(۲)

رونق کشاورزی، رشد اقتصادی و رفاه نسبی عمومی، رضایت طبقهٔ متوسط را از سیاست اقتصادی دولت صفویه جلب نمود و بیشتر شاهان صفوی را از حمایت مردمی برخوردار کرد.

توسعهٔ فرهنگی و گسترش مراکز علمی و حمایت همه جانبه از عالمان و مؤلفان، از برجسته ترین امتیازهای دوران صفویه است و ابتکار بهره گیری از هنر، صنعت و معماری در خدمت فرهنگ و معارف اسلامی از خصوصیات دیگر این دوره به شمار می رود.

۱- انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص ۲۲۷. (به نقل از: ثابتیان، اسناد و نامه های تاریخی و اجتماعی دوران صفوی، ص ۲۳۱؛ تاریخ ایران، ترجمهٔ کریم کشاورز، ص ۵۱۱)

۲- نک: تاریخ ایران، ص ۵۲۲.

ایجاد تحوّل در سیستم سیاسی و اداری حکومت و وجود زمینه برای ایفای نقش بیشتری برای علما در امور سیاسی، قضایی و فرهنگی را از دیگر ویژگی های این دوره می توان بر شمرد. بازگرداندن استقلال و هویت شیعی و رهایی از بیگانه ترسی و حمایت کامل از موجودیت دین، موجب گردید که علمای شیعه قدرت سیاسی پادشاهان صفویه را مشروع بخوانند.

با فروغلتیدن دولت صفویه به ورطهٔ تجمّل پرستی و اشرافیت و گرفتارشدن در دام جنگ های خانگی و همسایگان شرقی و غربی، زمینه های فروپاشی این دولت فراهم گردید و پس از دو قرن و نیم، مرکز دولت صفوی (اصفهان) به دست افغانان مهاجم و متعصّب سقوط کرد. شکل گیری نهضت های اسلامی در چنین شرایطی اجتناب ناپذیر می نمود. بسیاری از شهرها و روستاهای ایران به شورش و مقاومت قدافراشتند. و دلیرانه ایستادگی کردند و با وجود این که بزرگان صفویه، روحیهٔ خود را باخته بودند، مردم با استفاده از جنگ های چریکی پیروزی ها را در کام فاتحان توانستند تلخ سازند.(۱)

حکومت زندیان پس از ترور نادرشاه که همه زمینه های به وجود آمده برای نهضت در اواخر دوران صفویه را از میان برده بود، با پیروزی کریم خان زند در سال ۱۱۶۴ قمری آغاز شد و مایه های مذهبی و مردمی رو به افزایش نهاد و روحانیان از حکومت کریم خان حمایت کردند، ولی طول نکشید که رقابت بین دو ایل مقتدر زندیه و قاجاریه بر سر قدرت یک بار دیگر ایران را صحنه نبرد و خشونت گرداند و بر اثر بی توجّهی به اعتقادات و خواسته های مردم و طمع دشمنان دیرین صلیبی، ایران را به اندازه مستعمره ای برای غرب به سقوط کشاند.

هجوم استعمار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی غرب به جهان اسلام در بیداری مشرق زمین آگاه کننده بود، به نهضت های اسلامی سرعت و عمق بیشتری بخشید و استبداد داخلی نیز در کشورهای اسلامی در ملموس تر شدن دردها و رو آمدن مشکلات و مردمی شدن مبارزه ها تأثیر بسیاری داشت.

۱- تاریخ ایران، ص ۵۸۴- ۵۸۵.

با پیوندی که میان نهضت های اسلامی در سراسر جهان اسلام در یک قرن اخیر به وجود آمده،(۱) سرانجام همهٔ آنها به حرکتی انقلابی در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم هجری تبدیل شدند. این موج عظیم بیداری و مبارزه، مناطق وسیعی از جهان اسلام را مانند مصر، سوریه، لبنان، عراق، ترکیه، افغانستان، پاکستان، الجزایر، تونس، مراکش، حجاز، اندونزی، هندوستان و ایران در بر گرفت و مفهوم جدیدی از اندیشه های سیاسی و مبانی عدالت اجتماعی اسلام را در پی چند قرن ایستایی، ستم و تسلیم مطرح نمود.(۲)

در بیشتر کشورهای اسلامی، خصلت تاریخی - مردمی بودن روحانیان، رسالت رهبری حرکت ها و جنبش ها را در صد سال اخیر بر دوش رهبران دینی نهاد. نهضت اسلامی امام خمینی رحمه الله اوج همه جنبش های اسلامی تاریخ اسلام و تشیّع به شمار می رود و همهٔ آرمان های انقلابی نهضت های اسلامی در سراسر جهان در این نهضت تبلور یافته است.(۳)

ب) مبارزات فکری و سیاسی علمای شیعه در عصر غیبت کبری

اشاره

اسلام دین تفکّر،(۴) تعقّل(۵) و تکامل علمی(۶) و معنوی(۷) است. سراسر آیات قرآن و احادیث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان راستین آن حضرت، علم، معرفت، راهنما و راه گشاست.

۱- این پیوند را بسیاری از مؤرخان به سید جمال الدین اسد آبادی نسبت داده اند، هر چند که غیر از او از دانش مندان بزرگوار شیعه مواضع بسیار ارزنده ای در این زمینه داشته اند. نک: انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص ۲۳۸ - ۲۴۳)

۲- انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص ۲۴۱.

۳- با نگاهی سریع به وصیت نامهٔ سیاسی - الهی امام خمینی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تاریخ پر فروغ این انقلاب تا تشکیل دولت و رهایی از توطئه های پی در پی این تبلور را به خوبی می توان دید.

۴- سوره انعام، آیه ۵۰.

۵- سوره انفال، آیه ۲۲؛ سوره زمر، آیه ۱۸.

۶- سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۷- سوره بقره، آیه ۲۸۲.

دین مبین اسلام رابطهٔ صحیح انسان با خدا و خود و جامعه و طبیعت را تبیین و ترسیم می کند و برای تضمین رشد و تعالی معنوی انسان، بهترین نظام آموزشی، تربیتی، اجتماعی و سیاسی را به انسان می شناساند، همه زمینه های رشد را از راه آگاهی و گواهی در انسان بارور می کند، همه موانع رشد را چه در درون وجود انسان و چه خارج از وجود او به او می شناساند و همه امکانات او را در جهت رفع این موانع بسیج می کند.

به همین دلیل، اسلام به عوامل درونی انسان، چون عقل و فطرت و دیگر ابزار کسب معرفت عنایت ویژه دارد و سپس عوامل برونی را مهم می دارد؛ عواملی چون خانواده، جامعه و محیط زندگی. نظام های معرفتی، اجتماعی و سیاسی بر همین اساس پی ریزی شده اند. از آن سوی، اسلام انسان را به مبارزه با موانع درونی و برونی برای رشد انسان، چون تحجّر، جمود، جهالت، غرور، هواپرستی و طاغوت گرایی دعوت، تشویق و الزام می نماید.

مبارزهٔ فکری و سیاسی برای رفع موانع رشد و استقرار عوامل تکامل و تعالی چنین آغاز می شود و حاکمیت کامل تعالیم و قوانین اسلام محمدی تحریف نشده در سراسر جهان، هدفی نهایی برای اسلام بیان شده است.

در زمان خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم، هدایت فکری و سیاسی بر عهدهٔ آن حضرت و پس از رحلت ایشان، امامت و هدایت و مرجعیت فکری و سیاسی بر عهدهٔ برجستگان و شایستگان از خاندان آن حضرت علیهم السلام بوده و در زمان غیبت، دانش مندان لایق و شایسته دو رکن مهم امامت و مرجعیت (هدایت فکری و سیاسی) را بر عهده گرفته اند.

با توجه به مجموعه وظایف امامان معصوم علیهم السلام، وظایف نایبان خاص و عام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت کبری نیز مشخص می شود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم افزون بر آوردن دینی کامل برای زندگی انسان در دنیا و تضمین سعادت وی در دنیا و آخرت، نظامی سیاسی و دولتی الهی تأسیس نموده و امّتی به وجود آورده که به تعلیمات او آگاهی دارد و فرمان های خدا و رسولش را اجرا می کند. پس از رحلت او، پاس داری از دین کامل و دولت نوبنیان و امت نوپا بر

عهدهٔ خلفای بر حقّ او بوده است. از این رو، تبیین و تفسیر قرآن کریم و احکام مورد نیاز جامعه، صیانت دولت و امّت از همه خطرها و انحراف ها در حدّ امکان اعم از انحرافات فکری، عقیدتی، اخلاقی، علمی فقهی و عملی، چه در میان امّت و چه در میان کارگزاران و متصدّیان رهبری، از وظایف امامان معصوم علیهم السلام بوده است که تاریخ اسلام، مرجعیت و امامت فکری و سیاسی آنان را به خوبی بازمی تابانـد و شایسته بودن آنان برای رهبری فکری و سیاسی جامعهٔ اسلامی را اثبات می کند.

رسالت سنگین امامان معصوم علیهم السلام و آگاهی آنان از دوران غیبت کبری و مستلزمات آن، باب تازه ای برای تضمین تداوم هدایت فکری و سیاسی در سطحی شایسته و مطلوب پس از عصر حضور باز نموده است. بسیاری از تلاش های آنان برای تربیت نیروهای رهبری آینده جهان اسلام بوده و بر همین اساس، شیعه و پیروان امامان معصوم علیهم السلام پایه گذار همه علوم اسلامی به شمار می روند(۱) و در بارور کردن علوم اسلامی تأثیر فراوانی داشته اند.(۲) نخستین مدافعان اسلام ناب محمّدی – در برابر اسلام تحریف شده و در برابر زندقه و الحاد و جریان های فکری منحرف و منحرف کننده و جریان های ضدّ اخلاقی و انحراف های سیاسی – دانش مندان شیعه بودند و برخی از آنان برای پاس داری از اصول راستین اسلام و تشیّع، جان خود را تقدیم دین و آیین خود نمودند و شربت گوارای شهادت نوشیدند.(۳)

مبارزهٔ دانش مندان شیعه در زمینه سیاسی در سطوح مختلف و با شیوه های گوناگون بوده است؛ از مبارزهٔ سیاسی مسلّحانه و غیر مسلحانه با دشمنان خارجی دولت و نظام و امّت اسلامی، مبارزه منفی یا مثبت با دشمنان داخلی که دشمنی شان در انحرافات فکری، سیاسی و اخلاقی حاکمان ستم گر و غاصب تبلور می یافته

۱- نک: سید حسن صدر، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام. او مؤسس بودن شیعه را در همه علوم، بررسی و اثبات کرده است.

۲- این کتاب به مؤلفان و مصنّفان در علوم اسلامی که عامل باروری هر علم بوده انـد، پرداخته است. کتاب ارزنـدهٔ خـدمات متقابل اسلام و ایران، اطلاعات شایسته و دقیقی از تلاش های علمی و فکری دانش مندان شیعه در طول چهارده قرن هجری را گزارش کرده است.

۳- نک: علامه امینی، شهداء الفضیله. (این کتاب شهدای دانش مند شیعه را در طول چهارده قرن یاد می کند.)

و آن گاه مبارزه برای تصدّی رهبریِ حکومت اسلامی و زمام داری دولت های انقلابی.(۱)

۱. مبارزهٔ فکری علمای شیعه در عصر غیبت

بهترین و کوتاه ترین سخن در تأثیر علمای شیعه از لحاظ علمی و فکری در دوران غیبت کبری، به قلم و بیان علامهٔ عصر، استاد سید محمدحسین طباطبایی است. ایشان پس از بیانی ویژه درباره روش شیعه در علوم اسلامی،(۲) به مقدار کام یابی شیعه در پیش برد علوم اسلامی پرداخته است:

شیعیان در حدیث و کلام و فقه - نظر به این که دائماً گرفتار مشاجره های مذهبی با مخالفین خود بوده و از جهت انجام وظایف دینی هم نیاز روزانه به فقه و حدیث داشته اند - با تمام قوا کوشیده و این علوم و علوم مربوط به آنها را مانند درایه، رجال و اصول به سر حدّ کمال می رساندند و آخرین نظریات دقیقهٔ وقت را ضبط می کردند و قرن ها با همین رویه پیش می رفتند.(۳)

البته این دیدگاه بدون در نظر گرفتن تألیفات ایشان و مانند ایشان در عصر حاضر بوده است. مجموعه معارف و علومی قرآنی، عقلی و نقلی در کتاب تفسیر بسیار پر ارج المیزان، آن را از دیگر تفاسیر اهل سنّت و شیعه ممتاز می گرداند و در افقی بسیار بالا قرار می دهد. آثار قلمی دانش مندانی چون شهید صدر و شاگردان مکتب علامهٔ طباطبایی در پیشرفت علوم اسلامی نیز تأثیر بسزایی داشته اند.(۴)

ص: ۳۱۲

۱- نک: انقلاب اسلامی و ریشه های آن، بخش نهضت ها و دولت ها.

۲- نک: شیعه در اسلام (مجموعه مذاکرات با آقای هانری کربن).

۳- نک: شیعه در اسلام (مجموعه مذاکرات با آقای هانری کربن).

۴- آثار شهید صدر در کلام جدید، نظام اقتصادی، نظریه اقتصادی اسلام، نظام بانکی بدون ربا، پایه های منطقی استقراء و تجدید در حوزهٔ علم اصول و تفسیر موضوعی، بسیار اهمیت دارد. هم چنین آثار پر برکت شهید مطهری در عرضه بسیار خوب مطالب پیچیدهٔ فلسفی و تجدید طرح مباحث کلامی، بسیار با اهمیت می نماید و به همه آثار قلمی استاد علّامه طباطبایی که استاد اساتید نسل حاضر و مجدّد علمی در قرن حاضر به شمار می روند، باید توجه نمود.

کتاب های تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام،(۱) الذریعه الی تصانیف الشیعه(۲) و أعیان الشیعه(۳) به گونه آشکاری تأثیر علمی علمای شیعه را تأیید و اثبات می نماید. هم چنین دورنمایی از این حقیقت در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران آمده است.(۴)

۲. فقاهت شیعه و مراکز آن در عصر غیبت

فقه و فقاهت مهم ترین رشتهٔ علوم اسلامی به شمار می رود که مرجعیت دینی براساس آن استوار است. به همین دلیل رشتهٔ فقه به رغم فراز و نشیب های به دست آمده در رشته های دیگر در طول قرن های گذشته، روز به روز گسترده تر و نیرومندتر شده و مسیری تکاملی را گذرانده است.

سخن گهربار استاد مرتضی مطهری گواه بر این مطلب است:

از قرن سوم(۵) تاکنون، فقه یک حیات مستمر داشته و هرگز قطع نشده است. حوزه های فقهی بدون وقفه در این یازده قرن و نیم دایر بوده است. رابطهٔ استاد و شاگردی در همه این مدّت هرگز قطع نشده است. چنین حیات متسلسل و متداوم یازده قرن و نیمی ظاهراً در هیچ تمدّن و فرهنگ غیر از تمدن و فرهنگ اسلامی وجود ندارد. استمرار فرهنگی به معنای واقعی که یک روح و یک حیات بدون هیچ وقفه و انقطاع، طبقات منظّم و مرتّب و متوالی را در قرونی این چنین دراز مدت به یک دیگر پیوند دهد و یک روح بر همه حاکم باشد، جز در تمدّن و فرهنگ اسلامی نتوان یافت. در تمدّن و فرهنگ های دیگر ما به سوابق طولانی تری احیاناً بر می خوریم، ولی با وقفه ها، بریدگی ها و انقطاع ها.

این که قرن سوم را که مقارن با «غیبت صغری» است، مبدأ قرار دادیم، نه بدان جهت است که حیات فقه شیعه از قرن سوم آغاز می شود، بلکه بدان جهت است که

۱- سید حسن صدر.
۲- آقا بزرگ تهرانی.
۳- سید محسن امین عاملی.
۴- استاد شهید مرتضی مطهری.
۵- یعنی آغاز غیبت صغری و آماده کردن جامعه شیعی برای استمرار حیات بدون حضور امام در دوران غیبت کبری.

قبل از آن عصر، عصر حضور ائمه اطهار علیهم السلام است و فقهای شیعه تحت الشعاع ائمه اند و استقلالی ندارند و الّا آغاز اجتهاد و فقاهت در میان شیعه و آغاز تألیف کتاب فقهی به عهد صحابه می رسد.(۱)

۳. مراحل تکامل فقه و فقاهت شیعه

اشاره

فقه شیعه از دوران حضور ائمه علیهم السلام تا عصر غیبت صغری و از آن زمان تاکنون دوران هایی گوناگون پشت سر نهاده که در ذیل به آن اشاره می گردد:

یکم. فقه و فقاهت در دوران حضور ائمه علیهم السلام

از عصر امامت حضرت علی علیه السلام تا شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، با توجه به فرهنگی بودن نهضت اسلامی و تعهّد اهل بیت علیهم السلام به نگه داری و صیانت شریعت اسلامی، حرکتی علمی و جریانی فکری در جامعه اسلامی پدید آمد تا مرجعیت دینی را در دوران غیبت پشتیبانی کند.

به همین دلیل، در دوران حضور امامان علیهم السلام شالودهٔ مکتبی فکری و مدرسه ای ویژهٔ خطّ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پاس دار مفاهیم نایب اسلامی، پی ریزی شد و چون بذری آبیاری می گردید تا در دوران غیبت درختی تنومند و قوی گردد.

همه موادّ اوّلیه برای این مدرسه و مکتب، در سه عنصر فراهم می گردد: مواد علمی و فکری، شیوهٔ آموزش و پرورش و تحقیق و تکامل و شخصیت های حامل این بار علمی و فکری اعم از اساتید و طلّاب. مربیان اصلی و معلّمان واقعی این مکتب، امامان معصوم علیهم السلام بوده اند و پرورش یافتگان آنان شخصیت هایی چون زراره، محمد بن مسلم، ابان، ابوحمزه ثمالی، یونس بن عبدالرحمان و ... بوده اند.

امامان معصوم علیهم السلام مجموعهٔ متون لازم را برای این مدرسه ویژه اعم از تفسیر، فقه، اصول و دیگر معارف اسلامی به راویان و اصحاب آنان منتقل می کردند و اصحاب امامان نیز با راهنمایی آنان تمام روایات را تدوین، ثبت و ضبط می نمودند. در گذر زمان کتاب های فراوانی در حدیث گردآوری شد و بنا بر همین معارف بسیاری از یاران و پیروان اهل بیت علیهم السلام پرورش یافتند و شخصیت های علمی برجسته ای در

۱- خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۲، ص ۱۲۴.

جهان اسلام قد علم نمودند. آن گاه مدرسهٔ فقیهان پیرو اهل بیت علیهم السلام حضوری جدّی در جامعهٔ اسلامی پیدا کرد که به همه امکانات لازم برای رشد و تکامل آماده بود.

دوم. فقه و فقاهت شیعه در دوران غیبت صغری

در دوران غیبت صغری که جامعهٔ شیعه برای ورود به عصر غیبت کبری و انقطاع از فیوضات مستقیم امام معصوم علیهم السلام آماده می شد، بلکه کمی پیش از شروع آن، امامان عسکری علیهما السلام مردم را براساس رجوع به فقیهان مدرسه اهل بیت علیهم السلام پرورش می دادند و زمینه را هم از نظر فکری و هم عملی برای مرجعیت فقیهان و استقلال آنان در ادارهٔ امور جامعه فراهم می کردند.

کتاب های حدیثی بسیاری در این دوره در آستانه تلف و گم شدن قرار گرفته بود و ضرورت تقیه بر شیعه فشار می آورد. از این رو، به گونه جدّی کوشیدند تا با تلاشی جدی این متون را در متن واحد بگنجانند. محمد بن یعقوب کلینی نخستین مجموعهٔ حدیثی مهم شیعه را در کتاب شریف کافی گرد آورد که چهار برابر صحاح شش گانهٔ اهل سنّت در آن از امامان معصوم علیهم السلام حدیث نقل شده است.

در ضمن راویان حدیث طبقه بندی شده و درجهٔ اعتبار هر کدام بررسی و تحقیق شده تا فقیهان با دور شدن از عصر حضور امام علیه السلام به اطلاعات دقیق و صحیح بتوانند دست یابند.

هم چنین فهرست هایی برای ثبت و ضبط مجموعهٔ تألیفات اصحاب ائمه علیهم السلام تهیه گردید و متون فقهی گوناگونی آماده شد. آن گاه مرحله فقه استدلالی نیز آغاز گردید و اندک اندک شیوهٔ استنباط و فقاهت شکلی روشن به خود یافت. و تعدادی از مراکز علمی، آموزشی و تحقیقی تأسیس گردید.

دو مکتب فقهی در این دو دوران شکل گرفته بود: یکی مکتب فقهی راویان حدیث با مرکزیت قم و دیگری مکتب فقهی متکلّمان یا عقل گرایان با مرکزیت بغداد.

سوم. فقه و فقاهت شیعه در دوران غیبت کبری

مکتب شیخ مفید تولّد یافتهٔ دو مکتب فقهی پیش گفته است که امتیازات و کمالات هر دو مکتب را دربرداشت و از آغاز غیبت کبری تاکنون به گونه تکاملی سیر کرده

ص: ۳۱۵

و روز به روز بارورتر، محکم تر و ریشه دارتر می گردد.(۱)

پس از شیخ مفید شاگردان برومندش سید مرتضی و سپس شیخ طوسی، پایه گذاران مکتب فقیهان اصولی بوده اند. شیخ طوسی فقه شیعه را به مرحله ای نو کشاند که بر آن پایه، در همه ابواب مرتبط با فقه، از نوآوری و ابتکار برخوردار بود و هم چنین در تمام زمینه ها آثار علمی بسیار گران بهایی را به ارث گذاشت.

شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی مرجعیت شیعه را از انزوا درآوردند و با تسلّط بر فقه و کلام و تفسیر و مبانی علمی اهل سنّت توانستند کرسی استادی کلام و فقه را در بغداد به انحصار خود درآورند و علمای دیگر مذاهب را نیز به شاگردی خود بپذیرند.

البته دیری نپایید که جریان های فرقه ای و اوضاع سیاسی، شیخ طوسی را به مهاجرت وادار کرد و از آن تاریخ به بعد، نجف اشرف مرکز فقاهت شیعه شد.

مرجعیت دینی در این عصر عهده دار ادارهٔ علمی و مالی مؤسسات آموزشی شیعه بود و بالاترین سطح آموزشی را مرجع وقت برعهده داشت. تعیین وکیلان و قاضیان از وظایف مرجعیت به شمار می رفت. فتوا دادن و جواب دادن به پرسش ها نیز بر عهدهٔ مرجع بوده است.

فقه شیعه در عصر کنونی نیز بر همان مکتب پویا و متکامل شیخ مفید ره می پوید و از همان پویایی و شکوفایی و رشد بهره می برد.

۴. حوزه های علمیه و مراکز فقاهت شیعه در دوران غیبت کبری

بغداد، در آغاز غیبت کبری، مرکز فقه و فقاهت به شمار می رفت. با هجرت شیخ طوسی به نجف اشرف در سال ۴۴۸ قمری، حدود یک قرن، این شهر مرکز عمدهٔ فقاهت قرار گرفت.

هم زمان با نجف، شهر حلب نیز توسّط یکی دیگر از شاگردان سید مرتضی معروف به «سلّار» (درگذشته ۴۶۳ قمری) مرکزیتی یافت، و این مرکزیت تا حدود

۱- برای توضیح بیشتر نک: دکتر سید حسین مدرسی مقدّمه ای بر فقه شیعه؛ دکتر عبدالهادی الفضلی، تاریخ التشریع الاسلامی.

نیمهٔ قرن هشتم برقرار بود. سید ابوالمکارم ابن زهره صاحب کتاب الغنیه از بزرگان معروف این حوزه به شمار می رود.

با رو به ضعف نهادن حرکت علمی در حوزهٔ نجف اشرف پس از یک قرن پیروی از آرای استوار شیخ طوسی و کُند شدن حرکت اجتهاد، ابن ادریس حلّی در حلّه نهضت فقهی دیگری آغاز نمود و مرکزیت علمی فقه شیعه به شهر حلّه در عراق منتقل گردید. فقیهان نامداری چون محقق حلّی و علامه حلّی که پایه گذاران مرحله جدید فقاهت شیعه پس از شیخ طوسی به شمار می روند، در این مرکز بالیدند و فقه شیعه را از ایستایی علمی به پویایی رساندند و خط فقهی شیخ مفید را پی گرفتند.

پس از حلّه مرکزیت فقاهت شیعه به جبل عامل و منطقه شام منتقل شد. شهید اوّل شاگرد فخرالمحققین فرزند علامه حلّی و سپس شهید ثانی، از فقیهان نامدار این مرکز بودند. آنان همان مکتب فقهی شیخ مفید را با کمال اقتدار علمی و دربرگیرنده دیگر برتری های مراکز فقهی مانند بغداد، نجف و حلّه به جبل عامل بردند و حوزه ای با نشاط و پرتحرّک پدید آوردند که سرچشمه برکات فراوانی برای دولت شیعی صفوی، حوزهٔ علمیه اصفهان و حوزهٔ علمیه نجف اشرف گردید.

شهید اوّل و سپس شهید ثانی و شاگردان آن دو فقیه سترگ، با طرح فقه سیاسی شیعه روح جدیدی در کالبد جهان تشیّع دمیدند. شهید اوّل برای رئیس دولت شیعی سربداران، متن لمعه را نوشت و فرستاد تا براساس آن عمل کنند. همین نظریهٔ فقهی - سیاسی از علل به شهادت رسیدن این فقیه بزرگ به شمار رفته است.(۱)

شهید مطهری دربارهٔ تأثیر فقیهان جبل عامل در رهبری دولت شیعی صفوی و حوزه های علمیه ایران می نویسد:

فقهای جبل عامل نقش مهمی در خط مشی ایران صفویه داشته اند، چنان که می دانیم صفویه درویش بودند؛ راهی که ابتدا آنها براساس سنّت خاص درویشی خود طی کرده اند، اگر با روش فقهی عمیق فقهای جبل عامل تعدیل نمی شد، اگر به وسیلهٔ آن فقیهان حوزهٔ فقهی عمیقی در ایران پایه گذاری نمی شد، به چیزی

۱- نک: المحنه، دو سخنرانی شهید صدر.

منتهی می شد نظیر آن چه در علوی های ترکیه یا شام هست. این جهت تأثیر زیادی داشت در این که اوّلاً: روش عمومی دولت و ملّت ایران از آن گونه انحرافات مصون بماند و ثانیاً: عرفان و تصوّف شیعی نیز راه معتدل تری را طی کند. از این رو، فقهای جبل عامل از قبیل محقّق کرکی، شیخ بهایی و دیگران با تأسیس حوزهٔ فقهی اصفهان حقّ بزرگی به گردن مردم این مرز و بوم دارند.(۱)

در همان زمان حوزه نجف به وسیله مقدّس اردبیلی و دیگر اکابر احیا شد که تا امروز ادامه دارد. از شهرهای ایران تنها شهر قم است که در قرون اوّل اسلامی در همان زمان که بغداد مرکز فقاهت اسلامی بود، به وسیله فقهایی نظیر ابن بابویه و محمد بن قولویه به صورت یکی از مراکز فقهی درآمد، هم چنان که در دوره قاجار به وسیلهٔ میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین نیز احیا شد و در سال ۱۳۴۰ قمری به وسیلهٔ مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بار دیگر احیا شد و اکنون یکی از دو مرکز بزرگ فقهی شیعه است.(۲)

البته با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و هجوم های پی در پی بعثیان عراق به حوزهٔ علمیه نجف اشرف و به شهادت رساندن بزرگان آن حوزه و هجرت دادن بیشتر فضلا و طلاب آن جا به ایران، برای بار دیگر مرکزیت فقاهت شیعه در قم تجلّی گردید و با وجود دانش مندانی ارجمند در حوزه نجف، نشاط، حرکت و پویایی هم اکنون در قم به چشم می آید.

شهید مطهری می افزاید:

در طول تاریخ مخصوصاً بعد از صفویه در شهرهای دیگر ایران از قبیل همدان، شیراز، یزد، کاشان، تبریز، زنجان، قزوین و تون (فردوس فعلی) حوزه های علمیهٔ عظیم و معتبری بوده است، ولی هیچ یک از شهرهای ایران به استثنای قم و اصفهان و در مدت کوتاهی کاشان مرکز فقهای طراز اول نبوده و عالی ترین و یا در ردیف عالی ترین حوزه های فقهی به شمار نمی رفته است. مهم ترین دلیل بر نشاط علمی و فقهی این شهرها وجود مدارس بسیار عالی و تاریخی است که در همهٔ شهرستان های نام برده موجود است و یادگار جوش و خروش های علمی دوران های گذشته است.(۳)

۱- خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۲، ص ۱۲۵- ۱۲۶.
۲- خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۲، ص ۱۲۵. (تألیف این کتاب پیش از انقلاب اسلامی ایران بوده است)
۳- خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۲، ص ۱۲۵.

البته پس از دوران صفویه که در حوزۀ نجف روحی تازه دمیده شد، با رشد حرکت اخباری گری تا مدتی کربلا مرکز فقاهت شیعه قرار گرفت و پس از افول حرکت اخباری گری توسط وحید بهبهانی عمدۀ شاگردان آن فقیه و اصولی سترگ و مجدِّد، به حوزۀ نجف اشرف انتقال یافته و برای بار سوم نجف را اوّلین مرکز فقاهت شیعه درآورده و تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران حرف اوّل رهبری شیعه را فقها و پرورش یافتگان حوزه علمیه نجف اشرف می زدند.(۱)

۵. مبارزه های سیاسی علمای شیعه در عصر غیبت کبری

اشاره

مبارزه های سیاسی علمای شیعه در عصر غیبت کبری در دو نکته خلاصه می گردد:

یکم. زمینه های فعالیت سیاسی

فعالیت سیاسی نیز در دو زمینه بوده است:

نخست، در داخل مرزهای دولت اسلامی و در برابر استبداد سیاسی حاکمان مسلمان یا نامسلمان؛

دوم، در خارج از مرزهای دولت اسلام و در برابر قدرت های خارجی و استعمارگران.

فعالیت های سیاسی درون مرزی عبارتند از:

۱. کشاندن امّت اسلامی و نگه داشتن شیعیان در صحنۀ سیاست از راه تبلیغ، تربیت، تأسیس و هدایت حرکت های اسلامی برای مبارزه با استبداد و ستم گری حاکمان مسلمان و مبارزه با ایده جدایی دین از سیاست و مطالبۀ حقوق سیاسی پایمال شده امّت اسلامی؛

۲. مبارزۀ مستقیم و غیر مستقیم با انحراف حاکمان، از راه کشف انحرافات و پی آمدهای فکری، اخلاقی و عملی (فردی و اجتماعی) و مبارزه با غصب خلافت و تسلّط طاغوت ها بر امت اسلامی و هدایت و حمایت نهضت ها و حرکت های اسلامی مبارزه؛

۱- آیه الله بروجردی نیز از پرورش یافتگان حوزۀ علمیه نجف اشرف بوده است.

۳. حفظ وحدت کلمه امّت اسلامی و جامعهٔ شیعی از راه تبلیغ اهمیت این وحدت و مبارزه با هر گونه تفرقه گرایی گروه های افراطی متعصّب و متحجّر؛

۴. حفظ هویت اسلامی جامعه و اصالت فکری مسلمانان و شیعیان با تربیت دانش مندان و محقّقان و ترویج علم و معرفت و تأسیس حوزه های علمیه در سراسر جهان اسلام؛

۵. مبارزه با انحرافات فکری و اخلاقی توجیه گر سیاست های حاکمان منحرف.

مجموعهٔ فعالیت های سیاسی برون مرزی علمای شیعه در عصر غیبت کبری نیز عبارتند از:

۱. مبارزه با نفوذ و تهاجم فرهنگی غرب و تلاش برای بیرون آوردن خودباختگان، از غرب زدگی یا شرق زدگی از راه مبارزه با حرکت های تبشیری مسیحی و استشراقی و حرکت های الحادی و ضدّ اخلاقی (و لا ابالی گری) که زمینه را برای سلطهٔ سیاسی و فرهنگی بیگانگان فراهم می کنند؛

۲. رهبری، هدایت و شرکت گسترده در مبارزه های مسلّحانه برای رفع تهاجم نظامی استعمارگران در کشورهای پهناور اسلامی؛

۳. مبارزهٔ بی امان با سلطه گری سیاسی و اقتصادی دو ابرقدرت غرب و شرق و تلاش برای جلوگیری از زیر سلطه بردن کشورهای اسلامی؛

۴. مبارزه با تضعیف و ایجاد تفرقه در میان امّت اسلام و تجزیه سیاسی و غصب اراضی کشورهای اسلامی؛

۵. مبارزه با ابرقدرتی استکبار جهانی و به خاک مالیدن جبروت و باطل کردن افسانهٔ شکست ناپذیر ابرقدرت ها.

دوم. مراحل فعالیت سیاسی و انواع آن در هر مرحله

فعالیت ها و مبارزه های سیاسی از انتقاد و اعتراض شروع می شود و این اعتراض در صورت مساعد بودن اوضاع، به تناسب درجهٔ انحراف از وضع مطلوب و درجه مقاومت منحرفان و ایستادگی بر سر مواضع انحرافی و به تناسب درجه ستم گری و سلب حقوق طبیعی افراد، سیری صعودی می یابد و از برخوردی سرد و ساده به

برخوردی خصمانه و تند تبدیل می گردد تا آن جا که جز خون و شمشیر و قیام مسلحانه برای علاج انحراف چاره ای نباشد و تشکیل حرکات سیاسی مخفیانه و نیمه مخفیانه در اوضاع نامساعد.

به تناسب قدرت جذب نیرو و فراگیر شدن فرهنگ اعتراض در جامعه، پنهان کاری و حرکات زیرزمینی درجه بندی می شوند تا به اندازه ای برسند که صدای خود را بتوانند آشکار کنند و از نابودی ایمن گردند.

شیعه در چهارده قرن مبارزهٔ سیاسی پی در پی برای رساندن اسلام به مرحله حاکمیت و استقرار نظام سیاسی اسلامی در قرن های گذشته و با نگاهی هم سویه از سه مرحله گذر کرده است:

۱. مرحله تقیه و ایجاد تشکیلات سیاسی پنهان برای مبارزه با طاغوت ها؛

۲. مرحله مبارزه سیاسی علنی منهای تشکیل نظام سیاسی اسلامی؛

۳. مرحله مبارزه سیاسی علنی با تشکیل نظام سیاسی اسلامی.

حرکات سیاسی، در هر یک از مراحل سه گانه گاهی مسلّحانه و گاهی غیر مسلحانه عمل می کرده اند و گاهی مبارزهٔ مثبت و گاهی مبارزهٔ منفی را پیشهٔ خود می ساخته اند.

مبارزه های غیر مسلحانه چون احتجاج، مناظره، تبلیغ حقایق، کشف واقعیت های تلخ و پرده برداشتن از انحراف ها و خطاهای کارگزاران و مسئولان نظام یا انحراف های مهاجمان و سلطه گران و هم چنین عضوگیری و نیروسازی برای گسترش نیرو، گستراندن فرهنگ اعتراض و مبارزه و تأیید غیر مستقیم فعالیت های مسلّحانه نیز در شمار این مبارزه ها می تواند قرار گیرد.

فعالیت های مسلّحانه چون تأسیس نهضت انقلابی مسلّح و تعیین رهبری آن و یا تأیید و حمایت از آن به گونه مستقیم است.

مراحل سه گانه مبارزه های سیاسی در تاریخ فعالیت های سیاسی علمای شیعه بدین گونه می تواند تبیین گردد:

مرحله نخست: این مرحله از لحاظ تاریخی تقریباً - به جز چند مورد - از ابتدای تسلّط خلفا بر منصب حکومت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا اوایل دوران غیبت کبری در قرن

چهارم هجری طول کشیده است؛

مرحله دوّم: تشیّع در این مرحله در صحنهٔ سیاست حضوری جدّی داشته و دولت های انقلابی شیعی زمینه را برای تبلیغ اعتقادی و سیاسی تشیّع فراهم نمودند و این مرحله از اواخر قرن سوم آغاز و در قرن چهارم و پنجم تداوم داشته، ولی هیچ نظام سیاسی شیعی استوار و پایدار در این برهه پدید نیامده است.

پس از این دوره، دولت های انقلابی در برابر تهاجم مغول ها به جهان اسلام فرو پاشیدند و تشیّع نه به منزله نظامی سیاسی، بلکه به منزله مذهبی پذیرفته برای برخی از حاکمان مغول در ایران دوباره ظهور کرد.

مرحله سوم: تشیّع مذهبی رسمی و در چارچوب نظامی سیاسی پذیرفته جهانیان و در صحنهٔ بین المللی شناخته شد و همواره با استمرار حکومت های گوناگون که همگی تشیّع را اصلی مسلّم و حیاتی برای قدرت خود می دیدند، به منزله نظامی سیاسی در ازای پنج قرن (۱۰ تا ۱۴ قمری) حضور داشته است.

ج) دوره های مرجعیت دینی (علمی و سیاسی) شیعه در عصر غیبت کبری

۱. نهاد مرجعیت و تداوم خط امامت و رسالت

اسلام، دینی جامع، کامل، جهانی و ابدی است.(۱) جامعیت اسلام به معنای توجه به همه ابعاد وجودی انسان در سراسر مراحل زندگی است. پس این نگرش جامعه را چون فرد می نگرد و دنیا را هم چون آخرت. بنابراین، بهترین برنامه را برای انسان به ارمغان آورده است.

با توجه به پیش بینی های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آیندهٔ جامعهٔ اسلامی و ایمان آوردن آیندگان به آرمان های والای اسلام و توجه دادن به امامت دوازده امام پس از وی، و غیبت طولانی دوازدهمین امام، ناچار برای تضمین تداوم رهبری اسلامی که حافظ و پاس دار همه ارزش های انقلاب است، باید جانشین و قائم مقامی برای امام غایب باشد تا کمال، جامعیت و جاودانگی اسلام به خطر نیفتد.

۱- جامعیت و کمال در آیه «الیوم اکملت لکم دینکم...» آمده جهانی بودن در آیاتی چون «هدیً للعالمین» و ابدیت، از آیهٔ خاتمیت «و من یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه» فهمیده می شود.

بنابراین، رهبری در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام اصلی منطقی و معقول و نهادی عقلانی و بسیار ضروری و هم آهنگ با اصول اوّلیهٔ اسلام است. انکار چنین نهادی در متن دین و شریعت، انکار کمال، جامعیت و توانایی شریعت در ادارهٔ امور زندگی جوامع بشری است.

مرجعیت فقیه شایسته و جامع شرایط، بهترین گزینه برای هنگام غیبت امام معصوم علیه السلام است. به همین دلیل، قرآن، سنّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و معصومان علیهم السلام و سیرهٔ مبارک آنان، نهاد مرجعیت را آموزه ای گران بها در جامعه اسلامی نهادند تا در عصر غیبت مفید افتد. شیعه، با وجود چنین نهادی در درازای تاریخ پر پیچ و خم خود و با بدترین اوضاع اجتماعی و حکومتی، در بهترین وضعیت فکری، علمی و سیاسی به سر برده است.

آیهٔ «تفقّه و انذار»(۱) و آیهٔ «پرسش از اهل ذکر»(۲) خط کلّی شریعت را برای فهم و فراگیری احکام دین از متخصّصان مطرح نموده و آیهٔ حکومت دین به دست انبیا و اوصیا و «ربانیون و احبار» (عالمان و دانش مندان)(۳)، مرجعیت سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امامان علیهم السلام و فقیهان دارای شرایط را تشریع و تقنین نموده است.

احادیث رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز عالمان را وارثان انبیا برشمرده اند و فقیهان را امانت داران پیامبران و حاکمان بر مردم و امیران یاد کرده اند.(۴)

احادیث رسیده از معصومان علیهم السلام نیز به لزوم تقلید از فقیهان اشاره کرده اند و مرجعیت علمی و دینی آنان را یاد کرده اند(۵) و آنان را حاکم و حجّت بر مردم برشمرده اند. این احادیث مردم را در مدّت دو قرن و نیم بر همین مسلک تربیت نموده اند و بزرگ ترین مشکل عصر غیبت را چاره اندیشیده اند.

نهاد وکالت و نیابت در عصر غیبت صغری فعال ترین و مهم ترین نهاد متّصل به

۱- سوره توبه، آیه ۱۲۵.

۲- سوره انبیاء، آیه ۷.

۳- سوره مائده، آیه ۴۴.

۴- نک: امام خمینی قدس سره، ولایت فقیه.

۵- امام خمینی قدس سره، ولایت فقیه.

نهاد امامت امام معصوم علیه السلام بوده و حلقهٔ وصل میان عصر حضور و عصر غیبت به شمار می رود.

از این رو، همه وظایف ممکن و لازم برای رهبر در عصر حضور، به نایب و وکیل خاص یا عام سپرده شده و به تناسب اوضاع زمانی و مکانی، فقیهان هم چون امامان معصوم علیهم السلام پا به میدان می گذارند و چند و چون مسائل را کارشناسی می کنند؛ در هنگام تقیه به گونه ای و در جز آن هنگام به گونه ای دیگر.

تبیین و تبلیغ دین، رفع شبهات فکری و اعتقادی و رفع مشکلات علمی، سیاسی و قضایی از نخستین وظایف مراجع بوده و مراجع شیعه در عصر غیبت کبری، تألیفات گوناگون در علوم داشته اند. اسناد تاریخی، حضور فعّال آنان را در صحنه های علمی و سیاسی بیان می کنند.

۲. مراحل و دوره های مرجعیت

در عصر غیبت کبری، با توجه به اوضاع جامعهٔ اسلامی و شیعه و با توجه به اهداف والای دین و امکانات و تجربیات فقیهان و مراجع، برای نهاد مرجعیت مراحلی می توان ترسیم نمود که در این مراحل، حرکت بالندهٔ این نهاد بیان می شود.

با توجه به اهداف حرکتی و انقلابی دین و اصول و شیوه های مبارزه برای رسیدن به حاکمیت دین، سه مرحله تاریخی به نظر می رسد که مؤرخان برای نهاد مرجعیت بدان روی کرده اند.

یکم. مرحله تقیه: پنهان کاری در زمینه ارتباط دینی و سیاسی پیش از شروع غیبت کبری آغاز گردیده و میزان آن به تناسب اوضاع سیاسی هر منطقه، تنظیم شده و رابطه مردم با فقیهان و مراجع خود تحقّق یافته است. دولت های انقلابی شیعی در این دوره، به تناسب قدرت و فضای جغرافیای آن دولت، زمینه را برای ظهور فراهم آورده اند. در این باره همه مناطق یک نواخت نبوده اند.

دوم. مرحله تلاش برای تصدّی حکومت: با توجه به این که فقیهان خود زمام امور را به گونه مستقیم به دست نگرفته بودند، قرن دهم به بعد را مرحلهٔ دوم از دوران های سه گانه مرجعیت می توان یاد کرد.

سوم. مرحلهٔ تصدّی حکومت: این مرحله از قرن پانزدهم و آغاز پیروزی انقلاب شکوه مند اسلامی در ایران شروع می گردد که فقیهی دارای شرایط، خود به گونه مستقیم مسئولیت ولایت و رهبری سیاسی را بر دوش دارد. با توجه به تجربیات تلخ گذشته که فقیهان به دیگران اعتماد می نموده اند و به تدریج دولت و حاکمان دچار انحراف فکری یا عملی می شده اند و حاصل خون های پاک شهیدان را به هدر می دادند، امام خمینی قدس سره نهاد ولایت فقیه را به گونه قانونی در رأس امور قرار داد و همه شئون دولت را به این نهاد (مرجعیت فقیه دارای شرایط) وابسته کرد و زمینهٔ فرو غلتیدن قدرت را در دام ابرقدرت ها یا دست نشاندگان آنان از میان برد.(۱)

سید محمد باقر صدر شهید بزرگوار و مرجع عالی قدر، برای نهاد مرجعیت در تاریخ شیعه چهار یا پنج مرحله برشمرده است. زاویهٔ دید ایشان در این تقسیم بندی، میزان تحوّل در بافت این نهاد، نوع تصدّی مراجع در امور و میزان تصدی برای انجام وظایف است:

مرحله یکم. ارتباط فردی و مستقیم مردم با مراجع برای استفتا که از زمان اصحاب ائمه علیهم السلام تا عصر علّامه حلّی بوده است؛

مرحله دوم. تشکیلاتی شدن دستگاه مرجعیت و ارتباط مردم با وکیلان مرجع و تقسیم وکیلان در مناطق مختلف و وساطت وکیلان برای جذب حقوق به سوی آنان. پایه گذار این مرحله را مرحوم شهید اوّل می دانند و شهادت این مرجع عالی قدر به همین دلیل بوده است.

این مرحله تا عصر وحید بهبهانی ادامه داشته است. مراجع، در این مرحله متعدّد بوده اند و مردم به تناسب دسترسی و شناخت خود از فقیهان به آنان رجوع می کرده اند.

مرحله سوم. مرحله گسترش و تمرکز مرجعیت که از عصر مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء تا عصر ورود استعمار به جهان اسلام ادامه داشته است. کارهای ویژه هر مرجع، در این مرحله تقسیم بندی شد و برای هر کاری مسئولی گزیدند. همه

۱- نک: شیخ محمد مهدی آصفی، الاجتهاد و التقلید.

مردم به سوی یک مرجع توجه داده شدنـد و بیشتر عالمان یک مرکز را برای مرجعیت شـیعه معرّفی می کردنـد. بـدین ترتیب، دایرهٔ مرجعیت از نظر مراجعهٔ مردم به آنان، هم گسترش و هم تمرکز پیدا کرد.

مرحله چهارم. مبارزه های سیاسـی با اسـتعمار خارجی و استبداد داخلی و حرکت به سوی حاکمیت اسلام در صحنهٔ زندگی و در سطح سیاسی بین المللی که از عصر استعمار تا مطلع قرن پانزدهم هجری طول کشیده است.

مرجعیت، وظیفـهٔ دفـاع از هویت اسـلامی جامعه را که با ورود اسـتعمار مسـخ گردیـده بود، بر عهـده گرفت و همه امکانات را برای دفاع فکری، سیاسـی و نظامی بسـیج نمود، و به کاربرد. مرجعیت تجدید حیات اسـلام را در زندگی مردم امری ضـروری شمرد و به گونه مسـتقیم، رهبری مبـارزه هـا را بـا جـان و دل بر دوش کشـید و آن گـاه بـا رهبری پیاپی این نهضت های ضـدّ اسـتعمار و ضدّ اسـتبداد، حضور فعّال خود را در صـحنهٔ سیاست های بین المللی واقعیت بخشید. از این رو، به خطا رفتن قدرت ها از مرجعیت شـیعه و نادیده گرفتن آن، غیر ممکن شد و مردم نیز همه آرزوهای خود را در حاکمیت مراجع متعهّد، وارسـته، امانت دار و دل سوز دیدند.

بنـابراین، مرحله پنجم برای مرجعیت، تصـدی حکومت و ولایت همه جانبه مقام فقاهت و ولایت بر همه شـئون زنـدگی جامعه اسلامی است که با تأسیس نظام مقدّس جمهوری اسلامی در مطلع قرن پانزدهم هجری آغاز شد. آن هنگام مرجعیت به دوران تجدیـد حیـات واقعی و بازسـازی فرهنگی و دینی جـامعه براسـاس تعـالیم دیـن مـبین اسـلام آن هـم براسـاس فقـه جعفری پا گذارد.(۱)

د) مدعیان مهدویت و بابیّت

اشاره

مهـدویت به معنای مهدی موعود و امام منتظر و بابیت در لغت به معنای دربان و در اصـطلاح، به معنای سـفیر، وکیل و یا نایب خاصّ امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

بنابر باور مذهب شیعه و احادیث بسیاری که کتاب های اهل سنّت و جماعت نقل

۱– نک: المحنه، سخن رانی های شهید سید محمد باقر صدر.

کرده انـد، مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف از آل محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم در آخر زمان ظهور خواهد کرد. دو نمونه از این روایات در پی می آید:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

لو لم یبق من الدهر إلّا یوم لبعث الله رجلاً من أهل بیتی یملؤها عدلاً کما ملئت جوراً؛(۱)

اگر تنها یک روز از عمر دنیا باقی بمانـد، خداونـد متعال در آن روز از خاندان من مردی را برانگیزاند و جهان را پر از عدل و داد کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده بود.

هم چنین فرمود:

لو لم یبق من الدنیا إلّا یوم لطوّل الله ذلک الیوم حتّی یبعث الله فیه رجلاً منی أو من أهل بیتی یواطیء اسمه اسمی؛(۲)

اگر تنها از عمر دنیا یک روز باقی بمانـد، خداونـد آن روز را به درازا خواهد کشاند تا این که از خاندان من مردی به پا خیزد. اسم او اسم من است و...

روایات درباره مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشـریف که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام آن حضـرت صادر شده و در کتاب های شیعه و سنّی گرد آمده، چنان گسترده است که آن را نمی توان انکار نمود و یا در وجود آن تردید افکند.

فراوانی روایات مهـدویت که از پیامبر و عترت به ما رسـیده موجب شـد اعتقاد به مهـدویت در میان همه مذهب ها و فرقه های اسلامی فراگیر شود و همه به آن معتقد گردند.

آن گونه که روایات، ویژگی های مهـدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشـریف را بیان کرده اند، او فرزند امام حسن عسـکری علیه السلام دوازدهمین امام از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. وی دو غیبت صغری و کبری دارد.

با وجود این، برخی از افراد و پیروان مذاهب و فرقه های اسلامی، از این باور

۱- مجلسی، بحارالأنوار، ج۵۱، ص ۸۵ - ۱۰۴؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۴۲۸۳.

۲- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۹- ۳۱۰، ح ۴۲۸۲.

فراگیر (مهدویت) بد برداشت کردند و برای خود فردی را مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف خواندند، در حالی که آن افراد، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نیستند. برخی از افراد فرصت طلب نیز به دلیل اغراض سیاسی و جاه طلبی، به دروغ خود را مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف خوانده اند. این افراد به نام متمهدیان یا مدّعیان دروغین مهدویت نامیده شده اند.

هر دو انگیزه در تاریخ اسلام برای ادعای مهدویت وجود دارد، چه افراد فرصت طلبی که خود را مهدی موعود معرّفی کرده اند و چه افراد با فضیلتی که خود چنین ادعایی نداشته اند، ولی دیگران آنان را مهدی موعود معرّفی نموده اند.

برخی از جاهلان، افراد با فضیلتی مانند محمد حنفیه فرزند امام علی علیه السلام، محمد بن عبدالله بن حسن، امام جعفر صادق علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام، اسماعیل بن جعفر (فرزند امام صادق علیه السلام)، امام محمد باقر علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام را مهدی موعود پنداشته اند.

نیز برخی از شیّادان افراد خون آشام و ستم گری مانند مهدی عبّاسی و ابومسلم خراسانی را مهدی موعود خوانده اند.(۱)

از سوی دیگر، برخی از افراد جاه طلب و حیله گر، از اعتقاد مهدویت سوء استفاده کرده اند و به دروغ خود را مهدی موعود خوانده اند که نام چند نفر از آنان برای نمونه می آید:

۱. عبیدیان

عبیدالله بن محمد فاطمی (۲۵۹- ۳۲۲ قمری) ملقّب به مهدی که سلسله عبیدیان یا فاطمیان را بنا نهاد، نخست در شام زندگی می کرد و در آن جا کسانی را به مغرب فرستاد تا مردم را به ظهور مهدی موعود بشارت دهند. برخی دعوت او را پذیرفتند. وی در پایان قرن سوم هجری در شمال افریقا در منطقهٔ «سجلماسه» قیام کرد و سراسر آن منطقه را تصرّف نمود و در سال ۲۹۷ قمری خود را خلیفه خواند و در سال ۳۰۳ قمری در نزدیکی قیروان شهری بنا نهاد که به مناسبت انتساب به وی آن

۱- نک: شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱؛ نوبختی، فرق الشیعه.

را «مهدیه» خواندند. عبیدالله مهدی در سال ۳۲۲ قمری درگذشت.(۱)

۲. حاکم بأمرالله

حاکم بأمرالله از خلفای عبیدیان مصر، در سال ۳۸۶ قمری به خلافت رسید. او در یازده سالگی به مرضی مانند جنون مبتلا شد و بعد که به حکومت رسید، دستورهایی نابخردانه صادر می کرد.

وی زمانی به مردم فرمان داد که بر در و دیوار مساجد و معابر، بر خلفا و صحابه دشنام بنویسند، زمانی فرمان داد که مردم همهٔ سگ ها را بکشند و نیز دستور داد زنان در خانه زندانی باشند و هیچ کدام از زنان نباید از خانه بیرون روند. از این رو، برای اجرایی شدن این فرمان، کفش گران را از تولید کفش زنانه نهی کرد.

حاکم در آغاز ادعای مهدویت و سپس ادعای الوهیت نمود.

در مصر او را ربودند و کشتند و بعد از مدتی لباس های خون آلود و پاره پاره شدهٔ او را یافتند. پیروانش ادعا کردند که او نمرده، بلکه به آسمان عروج کرده است.(۲)

۳. محمد بن تومرت

از دیگر متمهّدیان، محمد بن تومرت (۴۸۵- ۵۲۴ قمری) است. او مؤسس سلسلهٔ الموحّدین و از قبیله مصامده بود که در جبال اطلس مراکش سکنا داشته اند. وی در آغاز مردم را به ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بشارت می داد، اما در سال ۵۲۲ قمری ادعا کرد که مهدی موعود خودش است. گروهی از اقوام بربر گرد او جمع شدند و چون فوت کرد (۵۲۴ قمری)، عبدالمؤمن جانشین و پیرو او هنگامه را غنیمت شمرد و اقوام بربر را به سوی مراکش روانه کرد و بعد به اسپانیا تاخت و آن جا را تصرّف کرد و سلسله الموحّدین را تأسیس نمود.(۳)

۱- دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۴۶ به بعد؛ علی اکبر ده خدا، لغت نامه، ص۱۹۳۳۱؛ دایره المعارف مصاحب، ص ۶۷۸.

۲- مبلغی، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۳، ص ۱۱۱۴؛ تاریخ ابن اثیر و ابن خلکان.

۳- علی اکبر ده خدا، لغت نامه، ص ۱۹۳۷.

۴. تهامی

فردی در منطقه تهـامیه یمن در سال (۱۱۵۹ میلادی) ادعای مهـدویت نمود و گروهی به او گرویدنـد. او در آن منطقه، دولتی توانست تأسیس کند. سرانجام توران شاه، حاکم و صلاح الدین ایوبی کارگزار او را شکست داد.(۱)

۵. بابا اسحاق

فردی به نام بابا اسـحاق محمد قرمانی، در زمان سلطان سلیمان قانونی از پادشاهان عثمانی، در سال ۶۳۷ قمری (۱۲۳۹ میلادی) در «انـاطولی»، ادعـای مهـدویت نمود و گروه زیادی از مردم را قتل عام کرد، اموال آنان را به غارت برد و سـرانجام کیخسـرو امیر قونیه، او را به قتل رساند.(۲)

۶. عباس الریفی

عبـاس الریفی از اهـالی ریف از بلاد مغرب، در بین سال های ۶۹۰ - ۷۰۰ قمری (۱۲۹۰ - ۱۳۰۰ میلادی) در آن منطقه ادعای مهدویت نمود و فتنه عظیمی برپا کرد.(۳)

۷. الرجل الجبلی

فردی به نـام عبـدالله یـا قرطیاوس در جبل، سال ۷۱۷ قمری (۱۳۱۷میلادی) ادعای مهدویت نمود و از طایفه نصـریه حدود سـه هزار نفر با او بیعت کردند.(۴)

۸. ملا عرشی کاشانی

در سال ۸۵۰ قمری (۱۴۴۶ میلادی) فردی به نام ملّا عرشی کاشانی در اصفهان ادعای مهدویت نمود و بعد ادعای نبوّت کرد و در سال ۸۸۰ قمری کشته شد. جسد او را پس از کشته شدن سوزاندند.(۵)

ص: ۳۳۰

۱- تاریخ الشـعوب الاسلامیه، ص ۳۲۴- ۴۲۶ (به نقل از: باقر شـریف القرشـی، حیاه الامام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص۱۴۴).

۲- تاریخ ادیان و مذاهب، ج ۳، ص ۱۱۱۸.

۳- تاریخ ادیان و مذاهب، ج ۳، ص ۱۱۱۵.

۴- تاریخ ادیان و مذاهب، ج ۳، ص ۱۱۱۵.

۵- تاریخ ادیان و مذاهب، ج ۳، ص ۱۱۲۱.

۹. میرزای بلخی

یکی از علمای بلخ معروف به میرزای بلخی در سال ۸۹۰ قمری (۱۴۸۵ میلادی) ادعای مهدویت کرد و بعد کشته شد.(۱)

۱۰. شیخ عبدالقدیر بخارائی

در سال ۹۰۰ قمری (۱۴۹۴ میلادی) در بخارا فردی به نام شیخ عبدالقدیر بخارایی ادعای مهدویت نمود و امیر بخارا او را به قتل رساند.(۲)

۱۱. محمد جونپوری هندی

محمد جونپوری هندی دیگر از متمهّدیان است که به دروغ خود را مهدی موعود خواند. او در سال ۸۴۷ قمری متولد شد، در سال ۹۱۰ قمری (۱۴۹۵ میلادی) ادعای مهدویت نمود و در سال ۹۱۰ قمری مرد.(۳)

۱۲. مغربی

شیخ شمس الدین محمد فریانی فرزند احمد مغربی در سال ۸۲۴ قمری (۱۴۰۲ میلادی) در جبال حمیده در مغرب ادعا کرد که مهدی موعود است.(۴)

۱۳. شیخ مغربی

فردی در سال ۹۵۰ قمری (۱۵۴۳ میلادی) در بلاد مغرب، ادعای مهدویت نمود که در تاریخ به عنوان «شیخ مغربی» از او نامی به میان آمده است.(۵)

۱۴. شیخ زادهٔ کردستانی

در سال ۱۰۷۷ قمری (۱۶۶۶ میلادی) در کردستان شیخ زاده ای خود را مهدی خواند و چون او را دست گیر کردند و به نزد سلطان عثمانی بردند، از ادعای خود

۱- تاریخ ادیان و مذاهب، ج ۳، ص ۱۱۲۱.

۲- تاریخ ادیان و مذاهب، ج ۳، ص ۱۱۲۱.

۳- تاریخ ادیان و مذاهب، ج ۳، ص ۱۱۱۶.

۴- تاریخ ادیان و مذاهب، ج ۳، ص ۱۱۱۷- ۱۱۱۸.

۵- تاریخ ادیان و مذاهب، ج ۳، ص ۱۱۱۷- ۱۱۱۸.

منصرف شد. او در پاسخ به پرسش های سلطان به گونه ای سخن می گفت که سلطان شیفته او شد و او را در ردیف ندیمان خود قرار داد.(۱)

۱۵. عبدالله العجمی

فردی در روز جمعه ۲۶ رمضان ۱۰۸۱ قمری (۱۶۷۰ میلادی) در مسجدالحرام به نام عبدالله العجمی ادعای مهدویت نمود و در همان جا کشته شد.(۲)

۱۶. بنگالی

مردی از اهالی بنگالهٔ هند در مسجدالحرام، در ماه رجب ۱۲۰۳ قمری (۱۷۸۸ میلادی) ادعای مهدویت نمود و در همان جا کشته شد.(۳)

۱۷. سنگالی

مردی در سال ۱۲۴۴ قمری (۱۸۲۸ میلادی) در سنگال ادعای مهدویت نمود و خود را مهدی منتظر خواند و پرچم مبارزه را برافراشت و بعد از چند صباحی شکست خورد و کشته شد.(۴)

۱۸. شیخ سعید یمانی

در سال ۱۲۵۶ قمری (۱۸۴۰ میلادی) در یمن مردی به نام شیخ سعید یمانی ملقّب به فقیه ادعا کرد که مهدی موعود و منتظر است. پادشاه یمن ملقّب به امام الهادی او را به قتل رساند.(۵)

۱۹. سودانی

محمد احمد بن سید عبدالله معروف به مهدی سودانی ۱۲۶۰- ۱۳۰۴ قمری (۱۸۴۴- ۱۸۸۵ میلادی) یکی از مدّعیان معروف مهدویت در سودان بوده است. او

۱- علی اکبر ده خدا، لغت نامه، ص ۱۹۳۳۱.
۲- تاریخ ادیان و مذاهب، ج ۳، ص ۱۱۱۷ (به نقل از: زین دحلان)
۳- تاریخ ادیان و مذاهب، ج ۳، ص ۱۱۱۷ (به نقل از: زین دحلان)
۴- حاضرالعالم الاسلامی، ج ۲، ص ۱۹۵. (به نقل از: حیاه الامام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۴۴)
۵- تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۳، ص ۱۱۱۷ (به نقل از: تاریخ عبدالواسع یمانی)

در آغاز، نزد دو تن از علمای پیرامون «خارطوم» درس خواند و سپس به جزیره «ابا» واقع در «نیل ابیض» رفت و در آن جا برای خود خانقاه ساخت و به مدت پانزده سال در آن جزیره در انزوا به سر برد. پس از مدتی با شیخ و مرشد خود، به نام محمد شریف، اختلاف پیدا کرد و به مرشد دیگری به نام شیخ القرشی روی آورد. قبیله بگارا که در آن ناحیه از همه مقتدرتر بودند، او را تقدیس می کردند.

وی در شعبان ۱۲۹۸ قمری برابر با ژوئیه (۱۸۸۱ میلادی) در چهل سالگی ادعای مهدویت کرد و قبیله بگارا به آسانی دعوت او را پذیرفتند. او در سال ۱۳۰۰ قمری (۱۸۸۲ میلادی) منادیانی به اطراف و نواحی به نزد شیوخ قبایل روانه ساخت تا خبر دهند که او مهدی منتظر است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خدا مهدویت را به او بشارت داده است. او در سودان بر ضدّ مصر و انگلستان قیام نمود. رئوف پاشا حاکم سودان او را به خارطوم دعوت کرد، ولی او نپذیرفت. پیروان او با سپاه رئوف پاشا جنگیدند و آنان را شکست دادند. دولت مصر سپاهی به فرمان دهی جیگلر پاشا به نبرد با او و یارانش روانه کرد، ولی مهدی با پنجاه هزار سرباز سودانی او را شکست داد. پیروانش پس از این پیروزی ها در سال ۱۸۸۵ میلادی به شهر خارطوم حمله کردند و ژنرال گوردون پاشا حاکم خارطوم را کشتند و بر پایتخت سودان مسلّط شدند. مهدی در سال ۱۳۰۲ قمری (۱۸۸۵ میلادی) مرد و سپاهیانش در سال ۱۸۸۹ میلادی شکست خوردند و نابود شدند.(۱)

۲۰. صومال

او در سال ۱۳۱۷ قمری (۱۸۸۹ میلادی) ادعای مهدویت نمود. وی نزد قبیلهٔ اوگادین نفوذ وسیعی داشت و با نیروهای انگلستان، ایتالیا و اتیوپی به مدت بیست سال درگیر شد و سرانجام در سال ۱۹۲۰ میلادی مُرد.(۲)

۲۱. علی محمد شیرازی

او در سال ۱۲۳۵ قمری (۱۸۱۹ میلادی) در شیراز متولد شد، در نوزده سالگی به

۱- حیاه الامام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۳۹- ۱۴۳، ده خدا، لغت نامه، ص ۱۹۳۳۱، دایره المعارف، مصاحب، ص ۲۶۹۰.

۲- تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۶۴۰. (به نقل از: حیاه الامام محمد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۴۴)

بوشـهر رفت و پنج سال به تجارت پرداخت و پس از آن به نجف اشـرف رفت و آن جا در درس سید کاظم رشتی شرکت می کرد. پس از وفات او، خود را باب امام زمان و سـپس مهدی موعود خواند. در مکه مردم را به خود فراخواند، سـپس به بوشهر برگشت. وی به دلیل این ادعا دست گیر و زندانی شد و در سال ۱۲۶۶ قمری (۱۸۵۰ میلادی) در تبریز اعدام شد.(۱)

۲۲. قادیانی میرزا غلام احمد

میرزا غلام احمد، مؤسـس فرقهٔ احمدیه در قادیان پنجاب هندوستان به دنیا آمد و علوم متداول زمان خود را در فارسی و عربی به خوبی آموخت و بر خلاف میل پـدرش که می خواست او را به خـدمت دولت انگلسـتان درآورد، گوشه نشـینی گزیـد و از درآمـد املاک خود زنـدگی می کرد. در حدود چهل سالگی کتاب مهمی به نام براهین احمدیه منتشـر کرد. در پنجاه سالگی اعلام کرد که به او وحی رسـیده و در گرفتن بیعت از مردم مجاز شده است. گروهی از مردم به او گرویدند. دو سال بعد خود را مصلح و مهدی موعود خواند و تا آخر عمر، گرفتار مخالفت مسلمانان و نیز مسیحیان و هندوها بود.(۲)

افزون بر این، عـده ای هم در تاریـخ، خود را باب و سـفیر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف معرفی نموده اند که چهار نفر از این شمار به حق سفیر حضرت بوده اند که در بحث از نوّاب اربعه ذکر خواهد شد.

ادعـای بـابیت در مجموع در دوره غیبت صـغری و به ویژه در زمـان سـفارت ابوجعفر عَمروی اتفـاق افتاد که در فصل گذشـته یادآور شدیم.

برخی در عصر غیبت کبری نیز خود را سفیر حضرت شناسانده اند و مفتضح شده اند.

برای نمونه، افراد زیر، خود را باب و نایب خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی نموده اند:

۱. ابودلف مجنون (محمد بن مظفر). او پس از درگذشت ابوالحسن علی بن

۱- مصاحب، دایره المعارف، ص ۳۵۶.

۲- مصاحب، دایره المعارف، ص ۱۹۸۵- ۱۹۸۶.

محمـد سَـمَری، آخرین نایب خاص امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف ادعای نیابت و بابیت نمود و مفتضـح شد. او در آخر زندگی اش به جنون مبتلا شد.(۱)

۲. محمد بن سعد، شاعر کوفی (درگذشته ۵۴۰ قمری/ ۱۱۴۵میلادی)؛

۳. احمد بن حسین رازی (درگذشته ۶۷۰ قمری/ ۱۲۷۱میلادی)؛

۴. حسین بن علی اصفهانی کاتب (درگذشته ۸۵۳ قمری/ ۱۴۴۹میلادی)؛

۵. علی بن محمد سجستانی ساکن بغداد (درگذشته ۸۶۰ قمری/ ۱۴۵۵میلادی)؛

۶. سید محمد هندی ساکن مشهد (درگذشته ۹۸۷ قمری/ ۱۵۷۹میلادی)؛

۷. شیخ محمد مشهدی (درگذشته ۱۰۹۰ قمری/ ۱۶۷۹ میلادی)؛

۸ . سید محمد علی شیرازی، معروف به باب (درگذشته ۱۲۶۶ قمری/ ۱۸۵۰ میلادی).(۲)

چکیده

اکثر شـیعیان، برای زنده نگاه داشـتن حقوق اهل بیت علیهم السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خصوص خلافت و مرجعیت علمی به انتقاد و اعتراض پرداختند و از اکثریت مردم ممتاز گشتند.

شیعه در عصر خلفای راشدین (۱۱– ۳۵ قمری) پیوسته زیر فشار بود، و در زمان بنی امیه (۴۰– ۱۳۰ قمری) از هرگونه مصونیت مـالی و جـانی محروم بودنـد، هر چه بر فسـاد و بی دادگری افزوده می شـد، آنـان در عقیـدهٔ خـود اسـتوارتر می گشـتند و از مظلومیت خود در پیشرفت عقیده، بیشتر بهره می بردند.

شیعیان در میانه قرن دوم و در آغاز خلافت عباسـیان نفسـی تازه کردنـد، ولی عرصه بر آنان پس از چندی و تا اواخر قرن سوم روز به روز تنگ تر می شد.

شیعیان در اوایل قرن چهارم تا اواخر قرن پنجم با روی کار آمدن دولت های انقلابی شیعه چون آل بویه، فاطمیان، حمدانیان و علویان، با کسب قدرت تا حدودی آزادی عمل یافتند و به مبارزهٔ فکری و اعتقادی آشکار پرداختند.

۱– شیخ طوسی، الغیبه، ص۴۱۴.

۲– مبلغی، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۳، ص ۱۱۲۳. (دربارهٔ سید محمد علی باب، نک: همان، ص ۱۴۰۳– ۱۴۱۹)

در دو قرن شـشم و هفتم با حملهٔ مغولان به جهان اسلام و ادامه یافتن جنگ های صلیبی، چندان فشاری به عالم تشیّع وارد نشد و شیعه شـدن برخی سـلاطین مغول در ایران و حکومت مرعشـیان مازنـدران و سـربداران خراسـان در دو قرن هشـتم و نهم، بر قدرت و وسعت جمعیت شیعه افزود و در هر گوشه از ممالک اسلامی به ویژه در ایران تراکم میلیون ها شیعه محسوس شد.

مذهب شـیعه در آغاز قرن دهم با ظهور دولت صـفویه به رسـمیت شـناخته شد و تاکنون با وجود دولت های پی در پی «زند»، «قاجـار» و مشـروطه این مـذهب رسـمی پابرجا مانـده و در سراسـر جهان هوادار دارد. ایران و عراق برای پنـج قرن پیاپی، مرکز تشیع بوده اند و حوزه های علمیه شیعه در این دو کشور متمرکز بوده اند و مرجعیت شـیعه، مرکز واقعی جهان تشیع به شـمار رفته است.

آغاز قرن پانزدهم هجری سرآغاز اسـتقرار حکومت اسـلامی در عصـر غیبت بر مبنای نظریـهٔ مترقی ولایت فقیه، فقیهی عارف، عادل و شـجاع پس از مبارزه ای بی امان با اسـتبداد داخلی و اسـتعمار خارجی است. این حکومت در عصر کنونی، مرجع، پناه گاه و برآورنده آرزوهای همه مسلمانان جهان است.

بنابراین، قرن های سوم تا پنجم هجری، دوره دولت های انقلابی شـیعی است که در اطراف دولت پهناور عباسـی تشـکیل شده بودند.

قرن های ششم تا نهم، خلافت فرو پاشید و از مرحله تقیه به مرحله ظهور سیاسی و با اقتدار تشیّع گذار صورت پذیرفت.

قرن های دهم تا پانزدهم، دورهٔ رسـمی شدن تشیّع به عنوان مذهبی اسلامی و با اقتدار که دارای نظام سیاسی روشنی بوده و در دو جبههٔ استبداد داخلی، با استعمار خارجی مبارزه ای بی امان داشته است.

مجموعهٔ نهضت های یک قرن اخیر با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در طلیعهٔ قرن پانزدهم هجری به ثمر رسید.

شیعه مؤسس علوم اسلامی بوده و رشد دهندهٔ حرکت علمی در جهان اسلام به شمار می رود. رشد شیعه در علوم حدیث، فقه، کلام، فلسفه و علوم وابسته به این رشته ها بسیار چشم گیر است.

فقه و فقاهت شیعه از حیاتی مستمر و پویا برخوردار بوده و به تناسب اوضاع زمانی، در دوران سه گانه (حضور، غیبت صغری و غیبت کبری) از ویژگی های خاصی برخوردار بوده است.

مکاتب فقهی افراطی و تفریطی شیعه، در گذر زمان رو به افول نهاده اند و هم اکنون مکتب فقهی شیعه، دربردارنده همه امتیازات و کمالات مکاتب فقهی گذشته است. مراکز فقاهت شیعه که حرف نخست می زدند، در دوران غیبت کبری به ترتیب قم، بغداد، نجف، حلّه، جبل عامل، اصفهان، نجف، کربلا و قم بوده است.

فعالیت های سیاسی علمای شیعه در زمینه های گوناگون، مراحل گوناگونی را سپری نموده و در دفاع از موجودیت شیعه تا استقرار حکومت اسلامی، براساس مذهب فقهی اهل البیت علیهم السلام سیر تکاملی داشته و از گونه ای پویایی برخوردار بوده است.

ص: ۳۳۷

فصل نهم: سیرت و آثار امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

الف) سیرت

اشاره

روش، رفتار و سیرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دو جهت باید بررسی شود: یکی در عصر غیبت و دیگر در دوران ظهور. از آن جا که این سیرت ها برای ما نمونه ها و سرمشق های خوبی می توانند باشد، مناسب است در این مقام درباره برخی از این سیرت ها اشاره شود:

۱. عصر غیبت

اشاره

امام شئونی دارد: شأن هدایت و رهبری، حفظ مسلمانان و شیعیان، ایجاد زمینه و گردآوردن یاور برای انقلاب جهانی خود و... .

آن حضرت به همه شئون و وظایف خود به بهترین گونه اقدام می کند و جز آن چه با غیبت ناسازگار باشد، به همه چیز عنایت فرماید، هم چنان که در روایتی نیز آمده است:

الإنتفاع بی فی غیبتی فکالإنتفاع بالشّمس إذا غیّبها عن الأبصار السّحاب؛(۱)

ص: ۳۳۹

۱- شیخ صدوق، کمال الدین، ج۲، ص۴۸۵؛ بحارالأنوار، ج۵۳، ص۱۸۱. («ابر»، کنایه از مخفی بودن عنوان و شخصیت است و «خورشید»، کنایه از تأثیر سودبخش آن حضرت در جامعه انسانی). (سیدمحمد صدر، تاریخ الغیبه الکبری، ص۵۱)

بهره بردن از من در عصر غیبتم، مانند بهره برده از آفتاب است، هنگامی که زیر ابرها باشد.

آن حضرت را غایب نامیده اند؛ چون ظاهر نیست، نه آن که «حاضر» نیست. غیبت به معنای «حاضر نبودن»، تهمت ناروایی است که به آن حضرت زده اند و آنان که بر این پندارند، فرق میان «ظهور» و «حضور» را نمی دانند. آمدن آن حضرت به معنای «ظهور» است، نه «حضور» و شیفتگان آن حضرت، ظهورش را از خدا می طلبند، نه حضورش را. از همین رو، وقتی ظاهر می شود، همه انگشت حیرت به دندان می گزند و با تعجب می گویند که او را پیش از این هم دیده اند.

برای به دست آوردن «سیرت» آن حضرت در دوران غیبت از برخی روایت ها، دعاها، زیارت نامه ها، توقیعات و نامه ها ی آن حضرت به بعضی از شیعیان و یا نقل قول های متواتر از افراد کاملاً ـ مورد وثوق که به شرف حضور ره یافته اند می توان استفاده برد.

آن چه بیش از همه در میان ادعیه، توقیعات و... به چشم می خورد، عنایت خاص آن حضرت به وضعیت شیعیان و گرفتاری های آنان در عصر غیبت است. به برخی از نکاتی که در متون آمده، اشاره می شود:

یکم. آگاهی از وضعیت و احوال شیعیان

در توقیعی که برای شیخ مفید صادر شده، آمده است:

فانّا نحیط علماً بأنبائکم و لا یعزب عنّا شئٌ من أخبارکم؛(۱)

ما بر اخبار و احوال شما آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع شما بر ما پوشیده و مخفی نمی ماند.

دوم. حفظ و نجات شیعیان از گرفتاری ها و شر دشمنان

نیز در همان توقیع آمده است:

انّا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم و لولا ذلک لنزل بکم اللأواء و اصطلمکم الاعداء؛(۲)

۱- طبرسی، الاحتجاج، ج۲، ص۵۹۶.

۲- طبرسی، الاحتجاج، ج۲، ص۵۹۶.

ما در رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نمی بریم که اگر جز این بود، دشواری ها و مصیبت ها بر شما فرود می آمد و دشمنان، شما را ریشه کن می نمودند.(۱)

از جمله این موارد، نجات مردم بحرین از دست نوکران و دست نشاندگان استعمار است. آن گاه که نخست وزیر این کشور حیله و نقشه ای ریخت تا با شیعیان هم چون کافران حربی از اهل کتاب رفتار کنند، یا جزیه پردازند و ذلّت پرداخت آن را تحمل کنند و یا مردانشان کشته و زنان و کودکانشان به اسارت گرفته شوند که آن حضرت در خنثی ساختن این توطئه تأثیر بزرگی داشت.(۲)

سوم. حضور در میان مردم

أن یکون صاحبکم المظلوم، المجحود حقّه، صاحب هذا الامر یتردّد بینهم و یمشی فی أسواقهم و یطأ فرشهم و لا یعرفونه حتی یأذن الله له أن یعرّفهم نفسه؛(۳)

صاحب این امر... در میان آنها راه می رود، در بازارهایشان رفت و آمد می کند، روی فرش هایشان گام برمی دارد، ولی او را نمی شناسند، مگر خداوند به او اجازه دهد تا خودش را به آنان معرّفی کند.

در روایتی دیگر از امام امیرمؤمنان علیه السلام آمده است:

فورب علیّ أن حجتها علیها قائمه، ماشیه فی طرقها، داخله فی دورها و قصورها، جوّاله فی شرق الارض و غربها، تسمع الکلام و تسلّم علی الجماعه، تری؛(۴)

۱- دفع گرفتاری ها و بلاها ممکن است به گونه مستقیم توسط خود آن بزرگوار و یا از طریق وسایط و یاران مخصوص وی و یا به وسیله دعای آن حضرت صورت گیرد. (سیدمحمد صدر، تاریخ الغیبه الکبری، ص۱۵۳) می دانیم که حضرت، مستجاب الدعوه است. (این المضطرّ الذی یجاب اذا دعا)

۲- النجم الثاقب، ص۳۱۴؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۷۸؛ منتهی الآمال، ج۲، ص۳۱۶، (به نقل از: سیدمحمد صدر، تاریخ الغیبه الکبری)

۳- نعمانی، الغیبه، ص۱۶۳، (باب أنّ فی القائم سنه من الانبیاء)؛ الکافی، ج۱، ص۳۳۶ (با اندکی تفاوت در عبارات)؛ بحارالأنوار، ج۵۱، ص۱۴۲ و ج۵۲، ص۱۵۴؛ مکیال المکارم، ج۲، ص۳۷۵.

۴- نعمانی، الغیبه، ص۱۴۲. (به نقل از: کامل سلیمان، روزگار رهایی، ترجمه علی اکبر مهدی پور، ج۱، ص۲۲۳)

سوگنـد به خدای علی! حجّت خدا در میان آنان هست، در کوچه و بازار آنان گام برمی دارد و به خانه ها یشان وارد می شود و در شـرق و غرب جهان به سـیاحت می پردازد و گفتار مردمان را می شـنود و بر اجتماع آنان پا می نهـد و سـلام می دهد. او مردمان را می بیند... .

در دعای «ندبه» آمده است:

بنفسی انت من مُغیّب لم یخل منّا، بنفسی أنت من نازح ما نزح عنّا؛

جانم فدایت! تو آن غایبی هستی که از میان ما بیرون نیستی جانم فدایت! تو آن دور شده از وطنی هستی که از ما دور نیستی.

چهارم. حضور همیشگی در مراسم حج

یحضر الموسم کل سنه فیری الناس فیعرفهم و یرونه و لا یعرفونه؛(۱)

آن حضـرت هر سـال در موسم حـج حضور می یابـد، همگـان را می بینـد و می شـناسد، امـا دیگران او را می بیننـد، ولی نمی شناسند.

پنجم. دستگیری درماندگان، راه یابی گم شدگان، شفای بیماران دور از علاج، ...

خیرخواهی و دعـا برای مؤمنان، شـرکت در تشـییع برخی از آنان، حلّ بعضـی از مشـکلات علمی عالمان، خبر دادن از پاره ای روی دادهای مهم،(۲) دست گیری باطنی افراد و...(۳) از جمله کارهای آن حضـرت در این دوران است، چه او را بشناسـند و چه نشناسند و چه به گونه مستقیم خود حضرت صورت دهد و یا برخی از یاران و خواص آن حضرت.

۱- کمال الدین، ج۲، ص ۴۴۰.

۲- برای آگاهی از نمونه هایی از موارد یاد شده، نک: سیدمحمد صدر، تاریخ الغیبه الکبری، ص۱۲۲ -۱۳۰.

۳- علامه طباطبایی در این زمینه بیانی نغز دارد که فلسـفه حضور امام غایب را در میان جامعه روشن می کنـد. وی می گویـد: «امـام چنـان که نسبت به ظاهر اعمال مردم پیشوا و راه نما است، هم چنان در باطن نیز سـمت پیشوایی و رهبری دارد و اوسـت قافله سالار کاروان انسانی که از راه باطن به سوی خدا سیر می کند.» نک: علامه طباطبایی، شیعه در اسلام، ص۱۸۳-۱۸۷.

۲. دوران ظهور

یکم. سیرت تربیتی و اخلاقی

امام باقر علیه السلام فرمود:

إذا قام قائمنا وضع یده علی رئوس العباد فجمع به عقولهم و أکمل به أخلاقهم؛(۱)

چون قائم ما قیام کند، دستش را بر سر بندگان می گذارد و عقول آنها را متمرکز می سازد و اخلاقشان را به کمال می رساند.

در پرتو عنایات و ارشادات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، مغزها و اندیشه ها شکوفا می شود و بدین وسیله، همه کوته بینی ها، تنگ نظری ها و رذایل اخلاقی که منشأ بسیاری از درگیری های اجتماعی است، از بین می رود.

امام باقر علیه السلام فرمود:

تؤتون الحکمه فی زمانه؛(۲)

در دولت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به همه مردم، حکمت و علم بیاموزند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

إذا خرج المهدی ألقی الله الغنی فی قلوب العباد؛(۳)

زمانی که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، در قلب بندگان بی نیازی افکند.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

لو قام قائمنا... لذهب الشحناء من قلوب العباد؛(۴)

اگر قائم ما قیام کند... کینه ها از سینه ها بیرون رود.

ص: ۳۴۳

۱- بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۳۶؛ منتخب الأثر، ص۴۸۲. (گفتنی است که در کمال الدین، ج۲، ص۶۷۵؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۳۸، به جای «اخلاقهم»، «احلامهم» آمده شده است، یعنی حضرت «قائم» فرزانگی آنان را به تمامیت می رساند و در اصول کافی، ج۱، ص۲۵ از امام باقر علیه السلام این گونه روایت شده است: «اذا قام قائمنا وضع الله یده علی رئوس العباد فجمع بها عقولهم و کملت بها احلامهم.»

۲- نعمانی، الغیبه، ص۲۳۹؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۵۲.

۳- الملاحم و الفتن، ص۷۱، و نیز نک: بحارالأنوار، ج۵۱، ص۹۱ (یملاء الله قلوب امه محمد صلی الله علیه و آله و سلم غنیً)
۴- منتخب الأثر، ص۴۷۳ -۴۷۴.

امام باقر علیه السلام فرمود:

إذ قام القائم عرض الایمان علی کل ناصب، فإن دخل فیه بحقیقه و الّا ضرب عنقه؛(۱)

چون قائم قیام کند، ایمان را بر هر ناصبی (دشمن اهل بیت) عرضه می کند، اگر به راستی آن را بپذیرد، از او می گذرد و اگر نپذیرد، گردنش را می زند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

یدعو الناس إلی کتاب الله و سنه نبیه والولایه لعلی بن ابی طالب و البراءه من عدوه؛(۲)

او مردم را به سوی کتاب خدا، سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام و بیزاری از دشمنان او دعوت می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

سنّته سنّتی یقیم الناس علی ملّتی و شریعتی و یدعوهم إلی کتاب ربی عزوجل؛(۳)

سیرت و سنّت او سیرت و سنّت من است. مردم را بر دین و آیین من به پا خواهد داشت و آنان را به کتاب پروردگارم دعوت می کند.

دوم. سیرت اجتماعی

امام صادق علیه السلام فرمود:

یملاءها قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و عدواناً؛(۴)

زمین را سراسر قسط و عدل می کند، همان گونه که سراسر ستم و دشمنی شده بود.

امام علی علیه السلام فرمود:

فیریکم کیف هدل السیره؛(۵)

۱- بشارهالاسلام، ص۲۳۹ و ۲۶۱. (به نقل از: روزگار رهایی، ج۲، ص۶۹۲).

۲- العیاشی، تفسیر عیاشی، ج۲، ص۵۸.

۳- کمال الدین، ج۲، ص ۴۱۱.

۴- شیخ طوسی، الغیبه، ص۴۶.
۵- نهج البلاغه، خ۱۳۸.

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به شما نشان خواهد داد که سیرت عادلانه چگونه است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ویسعهم عدله؛(۱)

عدالتش همه را فرا می گیرد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

أما و الله لیدخلنّ علیهم عدلَه جوف بیوتهم، کما یدخل الحـَـرُّ و القَرُّ؛(۲)

به خدا سوگند! مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف عدالت را هم چنان که سرما و گرما وارد خانه ها می شود، وارد خانه های مردمان کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

و یذهب الزنی و شرب الخمر و یذهب الربا و یُقبل الناس علی العبادات و تؤدّی الأمانات و تهلک الأشرار و تبقی الخیار؛(۳)

زنا، نوشیدن خمر و رباخواری از بین می رود، مردم به عبادت و اطاعت روی می آورند، امانت ها را به خوبی رعایت می کنند، مردمان شریر نابود می شوند و صالحان باقی می مانند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

... حتی إذا قام القائم جائت المزامله و یأتی الرجل إلی کیس أخیه فیأخذ حاجته لایمنعه؛(۴)

هنگامی که قائم ما قیام کند، دوستی واقعی و صمیمیت حقیقی اجرا می شود، هر نیازمندی دست می برد و از جیب برادر ایمانی اش به مقدار نیاز برمی دارد و برادرش او را منع نمی کند.

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۱۱۴، بحارالأنوار، ج۵۱، ص۷۵.

۲- نعمانی، الغیبه، ص۲۹۶؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۶۲.

۳- منتخب الأثر، ص۴۷۴.

۴- شیخ مفید، الاختصاص، ص۲۴؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۷۲.

امام صادق علیه السلام فرمود:

یوسّع الطریق الأعظم فیصیر ستین ذرعاً و یهدم کلّ مسجد علی الطریق و یکسر کلّ جناح و یسدّ کل کوّةٍ إلی الطریق... و یهدم کلّ جناح و کنیف و میزاب إلی الطریق؛(۱)

جاده های اصلی را توسعه دهد، هر مسجدی که بر سر راه باشد، تخریب می کند، بالکن ها را می شکند، پنجره هایی که به کوچه باز شود، می بندد. هر بالکن، فاضل آب و ناودانی را که به کوچه باشد، از بین می برد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

اُبشّرکم بالمهدی... یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض، یقسم المال صحاحاً. فقال له رجل: و ما صحاحاً؟ قال: السویه بین الناس؛(۲)

شما را مژده می دهم به آمدن مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ... ساکنان آسمان و زمین از او راضی هستند. او سرمایه ها را به گونه ای درست تقسیم می کند. مردی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: به گونه درست یعنی چه؟ فرمود: یعنی به مساوات میان مردم تقسیم می کند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

یسوی بین الناس حتی لاتری محتاجاً إلی الزکاه؛(۳)

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اموال را میان مردمان چنان به تساوی تقسیم می کند که دیگر نیازمندی یافت نمی شود تا به او زکات دهند.

سوم. سیرت سیاسی

امام باقر علیه السلام فرمود:

إذا قام القائم ذهب دوله الباطل؛(۴)

هنگامی که قائم قیام کند، هر دولت باطلی از بین می رود.

۱- شیخ طوسی، الغیبه، ص۴۷۵؛ الکافی، ج۳، ص۳۶۸.
۲- بحارالأنوار، ج۵۱، ص۸۱؛ منتخب الأثر، ص۱۴۷؛ مجمع الزوائد، ج۷، ص۳۱۳.
۳- بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۹۰.

۴- الکافی، ج۸، ص۲۷۸.

ولا یکون ملکٌ إلا للإسلام؛(۱)

در آن روز حکومتی، جز حکومت اسلامی نخواهد بود.

و لیبلغنَّ دین محمّدٍ ما بلغ اللیل و النهار حتی لا یکون شرک علی ظهر الأرض؛(۲)

بدون تردید آیین محمد صلی الله علیه و آله و سلم به هر نقطه ای که شب و روز می رسد، خواهد رسید و دیگر اثری از شرک روی زمین نمی ماند.

لیس شأنه إلّا السّیف؛(۳)

او فقط شمشیر را شناسد.

یبلغ سلطانه المشرق و المغرب؛(۴)

دولت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، شرق و غرب جهان را فراخواند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

یقتل أعداء الله حتی یرضی الله؛(۵)

دشمنان خدا را می کشد تا خدا راضی گردد.

إذا قام القائم لا یبقی أرض إلّا نودی فیها شهاده أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله؛(۶)

هنگامی که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، زمینی باقی نمی ماند، مگر آن که گل بانگ «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله» در آن بلند گردد.

... فما یکون من أهل الذمه عنده؟ قال: یسالمهم کما سالمهم رسول الله و یؤدّون الجزیه عن یدٍ و هم صاغرون؛(۷)

... امام زمان با اهل ذمّه چه خواهد کرد؟ فرمودند: مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با آنان پیمان می بندد، آنان هم با کمال خضوع با دست خودشان جزیه می پردازند.

۱- الملاحم و الفتن، ص۶۶.

۲- منتخب الأثر، ص۱۵۷؛ ینابیع الموده، ج۳، ص۷۸ و ۱۳۲؛ روزگار رهایی، ج۲، ص۶۰۲.

۳- نعمانی، الغیبه، ص۲۳۳؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۵۴.

۴- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۱.

۵- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۲.

۶- العیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۷۲؛ بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۰.

۷- بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷۹ و ۳۸۱.

إذ قام حکم بالعدل و إرتفع فی أیامه الجور و اَمِنَت السبل...؛(۱)

چون قیام کند، به عدالت حکومت کند و در زمان او ستم ریشه کن و راه ها امن می گردد... .

امام باقر علیه السلام فرمود:

یسیر بالقتل و لا یستتیب أحداً، ویل لمن ناواه؛(۲)

او بر روی نابه کاران شمشیر می کشد و از هیچ کس توبه نپذیرد. وای به حال کسی که با او بستیزد.

در دعای افتتاح آمده است:

أللّهم إنّا نرغب إلیک فی دولهٍ کریمهٍ تعزّ بها الإسلام و أهله و تذلّ بها النّفاق و أهله؛(۳)

خدایا! از تو امید داریم که دولت با کرامت (امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به ظهور آوری و اسلام و اهلش را با آن عزّت بخشی و نفاق و اهل نفاق را ذلیل و خوار گردانی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

... لیصلح اُمّه بعد فسادها؛(۴)

... خداوند (به وسیله حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) این امت را پس از آن که تباه شده اند، اصلاح می کند.

امام صادق صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

لا یکفّون سیوفهم، حتی یرضی الله عزّوجلّ؛(۵)

یاران قائم، شمشیرهای خویش را بر زمین ننهند تا این که خدای عزّوجل راضی شود.

ص: ۳۴۸

۱- اربلی، کشف الغمه، ج۲، ص۴۶۵؛ منتخب الأثر، ص۳۰۸؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۳۸.

۲- نعمانی، الغیبه، ص۲۳۱؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۵۳.

۳- مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

۴- اربلی، کشف الغمه، ج۳، ص۲۷۳؛ بحارالأنوار، ج۵۱، ص۸۳.

۵- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص۶۷۳.

امام صادق علیه السلام فرمود:

... لوقد خرج قائمنا، لم یکن إلّا العَلَقَ و العَرَقَ، و النوم علی السروج؛(۱)

هنگامی که قائم ما خروج کند، خون است و عرق ریختن و سوار مرکب ها بودن در میدان های مبارزه.

در دعای ندبه آمده است:

اَیْنَ قاصم شوکه المعتدین، أین هادم ابنیه الشرك و النفاق، أین مبید أهل الفسوق و العصیان و الطغیان، أین...؛(۲)

کجاست در هم شکننده شوکت متجاوزان؟ کجاست ویران کننده بناهای شرک و نفاق؟ کجاست نابود کننده اهل نادرستی و عصیان و طغیان؟ کجاست...؟

چهارم. سیرت اقتصادی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

تنعّم فیه اُمتی نعمه لم یمنعوا مثلها قطّ تؤتی الأرض اُکلها و لا تدّخر منهم شیئاً و المال یومئذ کدوس، یقوم رجل فیقول: یا مهدی أعطنی. فیقول: خذ؛(۳)

در آن زمان، امت من چنان از نعمت برخوردار شوند که هرگز امتی آن چنان از نعمت برخوردار نشده باشند، سرتاسر زمین محصول دهد و هیچ چیز را از آنان دریغ ندارد و اموال، انبوه شود. هر کس نزد مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آید و بگوید:به من مالی ده، او بی درنگ می گوید: بگیر.

امام صادق علیه السلام فرمود:

و یذهب الرّباء؛(۴)

در دولت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف رباخواری از بین می رود.

۱- نعمانی، الغیبه، ص۲۸۵.

۲- دعای ندبه.

۳- سنن ابن ماجه، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، ج۲، ص۱۳۶۶؛ بحارالأنوار، ج ۵۱. ص ۸۸.

۴- منتخب الأثر، ص ۴۷۴.

امام باقر علیه السلام فرمود:

و یأمرهم بعمران المدن؛(۱)

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به کارگزاران خود در سراسر بلاد فرمان می دهد که شهرها را آباد سازند.

و تعمر الأرض و تصفو و تزهو؛(۲)

زمین به وسیله مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آباد، خرّم و سرسبز می شود.

و تظهر له الکنوز و لا یبقی فی الأرض خراب إلّا یعمّره؛(۳)

تمام معادن و گنج های زیرزمینی در حکومت او آشکار و استخراج می شود و در روی زمین مخروبه ای نمی ماند، مگر آن که به وسیله آن حضرت آباد می شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

و تخرج الأرض نباتها و یعطی المال و تکثر الماشیه؛(۴)

زمین همه نباتات خود را می رویاند و دام ها فراوان می شوند.

ترسل السماء مدراراً و لم تدّخر الأرض شیئاً و نبات؛(۵)

به هنگام ظهور آن حضرت، آسمان باران فراوان دهد و زمین هیچ روییدنی را در درون نگاه نمی دارد.

یقسم المال و لا یعدّه؛(۶)

اموال را بدون آن که شمارد، تقسیم می کند.

إذا قام قائمنا إضمحلّت القطائع فلا قطائع؛(۷)

زمانی که قائم ما قیام کند، قطایع زمین (که زمام داران و حاکمان جور در مالکیت خود درآورده و یا واگذار کرده اند)، از بین می رود، به طوری که دیگر قطایعی در میان نخواهد بود.

۱- الامام المهدی، ص ۳۷۱. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۶۵۰)

۲- منتخب الأثر، ص ۱۵۷.

۳- منتخب الأثر، ص ۴۸۲.

۴- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج۴، ص۵۵۸؛ بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۱۵.

۵- احمد بن حنبل، مسند، ج۳، ص۲۱؛ بحارالأنوار، ج ۵۲. ص ۸۳ (با اندکی تفاوت)

۶- صحیح مسلم به شرح النووی، ج ۱۸، ص ۳۹.

۷- الحمیری، قرب الاسناد، ص ۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۵۲. ص ۳۰۹.

امام باقر علیه السلام فرمود:

یسوی بین الناس حتی لا تری محتاجاً إلی الزکوه؛(۱)

اموال را میان مردم چنان به تساوی تقسیم می کند که دیگر نیازمندی یافت نمی شود تا به او زکات دهد.

پنجم. سیرت علمی

امام صادق علیه السلام فرمود:

العلم سبعه و عشرون حرفاً فجمیع ما جائت به الرسل حرفان، فلم یعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین، فإذا قام قائمنا أخرج الخمسه و العشرین حرفاً فبثّها فی الناس و ضمّ إلیها الحرفین، حتی یبثّها سبعه و عشرین حرفاً؛(۲)

علم و دانش ۲۷ حرف شاخه است و تمام آن چه پیامبران برای مردم آورده اند، دو حرف بیشتر نبوده و مردم تاکنون جز آن دو حرف را نشناخته اند، اما هنگامی که قائم قیام کند، ۲۵ حرف دیگر را آشکار می سازد.

إنّ قائمنا إذا قام مدّ الله بشیعتنا فی أسماعهم و أبصارهم حتی یکون بینهم و بین القائم برید یکلمهم فیسمعون و ینظرون إلیه و هو فی مکانه؛(۳)

هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند آن چنان گوش و چشم شیعیان ما را تقویت می کند که میان آنان و قائم نامه رسان نخواهد بود. با آنان سخن می گوید و سخنش را می شنوند و او را می بینند، در حالی که او در مکان خویش است و آنان در جایی دیگر.

إنّ المؤمن فی زمان القائم و هو بالمشرق سیری أخاه فی المغرب و کذا الذی فی المغرب یری اخاه بالمشرق؛(۴)

مؤمن در زمان قائم در حالی که در مشرق است، برادر خود را در مغرب می بیند، هم چنین کسی که در مغرب است، برادرش را در مشرق می بیند.

۱- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۱۴؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۲- قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۳- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۴- منتخب الأثر، ص ۴۸۳.

... و لَأَسخرنّ له الرياح و لاذلّلنّ له الرقاب الصعاب و لَأَرقينّه فی الأسباب؛(۱)

... بادها را مسخّر او خواهم کرد. ابرهای تندرآگین سخت را رام او خواهم نمود و او را از طریق اسبابی (که برای سفر به آسمان است) به سفر کردن به آسمان ها موفّق خواهم داشت.

ششم. سیرت قضایی

امام صادق علیه السلام فرمود:

... و حکم بین الناس بحکم داوود؛(۲)

او بین مردم مانند حضرت داوود (بر حسب باطن و واقع) قضاوت کند.

یقضی بقضاء داود و سلیمان لا یسئل بینه؛(۳)

بر اساس داوری های حضرت داوود و سلیمان داوری می کند و مطالبه گواه و دلیل نمی کند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

... یحکم بین أهل التوراه بالتوراه و بین أهل الانجیل بالانجیل و بین أهل الزبور بالزبور و بین اهل القرآن بالقرآن؛(۴)

... بین اهل تورات با تورات و بین اهل انجیل با انجیل و بین اهل زبور با زبور و بین اهل قرآن با قرآن قضاوت خواهد کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

... حتی إن المرأه لتقضی فی بیتها بکتاب الله تعالی و سنه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛(۵)

۱- حدیث معراجیه، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۶؛ بحارالأنوار، ج ۵۲. ص ۳۷ (در صفحه ۳۲۱ از امام باقر علیه السلام چنین آمده: «... و یرقی فی الاسباب؛ مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر مرکب های پر صدایی که آتش و نور در آنها تعبیه شده است، سوار می شود و به همهٔ آسمان ها سفر می کند.») نیز نک: محمدرضا حکیمی، خورشید مغرب، ص۳۹.

۲- الخرائج و الجرائح، ج۲، ص ۸۶۰؛ بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۳- بشاره الاسلام، ص ۲۴۰ و ۲۵۹. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۶۴۵)

۴- نعمانی، الغیبه، ص ۱۲۵. (به نقل از: سید محمد صدر، تاریخ مابعدالظهور، ص ۸۵۰)

۵- نعمانی، الغیبه، ص۲۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۵۲. ص ۳۵۳.

... حتی زنان در خانه ها با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قضاوت می کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

... و لا یأخذ فی حکمه الرشی؛(۱)

در حکمش رشوه راه ندارد.

هفتم. سیرت احیاگری

امام علی علیه السلام می فرماید:

و یُحیی میّت الکتاب و السنّه؛(۲)

او آن چه را از کتاب و سنّت متروک مانده، زنده خواهد کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

سیمیت الله به کل بدعه و یمحو کلّ ضلاله و یحیی کل سنّه؛(۳)

خداوند به وسیله او بدعت ها را نابود می سازد و گمراهی ها را از بین می برد و سنّت ها را زنده می کند.

امام حسین علیه السلام می فرماید:

یحیی الله به الارض یعد موتها و یظهر به الدین، یحقّ الحق و لو کره المشرکون؛(۴)

خداوند به وسیله او زمین مرده را زنده می گرداند، دین را به دست او آشکار می نماید، و احقاق حق می نماید، گرچه مشرکان خوش ندارند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لا یدع بدعه إلّا أزالها و لا سنه إلّا أقامها؛(۵)

بدعتی نمی ماند جز این که از بین می برد و سنّتی نمی ماند جز این که برپا می دارد.

۱- ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج۳، ص۱۱۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۴۱۲.

۴- اعلام الوری، ص ۳۸۴. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۱، ص ۸۶)

۵- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۶۲.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إعلموا أنّ الله یحیی الأرض بعد موتها» فرمود:

کفر أهلها، فیحییها الله بالقائم؛(۱)

... پس از مرگ زمین به وسیله کافر شدن مردمان، خداوند آن را به وسیله قائم زنده می کند.

در دعای ندبه آمده است:

أیْن المؤمّل لإحیاء الکتاب و حدوده، أیْنَ محیی معالم الدین و أهله؛(۲)

کجاست آن آرزو برای زنده کردن کتاب و قرآن و حدود آن؟ کجاست زنده کننده نشانه های دین و اهل دین؟

هشتم. سیرت نبوی و علوی

امام صادق علیه السلام می فرماید:

یسیر فیهم بسیره رسول الله و یعمل بینهم بعلمه؛(۳)

در میان آنان با سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می گذراند و عالمانه رفتار می کند.

یسیر بسیره رسول الله؛(۴)

از سیره جدّش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیروی می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

المهدی یقفوا أثری لا یُخطِیء؛(۵)

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف روش مرا دنبال می کند و هرگز از روش من بیرون نمی رود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لا یداع بدعه إلّا أزالها و لا سنه إلّا أقامها؛(۶)

۱- الزام الناصب، ص ۲۴۲.

۲- دعای ندبه.

۳- شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۹۱؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۰۵. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۶۴)

۴- نعمانی، الغیبه، ص۲۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۵۲. ص ۳۵۴.

۵- منتخب الأثر، ص ۴۹۱.

۶- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۶۲؛ الزام الناصب، ص۲۴۷.

بـدعتی نمی مانـد جز این که مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف آن را از بین می برد و سنّتی نمی مانـد، مگر آن که برپای دارد.

إذا قام القائم جاء بأمر جدید کما دعا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی بدء الاسلام أمر جدید؛(۱)

زمانی که قائم قیام کند، امری تازه می آورد، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در صدر اسلام آورده بود.

نهم. سیرت فردی

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

یعتاده مع سـمرته صـفره من سـهر اللیل، بأبی مَنْ لیله یرعی النجوم ساجـداً و راکعاً، بأبی من لا یأخذه فی الله لومه لائم، مصـباح الدجی، بأبی القائم بأمرالله؛(۲)

مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف بر اثر تهجّد و شب زنـده داری رنگش به زردی متمایل است. پدرم فدای کسـی باد که شب هـا در حال سـجده و رکوع، طلوع و غروب سـتارگان را پی می گیرد! پـدرم فـدای کسـی که در راه خـدا ملامت ملامت گران در او تأثیر نمی گذارد! او چراغ هدایت در تاریکی های مطلق است. پدرم فدای کسی که به امر خدا قیام می کند!

امام رضا علیه السلام می فرماید:

خاشع لله کخشوع النسر لجناحه؛(۳)

در برابر خداوند فروتن است، هم چون عقاب، در برابر بالَش.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

المهدی خاشع لله کخشوع الزجاجه؛(۴)

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در برابر پروردگارش چون شیشه خاشع است.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

۱- نعمانی، الغیبه، ص ۱۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۵۲. ص ۲۹۲ و ۳۳۸.

۲- بحارالأنوار، ج ۸۶، ص ۸۱؛ مکیال المکارم، ج۲، ص۱۴.

۳- عقدالدرر، ص ۱۵۸.

۴- الملاحم و الفتن، ص ۵۸. (شاید تشبیه به شیشه از جهت تسلیم و مقاومت نکردن آن باشد.)

یکون أشدَّ الناس تواضعاً لله عزّوجلّ؛(۱)

در برابر خداوند از همه فروتن تر است.

ابجَحْجاح المجاهد المجتهد؛(۲)

شتابنده به سوی نیکی ها و بزرگ واری ها، مبارز و سخت کوش است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایّوب؛(۳)

او دارای کمال موسی، شکوه عیسی و شکیبایی ایّوب است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

انَّ العلم بکتاب الله و سنه نبیّه لینبت فی قلب مهدیّنا کما ینبت الزرع علی أحسن نباته؛(۴)

علم به خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دل مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ما ریشه می دواند، چنان که گیاه در دل مساعدترین سرزمین ها ریشه می دواند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

إذ بعث الله رجلاً من أطایب عترتی و أبرار ذریتی، عدلاً مبارکاً زکیاً، لا یغادر مثقال ذره،... یکون من الله علی حذوٍ لا یغترُّ بقرابه و لا یضع حجراً علی حجر؛(۵)

آن گاه خداوند مردی را از بهترین فرزندان و پاک ترین عترت من برمی انگیزد که سراپا عدل و برکت و پاکی است، از کوچک ترین حق کشی چشم نمی پوشد... او فرمان خدا را پیروی می کند، با کسی حساب خویشاوندی ندارد و سنگی روی سنگ نگذارد (از متاع دنیا چیزی برنگیرد).

امام حسین علیه السلام می فرماید:

۱- الزام الناصب، ص ۱۰.

۲- جمال الاسبوع، ص ۳۱۰؛ صحیفه مهدویه، ص ۲۹۰.

۳- عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۱، ص۴۴.

۴- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص۶۵۳؛ بحارالأنوار، ج ۵۲. ص ۳۱۷؛ منتخب الأثر، ص ۳۰۹.
۵- الملاحم و الفتن، ص ۱۰۸. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۹۵۰)

تعرفون المهدی بالسکینه و الوقار، و بمعرفه الحلال و الحرام و بحاجه الناس إلیه و لا یحتاج إلی أحدٍ؛(۱)

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را با سکینه و وقار، شناخت حلال و حرام، نیاز همگان به او و بی نیازی او از همه خواهید شناخت.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

... یکون أعلمَ الناس و أحکمَ الناس و أتقی الناس و أحلم الناس و أسخی الناس و أعبد الناس... و تنام عیناه و لاینام قلبه و یکون محدَّثاً... و یکون دعاؤه مستجاباً حتی أنّه دعا علی صخره لانشقّت بنصفین؛(۲)

او داناترین، حکیم ترین، پرهیزکارترین، بردبارترین، بخشنده ترین و عابدترین مردمان است...، دیدگانش در خواب فرو می رود ولی دلش همیشه بیدار است و فرشتگان با او سخن می گویند...، دعایش همواره به اجابت می رسد. اگر سنگی را نفرین کند، از وسط به دو نیم می شود.

دلالته فی خصلتین، فی العلم و استجابه الدعوه؛(۳)

دو نشانه بارز دارد که با آنها شناخته می شود: یکی دانش بی کران و دیگری استجابت دعا.

امام علی علیه السلام می فرماید:

أکثرکم علماً و أرحمکم رحماً؛(۴)

دانش او از همه فزون تر و مرحمتش از همه گسترده تر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

فوالله ما لباسه إلا الغلیظ و لا طعامه إلا الجشب؛(۵)

۱- نعمانی، الغیبه، ص ۱۲۷؛ منتخب الأثر، ص ۳۰۹.
۲- الزام الناصب، ص ۹. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۱، ص ۱۳۲)
۳- عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۱، ص۲۱۳؛ الزام الناصب، ص ۱۰.
۴- نعمانی، الغیبه، ص ۱۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۵۱. ص ۱۱۵؛ منتخب الأثر، ص ۳۰۹.
۵- نعمانی، الغیبه، ص ۱۲۲؛ بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

به خدا سوگند که لباس مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف جز پوشاکی درشت و خوراک او جز غذایی سخت و بی خورش نیست.

امام علی علیه السلام می فرماید:

و یشترط علی نفسه لهم، أن یمشـی حیث یمشون و یلبس کما یلبسون و یرکب کما یرکبون و یکون من حیث یریدون و یرضی بالقلیل و یملاء الأرض بعون الله عدلاً کما ملئت جوراً، یعبدالله حق عبادته و لا یأخذ حاجباً و لا بوّاباً؛(۱)

او نیز در حقّ خود تعهّد می کند که از راه آنان برود، جامه ای مثل آنان بپوشد، مرکبی همانند آنان سوار شود، آن گونه که مردم می خواهند و به کم راضی و قانع شود، زمین را به یاری خداوند پر از عدالت کند، چنان که پر از ستم شده باشد. خدا را آن گونه که شاید بپرستد و برای خود دربان و نگهبان اختیار نکند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

یسیر بالتقی و یعمل بالهدی؛(۲)

تقوا پیشه خود می کند و از روی بصیرت و هدایت گام برمی دارد.

دهم. سیرت مدیریتی

امام صادق علیه السلام می فرماید:

المهدی سمحٌ بالمال، شدیدٌ علی العمال، رحیمٌ بالمساکین؛(۳)

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بخشنده ای است که مال را به وفور می بخشد، بر کارگزاران و مسئولان خویش بسیار سخت می گیرد، بر بی نوایان بسیار رئوف و مهربان است.

یفرّق المهدی أصحابه فی جمیع البلدان و یأمرهم بالعدل و الاحسان و یجعلهم حکّاماً فی الاقالیم و یأمرهم بعمران المدن؛(۴)

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یارانش را در همه شهرها پراکنده می کند و به آنان دستور می دهد که عدل و احسان را شیوه خود سازند و آنان را فرمانروایان کشورهای جهان می گرداند و به آنان فرمان می دهد که شهرها را آباد سازند.

۱- منتخب الأثر، ص ۴۶۹.

۲- سید بن طاوس، اقبال الاعمال، ص ۶۰۰؛ بحارالأنوار، ج ۵۲. ص ۲۶۹. (در بعضی نسخ «یشیر» آمده است)

۳- الملاحم و الفتن، ص ۱۳۷؛ الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۵۰. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۵۹۸)

۴- الامام المهدی، ص ۲۷۱.

يبعث إلى اُمرائه بسائر الأمصار بالعدل بين الناس؛(۱)

واليان خود را به شهرها می فرستد و دستور می دهد که عدالت را در میان مردم اجرا کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

یکون من الله حذوٍ لا یغترّ بقرابه، و لا یضع حجراً علی حجرٍ...، یفتح الله به باب حق و یغلق به باب کلّ باطل؛(۲)

او دقیقاً فرمان خدا را اجرا می کند، با کسی خویشاوندی ندارد، سنگ روی سنگ نگذارد... و خداوند به وسیله او درهای حق و حقیقت را بگشاید و درهای باطل را ببندد.

یحقّ الحق؛(۳)

احقاق حق می کند.

لا یدعُ بدعهً إلّا أزالها و لا سنه إلّا أقامها؛(۴)

بدعتی در همه جهان نمی ماند جز این که از بین می برد، و سنّتی نمی ماند جز این که برپای می دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

فیستشیر المهدی اصحابه؛(۵)

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با یاران خود مشورت می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

وزراء المهدی من الأعاجم ما فیهم عربی، یتکلمون العربیه و هم أخلص الوزراء و أفضل الوزراء؛(۶)

وزیران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف همه غیر عرب (عجم) هستند، و در میان آنان حتی یک نفر هم عرب نیست، اما به عربی سخن می گویند و آنان خالص ترین و برترین وزیران هستند.

۱- الزام الناصب، ص ۲۰۲ و ۲۲۸.

۲- الملاحم و الفتن، ص ۱۰۸. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۹۵۰)

۳- اعلام الوری، ص ۳۸۴.

۴- الزام الناصب، ص ۲۳۳؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۶۲.

۵- الزام الناصب، ص ۲۰۱.

۶- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۳۳؛ روزگار رهایی، ص ۵۹۹.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

... یعمل بکتاب الله، لا یری منکراً إلّا أنکره؛(۱)

به کتاب خدا عمل می کند و و هر کجا منکری ببیند، آن را زشت و ناپسند می شمرد و انکار می کند.

الولیّ الناصح؛(۲)

سرپرست خیرخواه است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

یحذو فیها علی مثال الصالحین؛(۳)

او به گونه نیکان رفتار می کند.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

یکون أولی الناس بالناس من أنفسهم و أشفق علیهم من آبائهم و امّهاتهم و یکون أشدّ الناس تواضعاً لله عزوجلّ و یکون آخذَ الناس بما یأمر به و أکفَّ الناس عمّا ینهی عنه؛(۴)

او برای مردم از خودشان سزاوارتر، از پدر و مادرشان مهربان تر و در برابر خدا از همه متواضع تر است. آن چه به مردم فرمان می دهد، خود بیش از دیگران به آن عمل می کند و آن چه مردم را از آن نهی کند، خود بیش از همگان از آن پرهیز می کند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

یعطف الهَوی علی الهُدی، إذا عطفوا الهدی علی الهوی... یأخذ الوالی من غیرها عمّالها علی مساوی أعمالها... فیریکم کیف عدل السیره و یحیی میت الکتاب و السنه؛(۵)

چون مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، خواهش های نفسانی را به هدایت آسمانی بازگرداند، پس از آن که رستگاری را به هوای نفسانی کشانده باشند...، او مسئولان و

۱- الحمیری قمی، قرب الاسناد، ص۳۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۵۱. ص ۱۴۱ و ۳۷۸.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

۴- الزام الناصب، ص ۱۰.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.

کارگزاران را بر اعمال بـدشان کیفر خواهد داد... . پس به شـما نشان خواهد داد که روش عادلانه در حکومت چگونه است و آن چه را از کتاب و سنّت متروک مانده، زنده خواهد ساخت.

ب) آثار

اشاره

با توجه به حضور محدود و کوتاه مدّت آن حضرت در دوران پدر بزرگوارشان و محدودیت های فراوان در دوره غیبت برای آن حضـرت، نبایـد انتظار داشت که مطالب فراوانی از آن امام همام به دست ما رسـیده باشـد، اما با وجود همه این محدودیت ها، از آن حضرت آثاری اندک به یادگار مانده که بسیار مهم و راه گشا نمایند.(۱) آثار آن حضرت عبارتند از:

۱. روایت ها و احتجاج ها

این روایات به ایام کودکی و دوران کوتاه زندگی آن حضرت در زمان حیات پدر بزرگوارشان بازمی گردد.(۲)

۲. دعاها و نمازها

دعـا، رابطه صـمیمانه و زمزمه عاشـقانه انسان با خـداست. دعاهایی که از آن حضـرت در دست است، به مضـمون های بلنـدی اشاره دارنـد، مضـمون هایی چون: شـناخت خداونـد، مقام شامـخ اهل بیت علیهم السـلام، مقام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف، قیامت، انتظار فرج، وظایف مؤمنان در عصـر انتظار، پیروزی حق بر باطل، صبر بر شداید، رفع گرفتاری ها از مؤمنان، دعـا در حق پیـامبر و امامـان معصوم علیهم السـلام، قضـای حوایـج، و بسـیاری از مسائـل اخلاـقی و رفتاری دیگر.(۳) افزون بر دعاها، نمازهای فراوانی نیز از آن حضرت نقل

۱- مثـل این روایت: «و أمـا الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه حـدیثنا فإنّهم حجّتی علیکم و أنا حجّه الله علیهم.» (طبرسـی، الاحتجاج، ج ۲، ص۴۶۹)

۲- نک: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۴۶۵، ح ۲۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۵۲، ص۸۶.

۳- برای اطلاع از مجموعه دعاهای آن حضـرت نک: جواد قیومی اصـفهانی، صـحیفه المهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف؛ سید مرتضی مجتهدی، الصحیفه المهدیه. (و ترجمهٔ فارسی آن با نام صحیفه مهدیه، ترجمه محمد حسین رحیمیان) نمونه ای از دعاهای آن حضـرت در پی می آید: «اللّهم ارزقنا توفیق الطاعه، و بعد المعصیه، و صدق النیه، و عرفان الحرمه، واکرمنا بالهدی والاسـتقامه، و سد ألسنتنا بالصواب و الحکمه، واملأ قلوبنا بالعلم و المعرفه و طهّر بطوننا من الحارم و الشبهه، واکفف أیدینا عن الظلـم و السرقه، واغضـض أبصارنـا عن الفجـور و الخیـانه، واسـدد أسـماعنا عن اللغـو و الغیبه. و تفضّـل علی علمائنـا بالزهـد و النصـیحه، و علی المتعلمین بالجهـد و الرغبه، و علی المستعمین بالاتباع والموعظه، و علی مرضـی المسـلمین بالشـفاء و الراحه و علی موتاهم بالرافه والرحمه و علی مشایخنا بالوقار والسـکینه، و علی الشـباب بالانابه والتوبه، و علی النساء بالحیاء والعفه. و علی

الاغنیاء بالتواضع والسعه، و علی الفقراء بالصبر والقناعه، و علی الغزاه بالنصر والغلبه، و علی الاسراء بالخلاص و الراحه، و علی الامراء بالعدل و الشفقه، و علی الرعیه بالانصاف و حسن السیره. و بارک للحجّاج و الزوار فی الزاد و النفقه، واقض ما أوجبت علیهم من الحجّ و العمره بفضلک و رحمتک، یا ارحم الراحمین؛ (الکفعمی، مصباح، ص ۲۸۱) بار الها! به ما توفیق فرمان برداری و پرهیز از گناه و نافرمانی و نیّت پاک و بی آلایش و شناخت و معرفت آن چه نزد تو ارزش مند است، عطا فرما و ما را به هدایت و پایداری، گرامی دار و زبان ما را به صدق و صواب بر کلام حکیمانه و شایسته گویا ساز و دل ما را از علم و معرفت لبریز فرما و شکم ما را از طعام حرام و شبهه ناک پاک گردان و دست ما را از ظلم و تعدّی و تجاوز بازدار و چشم ما را از گناه و خیانت محفوظ دار و گوش ما را از شنیدن سخنان بیهوده و غیبت مسدود گردان. و به دانش مندان ما زهد و بی رغبتی به دنیا و نصیحت و خیرخواهی و به دانش آموزان ما جدّیت و شوق و رغبت و به شنوندگان، پیروی و پندپذیری و به بیماران مسلمان شفا و آسایش و به مردگان آنان رأفت و رحمت و به پیرمردان ما وقار و متانت و به جوانان، بازگشت به سوی تو و توبه و به زنان، حیا و عفت عنایت فرما. و به ثروت مندان تواضع و سعهٔ صدر و به فقیران صبر و قناعت و به رزمندگان نصرت و پایداری و به اسیران آزادی و آسایش و به امیران و فرمان دهان دادگری و مهربانی و به مردم انصاف و سرشت نیک عطا فرما.»

شده است.(۱)

۳. زیارات

زیارت، امام شناسی و گویای رابطه انسان با امام است. در زیارت نامه های منسوب به آن حضرت، به معارفی بلند درباره امام شناسی، شأن و مرتبت آن بزرگواران و وظایف و تکالیف مؤمنان با آنان و نیز برخی حقایق و مجاهدت ها و تاریخ امامان معصوم علیهم السلام پرداخته اند.(۲)

۴. توقیعات و بیانات

آن حضرت توقیعات (نامه های) فراوانی به برخی از نائبان خاص(۳) (نوّاب اربعه)، یا نائبان عام (هم چون شیخ مفید)(۴) و یا بعضی از شیعیان و پیروان(۵) خود دارد. برخی

۱- نک: سید مرتضی مجتهدی، صحیفه مهدیه، ترجمه محمد حسن رحیمیان، ص ۱۲۷- ۱۵۲.
۲- بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۱۹۵ و ۲۱۲؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۱۷؛ بحارالأنوار، ج ۹۴، ص ۳۶.
۳- نک: طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۳۵ و ۵۴۲.
۴- طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۹۶.
۵- بحارالأنوار، ج ۵۱. ص ۲۹۴، ۲۹۷ و ۲۹۹.

از این نامه ها در جواب برخی پرسش ها(۱) و برخی دیگر نخست از جانب آن حضرت صادر شده است. درون مایه این نامه ها مسائل گوناگونی را دربردارد؛ مسائلی چون: پرسش و پاسخ های فقهی، نقش امام در دوران غیبت، برخی هشدارها و پیش گویی ها، تأیید و تکذیب برخی افراد، وظایف منتظران، مرجعیت فقیهان در عصر غیبت و... .(۲)

۱- طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص۴۸۳.

۲- برای آگاهی از مجموعه توقیعات آن حضرت نک: محمد خادمی شیرازی، فرمایش های حضرت بقیه الله؛ کامل سلیمان، روزگار رهایی، ترجمهٔ علی اکبر مهدی پور، ج ۲، ص ۱۲۸۵. مناسب است در پایان یک نمونه ای از نامه های آن حضرت (نامه به شیخ مفید) آورده شود: «بسم الله الرحمن الرحیم امّا بعد: سلام علیک أیها الولی المخلص فی الدین، المخصوص فینا بالیقین، فإنّا نحمد إلیک الله الذی لا اله الا هو و نسئله الصلواه علی سیدنا و مولانا و نبینا محمد و آله الطاهرین، و نعلمک - ادام الله توفیقک لنصره الحق و اجزل مثوبتک علی نطقک عنا بالصدق - أنّه قد أذن لنا فی تشریفک بالمکاتبه، و تکلیفک ما تؤدیه عنّا إلی موالینا قبلک، أعزّهم الله بطاعته، و کفاهم المهم برعایته لهم و حراسته، فقف - ایّدک الله بعونه - علی أعدائه المارقین من دینه علی ما أذکره و اعمل فی تأدیه إلی من تسکن إلیه بما نرسمه ان شاء الله. نحن و ان کنا ناوین بمکاننا الناثی عن مساکن الظالمین، حسب الذی أراناه الله تعالی لنا من الصلاح و لشیعتنا المومنین فی ذلک، ما دامت دوله للفاسقین، فإنّا نحیط علماً بأنبائکم و لا یعزب عنّا شیء من أخبارکم، و معرفتنا بالذل الذی أصابکم مذ جنح کثیر منکم إلی ما کان السلف الصالح عنه شاسعا و نبذوا العهد المأخوذ وراء ظهورهم کأنهم لا یعلمون. إنّا غیر مهملین لمراعاتکم ولاناسین لذکرکم و لولا ذلک لنزل بکم اللاواء و اصطلمکم الاعداء، فاتقوا الله - جل جلاله - و ظاهرونا علی انتیاشکم من فتنه قد أنافت علیکم، یهلک فیها من حمّ اجله و یحمی عنه من أدرک أمله و هی امارهٌ لازوف حرکتنا و مباثتکم بأمرنا و نهینا و الله متمّ نوره و لو کره المشرکون. اعتصموا بالتقیه من شب نار الجاهلیه یحششها عصب امویه، یهول بها فرقه مهدیه، انا زعیم بنجاه من لم یرم فیها المواطن و سلک فی الطعن منها السبل المرضیه. اذا حلّ جمادی الاولی من سنتکم هذه، فاعتبروا بما یحدث فیه و استیقظوا من رقدتکم لما یکون فی الذی یلیه. ستظهر لکم من السماء آیه جلیه، و من الارض مثلها بالسویه، و یحدث فی أرض المشرق ما یحزن و یقلق و یغلب من بعد علی العراق طوائف عن الاسلام مراق، تضیق بسوء فعالهم علی أهله الارزاق ثم تنفرج الغمّه من بعد ببوار طاغوت من الاشرار ثم یسر بهلاکه المتقون الاخیار و یتفق لمریدی الحج من الآفات ما یولمونه منه علی توفیر علیه منهم و اتفاق و لنا فی تیسیر حجهم علی الاختیار منهم والوفاق، شأن یظهر علی نظام و اتساق. فلیعمل کل امریء منکم بما یقرب به من محبتنا، و یتجنب ما یدنیه من کراهتنا فإنّ امرنا بغته فجاء حین لا تنفعه توبه و لا ینجیه من عقابنا ندم علی حوبه. والله یلهمکم الرشد و یلطف لکم فی التوفیق برحمته؛ (الاحتجاج، ج ۲، ص۵۲۲). به نام خداوند بخشنده مهربان اما بعد، سلام بر تو ای دوست با اخلاص در دین که در اعتقاد به ما از روی علم و یقین امتیاز داری. در منظر تو خداوندی را که جز او خدایی نیست، سپاس گزارده و از او، درود و رحمت بر آقا و مولا ـ و پیامبرمان حضرت محمد و نیز خاندان پاکش را خواستاریم. و تو که پروردگار توفیقت را برای یاری حق دوام بخشد و پاداشت را برای سخنانی که با صداقت از جانب ما می گویی، افزون گرداند - را آگاه می کنیم که به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت و افتخار مکاتبه مفتخر سازیم و موظّف کنیم که آن چه به تو می نویسیم به دوستان ما که نزد تو هستند، برسانی؛ دوستانی که خداوند به اطاعت از خود گرامی شان

بـدارد و با حراست و عنایت خود امورشان را کفایت نمایـد و مشـکلاتشان را برطرف سازد. پس تو - که خداونـد با یاری اش در برابر دشمنانش که از دینش خارج شده اند تأییدت نماید - به آن چه یادآور می شویم متوجه و آگاه باش و در رسانیدن و ابلاغ آن به کسانی که اعتماد به آنها داری، بر طبق آن چه برای تو - اگر خدا بخواهد - ترسیم و تعیین می کنیم، عمل نما. ما هم اکنون در مکـانی دور از جایگـاه سـتم گران سـکنا گزیـده ایم که خداونـد اصـلاح مـا و شـیعیان بـا ایمان ما را مادامی که حکومت دنیـا به دست تبه کـاران است، در این کار به ما ارائه فرموده است، ولی با وجود این بر اخبار و احوال شـما آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع شـما بر ما پوشـیده نیست؛ از خواری و مذلّتی که دچارش شده اید با خبریم، از آن زمان که بسیاری از شما به برخی کارهای ناشایستی میل کردنـد که پیشـینیان صالـح شـما از آنها دوری می جسـتند و عهـد و میثاق خدایی را آن چنان پشت سر انداختند که گویا به آن پیمان آگاه نیستند. ما شما را رها نکرده ایم و یادتان را از خاطر نبرده ایم که اگر جز این بود (توجهات ما نبود) بلاها و مصیبت ها بر شما فرود می آمد، و دشمنان، شما را ریشه کن می نمودند. پس تقوای خدا پیشه کنید و ما را یاری دهید تا از فتنه ای که به شـما روی آورده، شـما را نجات بخشـیم؛ فتنه و آشوبی که هر کس را مرگش فرا رسیده باشـد، دربر می گیرد و آن فتنه، نشانـهٔ نزدیک شدن حرکت و جنبش ما و آگاه کردن شـما به امر و نهی ماست و خداوند نور خـود را تمـام خواهـد کرد، گرچه مشـرکان را خـوش نیایـد. چنـگ زنیـد (در آن فتنه) به تقیه، چه هر که آتش جـاهلیت را بر افروزد، گروه های اموی آن را شـعله ور ساخته و با آن، گروه هـدایت شده را هراسان کنند. من عهده دار نجات کسـی هسـتم که در آن فتنه، برای خود مقـام و جایگـاهی نجویـد و در عیب جویی از آن به راهی پسـندیده گام گـذارد. از حادثه ای که به هنگـام فرا رسـیدن مـاه جمـادی الاـولی در همین سـال روی خواهـد داد، عبرت گیریـد و از خوابی که شـما را فرا گرفته، برای حوادث بعدی بیدار شوید. به زودی از آسـمان نشانه ای روشن و آشکار و از زمین نیز علامتی همانند آن برای شما پدیدار می شود. در مشرق زمین، حوادثی غم بار و نابسامان کننده، روی خواهد داد و بعد از آن گروه هایی که از اسلام روی گردانیده و خروج کرده انـد، بر عراق سـلطه پیـدا خواهند کرد و بر اثر بدکاری آنان، اهل عراق دچار سـختی معیشت می گردند و پس از مدتی با هلاکت و نابودی فرمان روایی بدکار، ناراحتی ها برطرف می شود و سـپس پرهیزکاران نیکوکار از هلاکت و نابودی او شـاد می گردنـد. کسـانی که از گوشه و کنار دنیا به حـج می رونـد، به تمام آرزوها و اهـداف خود می رسـند و هر چه می خواهنـد در دسترس آنهـا وجود خواهـد داشت و مـا را در آسـان نمودن حـج آنـان بنـابر دل خواهشـان، برنـامه ای است که با انسـجام و نظم ظاهر می گردد. بنابراین، هر یک از شما باید کاری کند که وی را به محبت و دوستی ما نزدیک می نماید و از آن چه خوش آینـد ما نبوده و باعث کراهت و خشم ماست، دوری گزیند؛ زیرا امر ما ناگهان فرا می رسد، در هنگامی که توبه و بازگشت برای او سودی نـدارد و پشـیمانی او از گناه، از کیفر ما نجاتش نمی بخشـد. خداونـد راه رشـد و هدایت را به شـما نشـان دهـد و به رحمت خود، وسایل توفیق را به آسانی برایتان فراهم فرمایـد.» سـپس امضا و گواهی امام عجل الله تعالی فرجه الشـریف در پایـان نـامه آمـده است. گفتنی است که برای شـیخ مفیـد دو توقیع صـادر شـده است: یکی در سال ۴۱۰ قمری و دیگری در سال ۴۱۲ قمری. توقیع یادشده، در سال ۴۱۰ قمری صادر شده است.

افزون بر توقیعات، از آن حضرت سخنان فراوانی نیز در باب مسائل مختلف به یادگار مانده است. این سخنان از جانب کسانی نقل شده که به حضور حضرت شرف یاب شده اند. محمد بن عثمان عَمْروی دومین سفیر آن حضرت می گوید: آن حضرت را برای آخرین بار در کنار خانه خدا در مکه دیدم که چنین دعا می کرد:

اللّهم انجز لی ما وعتنی؛(۱)

بار خدایا آن چه که به من وعده کردی، انجام ده.

و دیدم که در مستجار پرده کعبه را گرفته و عرضه می دارد:

اللّهم انتقم لی من اعدائی؛(۲)

بار خدایا انتقام مرا از دشمنانم بگیر!(۳)

چکیده

اخبار فراوانی درباره «سیرت» و «آثار» امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، در دست است.

سیرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دو زاویه بررسی می شود: عصر غیبت و دوران ظهور.

در عصر غیبت، امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در میان جامعه و مردم حضور دارد و از احوال ایشان باخبر است و در حفظ و نجات آنان فراوان می کوشد.

۱- طوسی، الغیبه، ص ۲۵۱.
۲- شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۵۱. ص ۳۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۵۲. ص ۳۰؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۵۱، منتخب الأثر، ص ۳۵۹.
۳- برای آگاهی از مجموعه سخنان آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف به همان منابع پی نوشت شمارهٔ ۱۰۹ رجوع شود.

سیرت تربیتی، اخلاقی، مـدیریتی و... ویژه ای در دوران ظهور برقرار خواهد بود. توجه به این سـیرت ها الگو و سـرمشق خوبی برای پیروان آن حضرت می تواند باشد.

از امـام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف به رغم محـدودیت های فراوان، آثار گران بهایی به یادگار مانـده است. دعاها و توقیعات آن حضرت از جمله آن آثار به شمار می رود که مطالب عمیق و نکات درخور توجهی را دربر دارد.

ص: ۳۶۶

فهرست منابع

۱. اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، محمد بن الحسن الحرّ العاملی، قم، بی تا.

۲. اثبات الوصیه، علی بن الحسن المسعودی، نجف، ۱۹۵۵ م.

۳. الاجتهاد و التقلید و سلطات الفقیه، محمد مهدی آصفی، ط ۱، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۶ ق.

۴. الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.

۵. اختیار معرفه الرجال، (رجال کشی)، شیخ طوسی، تصحیح حسن مصطفوی، نشر دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش.

۶. الاختصاص، محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۷. اضواء علی السنه المحمدیه، محمود ابوریه، بیروت، مؤسسه الاعلمی.

۸. اعلام الوری، ابوعلی فضل بن الحسن الطبرسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

۹. اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، به اهتمام حسن امین، (۱۰ مجلد) بیروت، ۱۹۸۶ م.

۱۰. اقبال، علی بن موسی بن طاوس، ابن طاوس، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

۱۱. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، محمد بن محمد بن نعمان تلعکبری بغدادی، شیخ مفید، قم انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

ص: ۳۶۷

۱۲.الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب، شیخ علی یزدی حائری، ترجمه علی عاشوری، بیروت، مؤسسه اعلمی.

۱۳.امامان شیعه و جنبش های مکتبی، محمد تقی مدرسی، ط ۳، مشهد، نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.

۱۴.انقلاب اسلامی و ریشه های آن، عباسعلی عمید زنجانی، ط ۵، تهران نشر کتاب سیاسی وابسته به کتاب طوبی، ۱۳۷۱ ش.

۱۵.بحارالانوار، علامه مجلسی، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

۱۶.بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی، قم، منشورات کتابخانهٔ آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۴ ق.

۱۷.بین الخلفاء و الخلعاء، دکتر منجد، صلاح الدین، ط ۳، بیروت، دارالکتاب الحدیث، ۱۹۸۰ م.

۱۸.پژوهشی پیرامون زندگی نوّاب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، علی غفارزاده، قم، انتشارات نبوغ، ۱۳۷۵ ش.

۱۹ تاریخ ادیان و مذاهب جهان، عبدالله مبلغی آبادانی، ط ۱، قم، انتشارات منطق (سینا)، ۱۳۷۳ ش.

۲۰.تاریخ الاسلام (السیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی)، دکتر حسن ابراهیم حسن، ط ۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۴ م.

۲۱.تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، محمد بن جریر طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روایع التراث العربی، ۱۳۷۸ ق.

۲۲.تاریخ اهل البیت علیهم السلام منسوب به ابن ابی الثلج بغدادی، تحقیق سید محمد رضا حسینی جلالی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۰ ق.

۲۳.تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

۲۴.تاریخ التشریع الاسلامی، دکتر عبدالهادی الفضلی، بیروت، دارالنصر، ۱۴۱۳ ق/ ۱۹۹۲ م.

۲۵.تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، مصر، مطبعه السعاده، ۱۳۷۱ ق/ ۱۹۵۲ م.

ص: ۳۶۸

۲۶.تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، دکتر جاسم حسین، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷ ش.

۲۷.التاریخ العباسی (السیاسی و الحضاری)، دکتر ابراهیم ایوب، بیروت، الشرکه العالمیه للکتاب، ۱۹۸۹ م.

۲۸.تاریخ الغیبه الصغری، سید محمد صدر، ط ۲، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۰ ق .

۲۹.تاریخ فقه و فقها، دکتر ابوالقاسم گرجی، انتشارات سَمت، ۱۳۷۵ ش.

۳۰.تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، بیروت، مؤسسه اعلمی.

۳۱ تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (معروف به ابن واضح)، بیروت، دار صادر، ۱۳۷۹ ق.

۳۲.تجارب الامم، ابن مسکویه (متوفای ۴۲۱ ق)، چهار مجلد، قاهره، ۱۹۱۴ م.

۳۳.تحریر الوسیله، امام خمینی، تهران، مکتبه اعتماد الکاظمینی، ۱۴۰۷ ق.

۳۴.تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه محمدرضا عطایی، کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، ۱۳۶۸ ش.

۳۵.تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه.

۳۶.تنقیح المقال، علامه مامقانی، نجف، مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۰ ق.

۳۷.تهذیب الاحکام،شیخ طوسی، تصحیح حسن موسوی خراسان، نجف، ۱۹۸۵ م.

۳۸.جامع الرواه، محمد بن علی اردبیلی، چاپ رنگین، ۱۳۳۴ ش.

۳۹.جمال الاسبوع، علی بن موسی بن طاوس، تهران، مؤسسه آفاق.

۴۰.جواهرالکلام، شیخ محمد حسن نجفی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴ ق.

۴۱.زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، قم، انتشارات جامعهٔ مدرسین، ط ۳، ۱۳۷۳ ش.

۴۲ حیاه الامام العسکری علیه السلام، شیخ محمد جواد طبسی، ط ۲، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۴ ش.

۴۳.حیاه الامام محمد المهدی، باقر شریف قرشی، قم، ۱۴۱۷ ق/ ۱۹۹۶ م.

۴۴.خدمات متقابل اسلام و ایران، استاد شهید مرتضی مطهری، ط ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰ ش.

۴۵.الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، قم، تحقیق و نشر مؤسسه الامام المهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.

۴۶.خلاصه الاقوال، علامه حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، نجف، مطبعه حیدریه، ۱۹۶۱ م.

۴۷.الخلافه العباسیه فی عصر الفوضی العسکریه (۲۴۷ / ۳۳۴ ق - ۸۶۱/ ۹۴۶ م)، دکتر فاروق عمر، ط ۲، بغداد، منشورات مکتبه المثنی، ۱۹۷۷ م.

۴۸.خورشید مغرب، محمدرضا حکیمی، ط ۷، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ش.

۴۹.دایره المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، تهران، شرکت سهامی افست، ۱۳۴۵ ش.

۵۰.دایره المعارف القرن العشرین، محمد فرید وجدی، بیروت، دارالمعرفه.

۵۱.دبستان مذاهب، کیخسرو اسفندیار، تهران، کتابخانۀ طهوری، ۱۳۶۲ ش.

۵۲.دعوی السفاره فی الغیبه الکبری، محمد سَنَد، قم، مکتبه الداوری، ۱۴۱۱ ق.

۵۳.دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری، نجف، مطبعۀ حیدریه.

۵۴.دولت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، سیرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، مصطفی دلشاد تهرانی، ط ۲، مؤسسه نشر و تحقیقات، ۱۳۷۵ ش.

۵۵.الدوله العباسیه، محمد بک الخضری، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۴۱۵ ق/ ۱۹۹۵ م.

۵۶.الدروس، محمد بن مکی، شهید اول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴.

۵۷.الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.

۵۸.رجال کشی، محمد بن عمر کشی، مشهد، دانشگاه مشهد.

۵۹.رجال الطوسی، محمد بن حسن طوسی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ق.

۶۰.رجال نجاشی، احمد بن علی نجاشی، قم، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ق.

۶۱.رسائل خوارزمی، مصر، مطبعهٔ عثمانی، ۱۳۱۲ ق.

۶۲.روزگار رهایی (ترجمهٔ یوم الخلاص)، کامل سلیمان، ترجمه علی اکبر مهدی پور، ط ۳، تهران، نشر آفاق، ۱۳۷۶ ش.

۶۳.زنـدگانی امام علی الهادی علیه السـلام، باقر شـریف قرشـی، ترجمهٔ سـید حسن اسـلامی، ط ۲، قم، دفتر انتشارات اسـلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵ ش.

۶۴.زندگانی سیاسـی امام جواد علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید محمد حسینی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیهٔ قم.

۶۵.سنن ابی داود، حافظ ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت، دارالفکر.

۶۶.سیر اعلام النبلاء، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، بیروت، مؤسسه الرساله، ط ۹، ۱۴۱۳ ق.

۶۷.سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، قم، مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۲ ش.

۶۸.سیره الائمه الاثنی عشر، هاشم معروف الحسنی، ط ۱، قم، منشورات شریف رضی، ۱۴۱۴ ق.

۶۹ شیعه در اسلام، علامه سید محمد حسین طباطبائی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ش.

۷۰.صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، به شرح کرمانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۷۱.صحیفه المهدی، سید مرتضی مجتهدی، ترجمه محمد حسن رحیمیان، قم، دارالثقلین، ۱۳۷۹ ش.

۷۲.عبدالرحمن الداخل فی الاندلس و سیاسته الخارجیه و الداخلیه، ابراهیم یاسر خضیر الدوری، عراق، دارالرشید، ۱۹۸۲ م.

۷۳.العباسیون الاوائل، دکتر فاروق عمر، ج ۱، ط ۲، جامعه بغداد، ۱۹۷۷ م.

۷۴.عشر ثورات فی الاسلام، دکتر علی حسنی خربوطلی، ط ۲، بیروت. دارالآداب، ۱۹۷۸.

ص: ۳۷۱

۷۵.العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضیف، مصر، دارالمعارف، ۱۹۷۵ م.

۷۶.عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸.

۷۷.الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۳ ق (در فصول پنجم، ششم و قسمت ۷- ۷ از فصل هفتم از این چاپ استفاده شده است).

۷۸.الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق.

۷۹.الفخری، ابن طباطبا، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ ق.

۸۰.فرق الشیعه، حسن بن موسی نوبختی، تحقیق و ترجمه محمد جواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۶۱ ش.

۸۱.فهرست اسماء مصنفی الشیعه (رجال نجاشی)، احمد بن علی بن عباس نجاشی، قم، مکتبه الداوری، بی تا.

۸۲.الفهرست، شیخ طوسی، تحقیق جواد قیومی، ط اول، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.

۸۳.قاموس الرجال، محمد تقی تستری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ قمری.

۸۴.قرب الاسناد، حمیری قمی، قم، مؤسسه آل البیت.

۸۵.الکافی، محد بن یعقوب کلینی، بیروت، دارالاضواء.

۸۶.الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، (۱۳ مجلد) بیروت، دار صادر، ۱۴۰۲ ق/ ۱۹۸۲ م.

۸۷.کتاب الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ق.

۸۸.کتاب الغیبه، شیخ طوسی، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.

۸۹.کشف الغمّه فی معرفه الائمّه، علی بن عیسی الاربلی، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.

۹۰.کشف المحجّه لثمره المهجه، سید رضی الدین علی بن طاووس، نجف، ۱۳۷۰ ق/ ۱۹۵۰ م.

۹۱.کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی، مرکز مدیریت حوزهٔ علمیه قم، ۱۳۶۶ ش.

۹۲.کمال الدّین و تمام النعمه، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.

۹۳.لسان العرب، ابن منظور، قم، نشر ادب.

۹۴.لغت نامه، علی اکبر ده خدا، ویرایش جدید، چاپ دانشگاه تهران.

۹۵.مأثر الانافه فی معالم الخلافه (۳ مجلد)، قلقشندی (۷۵۶ - ۸۲۰ ق)، تحقیق عبدالستار احمد فراج، بیروت، عالم الکتب.

۹۶.المحنه، شهید سید محمد باقر صدر، ط ۱، قم، انتشارات ذوالفقار.

۹۷.مروج الذهب و معادن الجوهر، علی بن حسین مسعودی، (۴ مجلد) تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۲ ق.

۹۸.مروج الذهب و معادن الجوهر، علی بن حسین مسعودی (۲ مجلد) بیروت، نشر شرکه العالمیه، (در فصل ششم از این چاپ استفاده شده است).

۹۹.المسالک و الممالک، ابن خرداذبه، ابوالقاسم عبیدالله، لیدن، ۱۸۸۹ م.

۱۰۰.المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، بیروت، دار صادر.

۱۰۱.مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، بیروت، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۸ ق.

۱۰۲.مسند، احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر.

۱۰۳.مصباح الکفعمی، ابراهیم بن علی الکفعمی، قم، منشورات اسماعیلیان.

۱۰۴.مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد، شیخ طوسی.

۱۰۵.مطلع العصر العباسی الثانی (الاتجاهات السیاسیه والحضاریه فی خلافه المتوکل علی الله، ۲۳۲ - ۲۴۷ ق) دکتر نادیه حسنی صَقر، جدّه، دار الشروق، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م.

۱۰۶.المعارف، ابن قتیبه، ابی محمد عبدالله بن مسلم، تحقیق ثروت عکاشه، قم، منشورات شریف رضی، ۱۴۱۵ ق.

۱۰۷.معجم البلدان، یاقوت حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ق/ ۱۹۷۹م.

۱۰۸.معجم رجال الحدیث، آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی، بیروت، ۱۹۸۳ ق.

۱۰۹.المعجم المفهرس لألفاظ احادیث بحارالانوار، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ ش.

۱۱۰.معجم مقائیس اللغه، احمد بن فارس بن زکریا، الدارالاسلامیه، ۱۴۱۰ ق.

۱۱۱.المعجم الوسیط، ط ۳، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ق.

۱۱۲.مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.

۱۱۳.مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ق.

۱۱۴.مکتب در فرآیند تکامل، دکتر حسین مدرسی طباطبائی، ترجمهٔ هاشم ایزدپناه، نشر داروین، آمریکا، نیوجرسی، ۱۳۷۴ ش.

۱۱۵.مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام، محمد تقی موسوی اصفهانی، قم، مدرسه الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۴ ق/ ۱۳۶۳ ش.

۱۱۶.الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، ابن طاووس، اصفهان، مؤسسه صاحب الامر، ۱۴۱۶ق.

۱۱۷.الملل و النحل، شهرستانی، بیروت، دار المعرفه.

۱۱۸.مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی، قم، انتشارات علامه، ۱۳۹۷ق.

۱۱۹.منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام، لطف الله صافی گلپایگانی، تهران، مکتبه الصدر، بی تا.

۱۲۰.من هو المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ابوطالب تجلیل تبریزی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.

۱۲۱.مهج الدعوات و منهج الدعوات، سید رضی الدین، علی بن طاووس، منشورات سنایی.

۱۲۲.مهدی موعود، علامه مجلسی (ترجمه جلد سیزدهم بحارالانوار) مترجم علی دوانی، تهران دارالکتب الاسلامیه.

۱۲۳.النفقات و ادارتها فی الدوله العباسیه، دکتر ضیف الله یحیی الزهرانی، مکه، مکتبه الطالب الجامعی ۱۴۰۶ ق/ ۱۹۸۶ م.

۱۲۴ الواقفیه، ریاض محمد حبیب الناصری، کنگرهٔ امام رضا علیه السلام (مشهد)، قم، نشر مهر، ۱۴۰۹ ق.

۱۲۵.وسائل الشیعه، شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ق.

ص: ۳۷۴

۱۲۶.وسیله النجاه، سید ابوالحسن اصفهانی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۷ ق.

۱۲۷.وفیات الاعیان فی ابناء الزمان، ابن خلکان، بیروت، دار الثقافه.

۱۲۸.یادنامه شیخ طوسی، ج ۲، چاپ دانشگاه مشهد، دی ماه ۱۳۵۰ ش.

۱۲۹.ینابیع الموده لذوی القربی، قندوزی، بیروت، دارالاسوه، ۱۴۱۶ق.

۱۳۰.یوم الخلاص، کامل سلیمان، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ط ۳، ۱۴۲۰ ق/ ۱۹۸۲ م.

ص: ۳۷۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹